

عبد الغنی میرزا یف

ابو عبد اللہ
رودکی

آثار منظوم رودکی

تحت نظر: ی. براگینسکی

آکادمی فنہائی
ریسپوبلیکنہ سادوئی سوسیالیستی تاجیکستان
شعبہ شرق شناسی و آثار ادبی

عبد الغنی میرزایف

ابو عبد اللہ
رودکی

نشریات دولتی تاجیکستان
استالین آباد ۱۹۵۸

محرر مسئول
ديروز ترسونزاده



ابو عبدالله رودکی



سر سخن

در آخرهای سال گذشته وظیفه تالیف نمودن کتابی عاید بزمان، حیات، فعالیت ادبی و مقام تاریخی^۱ ابو عبد الله (ابوالحسن) جعفر بن محمد رودکی بنویسنده این سطرها سپاریده شده بود. در ضمن کار هر روزه - مأموریتها - تیکه باره آکادمی فنهای تاجیکستان و کمیته حکومتی^۲ نیاری جشن هزار و صد سالگی روز تولد استاد رودکی بعهده داشتم، انجام دادن چنین وظیفه‌ئی، آنهم در مدت یکچند ماه، نهایت درجه دشوار بود.

ولی با توجه هموطنان عزیز و دوستان محترم، اینچنین با مساعدتهای همکاران نزدیک خود موفق گردیدم، که سپارش بالا را در شکل چنین کتابی بانجام رسانیده، در روز جشن، بطریق یکنوع تحفه‌ئی آنرا بخوانندگان پیشکش نمایم. در عین حال اینرا باید گفت، که نزدیک رسیدن روز جشن، متأسفانه، نگذاشت نقشه کار مؤلف بعمل گنرانیده شود. از جمله، میبایست پیش از باب آخر در موضوعهای زبان و صنعت شعرئی رودکی دو باب مستقل نوشته میشد. این کار، چنوعیکه دیده میشود،

صورت عمل بخود قبول نکرد. از این سبب مجبور گردیدیم، که عاید بدو موضوع ذکر شده در باب آخر، با ذکر بعضی اشاره‌هایی قضاوت نمایم. لیکن کار شروع شد مرا ناتمام نخواهیم گذاشت. بعد از جشن همینکه فرصت موافق پیدا شد، تحلیل دو موضوع بالا بانجام رسانیده شده، با دیگر مسئله‌های علاقمند در نشر آینده کتاب داخل کرده خواهد شد.

موضوع دیگریکه میخواستم حالا در باره آن توفیق نمایم، عاید بمسئله یاد آوری کرده شدن مبارزهای سیاسی^۱ گذشته است. در باب یکم مبارزهای استقلالیت طلبی^۲ بر ضد سیاست خلافت برده خلقهای محلی تصویر یافته است. از قید نمودن این مسئله ما در هیچ يك صورت ملت مبارز امروزه عرب‌ها سرزنش کردنی نمیباشیم. این مسئله فقط همچون يك حجت تاریخی آورده شده است. حرکت استیلاگرانه خلافت در آندوره نه فقط برضد خلقهای مظلوم این سرزمین، بلکه بمقابل خلقهای جداگانه خود عربستان نیز روانه کرده شده بود.

حالا خلقهای دلیر مملکتهای عربی، همچون مبارزهای فداکارانه ضد استیلاگران بیگانه، که گذشتگان خلقهای ما تاریخاً برده اند، بمقابل استیلاگران امروزه خارجی با تمام جدیت و قهرمانی مبارزه میبرند. ما باین مبارزه حقانی^۳ آنها همیشه خیرخواه و هم آواز خواهیم بود.

عبدالغنی میرزایف

۱۵ اوگوست سال ۱۹۵۸

باب یکم

زمان رودکی



حیات جمعیتی - سیاسی و خواجهگی

زمان زندگی ابو عبدالله (ابوالحسن) جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم رودکی با اهمیت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مدنی و ادبی^۱ خود، در تاریخ خلق تاجیک موقع خاصی را اشغال میکند. واقعه^۲ اولین دفعه در تاریخ خلق‌های ایرانی نژاد بوجود آمدن خلقیت مردم تاجیک، ظهور نه‌ودن اولین شکل دولتداری این خلق، بقطار زبان دولتی^۳ وقت، همچون زبان ادبی قبول شدن زبان پارسی^۴ دری - تاجیکی، بوجود آمدن ادبیات کلاسیکی^۵ فارس - تاجیک، از واقعات مهم و لحظه‌های قابل دقت همین دوره^۶ تاریخی میباشند.

پیدایش و وسعت پیدا کردن این واقعات تاریخی، در نوبت خود، بیکمقدار عامل‌های خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سخت علاقمند میباشند، که اخبارات در باره^۷ این عاملها در سرچشمه‌ها داده شده، در ندقیقاتهای تاریخی - ادبی، چه در غرب، روسیه و چه در مملکتهای همسایه^۸ علاقمند، مورد استفاد، قرار گرفته است.

در این ساحه در تاریخ نویسی^۱ ساویتی، مخصوصاً بعد از نشر اثر مشهور^۲ و. و. بارتولد، تدقیقاتهای وسیعی گنرانیده شده، باخبارات سرچشمهها حجت و دلیلهای درجه اول ارختولوگی نیز علاوه گردیده است. جمعبستهای تدقیقاتهای برده شده و موفقیتهای در این ساحه بدست درآمده در سه اثر جمعبست کننده مهم — «تاریخ مختصر خلق تاجیک»،^۳ «تاریخ خلقهای اوزبکستان»^۴ و «تاریخ عمومی^۵ جهانی» اساساً عکس یافته اند.

حالا برای اینکه در باره جریان پیدایش واقعات تاریخی^۶ بالا و محیط جمعیتی، سیاسی و ادبی^۷ ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی تصورات روشنتری بمیان آید، بهتر است، که بعضی عاملهای اصلی^۸ ذکر شده را، بطرز مختصر هم باشد، از نظر گنرانیم.

یکی از این عاملهای اساسی، که در مسئله ظهور نمودن واقعات تاریخی^۹ ذکر شده زمینههای موافق حاضر

^۱ В. В. Бартольд. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. I, II, СПб, 1898—1900.

^۲ Б. Г. Гафуров. История таджикского народа в кратком изложении, том I, второе издание, 1952, стр. 152—210.

^۳ К. В. Тревер, А. Ю. Якубовский и М. Э. Воронец. История народов Узбекистана, том I, Ташкент, 1950, стр. 153—265. Автором этой части книги является А. Ю. Якубовский; в последующем цитировании мы ограничимся только упоминанием названия произведения.

^۴ Всемирная история, том III, Москва, 1957, стр. 126, 473—482.

کرده نوانست، مبارزه سیاسی^۱ آزادبخواهانه مردم ماورا^۲النهر و خراسان بود، که آنها بر ضد استیلاجویان نیگانه، مخصوصاً بمقابل استیلاگران عرب برده اند.

وضعیت مملکت. هنگامیکه استیلاگران عرب ایران سامانی را ضبط نموده، سال

۶۵۱ بخراسان راه باز نمودند، خراسان و ماورا^۳النهر در مسئله^۴ حیات خواجگی بسبزش نمایانی صاحب گردیده بود. مناسبتهای فتودالی، که هنوز از وقت برهم یافتن دولت غلامداری^۵ کوشانیان، یعنی از عصر ۷ میلادی سر کرده در واحه‌های زراعتی پیدا شده بود، در عصر VII خیلی وسعت یافت. قومه‌های استحصالی تا درجه‌ئی سبزید، مقدار زمین‌های آبیاری زیاد گردید. صنعت‌های هنرمندی^۶ گرچندی از خواجگی^۷ فشلاق جدا نشده، هنرمندان در کوشکهای دهقانان-زمین داران عمر بسر برده، همچون غلامان، در زیر فرمان آنها بودند. ولی تیغنیکه^۸ صنعت هنرمندی-از جمله بافندگی، شاهی بافی، چرمگری، کلالی و استحصال شیشه، نظر بدوره‌های گذشته خیلی پیش رفته بوده است^۹. مخصوصاً شیشه‌هائیکه در سمرقند استحصال کرده میشد، خیلی شهرت پیدا کرده بود. در محلهای گوناگون ماورا^{۱۰}النهر طلا، فلزات، نمک، فیروزه،

^۱ Всемирная история, том III, с.р. 126-128.

انگشت سنگ استحصال کرده میشد. آن اخبارائیکه ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الاضطخری در اثر خود در باره استحصال کرده شدن معدنیات سلسله کوههای سمرقند - آسروشده (اوراتپه) - فرغانه میدهد، بی شبهه حتماً باین دوره حیات خلقهای ماوراءالنهر نیز تعلق دارد.

سبزش خواجگی^۱ قشلاق، استحصال معدنهای کوهی و زیاده گردیدن محصولات کارخانه‌های هنرمندی، بروج گرفتن کارهای تجارتنی نیز تأثیر نکرده نمیتوانست. در نیمهٔ عصر VII مناسبتهای تجارتنی با هندوستان و چین خیلی قوت پیدا میکند. موافق اخبارات سرچشمه‌های چینی در بین سالهای ۶۲۷ - ۶۴۷ فقط از سمرقند و محل‌های اطراف آن به چین ۲۰ مرتبه هیئت ایلچیگری روانه کرده شده بوده است، که آنها مانند عادت معمولی، با کاروانهای تجارتنی سفر کرده‌اند. کارهای تجارتنی را سفیدها انجام میدادند. بچین اساساً شیشهٔ سمرقند، فیروزه و اسب میبردند، از آنجا متاعهای ابریشمی و امثال اینهارا بماوراءالنهر میآورده‌اند.^۲

در برابر اینگونه سبزش حیات خواجگی، شرایط

^۱ الاضطخری. كتاب المسالك الممالك، چاپ لیدن، سال ۱۹۲۷، ص ۳۱۲.

^۲ Всемирная история том III, стр. 128.

اقلیمی - سیرابی و خوش آب و هوایی^۱ ماوراءالنهر و خراسان، پالیز و باغهای پر میوه آن شهرت زیادی داشت. این بود، که استیلاگران عرب هنوز از همان روزهای اولین به نیشاپور رسیدن خود در قصد ضبط نمودن این سرزمین افتاده بودند.

برای اینکه دقت قوه‌های حربی^۲ عملیاتهای اولین استیلاگران عرب بیشتر بطرف استیلاگرانه.

ماوراءالنهر روانه کرده شود، از نام آنسازگذار اسلام در باره صفت شهرهای جداگانه ماوراءالنهر، مخصوصاً سمرقند و بخارا حدیثهای علیحه بوجود میآید. سعید نفیسی در اثر خود از «معجم البلدان»^۱ شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی، «تاریخ بخارای» ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی^۲ و بعضی سرچشمه‌های دیگر این حدیث‌ها را بطریق نقل میآورد.^۳ مضمون حدیثهای مذکور به‌مدیگر خیلی

^۱ یاقوت حموی. «معجم البلدان»، جلد II، ص ۸۴، جلد V، ص ۱۲۵-۱۲۶ چاپ مصر، سال ۱۳۲۳.

^۲ نرشخی. تاریخ بخارا (ترجمه ابو نصر احمد بن نصر قبلدی) چاپ پاریس، سال ۱۸۹۲، ص ۲۰-۲۱. سعید نفیسی. احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن

محمد رودکنی سمرقندی، جلد I، تهران، سال ۱۳۰۹ شمسی، ص ۲۱۲-۲۱۳ (بعدها در جای لازم شده این اثر را با عنوان «رودکی-I» و جلدهای دوم و سوم آنرا با نام «رودکی-II» و «رودکی-III» یادآوری خواهیم کرد).

نزدیک بوده، در همه آنها سمرقند و بخارا همچون شهرهای مقدس و دارای اهمیت‌های درجهٔ عالی^۱ دینی یادآوری شده و ضبط کرده شدن آنها نیز از وظایف‌های با افتخار و مقدس پیروان اسلام شماریده میشود.

پیدا شدن اینگونه حدیثها، در نوبت خود، در بارهٔ ضبط کرده شدن ماورا^۲ النهر رغبت بی اندازه داشتن استیلاگران عرب، بازیک دلیل روشن میباشد.

باوجود این استیلاگران عرب مدت زیادی برای ضبط نمودن قسمت شرقی^۳ خراسان - طخارستان و ماورا^۴ النهر جرئت کرده نتوانستند. عملیات حربی^۵ آنها که در بین سالهای ۶۷۴ - ۷۰۴ صورت گرفت، فقط از تاخت و تازهای جداگانهٔ غارتگرانه عبارت بود.

گرچندی برای بطرز دائمی استیلای ماورا^۶ النهر و مقابلیت خلق محلی^۷ بخاک خلافت بیواسطه همراه

کرده شدن آن هنوز در آخرهای عصر VII، در وقت عبدالملك فرمان صادر شده بود، ولی استیلای ماورا^۸ النهر در وقت خلافت ولید یکم (۷۰۵ - ۷۱۵) با سرداری قطیبه ابن مسلم صورت گرفت.

در عرفة لشکرکشی^۹ قطیبه ماورا^{۱۰} النهر و قسم هنوز ضبط نشدهٔ خراسان بیک^{۱۱} وضعیت پراکنده و جدائی^{۱۲} کلی^{۱۳} سیاسی دچار گردیده بود. خاک ماورا^{۱۴} النهر بدولتچهای خرد تقسیم گردیده، مناسبت بین آنها نیز خوب

نبود. قطیبه در برابر دیگر چاره بینی‌ها توانست از این پراکندگیهای سیاسی و مناسبتهای دشمنانه بین دولتچه‌های این سرزمین نیز بخوبی استفاده نماید.

اما همینگونه باشد هم قوهٔ حربی^۶ استیلاگران عرب بمقابلیت‌های سخت خلق محلی دچار گردید. از این سبب به قطیبه لازم شد، که برای بیواسطه بخاص خلافت همراه نمودن ماوراءالنهر ده سال وقت صرف نماید. اینهم فقط آنوقت ممکن گردید، که سرلشکران خلافت عرب یکقسم طبقهٔ حاکم را، که برای اداره کردن ایالت خود بکمک استیلاگران خارجی احتیاج داشتند، بطرف خود کشیده توانستند.

عملیات حربی^۶ استیلاگران خارجی بخلق محلی خرابی و محرومیت‌های زیادی پیش آورد. اهالی^۶ واحه‌های زراعتی تاراج گردیده، قسمی از آنها بغلامی تبدیل داده شدند. موافق اخبارات سرچشمه‌ها قطیبه در وقت عملیات حربی^۶ خود از ماوراءالنهر و خراسان ۱۰۰ هزار نفر اهالی^۶ محلی را اسیر نموده بطریق غلامی بعربستان میفرستاند. یکقسم حوالی و زمین اهالی^۶ شهرها و واحه‌های زراعتی مجبوراً مصادره کنانیده شده در بین عربها تقسیم کرده میشود. قبیله‌های عرب گروه-گروه در واحه‌های زراعتی بزمین جایگیر کرده میشوند. وظیفه‌های مأموریت دولتی - اداره کردن مملکت

بکلی بدست خود نمایندگان خلافت می‌گنرد. برای بهتر تأمین نمودن حکمرانی^۵ خلافت، برای زودتر پهن نمودن اسلام چاره‌های گوناگون دیده میشود. از جمله خلیفه وقت عمر بن عبدالعزیز (۷۱۷ - ۷۲۰) امر میدهد که در خراسان و ماوراءالنهر از مسلمانان خراج نگیرند. ولی دیری نگذشته در سال ۷۲۷، هنگامیکه اکثریت اهالی^۶ مملکت باسلام داخل میشوند، درآمد خزینة خلافت یکباره خیلی تنزل میکند. بنابر این مأموران خلافت از مسلمانان خراج گرفتن را دوباره جاری میکنند.

این سیاست پیشگرفته مأموران مبارزه‌های سیاسی - خلافت ناراضیگی و غضب خلق از ادیخواهی - معلی‌را، که هنوز از روزهای

اول ضبط شدن ماوراءالنهر سر کرده دوام مینمود، بیش از پیش افزود. در هر يك گوشه و کنار مملکت ناراضیگی و غضب مردم در شکل شورش‌های خلقی^۷ ضد خلافت ظاهر گشتن گرفت.

در سال ۱۰۸ هجری (۷۲۶ میلادی) در ختلان شورش ضد خلافت بوجود آمد. والی^۸ آنوقت خراسان اسد بن عبدالله باقوة خیلی زیاد حربی بختلان رفت، اما در نتیجه مقابلیت دلیرانه مردم ختلان زمین بشکست سخت دچار گردیده، بعد از مشقتها زیاد خودش را ببلخ رسانید. نظر بقول سرچشمه‌های تاریخی، از جمله بنا بقول محمد بن جریر طبری اهل بلخ بحال اسد بن عبدالله تمسخرانه

نزدیک شده، هجویه زیرین را برشته نظم میکشند و
کودکان آنرا در کوچهها میخوانده‌اند:

از ختلان آمدیه،
پرو تبه آمدیه،
آوار باز آمدیه،
بیدل قر از آمدیه^۱.

نظر بقول ابن اثیر در سال ۱۱۰ هجری (۷۲۸ میلادی) شورش کلانی در سفد بوجود آمده، تا سال ۱۱۹ هجری (۷۳۷ میلادی) دوام میکند^۲. این شورش تمام ماوراءالنهر را فرا میگیرد، ترکهای بادیه‌نشین نیز بکمک سفدیها می‌آیند. سرکردگان قوه حربی^۳ خلافت برای خوابانیدن شورش کوشش زیادی میکنند. از مرکز خلافت پی در پی قوه حربی^۴ تازه نفس روانه کرده میشود. نهایت در سال ۷۳۷ در آن جنگی که در نزدیکی شهر کیش واقع گردیده بود، تقدیر شورش حل میگردد. قوه متحده سفدیها و ترکهای بادیه‌نشین شکست خورده، اختیار تمام خاک ماوراءالنهر دوباره بدست مأموران خلافت داخل میگردد^۳.

مبارزه‌هایی که گذشتگان خلق تاجیک - سفدیها و دیگر

^۱ محمد بن جریر طبری. تاریخ الملوك و الامم، چاپ
قاهره، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.

^۲ س. نفیسی. رودکی - I، ص ۲۷۵ - ۲۷۷.

^۳ Всемирная история, том III, стр. 130.

مردم ماوراءالنهر و خراسان بر ضد استیلاگران خارجی برده‌اند، نه فقط حالا باعث افتخار مردم این دو سرزمین بلکه افتخار تمام خلقهای ایرانی نژاد می‌باشد. سعید نفیسی، که از تدقیق‌انچیان خیلی زبردست و مشهور ایران امروزه است، در اثر ذکر شده خود واقعات سیاسی دوره‌های ذکرشده را بتفصیل ذکر نموده، در باره شجاعت و مردانگی مردم ماوراءالنهر چنین بها میدهد:

«سمرقند و بخارا که مولد و مسکن رودکی بود. همواره در زندگی انباز بوده‌اند... مردم این خاك همواره در تاریخ ایران بدلیبری و دلاوری معروف بوده‌اند و در زمان سلطه تازیان نمونه برجسته‌ئی از تعصب نژادی خود نشان داده‌اند و در هر زمان در پذیرفتن بیگانگان پایدارها کرده‌اند و جانفشانیها بروز داده‌اند»^۱.

در حقیقت، نه در دوره لشکرکشی اسکندر و نه در وقت حمله استیلاگران عرب، در هیچ يك جای ایران مانند مردم این سرزمین مقابلیت سخت بر ضد خارجی‌ها نشان داده نشده بوده است. خلافت عرب در زمان خود بعد از چین بزرگترین دولت جهان حساب میشد. بر ضد این دولت بمبارزه سیاسی بر آمدن البته کار آسانی نبود.

مبارزه‌های پیدرپی مردم این سرزمین سبب شد، که مرکز خلافت برای آرام نمودن اهالی

۱. س. نفیسی. رودکی - I، ص ۱۴۲.

سیاست تجاوزکارانه پیشگرفته خود را نسبت به مردم مملکت‌های شرقی تغییر دهد. سال ۱۲۳ هجری (۳۷۴۰-۷۴۱) حکمران خراسان نصر ابن سیار بعد از جنگ و خونریزیهای زیاد با مردم سفد از راه صلح نزدیک گردیده، مجبور شد، که شرطهای آذینار قبول نماید. از جمله شرطهای گذاشته شده، که تا آن تاریخ از طرف مأموران خلافت قبول کرده نمیشدند، دو مسئله اساسی زیرین نیز بود: اول اینکه اگر کسی از دین اسلام برگردد جزائی داده نشود، دوم اینکه به دین هیچکس تعرض کرده نشود.

ابن سیار در باره این دو شرط بمرکز خلافت مراجعت میکند و از طرف خلیفه وقت هشام بن عبدالملک بوالی^۱ خراسان امر داده میشود، که شرطها را قبول نماید. ولی اینگونه فرمانهای مرکز خلافت که فقط اهمیت رسمی داشته و بسیار وقتها در محلها از طرف مأموران خلافت عمل کرده نمیشد، خلقهای ماوراءالنهر و خراسانرا آرام کرده نمیتوانند.

رقیبان خلافت بنی امیه عباسیان در نوبت خود از شجاعت و ناراضیگی^۲ مردم ماوراءالنهر و خراسان استفاده نموده ترغیبات خود را در ولایتهای شرقی^۳ خلافت پرقوت مینمایند. ناراضیگی^۴ خلقهای محلی و ترغیبات عباسیان چنین نتیجه میدهد، که در سال ۱۲۷ هجری

^۱ س. نفیسی. رودکی - I، ص ۲۸۲.

(۷۴۷ میلادی) در مرو حرکت ابومسلم خراسانی عملاً شروع شده، در سال ۷۵۰ با واقعه برهم خوردن خلافت بنی امیه و بروی کار آمدن سلالهٔ نو - عباسیان باخر میرسد.

لیکن عباسیان بعد از بخلافت صاحب گردیدن خود، وعده‌های در بارهٔ سبک کردن بار زندگی اهالی^۱ محنتی دانهٔ خود را اجرا نکردند. فقط در برابر اینکه با عربها اریستوکراتیهٔ زمیندار محلی بکارهای سیاسی - مآبوری خلافت کشیده شد، بخلقهای محلی - به مردم آن محلهائی که در جنبش ابومسلم قوهٔ اساسی^۲ عربی^۳ ضد خلافت بنی امیه را تشکیل میدادند، هیچگونه سبکی داده نشد^۱.

این بود، که از همان روزهای اول بروی کار آمدن عباسیان در ماوراءالنهر و خراسان شورش‌های خلقی شروع شد. یکی از این شورش‌ها شورش بهافرید بود، که در نیشاپور بوجود آمد. نظر بقول البیرونی راهبر شورش عقاید زردستی را با بعضی تغییرات قبول نموده تعلیمات خود را بمقابل اسلام روانه کرده بود^۲. این شورش بعد از کشتارهای زیاد خوابانیده شد.

^۱ История народов Узбекистана, том I, стр. 184.

^۲ البیرونی. آثار الباقیه عین القرون الخالیه، تهران سال ۱۳۲۱ شمسی، ص ۳۳۲ - ۳۳۳.

در سال ۱۳۳ هجری (۷۵۰ - ۵۱ میلادی) در ماوراءالنهر شورش شریک بن شیخ المهری بوجود آمد. این شورش در تحت شعار بسر خلافت نشانیدن فرزندان خلیفه چهارم - علی ابن ابی طالب شروع شد. شریک طلب مینمود، که باید بسر خلافت فرزندان علی آورده شوند، زیرا عباسیان همچون بنی امیه حق خلافت ندارند.

شورش تمام ماوراءالنهر را فرا میگیرد، حکمران خراسان زیاد ابن صالح را با ده هزار سوار بماوراءالنهر میفرستاند. این قوهٔ حربی از عهدهٔ بر طرف نمودن مقابلیت شورش چیان برآمده نمیتواند. ولی حاکم بخارا قطیبیه بن طغشاده و دولت‌مندان شهر از وسعت یافتن شورش بواهمه افتاده، بزید ابن صالح کمک می‌رسانند. بعد از مبارزهٔ ۳۷ روزه، تنها وقتیکه سردار شورش چیان بقتل میرسد، شورش خوابانیده میشود.^۱

در سال ۷۵۵ واقعهٔ بدست خلیفهٔ دوم عباسی المنصور کشته شدن ابومسلم، همچون یک بهانه‌ئی، شورشهای خلقی و مبارزه‌های ضد خلافت را باز بیشتر شعله‌ور گردانید. اگر چندی ابومسلم در وقت والی خراسان بودن خود، چنوعیکه در بالا دیده شد، بعضی شورشهای ضد خلافت را خوابانیده اعتبار خود را کمی از دست

^۱ نرشیخی. تاریخ بخارا، نشر ذکر شده، ص ۶۰ - ۶۳.

داده بود، ولی باوجود این نفوذ او در بین اهالی^۱ ولایتهای شرقی^۲ خلافت، مخصوصاً در ماوراءالنهر و خراسان خرد نبوده است. از طرف ابومسلم، همچون سرلشکر ماهر، با موفقیت و استادانه راهبری کرده شدن جنبش ضد خلافت بنی امیه، موقع او را در نظر مردم خیلی بزرگ گردانیده بود.

از اینجاست، که در خود همان سال کشته شدن ابومسلم دوست او سندباد مجوسی در طلب خون وی بر ضد عباسیان شورش نمود. این شورش گرچندی در شمال غربی^۳ خاگ ایران شروع شد، ولی تا طبرستان و خراسان نیز پهن گشت. شورش ۷۰ روز دوام کرد و بعد از درری کشته شدن سردار شورشچیان خوابانیده شد. موافق اخبارات سرچشمه‌ها قوه^۴ عربی^۵ عباسیان از شورشچیان ۶۰ هزار کس را بقتل رسانیده زن و فرزند آنها را بکنیزی و غلامی مبدل نمود. تقریباً در همین وقت شورش اسحاق بن زیاد در ماوراءالنهر بوجود آمد.

در سال ۷۶۶ شورش بزرگی در تحت راهبری استاذسیس در هرات رخ داد، که آن برضد دین اسلام و خلافت عرب روانه کرده شده بود.^۶ از سرلشکران عباسیان خازم بن خزیمه برای برهم دادن این شورش مأمور گردید. این سرلشکر فقط در سال ۷۶۸

^۱ E. G. Browne. A literary history of Persia, vol. I, Cambridge 1956, p. 316.

بخوابانیدن شورش موفق گردیده، از اشتراک کنندگان آن ۷۰ هزار کس را بقتل رسانید.

اگرچندی عباسیان با ضرب اسلحه این شورشهارا خوابانیدند، لیکن ابدیه اساسی^۱ ضد اسلامی^۲ آنها را از بین برده نتوانستند. ابدیه شورشهای ذکر شده دیری نگذشته در شکل حرکت مقنع در ماوراءالنهر ظهور میکند. نظر بقول البیرونی شورش مقنع ۱۴ سال دوام کرده است^۱. شورش مقنع با ابدیه اساسی^۲ خود، همچون دو شورش پیش از این ذکر شده، بر ضد اساس دین اسلام روانه کرده شده بود. علاوه بر این شورشچیان به پیش خود وظیفه گذاشته بودند، که ماوراءالنهر و خراسانرا بکلی از تحت سلطنت عباسیان خارج کنانیده، زمین ملکداران کلان عرب و محلی را مصادره کنانیده باهالی بی زمین و کم زمین تقسیم نمایند^۲.

شورش مقنع با سرعت وسعت پیدا کردن خود مرکز خلافت را بواهمه انداخته بود. خلیفه وقت المهدی (۷۷۵-۷۸۵) پایتخت خلافت شهر بغدادرا گذاشته به نیشاپور میآید. قوه^۳ حربی^۴ مرکز خلافت و ملکداران محلی بعد از کوشش و مشقت زیاد بخوابانیدن شورش موفق میگردند. اما پیروان مقنع، موافق اخبارات سرچشمهها،

^۱ البیرونی. آثار الباقیه عین القرون الخالیه، نشر ذکر شده، ص ۲۳۴.

^۲ Всемирная история, том III, стр. 131.

گاه‌ها بطرز آشکار و بسا بطریق مخفی ترغیبات خود را در فشلاق‌های اطراف قرشی و شهرسبز تقریباً تا عصر XII دوام میداده‌اند.¹

بعد از این هم مانند بر ضد خلافت سربر داشتن رافع بن لیث در ماوراءالنهر و خراسان ظهور نمودن بکمقدار شورشهای خلقی را نیز مشاهده میکنیم.²

با اینطریقه، مبارزه ضد استیلاگران خارجی، که از آخرهای عصر VII سر کرده در ماوراءالنهر و خراسان شروع شده بود، در وقت خلافت عباسیان آمده، چنوعیکه دیده شد، خراکتر سیاسی³ خاصی بخود میگیرد. مبارزه‌های سیاسی⁴ این دوره نه فقط بر ضد مرکز خلافت و تأمین نمودن استقلالیت مملکت، بلکه بر ضد دین اسلام، زمینداران بزرگ و عموماً فتوودالیزانسیه⁵ مملکت روانه کرده میشوند. حرکت شعوبیه که در این وقت در بین آدمیان بامعرفت مملکت‌های ضبط شده قوت گرفته بود، بوسعت یافتن فکرهای استقلالیت طلبی⁶ مردم تأثیر کلانسی میرساند.

حکمرانان عرب وضعیت موجوده را سیاست نو خلافت در آموخته ایستاده، ظاهرأ، باین اداره کردن مملکت، ملاحظه می‌آیند، که در ولایتهای شرقی—در مملکتهای استیلاشده، بیش از این حاکمیت را

¹ А. Ю. Якубовский. Восстание Мукадды—движение людей в „белых одеждах“, „Советское востоковедение“, 1948, № 5, стр. 35—54.

² Б. Г. Гафуров. История таджикского народа в кратком изложении, уп. изд., стр. 152; Всемирная история, том III, стр. 54

با قوهٔ اسلحه نگاه داشتن ممکن نیست و بهتر است، که این ولایتها با کمک اریستوکراتیهٔ محلی اداره کرده شوند. از این سبب بکارهای دولتی - مأموری کشیده شدن اریستوکراتیهٔ محلی، که هنوز از وقت خلافت المنصور (۷۵۴ - ۷۷۵) شروع شده بود، خیلی وسعت پیدا میکند. بوظیفه‌های عالی^۱ مرکز خلافت اساساً از اریستوکراتیهٔ زمین‌دار محلی^۲ ولایت‌های شرقی کشیده شدن آذمان با نفوذ نیز بنابر همین سبب می‌باشد. مثلاً، نمایندگان خاندان برمکی‌ها از بلخ و گذشتگان طاهر بن حسین از بوشینک نام موضع نزدیکی^۳ هرات بوده‌اند.

در عصر IX، چنوعیکه تاریخ نویسی
 ساویتی معین کرده‌است پراتس
 تشکیل یابی خلقیت مردم تاجیک
 اساساً انجام می‌پذیرد^۱. این پراتس

خلقیت مردم تاجیک
 و اولین شکل
 دولتداری آن.

هنوز تقریباً از آخرهای عصر V، از زمان پیدایش مناسبت‌های فئودالی در ماوراءالنهر و خراسان شروع شده بود. میل و زغبت آمیزش یابی و متحد گردیدن قبیلله‌های گوناگون محل‌های زراعتی و تشکیلات‌های دولتی، این سرزمین، که نتیجهٔ رواج یافتن مناسبت‌های استحصالی، اقتصادی، تجارتمندی و مدنی بین آنها بود، در وقت مبارزه‌های سیاسی^۲ ذکر شده، نه اینکه برهم نخورد، بلکه خیلی قوت گرفته، در قطار دیگر

^۱ Б. Г. Гафуров. История таджикского народа в кратком изложении, уп. изд. стр., 161-163.

عاملهای اقتصادی و اجتماعی تشکیل یابی^۲ خلقیت مردم تاجیک را عملی میگرداند.

زبان پارسی^۳ دری-تاجیکی، که ما بعد از این در باره آن مفصل خواهیم ایستاد، با تاریخ انکشافی خود نیز با سیر تاریخی^۴ پیدایش خلقیت مردم تاجیک سخت علاقه مند میباشد.

حادثه مهم تاریخی^۵ دیگری که در عصر IX بوقوع پیوست، در ولایتهای شرقی^۶ خلافت بوجود آمدن دولتهای محلی میباشد. در نتیجه مبارزه‌های سیاسی-استقلالیت طلبی^۷ مردم ولایتهای شرقی، مخصوصاً خلقهای ماوراءالنهر و خراسان و پراتس عمومی^۸ تنزل اقتدار سیاسی^۹ مرکز خلافت، در عصر IX اول دولت طاهریان (۸۲۱-۸۷۳)، پس دولت صفاریان (۸۷۳-۹۰۳) و نهایت دولت سامانیان (۸۷۳-۹۹۹) بوجود میآیند.

دولت سامانیان اولین شکل دولتمداری تاجیکان است، که در دوره موجودیت آن خلق تاجیک و دیگر مردم ماوراءالنهر، خراسان، ایران و افغانستان بموفقیت‌های کلان سیاسی، اقتصادی، علمی، مدنی و ادبی صاحب گردیده‌اند.

ما حالاً در اینجا عاید به نسب سامانیان بطرز مفصل توفیق نخواهیم کرد. در این باره فقط همین را باید قید نمود، که عاید به نسب این خاندان سلطنتی در سر چشمه‌ها دوخیل عقیده موجود است: المقدسی در «احسن التقاسیم فی

معرفة الاقالیم»، ابن اثیر در «کامل التواریخ»، یاقوت در «معجم البلدان» سامانیان را از نسل بهرام گور شماریده‌اند. برخلاف فکر این مؤلفان صاحب «حدود العالم»، البیرونی در «آثار الباقیه عن القرون الخالیه»، نرشخی در «تاریخ بخارا»، گردیزی در «زین الاخبار»، سمعی در «الانساب» و حمدالله قزوینی در «تاریخ گزیده» سامانیان را از اولاد بهرام چوبین دانسته‌اند. آ. آ. سمیونوف در ندقیقات مهم خود، که بمسئله تعیین نمودن نسب سامانیان بخشیده‌است اخبارات این سرچشمه‌ها و معلوماتهای در ادبیات موجوده قیدشده را با حجت‌های تازه آرختولوگی، که از خرابه‌های شهر سامان - نزدیکی شهر ترمذ بدست درآمده‌است، سنجیده برآمده، باین خلاصه می‌آید، که سامانیان از نجیبزادگان اصلی^۱ ماوراالنهر بوده، گذشتگان آنها از وقت‌های گذشته خیلی قدیم در این سرزمین عمر بسر می‌برده‌اند.^۲

آل سامان از اولهای عصر III هجری (اولهای عصر IX میلادی) سر کرده بمأموریت ولایت‌های جداگانه ماوراالنهر و خراسان صاحب میگردند. موافق اخبارات مؤلف «زین الاخبار» باین مأموریت عهده‌دار شدن آنها چنین روی میدهد: مأمون در وقت والی^۳ خراسان بودن خود با اسد بن سامان خدای شناسائی پیدا میکند. بعد از آنکه در مبارزه سالهای ۸۰۹ - ۸۱۳ مأمون برادرش امین را

1. A. A. Семенов. К вопросу о происхождении Саманидов, Труды АН Таджикской ССР, том XXVII, 1954, стр. 3-16.

مغلوب نموده، بتخت خلافت صاحب میشود، بحکمران آنوقتۀ خراسان غسان بن عباد امر میدهد که وی در بارۀ فرزندان اسد غمخواری نماید. غسان بن عباد بعد از این سپارش نوح بن اسدرا بسمرقند، احمد بن اسدرا بفرغانه، یحیی بن اسدرا بشاش و اسروشنه و الیاسرا بحکمرانی^۱ هرات تعیین میکند!

در سال ۲۰۵ هجری (۸۲۱ میلادی) هنگامیکه طاهر بن حسین بحکمرانی^۲ خراسان تعیین میگردد و باینواسطه دولت طاهریان بوجود میآید. فرزندان اسد بن سامان خدایه همچون والیان دولت طاهریان، باقی میمانند. در سال ۸۴۱ میلادی نوح بن اسد و بعد از چندی یحیی وفات نموده، سمرقند، شاش و اطراف آن نیز بتحت فرمانروائی^۳ احمد بن اسد داخل میشود. احمد از فرغانه بسمرقند کوچیده این شهررا پایتخت ایالت خود میگردداند. بعد از وفات احمد پسر بزرگ او نصر (۸۶۴ - ۸۹۲) جانشین وی میگردد.

در سال ۲۶۱ هجری (۸۷۳ میلادی) هنگامیکه یعقوب بن لیث نیشاپوررا ضبط نموده، دولت طاهریانرا برهم میدهد، خلیفۀ وقت منشور ایالت ماوراءالنهررا به نصر بن احمد میفرستاند. یعقوب بن لیث بعد از صاحب شدن بخراسان وقت زیادی مشغول مبارزههای ضد مرکز خلافت

^۱ گوردیزی، زین الاخبار، چاپ برلین، ص ۱۹ - ۲۰.

بود. نصر بن احمد از موقع استفاده نموده، وضعیت خود را خیلی نغز مستحکم میگرداند و در این بین بمقابل تر کهای بادیه‌نشین تا نزدیکی^۱ شهر ترکستان لشکر کشیده، خوف هجوم آنها را نیز نا اندازه‌ئی برطرف مینماید.

در اینوقت در بخارا شورشی بوجود میاید. حسین ابن طاهر، که بصفت سردار دسته^۲ حربی^۳ خوارزمیان بحکمرانی^۴ بخارا آمده بود، اهالی را از خود میرنجانند، مردم شورش نموده او را از بخارا میرانند و از نصر خواهش میکنند، که بخارا را نیز بتحت اداره خود گیرد. نصر فوراً برادر خود اسمعیل را ببخارا میفرستاند و اسمعیل (۸۷۴ - ۹۰۷) شورش و عصیانهای فتودالی را برطرف نموده، حکمرانی^۵ بخارا را بدست خود میگیرد. با اینطریقه غیر از چغانیان و خوارزم اساساً همه^۶ محللهای ماوراءالنهر بتحت اداره نصر بن احمد داخل میشود.

مؤلف قسمت اشاره کرده شده تاریخ خلقهای اوزبکستان آ. ی. یا کوبوفسکی جنگ سال ۲۷۵ هجری (۸۸۸ میلادی) در بین اسمعیل و نصر بوجود آمدن مورد سنجش قرار داده باین فکر میاید، که گویا سبب بعضاً بابها:ه‌ئی از طرف اسمعیل بغزینة سمرقند روانه کرده نشدن پولهای از انداز جمع شده، نتیجه اطاعت نکردن اسمعیل بنصر و در فکر مستقل شدن افتادن او بوده، بنابر همین سبب جنگ ذکر شده صورت گرفته باشد. باین فکر البته

^۱ История народов Узбекистана, том 1, уп. изд., стр. 222.

راضی شده نمیتوانیم. زیرا نتیجه جنگ و رفتار به برادر اسیر افتاده خود پیشگرفته اسمعیل عکس آنرا نشان میدهد. هنگامیکه قوهٔ حربی^۱ نصر شکست خورده خود او اسیر میگردد، اسمعیل نه فقط نصر را بقتل نمیرساند، بلکه با شکوه و احترام زیاد او را بسمرقند گسیل کرده، در وقت وداع نمودن میگوید، که «من به نیات تو در این دیار میباشم». آری درست است، که بعد از این جنگ وظیفهٔ اداره کردن ماورا^۲النهر اساساً بدست اسمعیل میگردد، ولی او تا وقت مرگ نصر خودش را حکمران کل ماورا^۲النهر اعلان نمیکند. جنگ بین دو برادر، در حقیقت، خراکتر سیاسی نداشته، یکی از سببهای آن مسئله‌های اقتصادی بوده است^۱.

مؤلف «روضه الصفا» در بارهٔ سبب رویدادن جنگ ذکر شده دلیل دیگر نیز آورده است، که بآن نیز اهمیت نداده نمیتوانیم. موافق اخبارات این مؤلف اسمعیل بعد از ببخارا صاحب شدن از والی^۳ خراسان رافع بن هرثمه خواهش میکند، که خوارزم را باختیار او گذارد. مفسدان این خبر را تغییر داده بنصر میرسانند، که اسمعیل بایاری رافع بن هرثمه میخواهد ماورا^۲النهر را از تحت فرمان تو بیرون آرد. نصر بعد از شنیدن اینگونه

^۱ Я. А. Давидович. Нумизматические материалы для истории развития феодальных отношений в Средней Азии. Труды АН Таджикской ССР, том XXVII, 1954, стр. 72.

بدگوئیها بهمین فکر می‌آید، که پیشتر از اسمعیل ببخارا لشکر کشیده دفع او را نماید^۱. واقعه نه از طرف اسمعیل، بلکه اول از طرف نصر کشیده شدن لشکر درستی^۲ فکر این مؤلفرا پرفوت میگرداند، ب فکر ما، بدگوئی^۳ ذکر شده نیز یکی از سببهای اساسی^۴ جنگ مذکور بوده است.

در سال ۲۷۹ هجری (۸۹۲ میلادی) نصر وفات نموده، حاکمیت خاك ماوراءالنهر تماماً بدست اسمعیل بن احمد (۸۹۲ - ۹۰۷) میگنرد.

امیر اسمعیل بن احمد سامانی یکی از آن حکمرانان تاریخی است، که قطع نظر از منفعت‌های صنفی^۵ در نظر داشته خود، در راه تشکیل دادن حکومت مرکزیت یافته قوی، وسعت دادن خاك دولت سامانی، خلاصی دادن مملکت از فرمانروائی^۶ مرکز خلافت، تأمین کردن آرامی، بطرف مقصدهای اساسی روانه کرده توانستن قوه خلق محلی و امثال اینها در تاریخ پیش از آکتیابری خلق تاجیک و دیگر مردم ماوراءالنهر، خراسان و ایران رل خیلی مهم تاریخی بازیده است.

اسمعیل بعد از حکمران کل ماوراءالنهر گردیدن خود یکی از مهمترین کارهائیکه انجام داد، این شد که در سال ۲۸۰ هجری (۸۹۳ میلادی) بمقابل بادیه‌نشینان شمال لشکر کشید. او در وقت این لشکر کشی^۷ خود شهر

^۱ میرخاند. روضة الصفا، جلد II، هند، ۱۳۲۱ هجری، ص ۱۱.

طراز را ضبط نموده، بترکان بادیه‌نشین ضربهٔ قطعی رسانید و خان آنها را با ده هزار نفر آدمیان او اسیر نموده، با غنیمت خیلی زیاد برگشت.^۱ اهمیت اینکار اسمعیل سامانی خردنبود: صحرای بادیه‌نشینی در گذشته همیشه واحه‌های زراعتی را تهدید مینمود. این خوف نادره‌ئی بود، که اولین نمایندگان خاندان سامانیان در ماوراءالنهر نه اینکه وقت-وقت با بادیه‌نشینان مشغول جنگ بودند، بلکه برای محافظت نمودن واحه‌های زراعتی گرد و اطراف این واحه‌ها را دیوار میکشیدند و این کار همیشه با قوهٔ مردم محنتی انجام میگرفت و برای تعمیر اینگونه دیوارها هر سال قوهٔ زیاد مردم کار فرموده میشد. ضربهٔ بادیه‌نشینان ترك رسانیدن اسمعیل و دیگر چاره‌بینی‌ها، در راه اقتدار عربی و سیاست دولت سامانی دیدهٔ او سبب شدند بر اینکه نه فقط در زمان حکمرانی^۲ وی، بلکه در وقت سلطنت وارثانش هم تقریباً ناسالهای ۹۰ عصر X بادیه‌نشینان ذکر شده بخاک دولت سامانی تاخت و تاز آورده نتوانستند.^۱

واقعهٔ دیگری که در سال ۹۰۰ بوجود آمده، سبب بطرف جنوب خیلی وسعت پیدا کردن خاک دولت سامانی گردید، جنگ بین اسمعیل سامانی و عمر و بن لیث

^۱ میرخاند. روضة الصفا، جلد II، نشر ذکر شده،

^۲ История народов Узбекистана, уп. изд., стр. 222—223.

میباشد. سبب کار اساسی^۱ این جنگ خلیفه بغداد بود. دولت سامانی، که در قسم شرقی^۲ خلافت روز بروز بافتدار فوق العاده کلانی صاحب میگردید، مرکز خلافت را ناآرام نکرده نمیتوانست. عالم جغرافی^۳ عرب المقدسی، که در سال ۹۸۵ ماوراءالنهر را سیاحت کرده است، اسمعیل را اولین پاشاه اقلیم شرق می شمارد^۴. این سخن المقدسی، در نوبت خود، باین شهادت میدهد، که عربها دولت تشکیل کرده اسمعیل سامانی را یکدولت مستقل شرقی^۵ خلافت تصور میکرده اند.

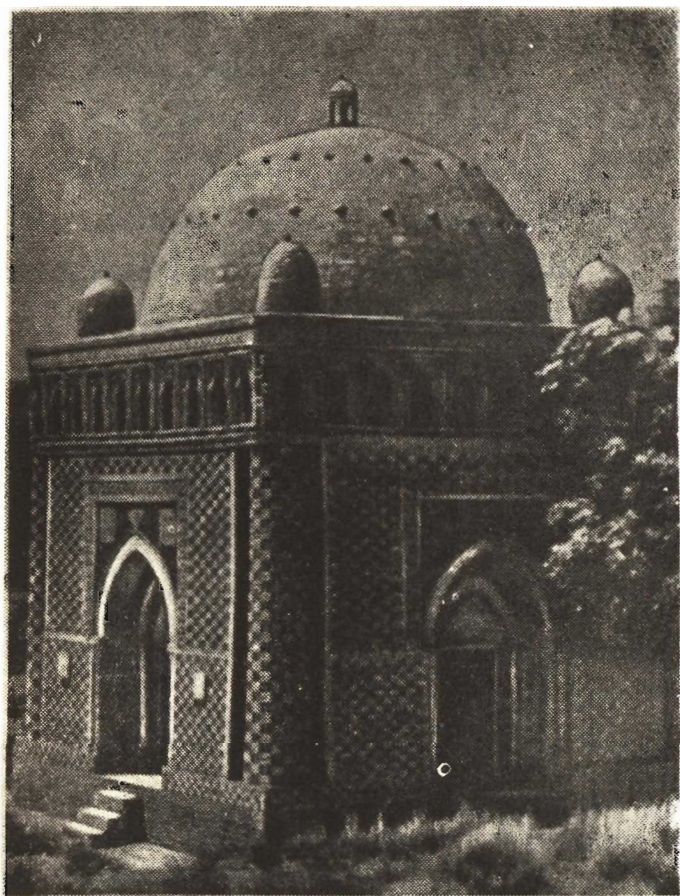
این حالت خلیفه بغداد را، البته بیش از پیش بخوف میانداخت. از این سبب او در سال ۸۹۸ منشور حکمرانی^۶ ماوراءالنهر را به عمر و بن لیث فرستاده، او را بمقابل اسمعیل می شوراند. عمر و بن لیث بطمع ملک ماوراءالنهر افتاده، در سال ۹۰۰ باین سرزمین لشکر میکشد. اسمعیل سامانی این خبر را شنیده باقوة حربی^۷ خود از دریای آمو گذشته در بلخ بلشکر عمر و بن لیث روبرو میشود. در این جنگ اسمعیل لشکر عمر و را شکست میدهد و خود او را اسیر نموده، موافق در خواست خلیفه ببغداد روانه میکند و از این تاریخ اعتباراً دولت صفاریان بکلی برهم خورده، خراسان، طبرستان، گرگان و سیستان نیز بظاک دولت سامانی همراه کنانیده میشود.

^۱ А. А. Семенов. К вопросу о происхождении Саманидов. Труды АН Таджикской ССР, том XXVII, стр. 7.

در سال ۲۹۰ هجری (۹۰۲ میلادی) شهر ری نیز از طرف اسمعیل ضبط کرده شد. بخاک سامانیان داخل کرده شدن شهر ری حتی از طرف خلیفه وقت مکتفی (۹۰۱-۹۰۷) نیز رسماً پذیرفته میشود.

با اینطریقه در زمان سلطنت امیر اسمعیل سامانی (۸۷۴-۹۰۸) دولت سامانیان بخوبی مرکزیت پیدا نموده، باقتدار بزرگ سیاسی-مأموری و حربی صاحب میگردد و خاک آن از ری سر کرده تا ترکستان شرقی وسعت پیدا میکند.

بعد از مرگ اسمعیل سامانی، در زمان سلطنت اکثریت وارثان او- احمد بن اسمعیل (۹۰۸-۹۱۴)، نصر بن احمد بن اسمعیل (۹۱۴-۹۴۳)، نوح بن نصر (۹۴۳-۹۵۵)، عبد الملك بن نوح (۹۵۲-۹۵۵) و منصور بن نوح (۹۶۲-۹۷۷) گرچندی خاک دولت سامانی بیش از زمان حکمرانی اسمعیل وسعت پیدا نکرد، مبارزه‌های داخلی سیاسی-عصیانهای فتودالی و شورشهای خلقی، چنوعیکه قسمی در باب III شناسا خواهیم شد، اقتدار حکومت مرکزی را خیلی سست میگردانند، ولی توانائی دولت دوام میکند. تنها از زمان سلطنت نوح بن منصور (۹۷۷-۹۹۷) سر کرده تنزل دولت سامانی شروع میشود. در مدت حکمرانی وارثان این نماینده‌خاندان سلسله سامانیان دولت بیشتر اقتدار خود را از دست داده، نهایت در سال ۹۹۹ در نتیجه



مقبره اسمعیل سامانی، بهترین آثار معماری
عصر X در شهر بخارا

مقابلیت‌های سیاسی^۱ داخلی و هجوم‌های خارجی دولت سامانی از بین می‌رود.^۱

وضعیت حیات
اجتماعی و سبزش
خواجگی مملکت.

در زمان سلطنت سامانیان وضعیت
مملکت خیلی تغییرات پیدا کرد.
از تحت اداره بیواسطه خلافت
رهائی یافتن مملکت بهجوم و تاخت و

تازهای خارجی دچار نگردیدن آن، در برابر موجودیت یکمقدار عامل‌های اجتماعی و سیاسی، بسبزش قوه‌های استحصالی^۲ ماوراءالنهر و خراسان تأثیر خوبی می‌رسانند. سیر تاریخی^۳ مناسبت‌های ابتدائی^۴ فتودالی، که باناخت و تازهای استیلاگران خارجی خیلی عقب افتاده بود، بعد از برقرار شدن آرامی و مخصوصاً پس از بدست درآمدن استقلالیت مملکت، یعنی در عصرهای IX—X دوباره رو بترقی نهاد. در برابر وسعت یافتن مناسبت‌های فتودالی از قوه غلام و کنیزان، که در جنگها از غیر اسلامیان اسیر افتاده بودند، چه در شهرها و چه در دهات استفاده برده میشد. مناسبت بین بندگان و خواجگان آنها موافق نشان داد فقه تعیین کرده میشد.^۲

در قطار ملکداران سابق—دهقانان ملکداران تازه

^۱ Б. Г. Гафуров. О причинах возвышения и падения Саманидов, „Советское востоковедение“ № 1, 1958, стр. 51—55.

^۲ عبدالحمید برهان‌الدین مشهور به صاحب هدایه.
الهدایه، جلد IV، کلکته، سال ۱۸۳۱، ص ۱۰۵۹—۱۰۶۹.

بوجود آمدند. در این دوره بطریق اقطاع بصاحب منصبان دولتی و روحانیان جداگانه داده شدن زمینهای سلطانی— پادشاهی جاری میشود. زمینهای وقف نیز خیلی وسعت پیدا میکند. در نتیجه^۱، مناسبتهای استحصالی در واحه‌های زراعتی تغییر مییابد، ساحه‌های جداگانه خواجگی^۲ قشلاق— غله‌داری، کرمک‌پروری، باغداری و امثال اینها خیلی رو به افزایش مینهد^۳.

وسعت یافتن خواجگی^۲ قشلاق و زیاد شدن محصولات آن بروج گرفتن ساحه‌های گوناگون صنعت هنرمندی نیز تأثیر مهمی میرساند. صناعت هنرمندی نه فقط در شهرها، بلکه در قشلاق نیز ترقی میکند، استفاده بردن معدنیات کوهی نیز دقت مردم را بیشتر بطرف خود میکشد. از معدنیات کوهی طلا، نقره، آهن، سرمه، انگشت و حتی نفت و امثال اینها مورد استفاده قرار میگیرد^۴. مخصوصاً در عصر X استحصال نقره و سرب در کانهای ایلک (سلسله کوههای بین تاشکند، خجند و فرغانه) خیلی وسعت یافته بوده است^۵. اسبابهای استحصال کنی^۶

^۱ Всемирная история, том III, стр. 473—474; История народов Узбекистана, уп. изд., стр. 223—224, 232—233.

^۲ Б. Г. Гафуров. История таджикского народа в кратком изложении, уп. изд., стр. 167—168; История народов Узбекистана, уп. изд., стр. 224—225

^۳ М. Я. Массон. Из История горной промышленности Таджикистана, АН СССР, Материалы Талжикско-Памирской экспедиции, вып. XX, М—Л., 1934, стр. 71—84; История народов Узбекистана, уп. изд., стр. 225—226; Б. Г. Гафуров История таджикского народа. уп. изд., стр. 167—168.

معدنیات کوهی، که در جستجوهای ارختولوژی^۱ سالهای اخیر بدست درآمده‌اند، در مسئله^۲ در عصر X بطرز خیلی وسیع استفاده برده شدن معدنیات کوهی اخبارات سرچشمه‌ها را خیلی پرقوت میگردانند^۱.

سبزش محصولات خواجگی^۲ قشلاق و صناعت هنرمندی نه فقط برواج گرفتن بازار داخلی راه یکساید، بلکه برای وسعت یافتن مناسبتهای تجارتی^۳ خارجی نیز امکانیت‌های موافقی بوجود می‌آورد. از ماوراءالنهر گذشتن راه تجارتی^۴ جهانی^۵ بین شرق و غرب این امکانیت‌ها را باز بیشتر وسعت میدهد. مخصوصاً مناسبتهای تجارتی با چین و شرقی^۶ اروپا خیلی وسعت یافته، نوع مالهای از ماوراءالنهر خارج کرده میشدگی و از چین و شرقی^۷ اروپا آورده میشدگی خیلی زیاد میشود^۲.

در نتیجه سبزش قوه‌های وسعت یافتن شهرها استحصالی، رواج گرفتن و آبادانی. مناسبتهای تجارتی و امثال اینها

در شهرهای ماوراءالنهر و خراسان تغییرات جدی‌تی بوجود می‌آید. شهرهای قبل از حیات فتودالی دیگرگون گردیده بشهرهای خاص دوره فتودالی شرق مبدل میگردند.

^۱ Б. А. Литвинский. Из археологических материалов по истории средневековой горной техники Средней Азии, Труды АН Таджикской ССР, том XXVII, ст. 119—171.

^۲ История народов Узбекистана, уп изд., стр. 227—231; Б. Г. Гафуров История таджикского народа, уп изд., стр. 168—170.

این تغییرات، مخصوصاً در بخارا، سمرقند و مرو بیشتر بوجود آمد. مثلاً، در عصر IX بازارها، که در آنوقت نه تنها جای دادو گرفت مالی، بلکه محل مشغولیت هنرمندانرا نیز تشکیل مینمود، مرکز شهر بخارارا اشغال میکند. وسعت یافتن شهر بخارارا از چنین دلیلی نیز بخوبی پی بردن ممکن است، که در سال ۸۴۹ اطراف آنرا از نو دیوار میکشند، که دارای یازده دروازه بوده است.^۱

بخارا از دیگر شهرهای ماوراءالنهر و خراسان باز با این خصوصیت خود فرق میکرد، که یکقسم مهم آنرا قصرهای پادشاهی و استقامتگاههای درباریان درجه اول سامانی تشکیل مینمودند. در ریگستان بخارا که پیش از استیلای عرب قصر بخار خدایه واقع گردیده بود، در زمان سلطنت نصر II برای امیر سامانی قصرعالیئی ساخته شده بود، که در اطراف آن بنای ۱۰ دیوان-اداره‌های مرکزی^۲ مأمورئی دولتی قرار گرفته بودند.^۳

عموماً بخارا در عصر X، همچون پایتخت-مرکز سیاسی و مأمورئی دولت سامانی، شهرت زیادی پیدا کرد

^۱ Б. Г. Гафуров. История таджикского народа, уп. изд., стр. 182—183; О А. Сухарева. К вопросу об исторической топографии Бухары X—XII вв. Труды АН Таджикской ССР, том XXVII, 1954, с р. 25—40.

^۲ История народов Узбекистана, уп. изд., стр. 242.

و از جهت اهمیت اقتصادی، مدنی، علمی و ادبی بیکی از شهرهای درجه اول شرق میانه و شرق نزدیک تبدیل یافت.^۱

حیات مدنی، زبان، علم و ادبیات

بدست درآورده شدن استقلالیت سیاسی و موفقیت‌های درخشانی، که در قسمتهای جداگانه حیات جمعیتی^۲ عصر X بدست درآمده بود، نه فقط بسبزش قومه‌های استحصالی و عموماً حیات مادی، چنوعیکه در بالا دیده شد، تأثیر فوق‌العاده کلانی رسانید، بلکه برای پیشرفت حیات مدنی، علمی، ادبی و غیره زمینه‌های موافقی بوجود آورد. مبارزه‌های سیاسی و چاره‌بینی‌هاییکه در ساحة مرکزیت دان دولت سامانی، تأمین نمودن بیخطری، آبادانی^۳ مملکت و امثال اینها برده میشد، بمسئله از جهت حیات مدنی سبزیدن شهرهای ماوراءالنهر و خراسان نیز بی‌تأثیر نماند.

اهل علم و ادب و صنعت، که در هر يك گوشه و کنار مملکت عمر بسر میبردند، برای فعالانه‌تر اشتراك نمودن بجنبش‌های حیات مدنی، علمی و ادبی بشهرهای ماوراءالنهر، خراسان و مخصوصاً ببخارا روی می‌آوردند. جنبش علمی و ادبی^۴ خاك دولت سامانی، نه فقط اهل علم و ادب ماوراءالنهر و خراسان، بلکه دقت اهل علم و ادب دیگر محلهای خلافترا نیز بطرف خود میکشید.

چنوعیکه سرچشمه‌های ادبی، تاریخی-جغرافی گواهی میدهند، از مملکتهای غربی* خلافت خیلی اهل علم و ادب بشهرهای نوابع دولت سامانی آمده، تقدیر خود را با عملیات علمی و ادبی* مردم این سرزمین علاقمند گردانیده بوده‌اند. مثلاً، از ۱۱۹ نفر شاعر عربی زبان، که ابومنصور عبدالملک بن محمد الثعالبی (۹۶۱-۱۰۳۸) در «یتیمه الدهر» در باره فعالیت ادبی* آنها سخن میراند، ۲۵ نفر آنها از ولایت‌های غربی* ایران و دیگر جاهای خلافت بودند. اینطرف مسئله نیز خیلی قابل دقت است، که دو نفر این شاعران مهاجر حتی از نمایندگان خاندان خلفای عباسی بوده‌اند^۱.

حکمرانان سامانی در حدود همان مقصدهای سیاسی* صنفی، که به پیش خود گذاشته بودند، در مسئله رواج گرفتن حیات علمی- ادبی و دیگر قسمتهای دانش فکری، البته، بی‌علاقه نبودند.

عهدمدار شغل وزارت گردیدن مردان سیاسی، مانند ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی، ابوعبدالله احمد بن محمد جیهانی، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، ابوطیب مصعبی، که در عین حال از نمایندگان مشهور اهل فضل زمان

^۱ الثعالبی. یتیمه الدهر، چاپ دمشق، جز ۱۷، سال ۱۸۸۷، ص ۱۱۲-۱۱۴.

بودند، در توبت خود. بمسئلهٔ پیشرفت حیات علمی- ادبی پیشتر روانه کرده شدن دقت حکمرانان سامانی نیز تأثیر نکرده نمیتوانست. اینچنین بتوسط این وزیران بدربار حکومتی و کارهای دولتی کشیده شدن یکمقدار اهل فضل و دانش نیز در این راه اهمیت کلانی داشت.

نهایت، واسطهٔ بزرگترین ترقی حیات مدنی، علم و ادبیات از طرف خودخلق، چه در دهات و چه در شهرها هر جانبه پیشواز گرفته شدن تشبثکاران این ساحه‌ها بود. از بین خلق سبزیده برآمدن نمایندگان پیشقدم دانش نیز یکی از دلیلهای روشن این حقیقت شده میتواند.

در نتیجه شهرهای ماوراءالنهر و خراسان از جهت حیات مدنی، علمی و ادبی نیز ترقی نمودند. بتعریف و توصیف مرکزهای مدنی^۱ آنوقت مملکت سروده شدن یکمقدار اشعار شاعران و مخصوصاً شاعران عربی زبان، از جمله شعر بوصف سمرقند بخشیده علی بن محمد بستی (۹۷۱ - ۱۰۱۰)، شعر در بارهٔ خوبی شهر مرو سروده شاعر نیمهٔ اول عصر X ابوعلی السجی و اشعار بتوصیف نیشاپور بخشیده شاعر آخرهای عصر X ابوالحسن بن عیسی الکرچی، که م. زند در مقالهٔ خود^۱ از «معجم-

^۱ M. Занд. Антихалифатские и социально обличительные мотивы в таджикской поэзии X века, Труды АИИ Таджикской ССР, том XXVII. стр. 193-194.

البلدان» یاقوت، «یتیمۃ الدھر» ثعالبی و «تاریخ جهانکشا» بیکجا جمع آوری کرده است، عاید بمسئله در عصر X از جهت حیات مدنی، علمی و ادبی خیلی پیشرفتن شهرهای خاک دولت سامانیان نیز از دلیلهای روشن شده میتواند. مثلاً، شاعر آخرین نیشاپور را از مرکزهای مدنی^۱ آنوقت خلافت - بغداد و کوفه مقدم تر گذاشته است، که این محض از جهت حیات مدنی و علمی خیلی ترقی کردن این شهر را نشان میدهد.

شهر بخارا، همچون مرکز سیاسی و مأموریت دولت سامانی، در ساحة حیات مدنی، علمی و ادبی باز بیشتر اهمیت پیدا کرده بود، ثعالبی عاید بمسئله در زمان سلطنت نصر بن احمد سامانی از هر طرف ببخارا آمده جمع شدن اهل علم و ادب، مباحثه‌های علمی و ادبی^۲ حکایت ابوجعفر محمد بن موسی را نقل نموده، در عین حال در باره بخارا، همچون مرکز علمی و ادبی، چنین مینویسد: «کانت بخاری فی الدولة السامانیة و مثابة المجد و کعبه الملک و مجمع افراد الزمان و مطلع نجوم ادبا الارض و موسم فضلا الدھر...»^۱.

یعنی: «بخارا در زمان دولت سامانیان مرجع عظمت، شرف ملک، محل جمع آمد دانشمندان درجه اول زمان و

^۱ الثعالبی. یتیمۃ الدھر، چاپ دمشق، جزء ۱۷، ص ۳۳-۳۴.

جای طلوع ستارگان—بزرگان، ادبای روی زمین و مرکز فضایی دهر بود...»

در قطعه شعری زیرین از طرف استاد رودکی با بغداد مقابل گذاشته شدن شهر بخارا باز يك دليل روشن در این باره میباشد:

«امروز بهر حالی بغداد بخارا است،
کجا میرخراسان^۱ است پیروزی آنجاست.
ساقی تو بله بله و مطرب تو بزن رود،
تا می خورم امروز، که وقت طرب ملست.
می هستی ارم هست و بت لاله رخی هست،
غم نیست و گر هست نصیب دل اعداست»^۲.

حجت دیگریکه، علاوه باآثار باقیمانده صنعت معماری عصر سامانیان^۳، در باره پیشرفت حیات مدنی شهرهای

^۱ در این بیت مراد از «میرخراسان» امیرسامانی است: مفهوم کلمه خراسان در عصر X خیلی وسیعتر بوده، قسمت شرقی ایران، طخارستان، خاک ترکمنستان امروزه و ماوراءالنهر را افلاک مینمود. با عبارت دیگر، خراسان اسلساً خاک دولت سامانی را در بر میگرفت. اینچنین موافق مفهوم اصلی این کلمه امیران سامانی را، همچون حکمران مشرق زمین، نیز با عنوان «امیر خراسان» یاد کرده اند.

^۲ Осори Рудаки, чилди I, Сталинобод, соли 1958, сах. 522.

^۳ در باره آثار معماری و صنعت کنده کاری زمان سلطنت سامانیان از جمله ادبیات موجوده مراجعت کرده شود:

Б. Г. Гафуров. История таджикского народа в кратком изложении, уп. изд., стр. 171 — 177; История народов Узбекистана, уп. изд., стр. 261--264; Всемирная история, том III, стр. 476; В. В. Воронина. К характеристике архитектуры Средней Азии эпохи Саманидов, Труды АН Таджикской ССР, том XXVII, 1954, стр. 41—51.

عصر X ماوراء النور و خراسان بدست درآمده است، آن اخباراتیست که در باره چگونگی^۱ کتابخانه‌های بزرگ آندوره شهادت می‌دهند.

از جمله در زمان سلطنت نصر II در بخارا کتابخانه بزرگی تأسیس میشود. موافق اخباراتی که مولف «عیون الابناء فی طبقات الاطباء» از زبان ابوعلی ابن سینا در باره این کتابخانه داده است، معلوم میگردد، که آن یکی از کتابخانه‌های درجه اول جهانی^۲ آندوره بوده است. ابن سینا میگوید، که «این کتابخانه حجره - خانه‌های بسیار داشت، که در هر یک خانه صندوقهای کتب گذاشته شده بود. در خانه‌های کتابهای عربی و شعر و در دیگری فقه و همچنین در هر یک از خانه‌ها کتابهای ساحه علمی موجود بود و من فهرست کتب اوایل (یعنی آثار متفکران یونان قدیم. ع. م.) را خواندم و بهره حاجت داشتیم مراجعت نمودم و کتابهایی دیدم که بسیاری از مردم اسم آنها را هم هرگز نشنیده بودند و من نیز پیش از این آنها را ندیده بودم و پس از اینهم نیافتم^۳». این کتابخانه، چنوعیکه معلوم است، بعد از استفاده کرده شدن ابن سینا دیری نگذشته طعمه آتش میگردد.

^۱ شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد ۱، چاپ تهران. سال ۱۳۳۵ شمسی، ص ۲۲.
ابن ابی اصیبه. عیون الابناء فی طبقات الاطباء، جلد ۱۱، چاپ مصر، سال ۱۲۹۹ هجری، ص ۴.

شهرهای دیگر ماوراءالنهر و خراسان نیز از کتابخانه‌های بزرگ خالی نبوده‌اند. یاقوت حموی، که پیش از حمله خونخوران چنگیزی در خراسان و ماوراءالنهر عمر بسر برده است، از جمله ذخیره‌های کتب آنوقت در باره دوازده کتابخانه مرو معلومات میدهد، که دوازده هزار جلد کتاب را در بر میگرفته‌اند.^۱ اکثریت این کتابخانه‌ها، با احتمال قوی، نیز در عصر X تأسیس گردیده بودند.

با اینطریقه، در برابر دیگر گونی‌های حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، از جهت حیات مدنی نیز پیشرفت مملکت، بشهرهای اساسی^۲ ماوراءالنهر و خراسان - بخارا، بلخ، نیشاپور، مرو و امثال اینها جمع شدن قوه‌های علمی و ادبی و بوجود آمدن شرایطهای ضروری بوسعت پیدا کردن عملیات فکری راه کشاد و اینحالت، در نوبت خود، سبب شد بر اینکه در ساحه پیشرفت زبان، آزادی افکار و عقاید، ترقی ساحه‌های جداگانه علم و دانش، ظهور نمودن فیلسوفان بزرگ و عالمان زبردست، ترقی^۳ نشر دری و نظم، تکاملات شکل‌های اساسی^۴ نظم کلاسیکی^۵ فارس - تاجیک، در شرایط نو گذاشته شدن پایه و بنیاد داستانهای ملی - خلقی و امثال اینها، چنوعیکه بعد از این

^۱ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، نشر ذکرشده، ص ۲۲۷.

خواهیم دید، موفقیت‌های بزرگ نصیب مردم تاجیک و دیگر خلقهای ایران و ماوراءالنهر گردید.

یکی از موفقیت‌های ساحة حیات مدنی، پارسی‌داری - که در عصر X نصیب مردم تاجیک و دیگر زبان دولتی. خلقهای خراسان و ولایت‌های شرقی ایران

گردیده، بااهمیت‌های مهم سیاسی نیز صاحب بود، در قطار زبان حکمران دولتی - زبان عربی، همچون زبان ادبی دولتی جاری شدن زبان پارسی دری - تاجیکی میباشد.

پراتسس استیلا شدن ایران، خراسان و ماوراءالنهر و بخاک خلافت عرب داخل کرده شدن ولایت‌های شرقی، چنوعیکه در بالا دیده شد، در عین حال پراتسس جاری کرده شدن دین اسلام و پهن شدن زبان عربی بود. حکمرانان عرب به پهن کرده شدن زبان خود اهمیت مخصوص میدادند، زیرا پهن شدن این زبان اگر از یکطرف یکی از واسطه‌های اساسی جاری شدن اسلام باشد، از طرف دیگر برای هر طرفه تأمین کرده شدن حاکمیت آنها نیز کمک کلانی میرسانید.

از این جهت زبان عربی نه فقط در نماز و دیگر مراسم دینی کار فرموده میشد، بلکه تمام کتابهای دینی، فقه، آثار علمی، ادبی و غیره فقط با همین زبان تألیف میگردد. کارهای ادارموتی دولتی - مأموری در تمام گوشه و کنار خلافت با زبان عربی برده میشد. نفوذ زبان

عربی در ادارہ‌های دولتی نہایت درجہ پرقوت بود. کسیکہ از خلقهای محلی زبان عربی را بخوبی نہمیدانست، حتی خردترین مأموریت ادارہ وی را، بسیار وقتها، بدست درآورده نہمیتوانست.^۱

در عصر X مسئلہ در دائرہ‌های رسمی کار فرمودہ شدن زبان درئ پارسی-تاجیکی یعنی همچون زبان ادبی-دولتی جاری کردہ شدن زبان خلقی^۲ محلی در مسئلہ سست گردانیدن رل زبان عربی و تأثیر مرکز خلافت، اینچنین مستحکم نمودن موقع و نفوذ دولت سامانی، بی‌شبهہ، از وظیفہ‌های مهم سیاسی حساب میشد. بازبان محلی جاری کردہ شدن یکقسم کارهای ادارہ‌وی و وسعت دادہ شدن آثار علمی و ادبی، اگر از یکطرف باستقلالیت صاحب گردیدن دولت سامانی را تأکید نماید، از طرف دیگر در مسئلہ باز بیشتر متحد گردانیدن خلقهای محلی و بطرف مقصد اساسی^۳ خواجگی و سیاسی روانہ کردہ شدن قوہ‌های این خلق باہمیت‌های خیلی بزرگ صاحب بود. از این سبب ضرورت بطرز وسیع استفادہ بردہ شدن این اسلحہ توانا-زبان خلق محلی بیش از پیش حس کردہ میشد.

بنابر آن مردان سیاسی^۴ دولت سامانی باین مسئلہ اہمیت خاصی میدهند. زبان درئ پارسی - تاجیکی را

^۱ История народов Узбекистана, уп. нзд., стр. 252.

همچون زبان رسمی - دولتی قبول نموده، برای در ساحة علم و ادب وسعت پیدا کردن آن امکاناتهای لازمه بوجود میآورند. اهل علم و ادب را در این راه تشویق و حمایت مینمایند.

در نتیجه، چنوعیکه بعد از این خواهیم دید، با زبان دری پارسی - تاجیکی در نظم و نثر آثار ادبی^۱ بر قیمتی بوجود آمده، اساس ادبیات کلاسیکی^۲ فارس - تاجیک گذاشته میشود. حالت در ساحةهای جداگانه کارهای فکری از بین طبقه‌های گوناگون اجتماعی سبزیدن نمایندگان علم و ادب چنین نشان میدهد، که ثمره این چاره بینی‌ها، محض در قسمت ترقی^۳ کارهای فکری، خرد نبوده است. ما حالا در باره تاریخ پیدایش زبان پارسی دری - تاجیکی و حقیقت لفظ «دری» توفی نمیکنیم. معلوماتیکه در باره سبب چنین نام گرفتن آن در سرچشمه‌های تاریخی - ادبی و لغت‌ها داده شده بود، از طرف محمد معین در مقدمه چاپ تنقیدی لغت «برهان قاطع» بتفصیل بیان کرده شده است.^۴

در اینجا فقط همین را باید قید نمود، که بعد از تدقیقات مهم ملك الشعرا بهار آن عقیده کهنه‌ئی که در باره محل پیدایش و ریشه این زبان دوام کرده می‌آمد^۵،

^۱ برهان قاطع. با تصحیح و اهتمام دکتر محمد معین، جلد ۱، تهران، سال ۱۳۳۱ شمسی، ص ۳۱ - ۳۶.

^۲ A. M. Мирзоев. Забони адабиёти классикӣ, „Шарки сурх“, соля 1949, № 4.

اهمیت خود را گم کرد. این مؤلف، در اساس اخبارات ابن مقفع، «الفهرست» ابن الندیم، «المحسن والاضداد» جاحظ، «تاریخ طبری» بلعمی، «عیون الاخبار» ابن قطیب، «معجم البلدان» یاقوت، معلومات «تاریخ سیستان» و یکمقدار جغرافیه نویسان و مؤلفان لغت‌ها مسئله مهم - حادثه اولین دفعه در ماوراءالنهر و خراسان ظهور نمودن نظم و نثر دری - پارسی - تاجیکی، نهایت درجه نزدیک بودن این زبان با شیوه‌های زبانی اهالی ماوراءالنهر، خراسان و شمال افغانستان و دلیل همچون بعضی عنصرهای زبان دری شناخته شدن بعضی فاکت‌های زبانی حجت‌های در تورfan بدست افتاده آثار مانوی را مورد مطالعه قرار داده^۱؛ اساساً بدو نوع خلاصه مهم می‌آید: ۱. محل پیدایش زبان دری جنوب غربی ایران نبوده، بلکه قسمت شرقی - ماوراءالنهر و خراسان میباشد. ۲. زبان دری نه اینکه در دوره بعد از اسلامی بوجود نیامده است، بلکه آن هنوز در دایره‌های رسمی دوره سلطنت ساسانیان مورد استفاده قرار گرفته بوده است.

ملاحظات م. بهار نه اینکه هنوز در ادبیات علمی باعتراضی دچار نگردیده است، بلکه بدست در آمدن حجت‌های تازه درستی فکر او را بیش از پیش تصدیق میکند. ی. ا. برتلس در تدقیقات در این ساحه برده خود نیز

^۱ م. بهار. سبک شناسی یا تاریخ تطور. نثر فارسی، جلد ۱، تهران، سال ۱۳۲۱ شمسی، ص ۱۹-۲۵.

بهمان ملاحظات م. بهار می‌آید.^۱ ذبیح‌الله صفا از این نقطه نظر، آثار جغرافیه نویسان عرب از جمله اخبارات «احسن - التقاسیم فی معرفة الاقالیم» المقدسی، «المسالک الممالک» اصطخری، «صورة الارض» ابن حوقل را و سیعتر سنجیده برآمده، اصل مسئله را باز بیشتر روشن کرده است.^۲ مثلاً، از حجت و دلیلهائیکه در باره درئی پارسی - تاجیکی در «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» آمده است، چنین معلوم می‌گردد، که زبان درئی پارسی زبان اهل بخارا، مرو، بلخ، نیشاپور و عموماً زبان اهالی ماوراءالنهر و خراسان بوده، در عصر X در برابر این که این زبان یک عمومیت را تشکیل می‌کرده است، شیوه‌های هر یک محل با خصوصیت‌های خاص خود از همدیگر نیز فرق می‌کرده اند.^۳

با ملاحظات در باره تاریخ پیدایش زبان درئی برآورده این مؤلف که آنرا دنباله زبان پهلوی شمالی میدانند، ما راضی شده نمیتوانیم. اینطرف مسئله محتاج به تفتیش و تحقیق است. ولی خلاصه در باره وجه تسمیه این زبان بیان کرده او قابل دقت میباشد: «از قرن سوم و چهارم

^۱ E. Э. Бертельс. Персидский—дари—таджикский. «Советская этнография», 1950, № 4, стр. 55—56.

^۲ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، نشر ذکرشده، ص ۱۲۷—۱۴۳.

^۳ المقدسی. احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم، نشر ذکرشده، ص ۳۳۴—۳۳۵؛ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، ص ۱۳۸—۱۳۹.



لایحه مجسمه استاد رودکی، که در شهر استالین آباد
گذاشته خواهد شد

بعد، -مینویسد او، - این لهجه را که پس از تشکیل در بارهای مشرق در عهد اسلامی بصورت زبان رسمی درآمد، باسامی^۱ مختلفی مانند: دری، پارسی^۲ دری، پارسی خواننده و آنرا در برابر عربی قرار داده‌اند. این پارسی که در تسمیه فوق بکار رفته است غیر از پارسیک بمعنی پهلوی عهد ساسانی و پارسی یا فارسی بمعنی لهجه متداول در فارس است، که از قدیم‌الایام بدین نام خوانده میشد. در اینجا پارسی برای مقابله با عربی و ترکی بکار... رفته است»^۱.

با این‌طریقه در اساس تدقیقات در این ساحه برده شده، ممکن است بدو نتیجه اساسی آمد:

اول این، که زبان دری پارسی-تاجیکی، نه اینکه در وقت استیلای حکمرانان عرب از قسمت جنوب غربی^۳ ایران - ولایت فارس بخراسان و ماوراء النهر آورده نشده است، بلکه وی زبان اهالی^۴ معلی^۵ مردم ایرانی نژاد همین سرزمین بوده است. حادثه اولین دفعه در ماوراء النهر و خراسان بوجود آمدن آثار خطی^۶ این زبان و در دوام عصرهای IX و X محض با دست مردم این مملکت در زبان دری گذاشته شدن اساس نظم و نثر کلاسیکی ملاحظات در این باره بوجود آمدن پرقوت میگرداند.

^۱ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکر شده، ص ۱۴۰-۱۴۱.

دوم این، که زبان درئ پارسی-تاجیکی، بر خلاف فکر عالم فرانسوی^۱، در هیچیک صورت زاده عصر IX نمی‌باشد. علاوه بر اینکه عنصرهای جداگانه این زبان هنوز در آثار از تورفان بدست درآمده مانوی دیده میشود، از نقل‌های سرچشمه‌های تاریخی و جغرافی، که زبان دری را یکی از زبانهای گفتگوئی دربار ساسانیان دانسته‌اند، چنین حقیقتی بهمان می‌آید، که زبان دری با حادثه پیدایش خود تاریخ خیلی قدیمتری دارد. پیدایش زبان درئ پارسی-تاجیکی را بفکر ما از پراتسس تشکل یابی^۲ خلقیت مردم تاجیک، که هنوز از عصرهای V میلادی شروع میشود، جدا کردن ممکن نیست.

قطع نظر از حجت‌های ذکرشده، خصوصیت زبانی^۳ آثار ادبی^۴ عصر X این فکر را بر قوت میگرداند. زبان نظم و نثر عصر X خیلی پخته و کار کرده شده است. مخصوصاً آثار نثر این دوره، با وجود تأثیر دور و دراز زبان عرب و داخل شدن کلمات بیگانه، در جمله بندی آثار ترجمه شده، مثلاً در تفسیر طبری رعایه کرده شدن قانون زبان عربی و تقلید کنی‌های نثر عصر III هجری عرب، خصوصیت‌های قدیم و اصلی^۵ خود را نگاه داشته است. عموماً محصول نظم و نثر این دوره آثار زبانی^۶ نیست، که در مدت یک‌عصر ظهور کرده و تا ایندرجه تکامل یافته

^۱ A. Meïe. Введение в сравнительное изучение иранских языков. М.—Л., 1938; стр. 91.

باشد. پختگی^۵ زبان دری و خصوصیت‌های اسلوبی^۶ آثار از عصر X باقیمانده آن چنین تصویری بوجود می‌آورد، که این زبان خیلی پیشتر از استیلای عرب در قطار زبان سفیدی در ماوراءالنهر و خراسان دوام نموده، میدان عملیات را حتی برای زبان سفیدی نیز خیلی تنگ کرده باشد. زیرا اگر چنین نمی‌بود، زبان سفیدی بعد از پهن شدن اسلام در يك مدت کوتاه موجودیت خود را از دست نمیداد.

يك واسطه مهمی که در برابر عامل‌های بیطرفی در مباحثه‌های فکری در بالاذکر شده، به پیشرفت کارهای فکری خیلی مؤثر واقع گردید، سیاست نسبت باهل دین و مذاهب پیشگرفته دولت سامانیان بود. از جمله تدقیقاتچیان تاریخ علوم عالم معاصر ایران ذبیح‌الله صفا، که حیات سیاسی و علمی دوره سلطنت سامانیان را مورد تحقیقات وسیع قرار داده است، نتیجه‌های بدست در آورده خود را چنین جمع‌بست میکند:

«موضوع دیگری که در حکومت سامانی باید مورد توجه ما باشد، عدم مزاحمت آنانست بفرق و مذاهب مختلف، چنانکه غالباً اتفاق می‌افتاد، که در دربار شاهان سامانی افرادی از مذاهب گوناگون مانند مذاهب اهل سنت، شیعه، دین زردشتی، عیسوی با نهایت آزادی عقیده و مصونیت زندگی و کار می‌کرده‌اند و هیچکس از حیث اظهار عقاید علمی، دینی و مذهبی دچار تضییقاتی، که در

دوره غزنوی و سلجوقی پیش آمد، نبوده است و این امر چنانکه میدانیم از مهمترین اسباب رواج علم و نظر و اشاعه حکمت و علوم عقلی میتواند باشد و از اینجاست، که میتوان گفت دوره سامانی دوره رونق ادب و علم و عصر آزادی افکار و کمال تمدن اسلامی در ایرانست»^۱.

این ملاحظه در واقع اساس کلی دارد. عصر سلطنت سامانیانرا، از جهت موضوع ذکر شده، با هیچ يك دوره پیش از اکتیابری برابر کرده نمیتوانیم. اگر ما حالا بطریق مثال فقط وضعیت معتزله را از نظر گذرانیم، حقیقت مسئله را نیز بخوبی تصور کردن ممکن میشود. معتزله آن آزادی مبادله فکری را که در عصر X در خاک دولت سامانی داشتند، در مرکز خلافت و گردو اطراف آن موجود نبوده است.

گفت و شنید مذهبی و مباحثه های علمی، که هنوز از اولهای عصر VIII سر کرده در بغداد و عموماً قسمت غربی^۲ خلافت وسعت پیدا کرده بود، در نیمه عصر IX آمده خیلی تغییر مییابد.

مخصوصاً برای معتزله در آن سرزمین وضعیت خیلی نامساعد میگردد. معتزله هنوز از وقت پیدایش خود، که از سال ۷۲۸ شروع میشود، از تعصبات دینی خیلی دوری اختیار نموده، بر خلاف رویه اهل حدیث و سنت، برای

^۱ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، ص ۱۸.

اثبات مسئله‌های اساسی^۱ مباحثه‌وی دینی از راه طلبات عقل و منطق نزدیک میشدند و برای اثبات عقاید خود، عادتاً، بفلسفه مراجهت مینمودند. از اینجاست، که عملیات آنها یکی از واسطه‌های اساسی^۲ ترقیات فکر و استفاده برده شدن فلسفه یونان در دوره بعد از جاری شدن اسلام گردید. وسعت یافتن عملیات معتزله، در نوبت خود، اساسهای اسلام رسمی را تهدید نکرده نمیتوانست.

این بود، که معتزله از نیمه‌های عصر IX سر کرده بمقابلیت سخت اهل حدیث دچار گردید. خلیفه وقت المتوکل (۸۴۸-۸۶۱) برای پیشگیری نمودن نفوذ معتزله و برهم دادن کشمکشهای مذهبی سیاست نازهی جاری نمود. او مذهب سنی را هر طرفه حمایه نموده، دیگر جریانهای سیاسی، مذهبی و در نوبت اول معتزله را در تحت تعقیب قرار داد. بحث و مناظره‌های بین اهل حدیث و معتزله را منع نمود. در نتیجه تعصب دینی خیلی قوت گرفت. طرفداران معتزله را حتی از کارهای دولتی^۳ خلافت بیرون نمودند. این را باید فید کرد، که دوره حکمرانی^۴ المتوکل با ظهور مذهب نو در اسلام - مذهب حنبلی راست میاید. اساس گذار این مذهب احمد بن محمد بن حنبل (۷۸۰ - ۸۵۶)، که در ساحة فقه متعصب‌ترین را مرا انتخاب نموده، تعلیمات خود را فقط در اساس آیات، حدیث و سنت قرار داده بود، هجوم ضد معتزله را بیشتر شعله‌ور گردانید. این تعقیب در وقت وارثان نزدیک المتوکل تیز حوام کرد.

مخصوصاً مبارزه طرفداران جریان اشعری، متکلمین معتزله بیشتر ضربه رسانید. اساس گذار این جریان ابو الحسن علی بن اسمعیل الأشعری (۸۷۳-۹۳۵)، که تا سن ۴۰ سالگی در بین معتزله تربیت یافته تعلیمات آنهارا میآموخت، برضد عقاید معتزله برآمد. عملیات او و پیروانش، که از طرف اهل حدیث و مذهب رسمی^۱ اسلامی حمایت کرده میشدند، معتزله را بشکست قطعی دچار گردانید.

اما اینگونه مخالفت‌های مذهبی، تعصب‌های دینی و سختگیرانه‌ای که در دائره خلافت وجود داشت و دامنه آن در عصر XI شدت پیدا کرد،^۲ چنوعیکه در بالا اشاره نمودیم، در خاك دولت سامانیان موجود نبود. اهل معتزله با مقابلان خود تا اندازه‌ی آزادانه مباحثه‌های علمی می‌نمودند و مشغول بهن نمودن آثار خود بودند.

عموماً مباحثه و کشمکش‌های فکری، که در بین طرفداران مذہب‌های گوناگون، از جمله در بین اهل فقه و صوفیه، متکلمین و معتزله و نمایندگان دیگر دین و مذہبها روی میداد، در وقت سامانیان، عادتاً، دولت مداخلت نمی‌کرد و بیطرف می‌ایستاد.^۳ اگر واقعه سختگیری نسبت به اسمعیلیها - قرامطه رویداد را استثنا کنیم، سامانیان

^۱ ذ. صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، چاپ تهران، جلد I، ص ۱۳۸-۱۵۱.

^۲ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکر شده. ص. ۲۰۲-۲۰۳.

به پیروان دین و مذهبها از راه مخالفت نزدیک نشده، این سختگیری هم در آخرهای سلطنت نصر بن احمد و پسر او نوح روی داد و چنوعیکه در باب III، در موقع خود مفصل خواهیم ایستاد، بی سبب هم نبود. سامانیان بمقابل پیروان دین و مذهبهای غیر رسمی تنها در همانوقت بمبارزه برخاسته‌اند، که آنها با مقصدهای سیاسی سربرداشته باشند. اما در دیگر موردها آنها پیروان دین و مذهبها را تعقیب نکرده‌اند.

اگر چنین نمی‌بود، دقیقی، که در عقاید زردشتی بودن او بیش از بیش تصدیق مییابد، در محیط اسلامی واقع گردیده زردشتی بودن خود را اینقدر روشن تأکید نمی‌نمود:

«دقیقی چار خصلت بر گزیده‌است،
بگیتی از همه خوبی و زشتی،
لب یا قوت رنگو ناله چنگ،
می‌خون رنگ و کیش زر دهشتی.»

یا خود او مرتبه آئین زردشتی را تا باین درجه بلند نمی‌برداشت:

«به یزدان که هر گز نبیند بهشت،
کسی کلوندار دره زردهشت.»

سیاست در ساحة پیشگرفته سامانیان سبب شد بر اینکه نظر بولایتهای غربی و مرکزی خلافت عرب در خاک دولت سامانی اهل دین و مذهبها عقاید خود را تا درجه‌ئی آزادانه‌تر

بیان میکرده گی شدند. علاوه بر اینکه ذبیح الله صفا اخبارات در این باره بیان کرده مؤرخان و جغرافیه نویسان عرب را جمع بست کرده است^۱، حجت در این باره بدست درآورده و. ژوکوفسکی نیز خیلی قابل دقت میباشد. این مؤلف در کتاب بنام «جنگ در تصوف» که مجموعه مقالات بوده، در تحت رقم ۳۸۶ در کتابخانه دانشگاه سن-پترزبورگ نگاه داشته میشود، رساله‌ی را پیدا کرده است، که در مقدمه آن در باره در زمان سامانیان آزادانه تر بودن عملیات اهل دین و مذهبهای غیر مذهب رسمی^۲ اسلامی معلومات فهم زبرین داده شده است:

«بدانکه سبب تصنیف این کتاب آن بود که گمراهان یعنی هواداران چون سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر... بسیار شدند، ائمه فقها و علما^۳ سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر... جمع آمدند و این سخن را بوالی^۴ عهد که از آل سامان بود رسانیدند. امیر سامانی از بس آنکه علما^۵ ماوراءالنهر را جمع کرده فرمود تا بیان کنند مذهب راست و طریق سنت و جماعت را. ائمه بخارا... اشارت بخواجه ابوالقاسم حکیم سمرقندی... کردند و او را گفتند بیان کن ما را راه راست مذهب سنت را که راه و سیرت رسول صلی الله و سلم بود و روشهای حضرت او... و یاران او و خلفا^۶ راشدین از بس او... و مذهب علما^۷ که از اهل سنت

^۱ ذ. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکر شده،

و جماعت بودند... و مذهب امام امامان و شهنشاه فقه ابوحنیفه النعمان بن ثابت الکوفی... و همه اصحاب او... پس تصنیف کرد این کتاب را بتاری و همه علما پسندیدند. پس امیر سامانی فرمود، که این کتاب بیارسی باید کرد، تا خاص و عام را منفعت بود و مذهب سنت را نیکو دانند و از بدعتها دور باشند...¹

و. ژوکوفسکی تاریخ تالیف یافتن این اثر را با احتمال قوی در وقت سلطنت نصر II و یا نوح یکم میدانند. ب فکر ما باید آن در آخرهای سلطنت نصر II و اولهای حکمرانی نوح یکم - علاقمندانه با سختگیری‌ئی که نسبت بقرمطی‌ها صورت گرفته بود (مراجعت کرده شود به باب III) تالیف گردیده باشد. ولی حالا اینطرف مسئله بیشتر برای ما قابل دقت میباشد، که حجت بالا این مسئله را نیز تأکید میکند، که در عهد سامانیان اهل دین و مذهبهای غیر مذهب رسمی اسلامی، مخصوصاً تا سلطنت نوح یکم، تا حد امکان در عملیات خود آزاد بوده‌اند.

با اینطرفه، رویه پیشگرفته سامانیان، در نوبت خود، از یکچند طرف بی منفعت نرفت: اول اینکه یکقسم عرفو عادتهای پیش از اسلامی گذشتگان خلق تاجیک و دیگر مردم ماوراءالنهر و خراسان موجودیت خود را دوام داده

1. В Жуковскъ В. К истории персидской литературы при Саманидах. Записки Восточнаго отделения Имперскаго Русскаго Археологическаго Общества, том XII, С-Петербург, 1899, стр. 04-07.

باهستگی در دائره عقاید و آداب اسلامی در لباس نو
 درآمد. دوم اینکه نمایندگان علم و ادب، که در دیگر
 محلهای خلافت عقاید علمی و مذهبی خود را آزادانه بیان
 کرده نمیتوانستند، بیایتخت سامانیان و دیگر شهرهای
 ماوراالنهر و خراسان روی آوردند. سوم اینکه در خاک
 دولت سامانی بیشتر جمع آمدن نمایندگان عقاید
 گوناگون مذهبی و دینی و نسبتاً آزاد بودن افاده فکر
 در این مملکت، چنوعیکه در پایان مفضلتر خواهیم ایستاد،
 برای رواج گرفتن مباحثه‌های مذهبی و علمی زمینه حاضر
 نمود. اینگونه مباحثات، در نوبت خود، یکی از واسطه‌های
 اساسی^۵ وسعت پیدا کردن افکار علمی گردید.

باین مناسبت بی منفعت نخواهد بود، که در اینجا در
 باره یکی از سببهای بعلم و فلسفه میل نمودن پیروان
 عقاید اسلامی توقف نمود. بعد از آنکه فتوحات خلافت
 انجام گرفته، اسلام جاری میشود و خلافت عرب همچون
 بزرگترین دولت آنوقته جهانی برقرار میگردد، در بین
 یکقسم علمای اسلامی احتیاجی بوجود میآید، که از روی
 اصولهای دینی تحقیقات فلسفوی برده شود. از طرف دیگر
 از بسکه نمایندگان دیگر دین‌ها - زردشتیان، مانویها،
 یهود و عیسویان با فلسفه تا حد امکان مسلح بودند و در
 مباحثه‌های علمی بر ضد علمای اسلامی این اسلحه را کار
 میفرمودند، این حالت علمای اسلامی را نیز وادار میکند،
 که در برابر مقابلان و اثبات فکر خود با اسلحه عقلی و

فلسفه نیز مسلح باشند. این دو احتیاج اگر در اول یکی از سببهای پیدایش معتزله شده باشد، قدری بعدتر یکی از واسطه‌های اساسی^۱ بوجود آمدن علم کلام گردید. و استفاده از فلسفه یونانی، در حقیقت، از مسئله‌هائیمست، که علم کلام را خیلی وسعت داد و متکلمین را برای يك مدت زیادی در مطالعه مسئله‌های عمیق فلسفی سرگرم گردانید.^۱

در عصر X این قسمت مشغولیت فکری در ماوراءالنهر و خراسان کمتر از دیگر محلهای از جهت حیات مدنی پیش رفته خلافت نبود و میل و هوس آموختن فلسفه قدیم و علم‌های عقلی، که چه پیش از عصر X و چه در اولهای سلطنت سامانیان قوت گرفته بود، برای پیشرفت حیات علمی و بوجود آمدن عالمان زبردست ساحه‌های گوناگون دانش، در نوبت خود، زمینه‌های موافقی نیز بوجود آورد. عصر X در تاریخ افکار جمعیتی^۲

جستجو و مشغولیتهای علمی. خلق تاجیک و دیگر مردم ماوراءالنهر و خراسان بهترین

دوره پیش از اکتیابری نرقی^۳ مشغولیت علمی میباشد. در این دوره در تمام ساحه‌های علوم موجوده، سبزش قابل دقتی مشاهده کرده میشود. قطع نظر از آنکه در ساحه فلسفه، ریاضیات، کیمیا، حکمت، طب، جغرافیه و ادب،

^۱ ذ. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکر شده، ص ۷۵.

چنین‌یکه بعد از این مفصل‌تر خواهیم دید؛ موفقیت‌های کلانی بدست در آمد، در ساحة علوم شرعی - تفسیر، حدیث، فقه و کلام نیز از خالك دولت سامانی مانند عبد الرحمن النسائی (وفاتش در اولهای عصر X)، ابو حاتم محمد بن حبان سمرقندی (وفاتش در سال ۹۶۵)، ابوبکر محمد بن منذر النشاپوری (وفاتش در سال ۹۲۹)، محمد بن علی قفال چاچی (وفاتش در سال ۹۷۶)، ابواللیث محمد سمرقندی (وفاتش در سال ۹۸۴)، ابو حامد اسفرائینی (وفاتش در سال ۹۸۱)، ابوزید احمد بن سهل البلخی (وفاتش در سال ۹۴۱) و امام ابومنصور ماتریدی (وفاتش در سال ۹۴۵) اشخاصی بیدان آمدند، که نه فقط در قلمرو دولت سامانی، بلکه در تمام خالك خلافت از آذمان مشهور ساحة خود حساب میشدند. مثلاً، ابومنصور ماتریدی، که بنابر از ماترید نام موضع سمرقند بودن خود این سبت را گرفته است، از بزرگترین عالمان متکلمین حساب میشد و در علم کلام جریان «ماتریدیه» را او تاسیس نمود.^۱

یکی از مشغولیت‌های مهم علمی، که برای پیشرفت علم‌های عقلی کمک فراوانی رسانید، در عصر X نیز دوام کردن فعالیت‌های ترجمه و نقل آثار علمی از زبان‌های

^۱ شبلی نعمانی. تاریخ علم کلام، تهران، سال ۱۳۲۸ شمسی، ص ۷۰-۷۲.

مختلف و مخصوصاً از زبان یونانی، سریانی و امثال اینهاست^۱. شبلی نعمانی در باره اینگونه ترجمه‌ها و نشبث در این باره در زمان سامانیان نشان داده شده، اخبارات مهمی را می‌آورد، که نقل آن در اینجا از اهمیت خالی نخواهد بود. این مؤلف هنگامیکه در باره در زمان نصر II در حکمت، فلسفه و دیگر علم و فن تأسیس کرده شدن کتابخانه ذکرشده را نقل میکند، چنین مینویسد:

«... کتب بیشمار فلسفه یونان زیر سرپرستی خلفای عباسی ترجمه شده، لیکن این ترجمه‌ها اکثر نامفهوم و محل تردید بودند. کتابهایی هم، که متعدد ترجمه شده بود، آن ترجمه‌ها با هم اختلاف داشتند و لهذا نوح ابونصر فارابی را طلبید و امر کرد تمام ترجمه‌ها را تحت نظر گرفته ترجمه صحیح جامعی نماید. فارابی این دستور را بموقع عمل گذارید و نام آن کتاب را هم «تعلیم الثانی» نهاد و اینکه حکیم مزبور در میان حکمای اسلام ملقب بمعلم ثانی شده، با در نظر گرفتن مراتب فوق، معلوم میشود، که آن از برکت کتاب مزبور بوده است. ولی افسوس، که کتابخانه مذکوره طعمه حریق شده و نسخه اصل این کتاب که بقلم فارابی تألیف یافته بود، از بین رفته و امروز از فیض مطالعه یک چنین کتاب بینظیر محرومیم»^۲.

^۱ ذ. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد I، نشر ذکرشده، ص ۲۴۳.
^۲ شبلی نعمانی، شعر العجم، جلد I، نشر ذکرشده، ص ۲۲-۲۳.

پس شبلی نعمانی در پایان همین صحیفه در باره وقت رویدادن این واقعه خطای مؤلف «کشف الظنون» را تأیید نموده، علاوه میکند: «این واقعه در اکثر کتب مسطور است. صاحب «کشف الظنون» در باب حکمت واقعه مزبور را بدوره منصور بن نوح منسوب داشته، ولی بلاشک آن غلط است، چه فارابی بسال ۳۳۹ هجری (۹۵۱ میلادی) فوت نموده و منصور در سنه ۳۵۰ (۹۶۲ میلادی) بر تخت نشسته است»^۱.

شبلی نعمانی گرچندی اینطریقه در اکثریت سرچشمه‌های علاقمند ذکر یافتن این واقعه را تأکید میکند، ولی در تصویر جریان زندگی فارابی، که در «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی» می‌آید، در این باره اشاره‌ئی کرده نشده است.^۲ شاید در این اثر بنا بطرز مختصر داده شدن شرح احوال فارابی بتصویر این واقعه راه داده نشده باشد. زیرا خود مؤلف هم «راجع بشرح احوال فارابی فرصت اطالۀ کلام نداریم»^۳ گفته است. در هر صورت اخبارات بالا بهمین حقیقت گواهی میدهند، که در زمان سلطنت سامانیان برای بدرستی

^۱ شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد ۱، ص ۶۳.

^۲ ذ. صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، جلد ۱،

نشر ذکر شده. ص ۱۷۹-۱۹۴.

^۳ ذ. صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، جلد ۱،

درک نمودن حقیقت فلسفه یونان قدیم کوششهای جدی‌تری کرده شده بوده است.

دلیل دیگریکه عاید بمسئله در عصر X در ماوراءالنهر و خراسان دوام نمودن کار ترجمه آثار علمی^۱ گذشتگان در دست داریم، فعالیت در این راه نشان داده ابوالخیر بن الخمار (تولدش در سال ۹۴۳) میباشد. این شخص از نصرانیان این مملکت بوده، فعالیت علمی^۲ او تا وقت از طرف سلطان محمود ضبط کرده شدن خوارزم، یعنی تا سال ۱۰۱۸ میلادی در خوارزم جریان یافته است. همان نوعیکه مؤلفان «طبقات الاطباء» و «الفهرست» قید کرده‌اند، ابوالخیر از عالمان مشهور ساحه طب و فلسفه بوده، خیلی آثار علمی قدیم را در این دوساحه از زبان سریانی بعربی ترجمه کرده بوده است. بعضی از ترجمه‌های او، خوشبختانه، حالا موجود میباشد. ذ. صفا اخبارات در باره این سیمای تاریخی بیان کرده شده سرچشمه‌ها را نقل نموده «ابوالخیر» - میگوید او، - نسخه‌ئی از منطقیات ارسطورا بترجمه‌های مختلف برای خود ترتیب داده توضیحات و تعلیقات بر آن افزوده بود و اکنون نسخه‌ئی که از آن برداشته شده در دست است^۲.

^۱ ذ. صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، جلد I، ص ۸۴-۸۵.

^۲ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، جلد I، نشر ذکرشده، ص ۲۴۳-۲۴۴.

ظهور سه فیلسوف آثار علمی گذشتگان، یکی از بزرگ.

مهمترین حادثه تاریخی تیکه در

تاریخ علوم عقلی و عموماً افکار جمعیتی در عصر X بوجود آمد، محض در خاک دولت سامانی ظهور نمودن سه فیلسوف بزرگ - ابوبکر محمد بن ذکریای رازی، ابونصر محمد بن محمد الفارابی و ابوعلی ابن سینا میباشد. ۱. ابوبکر محمد رازی (۸۶۵ - ۹۲۵) در فلسفه،

طبیعیات، ریاضیات، کیمیا و طب از بزرگترین مردان تاریخی حساب میشود. او بعد از تمام نمودن تحصیل رسمی هنگامیکه در ساحة طب شهرت پیدا میکند، از طرف حکمران شهر ری ابوصالح منصور بن اسحاق سامانی بوظیفه سردار بیمارستان آنجا بکار تعیین کرده میشود. پس گرچندی او با شغل طبابت نمودن بیمار آن ببغداد و دربار حکمرانان بعضی مملکتها دعوت کرده شد، لیکن بطرز دائمی در هیچیک از جاهای دعوت شده استقامت کردن را نخواسته، قسمت اساسی عمرش را در وطن خود گذرانید.

ما در این جمعبست مختصر خود درباره شرح حقیقت فلسفه رازی، اینچنین عقاید دیگر متفکران، که بعد از این یادآوری خواهیم نمود، توقف نخواهیم کرد. زیرا اینطرف مسئله بوظیفه‌های حالا در پیش خود گذاشته ما داخل نخواهد شد.

ولی فقط همین را باید گفت، که این مرد بزرگ در مسئله فهمیدن ماهیت پیدایش زندگی نظر بهم عصران خود خیلی پیشترفته، بافاده کردن یکمقدار ملاحظات ماتریالیستی جرئت کرده بوده است.^۱ اینطرف فعالیت علمی^۲ او نیز خیلی قابل دقت است، که وی در مسئله سازش دادن بین دین و فلسفه، که پیروان تعلیمات ارسطو در اسلام و متکلمین برای آن کوشش مینمودند، تماماً مقابل برآمده، دین و فلسفه را دو واحد آشتی ناپذیر میدانست. رازی نسبت بذهنها نیز از راه تنقید نزدیک میشود. در باره ماهیت عموماً دینها پارچه زیرین، که مولف «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلام» از اثر یکی از مقابلان اسمعیلی^۳ هم عصر رازی اقتباس کرده است، در باره فهمیدن عقیده او خیلی قابل دقت میباشد:

«خداوند همه بندگان خود را مساوی خلق کرده و هیچکس را بر دیگری برتری نداده است و اگر بگوئیم، که برای راهنمایی^۴ آنان حاجت بانتخاب کسی داشت، حکمت بالغة وی میبایست چنین اقتضا کند، که بمنافع و مضار آئی و آئی اشان آگه سازد و کسی را از میان ایشان

^۱ در باره فلسفه رازی از جمله ادبیات موجوده مراجعت کرده شود: ذبیح الله صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، جلد I، ص ۱۷۹-۱۸۵؛

История философии, том I, издание АН СССР, Москва, 1957, стр. 217-218.

بردیگران برتری ندهد و مایهٔ اختلاف و نزاع آنان نگردد و با انتخاب امام و پیشوا باعث آن نشود، که هر فرقه تنها از پیشوای خود پیروی و دیگران را تکذیب کند و با نظر بغض بدانان بنگردد و جماعات بزرگی بر سر این اختلاف از میان بروند. معجزات متنبیان نیز چیزی جز خدعه و نیرنگ نیست و غالب آنها هم از مقولهٔ افسانه‌های دینی است، که بعد از آنان پدید آمد. مبانی و اصول ادیان با حقایق مخالفت و مغایرت دارند و بهمین سبب هم میان آنها اختلاف دیده میشود و علت اعتماد و اعتقاد مردم بادیان و اطاعت از پیشوایان مذهبی تنها عادت است. ادیان و مذاهب علت اساسی^۵ جنگها و مخالفت با اندیشه‌های فلسفی و تحقیقات علمی هستند. کتابهاییکه بنام کتب آسمانی معروفند، کتبی خالی^۶ از ارزش و اعتبارند. آثار کسانی از قدما، مانند افلاطون، ارسطو، اقلیدس و بقراط خدمت مهمتر و مفیدتر به بشر کرده است»^۱.

مؤلف ذکرشده این سخنان را پاره‌ئی از «نقض ادیان» نام اثر از بین رفتهٔ رازی شماریده، قید میکند، که: «کتاب نقض الادیان» رازی بی‌تردید حاوی شدیدترین حملات بادیان بوده است، که در تمام ادوار قدیم و

^۱ ذ. صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، جلد I، نشر ذکرشده، ص ۱۷۵-۱۷۶.

در قرون وسطی صورت گرفت»^۱. با عبارت دیگر اثر ذکرشده رازی سخت‌ترین، حمله‌های ضد دینی را دربر می‌گرفته است.

این بود، که رازی از طرف پیروان مذهب‌های اسلامی حکم بکفر شد و مقابلان وی او را جاهل، ملحد، نادان، غافل و با همین‌گونه صفت‌های پست یادآوری نموده، برضد عقاید او با تمام قوت مبارزه بردند؛ چه در وقت زندگی و چه بعد از وفات او کتابهای زیادی نوشتند^۲. ولی همین طریقه باشد هم تأثیر فلسفه و افکار پیشقدم رازی را بکلی از بین برده نتوانستند.

۲. ابونصر محمد بن محمد الفارابی (۸۷۵ - ۹۵۰) نه فقط از فیلسوفان درجه اول عصر X ماوراءالنهر و خراسان، بلکه از بزرگترین متفکران آنوقته عالم بشمار می‌رود. او از فاراب نام موضع ماوراءالنهر بوده، بعد از تحصیل رسمی و چندی استقامت در ماوراءالنهر برای تکمیل دادن دانش خود ببغداد می‌رود.

فارابی در بغداد و حران تحصیل خود را با انجام رسانیده، از آنجا بمصر می‌گنجد. پس بدمشق آمده، در این شهر و حلب بشغل علمی - تألیفی و تعلیم مشغول

^۱ ذ. صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، جلد ۱، نشر ذکرشده، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.

^۲ ذ. صفا، اثر ذکرشده، ص ۱۷۶ - ۱۷۹.

میگردد. واقعه در بالا ذکر شده، یعنی از طرف امیر سامانی بخارا دعوت کرده برده شدن فارابی اگر حقیقت داشته باشد، باید بعد از بدمشق برگشتن او صورت گرفته باشد، که دوره اساسی^۱ تألیفات او از همین وقت شروع میشود.

اهمیت فارابی در تاریخ فلسفه بیشتر در شرحهای بر آثار ارسطو نوشته وی میباشد، که در زمان او در نتیجه ترجمه‌های مغلق فلسفه این متفکر یونان بکلی دشوار فهم گردیده بود. واقعه چهل بار «کتاب ما بعد الطبیعه» ارسطو را خوانده از فهم آن مأیوس گردیدن ابن سینا و بعد از مطالعه شرح باین اثر بخشیده فارابی مشکلات خود را حل کردن او^۱، در مسئله درک معانی^۲ آثار فیلسوف بزرگ یونان، چگونه اهمیت داشتن شرحهای فارابی، یک دلیل روشن میباشد.

یکی از سببهای بعد از ارسطو، که او را معلم اول میخوانند، با عنوان «معلم ثانی» یاد کرده شدن فارابی نیز شرحهای بفلسفه ارسطو نوشته او میباشد.

فارابی مانند متفکران عصر خود، نه فقط در فلسفه، بلکه در طب، ریاضیات و موسیقی^۳ نظری نیز مهارت کامل داشت. ولی در فلسفه بیشتر شهرت پیدا کرد. ما، چنوعیکه پیش از این اشاره کرده بودیم، در باره فلسفه

^۱ ابن ابی اصیبعه. عیون الابدان فی طبقات الاطباء، جلد II، چاپ مصر، سال ۱۲۹۹، ص ۳ - ۴.

فارابی نیز توقف نمیکنیم^۱ و فقط همین نکته را باید قید کرد، که او در تعلیمات خود خواسته است، از یکطرف عقاید افلاطون و ارسطو را بهمدیگر نزدیک نموده، از طرف دیگر فلسفه را با طلبات عقاید اسلامی موافقت دهد. در عین حال چنین حادثه‌ئی نیز مشاهده کرده میشود، که فارابی در مسئله‌های نظریه‌وی در زیر تأثیر فلسفه مکتب افلاطونیان جدید نیز واقع گردیده بوده است. اما با وجود این تعلیمات فارابی از عنصرهای ماتریالیستی خالی نمیباشد.

۳. شیخ الرئیس شرف الملک ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۹۸۰-۱۰۳۷) با خدمت‌های فداکارانه‌ئی که در ساحة علم و فن نشان داد، در تاریخ فلسفه و عموماً افکار جمعیتی یکی از بزرگترین مقام تاریخی^۲ جهانی را اشغال نمود.

ابن سینا در سن ۱۸ سالگی در بخارا آموختن تمام علمهای زمان خود - منطق، الهیات، طبیعیات، ریاضیات، طب و امثال اینهارا بآخر رسانید. بعد از معالجه پادشاه

^۱ برای تصورات بیشتری حاصل نمودن از آثار و فلسفه فارابی، از جمله ادبیات موجوده مراجعت کرده شود: شبلی نعمانی. تاریخ علم کلام. نشر ذکر شده، ص ۹۳ - ۹۴؛ ذ. صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، جلد I، نشر ذکر شده، ص ۱۷۹ - ۱۹۴؛ همین مؤلف: تاریخ ادبیات در ایران، جلد I، ص ۱۵۳ - ۲۵۸؛

История философии, том I, уп. изд., стр. 241-242.

سامانی بگنجینه دستخط‌های کتابخانه ذکر شده راه پیدا نموده، از آثار پر قیمت آن بخوبی استفاده کرد و در سن ۲۲ سالگی بتألیف آثار علمی^۱ خود شروع نمود.

اگر چندی ابن سینا دیری نگزشته از وطن عزیز خود جدا شد و در مهاجرت عمر بسر برد، ولی با وجود این همه محرومیت‌ها، او در ساحة فلسفه، طب، ادب و غیره بیشتر از ۴۵۰ اثر علمی تألیف نمود^۱، که حالا، خوشبختانه، ۲۳۸ عدد آن در کتابخانه‌های جهان نگاه داشته میشود^۲.

موقع ابو علی سینا در تاریخ علوم خرد نیست. او را وارث تمام آن موفقیت‌های علمی میدانند، که هنوز از نیمهٔ عصر دوم هجری سر کرده، در ساحة استفاده نمودن آثار علمی متفکران یونان، اسکندریه، هندو ایران ساسانی در دائرة خلافت عرب بدست آمده بود.

ابو علی سینا، در حقیقت، توانست از این میراث بزرگ علمی بخوبی استفاده نموده، در منطق، فلسفه، طب و تمام علم‌های اساسی^۳ زمان خود با انشاء فصیح و روش روشن منطقی آثار پر قیمتی بوجود آورد و با این راه دشواری‌هاییکه در راه تعلیم این علم‌ها موجود بود، برطرف

^۱ س. نفیسی. پورسینا، تهران، سال ۱۳۳۳ شمسی، ص ۹ - ۲۷.

^۲ ذ. صفا، جشن‌نامهٔ ابن سینا، جلد ۱، تهران، سال ۱۳۳۳ شمسی، ص ۵۷ - ۱۰۷.

نماید. او موقع علم منطق را خیلی بلند برداشت و آنرا برای سنجیدن ساحه‌های دانش، همچون علم ترازو، پیشنهاد کرد^۱، تقسیمات علمهارا خیلی درست معین نمود^۲ و باینواسطه تصوراتیرا، که در این ساحه در تاریخ علوم موجود بود، خیلی پیش برد.

در اثرهای فلسفه‌وی خود ابو علی سینا کوشش میکند، فلسفه ارسطورا، که بطریق ترجمه و شرحها تا زمان زندگی^۳ او رسیده بود، روشن نماید. از این جهت او در تاریخ افکار جمعیتی، همچون پیرو و شرح‌دهنده فلسفه ارسطو نمودار میشود. ولی در عین حال، همان نوعیکه خود ابو علی سینا در مقدمه کتاب منطق «حکمة المشرقین» قید کرده است، وی حرکت میکند، که عقیده‌های خاص فلسفی^۴ خود و متفکران شرق را نیز در بعضی از اثرهایش بیان کند^۵.

ابو علی سینا در پیروی فارابی براساس‌های دینی^۶ اسلامی نزدیک نمودن فلسفه نیز کوشش میکند. اینچنین در باره بعضی مسئله‌های درجه اول تصوفی، شاید بنابر

^۱ ابو علی سینا، دانشنامه علائی، جلد I، تهران، سال ۱۳۱۵ شمسی، ص ۶.

^۲ منوچهر. طبقه‌بندی علوم از نظر ابو علی سینا، جشن‌نامه ابن سینا، جلد II، تهران، سال ۱۳۳۱ شمسی، ص ۴۹۸.

^۳ ابو علی سینا. منطق المشرقین، چاپ قاهره، سال ۱۳۲۸، ص ۲ - ۴.

سبب ذکر شده باشد، نیز دست زده است.^۱ مندرجه «رساله عشق» او و بابهای «فی مقامات العارفین» و «فی اسرار الایات»، «الاشارات و التنبیها»^۲ نام اثر او این فکر را پر قوت میگرداند.

ولی اینطرف تعلیمات او قسمتهای از جهت غایهوی خیلی سست فلسفه او را تشکیل میدهد. در عین حال این قسمت محصول فکری ابوعلی سینا، که پر از خصوصیتهای دینی است، فلسفه او را از هجوم مخالفانش خلاصی بخشیده نتوانست. فلسفه او در عصرهای ۵ - ۷ هجری (XI - XIII میلادی) بحمله سخت متکلمین و دیگر علمای اسلامی دچار گردید. اما این حملهها تأثیر پر قوت تعلیمات او را پیشگیری کرده نتوانست.^۳

^۱ ب. فروزانفر، ابو علی سینا و تصوف، جشننامه ابن سینا، جلد II، نشر ذکر شده، ص ۱۸۳؛ ذ. صفا، جشننامه ابن سینا، جلد I نشر ذکر شده، ص ۱۴۴. ^۲ ابو علی سینا، الاشارات و التنبیها، بامقدمه، حواشی و تصحیح احسان یار شاطر، تهران، سال ۱۳۳۲ شمسی، ص ۲۴۷ - ۲۷۷.

^۳ برای اطلاعات بیشتری حاصل نمودن از فلسفه ابو علی سینا، از جمله تدقیقاتهای موجوده مراجعت کرده شود: ذ. صفا تاریخ علوم عقایی در تمدن اسلامی، جلد I، نشر ذکر شده، ص ۲۰۶ - ۲۸۱؛

A. Богоутдинов. Философия Ибн Сина, Даниш-наме, Москва, 1957, стр. 46-81.

موقع ابو علی سینا نه فقط در فلسفه، طب و دیگر
 قسمتهای علوم عقلی، بلکه در تاریخ نظم کلاسیکی^۱ در
 موسیقی^۲ نظری^۳، در تکاملات زبان نثر علمی^۴ و عموماً
 لغات پارسی^۵ دری- تاجیکی^۶ نیز خرد نمیباشد. اولین
 تشبث در زبان پارسی^۷ دری- تاجیکی تعیین کرده شدن
 لغت‌های علمی^۸ ساحة فلسفه، اگر خطانکنیم، نیز بقلم او
 تعلق دارد.

غیر از این سه فیلسوف بزرگ،
 نمایندگان مشهور که در باره فعالیت علمی^۹ آنها
 دیگر ساحة‌های علم. قدری وسیعتر توقف نمودیم، در
 دیگر ساحة‌های علوم نیز دانشمندان درجه اول بوجود
 آمدند، از جمله در ساحة ریاضیات و نجوم مانند ابوالوفا
 محمد... البوزجانی - نیشاپوری (۹۴۰ - ۹۹۷)، ابو
 جعفر الخازن خراسانی (دوره زندگی‌اش در میانه‌های
 عصر X)، ابوالحسن عبدالرحمن بن عمر الصوفی^{۱۰} رازی

^۱ E. Э. Бертельс. Авицена и персидская литература, ИАН, 1938, № 1 - 2, стр. 75-94;

ذ. صفا. اشعار فارسی و عربی ابن سینا، جشن‌نامه
 ابن سینا، جلد II، ص ۱۲۱.

^۲ مهدی برکشلی. موسیقی ابن سینا، جشن‌نامه ابن
 سینا، جلد II، ص ۴۶۶.

^۳ حسین خطیبی. نثر فارسی در نیمه دوم قرن
 چهارم... و سبک فارسی ابن سینا، جشن‌نامه ابن سینا
 جلد II، ص ۳۱۶.

^۴ محمد معین. لغات فارسی ابن سینا و تأثیر آن در
 ادبیات، جشن‌نامه ابن سینا، جلد II، ص ۳۴۲.

(۹۰۴ - ۹۸۷) ابوالعباس بن محمد سرخسی (سال وفاتش ۹۵۸)، ابوالحسن بن احمد نسوی، ابو ریحان بن احمد بیرونی^۱ خوارزمی (۹۷۳ - ۱۰۴۹) عالمان مشهور بوجود آمدند. خصوصاً موقع بیرونی در تاریخ علوم خیلی بزرگ است.^۱

در ساحة طب در قطار محمد بن ذکریای رازی و ابو علی سینا، کسانی مانند ابو منصور حسن بن نوح القمیری البخارائی، که در این فن یکی از استادان ابن سینا حساب میشود و ابو سهل عیسی بن یحیی المسیحی الجرجانی (سال وفاتش ۱۰۱۲) یکچند علمای زبردست نیز از خاک دولت سامانی ظهور نمودند.

از تاریخ نویسان این دوره ممکن است در اینجا ابوبکر محمد نرشخی و ابوعلی محمد بن ابو الفضل محمد بلعمی را یادآوری نمود.

مخصوصاً علم جغرافیا در عصر X خیلی پیش رفت. در این عصر یکچند عالمان این ساحة دانش بوجود آمدند، که قسماً از خاک دولت سامانی بوده و قسماً با فعالیت علمی^۲ این سرزمین بی علاقه نبوده اند. از جمله عالمان این ساحة ممکن است مؤلف کتاب «صور الاقالیم» ابوزید البلخی، مؤلف «مروج الذهب» ابوالحسین علی المسعودی (سال وفاتش ۹۵۷)، مؤلف کتاب «المسالک و الممالک»

^۱ Carra de Vaux. Des penseurs de l'Islam, II, Paris 1921, pp. 75-76.

ابواسحاق ابراهیم الاصطخری، مؤلف «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» ابو عبدالله شمس الدین محمد بن احمد المقدسی از نمایندگان مشهور علم جغرافیا میباشند. مخصوصاً در زبان پارسی^۵ دری-تاجیکی تألیف گردیدن کتاب «حدود العالم من المشرق الى المغرب» و از طرف وزیر منصور بن نوح سامانی (۹۶۲ - ۹۷۷) ابو عبدالله احمد بن محمد جیهانی تألیف کرده شدن کتاب «المسالک و الممالک» چنین نشان مدهد، که در عصر X بوضعیت جغرافی^۶ مملکت و عموماً این علم اهمیت کلانی نیز داده میشده است.

عصر X از جهت وضع ادبی^۷ ماوراءالنهر و ادبیات. خراسان بیش از همه قابل دقت میباشد. بصفت زبان دولتی- ادبی قبول گردیدن زبان دری پارسی- تاجیکی، چنوعیکه در بالا دیده‌ایم، در قطار عملهای ذکر شده، سبب گردید بر اینکه در ساحة نثر و نظم دری پارسی- تاجیکی موفقیت‌های بی‌اندازه بزرگی بدست درآید.

نثر دری پارسی - تاجیکی^۸ کتابتی، همچون نظم کلاسیکی، محض زاده همین دوره میباشد. در سرچشمه‌های تاریخی تا عصر IX واقعه با این زبان در ساحه‌های علم و ادب تألیف گردیدن کتابی قید نگردیده است. رویدادن اینحالت نیز اساس کلی دارد. برای تألیف کتب و در دایره‌های علمی- ادبی نفوذ پیدا کردن زبان دری

پارسی - تاجیکی، همان طرزیکه پیش از این دیده شد، فقط بعد از واقعه همچون زبان رسمی^۶ دولتی قبول گردیدن این زبان زمینه اساسی فراهم گردید.

قدیمترین آثار نثر درئ پارسی - تاجیکی، که در عصر X بوجود آمده است، حکایت‌های در باره حکمرانان مشهور افسانه‌وی و تاریخی^۷ گذشته ایجاد شده و داستانهای قهرمانی^۸ منشور میباشند.

مبارزه‌های دوصدساله^۹ آزادیخواهی - استقلالیت طلبی^{۱۰} مردم ماوراءالنهر و خراسان و بدست درآورده شدن استقلالیت سیاسی و ادبی در نوبت خود طلب مینمودند، که کارنمائیها و افتخارات افسانه‌وی و تاریخی^{۱۱} گذشتگان آنها در لباس نو جلوه گر بشود. از اینجاست، که از همان لحظه‌های اولین بدست درآورده شدن استقلالیت سیاسی نمایندگان حیات ادبی^{۱۲} خلق تاجیک و دیگر مردم ایرانی نژاد بفکر مرتب نمودن تاریخ پراکنده قدیم و سرگذشت‌های اجدادان خود افتادند. در تألیف این کتابها از «خداینامه» پهلوی پیروی کرده، از ترجمه‌های عربی^{۱۳} آن بخوبی استفاده نمودند. اینچنین يك قسم حکایت‌های افسانه‌وی، که در موضوعهای ذکر شده، در زبان مردم بطریق نقل پشت به پشت دوام کرده می‌آمد، علاوه باخبرات سرچشمه‌ها، نیز جمع و ترجمه کرده شد. در نتیجه، با این راه یکمقدار شاهنامه‌ها و داستانهای منشور بوجود آمد.

از جمله اینگونه آثار در عصر X تألیف شده، یکی

«شاهنامه» ابوال-وئید بلخی میباشد. این اثر عاید بمسئله‌های تاریخ و داستانهای افسانه‌وی قدیم بزرگترین منبع حساب میشده است و از این جهت هم آنرا با عنوان «شاهنامه بزرگ» نیز یاد میکرده‌اند. وقت تألیف این اثر روشن معلوم نیست. ولی در صورتیکه اولین دفعه در باره این «شاهنامه» در تاریخ بلعی معلومات داده شده است^۱، چنین تصور کرده میشود، که شاید آن در اولهای عصر X تألیف گردیده باشد. از این سرچشمه غیر از بعضی پارچه‌هاییکه بطریق نقل در «تاریخ سیستان» می‌آید^۲، چیز دیگری باقی نمانده است.

غیر از این ممکن است «شاهنامه» منشور ابوعلی بن محمد بلخی^۳ و شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق را خاطر رسان نمود. شاهنامه آخرین در نیمه دوم عصر X در تحت راهبری^۴ ابومنصور محمد بن عبدالله معموری از طرف چهار نفر دانشمند زردشتی و مؤبدان پهلوی شناس تألیف گردیده بود^۵. مقدمه این شاهنامه، که

^۱ بلعی. ترجمه تاریخ طبری، چاپ هند، سال ۱۹۱۳ هجری، ص ۴۰.

^۲ تاریخ سیستان، با تصحیح ملك الشعرا بهار، تهران، سال ۱۳۱۴ شمسی، ص ۳۵-۳۷.

^۳ تقی زاده. شاهنامه فردوسی (باب شاهنامه ابوعلی بلخی) هزاره فردوسی. تهران، سال ۱۳۲۲ شمسی، ص ۵۳-۵۶.

^۴ تقی زاده. شاهنامه فردوسی (باب شاهنامه ابو منصور) هزاره فردوسی، نشر ذکر شده، ص ۵۶-۶۳.

خوشبختانه، تا دورهٔ ما آمده رسیده است^۱، بهترین و قدیمترین نثر پارسی^۲ دری-تاجیکی میباشد.

اهمیت این سه شاهنامهٔ منثور در تاریخ ادبیات فارس-تاجیک خرد نیست. آنها در قطار دیگر سرچشمه‌ها، که قسماً در بالا اشاره کرده شد، در آخرهای عصر X آمده پایهٔ داستانهای منظوم قهرمانی و تاریخی^۳ ما، اساس «شاهنامهٔ» فردوسی^۴ بزرگ را تشکیل نمودند.

آثار مهم دیگری که نمونهٔ بهترین نثر عصر X پارسی^۵ دری-تاجیکی است، ترجمهٔ «تاریخ طبری»-«تاریخ الامم و الملوك» میباشد. ترجمهٔ این اثر نیز یکی از ثمره‌های شایان جنبش ادبی^۶ دورهٔ سامانیان است، که با قلم ابوعلی محمد بن ابوالفضل محمد بلعمی در ابتدای نیمهٔ دوم عصر X صورت گرفته است. ابوعلی محمد در سال ۳۵۲ هجری (۹۶۳ میلادی) بترجمهٔ این اثر شروع نمود و موافق طلب وقت، که در بالا بیان اشاره کرده شد، بعضی مطلبهای تاریخ طبری را به ترجمهٔ خود داخل نکرده، بجای آن

^۱ محمدخان قزوینی. مقدمهٔ قدیم شاهنامه، هزارهٔ فردوسی، نشر ذکر شده، ص ۱۲۳-۱۲۹.

^۲ در بارهٔ منبع‌های اشاره کرده شده، از جملهٔ ادبیات موجوده مراجعت کرده شود: ت. نالدکه. حماسهٔ سرائق ملئ ایران. ترجمهٔ بزرگ علوی، تهران، سال ۱۳۲۷ شمسی؛ ذ. صفا. حماسه‌سرائی در ایران، تهران، سال ۱۳۲۴ شمسی، ص ۲۰-۱۳۲؛ تقی‌زاده. شاهنامهٔ فردوسی، هزارهٔ فردوسی، نشر ذکر شده، ص ۱۷-۴۳.

عاید بتاریخ گذشتهٔ خلق‌های ایرانی نژاد از منبع‌های مختلف خیلی واقعه‌ها را علاوه کرد. در نتیجه این ترجمه شکل یکنوع تألیفی را بخود قبول نمود. از اینجاست، که ترجمهٔ ذکرشده تاریخاً با عنوان «تاریخ بلعمی» نیز شهرت پیدا کرد.

این اثر در سال ۱۳۱۳ هجری در هندوستان نشر گردید. نسخه‌های دستخط آن در کتابخانه‌های جهان زیاد است، از جمله دو نسخهٔ خیلی مکمل و قدیمترین آن در استالین‌آباد موجود است، که یکی از آنها در تحت رقم ۱۶۰ در کتابخانهٔ دولتی^۵ فردوسی و دیگری با رقم ۲۰۰۰ در کتابخانهٔ شعبهٔ شرقشناسی و آثار ادبی آکادمی فن‌های تاجیکستان نگاه داشته میشود.

اینچنین از آثار نشر این دوره ممکن است دو اثر مهم دیگری را یاد نمود. از این سرچشمه‌ها یکی ترجمهٔ تفسیر محمد بن جریر طبری - «جامع البیان فی تفسیر القرآن» بوده، دیگری «حدودالعالم من المشرق الی المغرب» میباشد. سرچشمهٔ یکم نیز با تشبث ابوعلی محمد بن ابوالفضل محمد بلعمی در اولهای نیمهٔ دوم عصر X از عربی پارسی^۶ دری - تاجیکی ترجمه کرده شده است، که بعضی قسمتهای آن تا دورهٔ ما آمده رسیده است. مؤلف اثر دوم، متأسفانه، معلوم نیست، ولی وقت تألیف آن سال ۳۷۲ هجری (۹۸۲ میلادی) میباشد.

نهایت آثار بازبان پارسی^۶ دری - تاجیکی تألیف کرده

ابن سینا، از جمله «دانشنامهٔ علائی^۱» او و «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم» نام اثر ابوریحان بیرونی و امثال اینها. گرچندی با تاریخ تألیف یافتن خود باولهای عصر XI تعلق دارند، اما از جهت طلبات زبانی آنها را ممکن است دوام بیواسطهٔ نثر عصر X حساب کرد.

نثر عصر X پارسی^۲ دری - تاجیکی با این خصوصیت خود خیلی قابل دقت است، که وی از هرگونه تکلفی و عبارت آرائی‌های صنعی خالی بوده کار فرموده شدن کلمات عربی نظر بدوره‌های منبده و نظر بنظم همان دوره بدرجهٔ نیستی میباشد^۱. اینچنین در مسئلهٔ کار فرموده شدن لغت و عبارتهای زبانی^۲ محلی ظاهراً بیشتر اهمیت داده شده بوده است، زیرا در سرچشمه‌های ذکر شده خیلی کلمه و عبارتهای در دوره‌های بعد از عصر XII استعمال برآمد را دچار میکنیم، که در وقت حاضره از عنصرهای زندهٔ زبانی^۳ تاجیک زبانان ماوراءالنهر میباشد.

عصر X، از نقطهٔ نظر انکشافی نظم کلاسیکی^۴ نظم. تاجیک - فارس، درخشانترین دورهٔ تاریخ ادبی^۵ پیش از اکتیابری خلق تاجیک و عموماً خلقهای ایرانی نژاد میباشد. پیش از این دوره، چنوعیکه معلوم است، در زبان

^۱ برای حاصل نمودن اطلاعات مفصل‌تر عاید بخصوصیت‌های اسلوبی نثر عصر X مراجعت کرده شود: م. بهار. سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، جلد I، تهران، سال ۱۳۲۱ شمسی، ص ۲۳۳-۲۳۶. ۳۱۴ و بعد.

پارسی دری - تاجیکی نیز شعر سرانیده شده است؛ از جمله در عصر IX - یعنی در زمان سلطنت طاهریان و صفاریان کسانی مانند محمد بن وصیف، بسام کرد، محمد بن مخلد، حنظله بادغیسی، محمود وراق هروی، فیروز مشرفی و ابوسلیک گرگانی شاعرانی بوجود آمده بودند، ولی میراث ادبی آنها بعد از نورافشانی ستارگان درخشان نظم عصر X خیلی ناچیز گردیده، در دوره‌های منبعضه تاریخ نظم کلاسیکی ما سرمشق هیچیک از نمایندگان این ساحه قرار گرفته نتوانست.

پیش از همه این را باید قید کرد، که ترقیات نظم کلاسیکی تاجیک - فارس یکحالت پیشگیری کرده شدن سبزش شعر عربی نمیباشد. اشعار عربی در خاک دولت سامانی نه اینکه سیر تکاملات خود را دوام میدهد، بلکه موافق تأثیر محیط موجوده بخصوصیت‌های خاصی صاحب میگردد. در برابر زیاد شدن شماره شاعران ذواللسانین، مقدار شاعران عربی زبان میافزاید. این حادثه از آن سبب با اهمیت کلانی صاحب است، که در اشعار شاعران عربی زبان این سرزمین، چه در شکل مندرجه و چه در واسطه‌های تشبیه و تصویر، تازگیهای خاصی بوجود می‌آیند^۱، که برای شاعران عربی زبان آنوقت قسمت غربی^۲ خلافت تماماً بیگانه بوده است.

۱. E. G. Broowne A. literary history of Persia, vol. I, pp. 474-476.

در سیر تکاملات تاریخی^۵ نظم کلاسیکی^۶ تاجیک -
 فارس برای ایندوره اینطرف مسئله خیلی قابل دقت است،
 که ورق اواین نظم عصر X تاجیک - فارس اگر بانام
 ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی باز شود، ورق آخرین
 آنرا اسم ابوالقاسم فردوسی^۷ طوسی مزین میگرداند، با
 عبارت دیگر، در ابتدا و انتهای این عصر ادبی دو استاد
 درجه اول جهان نظم قرار گرفته اند.

با تثبیت این دو سیمای بزرگترین ادبیات عصر X و
 فعالیت‌های ایجادئی دیگر شاعران زبردست، که در این بین
 بوجود آمدند، از جمله: ابوالحسن شهید بن حسین بلخی،
 ابوالحسین بن محمد مرادی، رابعه قزداری، ابوشکور
 بلخی، ابو عبدالله محمد بن موسی فرالوی، ابو طیب
 مصعبی، ابوالمؤید بلخی، ابو عبدالله محمد بن صالح
 و لوالجی، ابواسحاق جویباری، ابوالحسن اغجی، رونقی
 بخاری، سپهری بخارائی، ابو عبدالله ربنجی، معنوی
 بخارائی، عماره مروزی، معروفی بلخی، خبازی نیشاپوری،
 ابومنصور محمد دقیقی، کمال الدین ابوالفتح پندار، طیان
 مرغزی، مجدالدین ابوالحسن کسائی، بشار مرغزی،
 رفیع الدین نیشاپوری، اشنانی، ابوالفتح بستی، منجیک
 ترمذی و غیره، در ساحة ترقیات نظم و برقرار گردیدن
 شکل‌های نظم ادبیات کلاسیکی^۸ تاجیک - فارس موفقیت‌های
 بی اندازه کلانی بدست درآمد.

حالا پیش از آنکه موفقیت‌های ایندوره نظم را جمع‌بست

نمائیم، از اهمیت خالی نمیباشد، که در باره جریان زندگی و فعالیت ادبی^۱ بعضی از این نمایندگان ادب توفی نمایم:

۱. ابوالحسن شهید بن جهودانکی بلخی از شاعران مشهور و دانشمندان زبردست نیمه اول عصر X میباشد. شهید بدوزبان - پارسی^۲ دری و عربی شعر میسر آید^۱. نمونه اشعار باین دوزبان سروده او بتوسط سرچشمه های ادبی - تاریخی تا دوره ما آمده رسیده است. در شعر مقام او خردنبوده است، زیرا شاعران دوره های منبده، عادتاً بعد از رودکی او را یاد میکنند. از جمله شاعر عصر XI فرخی چنین میگوید:

«شاعرانت چو رودکی و شهید،
مطربانت چو سرکش سرکب».

شهید بلخی در تاریخ مدنیت گذشته نه فقط همچون شاعر بلکه نماینده مشهور متکلمین و فیلسوف وقت نیز قید گردیده است. همان نوعیکه ابن الندیم گواهی میدهد، در بین شهید بلخی و فیلسوف بزرگ آندوره محمد بن ذکریای رازی عائد بمسئله های فلسفه وی بحث و مناظره ها روی میداده است و آنها فکر همدیگر را با دلیلهای علمی و منطقی رد کردنی شده، در این باره رساله های تألیف کرده بوده اند^۲.

^۱ رضاقلی خان هدایت، مجمع الفصحا، جلد I، ص ۳۰۳-۳۰۴.

^۲ ابن الندیم، الفهرست، چاپ مصر، ص ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹.

شهید در ساحة شعر از شاگردان رودکی میباشد.
رودکی در نظم موقع این شاگرد و دوست خود را خیلی
بلند برداشته است:

«شاعر شهید و شهره فراوانی،
وین دیگران بجهله همه راوی».

شهید بلخی در حسن خط و مخصوصاً در سرودن اشعار
عاشقانه نوع غزل خیلی شهرت داشته است.^۱ مرگ شهید،
همان نوعیکه سعید نفیسی در اساس معلومات «کتاب شاهد
صادق» میآورد، در سال ۳۲۵ هجری (۹۳۶ میلادی)
رویداده است.^۲ اگر این معلومات را درست شماریم،
واقعه از بین رفتن شهید بلخی چهار سال پیش از وفات
رودکی اتفاق افتاده بوده است. مرگ شهید ظاهراً
رودکی را بسیار متأثر و اندوهگین گردانید. این حالت را
از حوبیت مرثیه از بین رفته او بخوبی پی بردن ممکن است:

«کاروان شهید رفت از پیش،
زان ما رفته گیر و می اندیش،
از شمار دو چشم يك تن کم،
و ز شمار خرد هزاران بیش».

۲. ابوالحسین محمد بن محمد مرادی بخارائی از
شاعران خیلی مشهور صاحب دیوان زمان سلطت سامانیان

۱. ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکرشده،
جلد I، ص ۳۵۶.

۲. س. نفیسی. رودکی - جلد II، ص ۵۱۱.

میباشد. او بدو زبان - پارسی^۱ دری و عربی شعر میسر آئیده است. ثعالبی در اثر خود در قطار شاعران عربی زبان عصر X ترجمه^۲ حال مرادی را نیز آورده است.^۱ مرادی نه فقط از معاصران استاد رودکی است، بلکه از هم صحبتان خیلی نزدیک وی بوده است. او پیش از رودکی وفات میکند و چنوعیکه از مطلع زیرین مرثیه^۳ رودکی معلوم میگردد، شاعر بزرگ بمرگ این دوست نزدیک خود نیز خیلی اندوهگین گردیده است:

«مرد مرادی نه همانا که مرد،
مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد».

۳. رابعه بنت کعب قزداری - بلخی، اگر خطا نکنیم، یگانه شاعره^۴ درجه^۵ اول عصر X میباشد، که در فضل و کمال و زیبایی شهرت زیادی صاحب گردیده بود. پدر رابعه اصلاً عرب بوده، خود شاعره در بلخ تولد شده و چندی در آنجا نشو و نما یافته است.

این رابعه غیر از رابعه عدویه میباشد. رابعه عدویه از صوفیان عصر VIII بود. در خیلی سرچشمهها رابعه قزداری را همان رابعه عدویه دانسته در باره ترجمه^۶ حال او و بخطا راه داده اند. از جمله، در تذکره دولتشاه سمرقندی همین حالت دیده میشود و متأسفانه مؤلف «شعر العجم» خطای صاحب این تذکره را تکرار نموده است.^۲

^۱ ثعالبی. یتیمه الدهر، چاپ دمشق، جلد IV، ص ۱۳-۱۴.
^۲ شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد I، ص ۲۵.

از جریان زندگی^۴ ابن شاعره مشهور آنچیزیکه بیشتر قابل تأسف است واقعه مرگ بی معل او میباشد. رابعه به بکتاش نام غلام برادرش عاشق میشود. از بسکه در عصر X مناسبت عاشقانه یکنفر زن با مرد بیگانه از گناهای عظیم حساب میشد، او را بنابر همین «عیب» در جوانی بقتل میرسانند. رضافلی خان هدایت سرگذشت این شاعره ناکام را بنظم کشیده، نام آن مثنوی را «گلستان‌ارم» نهاده است.^۱

از میراث ادبی^۴ رابعه، که از سرچشمه‌ها جمع آوری شده، بکتاب «همعصران رودکی» داخل شده است؛ چنین معلوم میگردد، که او معض در سرودن اشعار عاشقانه خیلی استاد بوده است.

۴. ابوالمؤید بلخی از استادان نثر و نظم عصر X میباشد. در باره جریان زندگی^۴ این نماینده مشهور حیات ادبی^۴ عصر X معلومات روشنی در سرچشمه‌های ادبی و تاریخی دچار نمیشود. در صورتیکه اولین دفعه نام او در مقدمه تاریخ بلعی میآید، بنابر آن ممکن است تصدیق کرد، که قسمت اساسی^۴ عمر او، با احتمال قوی، در نیمه اول عصر X جریان یافته، شاید در جوانی صحبت رودکی را دریافته باشد.

ابوالمؤید غیر از «شاهنامه منثور»، که پیش از این

^۱ ر. هدایت. مجمع الفصحاء، جلد II، ص ۲۲۲.

در باره آن توفی نموده بودیم، در نظم نیز رل مهمی بازیده است. از جمله، او اولین کسی است، که «قصه یوسف وزلیخا» را در بحر متقارب بنظم در آورده است. ولی متأسفانه، غیر از يك بیت شعر در «فرهنگ شعوری» قید شده («دلیریکه ترسد ز پیکار شیر، زن زاج خوانش نه مرد دلیر»)، که احتمالاً باین مثنوی شاعر نسبت میدهند^۱، چیز دیگری باقی نمانده است.

۵. ابوشکور بلخی در نظم اخلاقی^۲ عصر X، بعد از رودکی، مقام اولین را اشغال میکند. نام پره شاعر و جریان زندگی^۳ او در هیچیک از سرچشمه‌ها قید نگردیده است. آنچه‌یکه در این باره بطریق احتمالی پی بردن ممکن میشود، از این عبارت است که وی از شهر بلخ بوده، پس بخارا میآید و بدایره ادبی^۴ پایتخت داخل گردیده، فعالیت ادبی^۵ خود را دوام میدهد.

ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات خود مینویسد، که ابوشکور «زندگی را بمدحگوئی میگذرانده است» و پس سه بیت پراکنده شاعر را آورده علاوه میکند: «همه دلیل بر آنست که شاعر بمدح گوئی و تحصیل معاش از اینطریق مشغول بوده است»^۲. ولی ما با این فکر او راضی شده نمیتوانیم، زیرا این موضوع از یکطرف در هیچیک از سرچشمه‌ها قید نشده و از طرف دیگر سه بیت بطریق

^۱ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، جلد I، ص ۳۶۳-۳۶۴.

^۲ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، جلد I، ص ۳۶۵.

یکنوع دلیل آورده این مؤلفی با مضمون خود فکر او را تصدیق کرده نمیتواند. نباید فراموش کرد، که در عصر X سرچشمه معاش اهل ادب فقط مدحگوئی نبود. مضمون اساسی آثار شعری ابوشکور بلخی فکر بقطار شاعران مداح داخل کرده شدن او را بکلی رد میکند.

ابوشکور بلخی در سال ۳۰۳ هجری (۹۱۵ میلادی) تولد یافت.^۱ دوره ایجاد او تقریباً از آخرهای فعالیت ادبی رودکی شروع میشود.

از آثار ابوشکور بلخی مهمترین اثریکه تقریباً ۳۰۰ بیت آن بدست درآمده است، مثنوی او «آفرین نامه» میباشد. این مثنوی در بحر متقارب بوده، عاید بحکمت، پننؤ نصیحت سروده شده است. «آفرین نامه»، چه از جهت دربر گرفتن مسئلههای حیاتی و چه از جهت شعریت، از بهترین آثار بدیعی فنا ناپذیر عصر X میباشد.

در باره وقت سروده شدن این مثنوی دو خیل اخبارات موجود است. عوفی مینوسد، که «آفرین نامه» در سال ۳۳۶ هجری (۹۴۷ میلادی) بانهام رسانیده شده است.^۲ برخلاف معلومات این مؤلف، خود شاعر در باره این مثنوی چنین مینویسد:

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۲۳۳.

^۲ محمد عوفی. لباب الالباب، نشر براون، جلد II، ص ۲۱.

«برین داستان کس نگفت از فیال (ابتدا)،
ابر سیصد و سی و سه بود سال».

در اساس ایندو معلومات ممکن است باین خلاصه
آمد، که شاید ابوشکور بلخی «آفرین‌نامه» را در سال
۳۳۳ هجری شروع نموده، آنرا در سال ۳۳۶ هجری
بآخر رسانیده باشد.

«آفرین‌نامه» در تاریخ نظم اخلاقی^۱ ماباهمیت خاص صاحب
است. این اثر بعد از منظومه «کلیله و دمنه» رودکی شاید
اولین مثنوی مهم اخلاقی باشد. اهمیت «آفرین‌نامه» باز در
اینجاست، که از یکطرف اگر آن خیلی فکرهای اخلاقی^۲
پیش از اسلامی^۳ گذشتگان ما را در بر گرفته باشد، از
طرف دیگر در تاریخ منبعده نظم اخلاقی تأثیر مهمی
میرساند. مثلاً، بعضی مسئله‌های اخلاقی^۴ این اثر را ما در
«شاهنامه» فردوسی و نظم «راحت الانسان» دچار میکنیم.
اینچنین آنفکریکه در باره بدشمن چگونه مناسبت
داشتن در «آفرین‌نامه» بیان کرده شده‌است، از عصر X
سر کرده ناعصر XV، در میراث ادبی^۵ خیلی شاعران
عکس یافته است.^۲

از اشعار پراکنده ثیکه در سرچشمه‌ها بنام ابوشکور

^۱ دبیر سیاقی. ابوشکور بلخی و اشعار او («گنج باز
یافته»)، تهران، سال ۱۳۳۴ شمسی، ص ۳۱.

^۲ A. M. Мирзоев. Биной, Сталинобод, соли 1957, сах. 225
346-347, 445-446.

بلخی می‌آید، چنین معلوم می‌شود که شاعر غیر از مثنوی بالا در بحرهای «هزج مسدس» و «خفیف» دو مثنوی دیگر نیز داشته‌است. از بعضی بیت‌های این دو مثنوی، که بطریق نمونه ذبیح الله صفا می‌آورد^۱، معلوم می‌گردد مثنویهای ذکر شده مسئله‌های اخلاقی را در بر می‌گرفته‌اند.

۶. ابومنصور محمد بن احمد دقیقی از آن شاعران مشهور عصر X می‌باشد، که در مسئله از نو زنده کردن افتخارات قهرمانی^۲ افسانه‌وی و تاریخی^۳ خلق‌های ایرانی نژاد و بنظم در آوردن آن رل مهمی بازیده‌است.

سال تولد دقیقی روشن معلوم نیست. اخبار آتیکه در این باره از سرچشمه‌ها بدست می‌آید همه احتمال نیست. اگر اینگونه معلومات‌ها را بنظر گیریم، ممکن است گفت، که احتمال دارد دقیقی در میانه‌های اول عصر X تولد یافته باشد. در باره جای تولد او نیز دو خیل معلومات موجود است. محمد عوفی او را از شهر طوس میدانند^۲. بر خلاف گفته‌های این مؤلف، صاحب مجمع الفصحا «مینویسد، که دقیقی را «برخی بلخی و چندی سمرقندی دانندش^۳». سمرقندی بودن دقیقی از طرف مؤلف «دانشکده» نیز تأکید می‌شود.

دقیقی پیرو عقاید زردشتی می‌باشد. علاوه بر آنکه

^۱ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکر شده، ص ۳۶۷.

^۲ محمد عوفی. لباب الالباب، جلد II، ص ۱۱.

^۳ ر. هدایت مجمع الفصحا، جلد I، ص ۲۱۴.

بعضی مؤلفان در این باره معلومات میدهند، در اشعار خود شاعر، همان نوعیکه در بالا بناسبتی با این قسم شعرهای او آشنا گردیدیم، نیز باین عقیده روشن اشارت کرده شده است.

این نماینده زبردست نظم عصر X، که هنوز در جوانی بشهرت کلانی صاحب شده بود، در اولهای سلطنت نوح بن منصور سامانی (۹۷۵-۹۹۷) بکار شرافتمندانه بزرگ - نظم «شاهنامه» مأمور گردید. ولی از این تاریخ دیری نگذشته، هنوز هزار بیت سروده بود، که کشته شد. این وظیفه با افتخار، همان نوعیکه معلوم است، بعد از مرگ دقیقی از طرف فردوسی بزرگ دوام داده شد و با موفقیت انجام یافت.

از میراث ادبی^۱ دقیقی آنچه یکه تاکنون بدست درآمده بود، در کتاب «معصران رودکی» داخل کرده شده است. از این جمله آن قسمتی، که نام شاعر را بطرز جاویدانه نگاه میدارد، همان پارچه برشته نظم کشیده شده «شاهنامه» است، که در آن شرح پادشاهی گشتاسب، پیدایش زردشت و جنگهای مذهبی^۲ بین گشتاسب و ارجاسب تصویر یافته و فردوسی از نام دقیقی به «شاهنامه» خود داخل کرده است.

۷. ابو الحسن مجدالدین اسحق کسائی - مروزی از شاعران مشهور آخرهای عصر X و اولهای عصر XI میباشد. کسائی، خوشبختانه، خودش ما را از روز تولدش آگاه میگرداند:

«بسیصد و چهلویک رسید نوبت سل،
چهارشنبه و سه روز مانده از شوال،
بیلدم بجهان تا چه گویم و چه کنم
سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال»^۱

از اینجا معلوم میگردد، که کسائی در ۲۷ شوال سال
۳۴۱ هجری (۹۵۳ میلادی) در مرو تولد یافته بونده است.
باعبارت دیگر او ۱۲ سال بعد از مرگ رودکی بدنیا
آمده است. در میراث ادبی^۲ کسائی و شاعرو فیلسوف عصر
XI ناصر خسرو قبادیانی خیلی بیتها دچار میشود، که
آنها بهمد یگر اشاره کرده اند. سعید نفیسی این بیتها را
آورده قید میکند، که کسائی تا سالهای ۴۴۰ هجری
(۱۰۴۹ میلادی) زنده بوده تقریباً صد سال عمر دیده
است.^۳ با این فکر، در حقیقت، ممکن است همراه شد.
موقع کسائی در تاریخ نظم ما نیز خرد نیست. او
ایجادکننده قصیدههای حکیمانه - پندآمیز و فلسفی
میباشد. بعضی پارچههای قصیدههای او و یکمقدار
قصیدههای فلسفی^۴ ناصر خسرو، که در آنها به کسائی
اشاره کرده شده و یا باستقبال قصیدههای کسائی سروده
شده اند، درستی^۵ این فکر را بکلی تصدیق مینمایند.

۸. بشار مرغزی - مروزی یکی از شاعران عصر X

^۱ مهدی حمیدی. بهشت سخن. تهران، سال ۱۳۳۴ شمسی، ص ۳۰.
^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۱۹۷ - ۱۲۱۷.

میباشد، که بدو زبان - نایجکی و عربی با موفقیت طبع آزمائی کرده است. سال تولد و وفات بشار روشن معلوم نمیباشد.

از میراث ادبی^۱ بشاریگانه قصیده‌ئی باقی مانده است، که در وصف می باستقبال قصیده مشهور رودکی سروده شده، خوشبختانه بتوسط «مونس الاحرار فی دقایق الاشعار» نام اثر مؤلفی عصر VII هجری محمد بن بدرجا جرمی تا دوره ما آمده رسیده است.

مؤلف «مجمع الفصحا» در اساس اخبارات ابن خلکان در باره فعالیت شعرئی بشار معلومات داده، در عین حال در باره قصیده ذکر شده شاعر بخطا راه داده بوده است. یعنی او مینویسد، که بشار این قصیده خود را باستقبال قصیده خبریه شاعر عصر XI منوچهری سروده است.^۲ سعید نفیسی تماماً درست مینویسد، که نه بشار بمنوچهری پیروی کرده، بلکه منوچهری قصیده خود را در پیروی اسلوب قصیده بشار سروده است.

با اینطرفه، موقع بشار مرغزی در تاریخ نظم ما از این عبارت است، که او این نوع قصیده را در پیروی رودکی ترقی داده، در تاریخ منبعده نظم، مخصوصاً بنظم عصر XI تأثیر معلومی میرساند.

۱. ر. هدایت، مجمع الفصحا، جلد I، ص ۱۷۱.

۲. س. نفیسی، رودکی - III، ص ۱۲۱۷.

۹. ابوالحسن علی ابن محمد منجیک ترمذی یکی از شاعران بزرگ نیمه دوم عصر X است. سال تولد و وفات او روشن معلوم نیست. آنچه یزید که درباره جریان زندگی منجیک معلوم است، از همین عبارت میباشد، که او چندی در دائره ادبی حکمران چغانیان طاهر ابن فضل چغانی اشتراک نموده، فعالیت ادبی خود را دوام داده است.

نظر بقول مؤلف «تاریخ اعیان الملوك» منجیک نام یکی از قریه های شرقی شهر ترمذ بوده، بنابراین از همین قریه ظهور نمودن شاعر با عنوان حکیم منجیک شهرت پیدا کرده بوده است.

منجیک از شاعران صاحب دیوان است. همان نوعیکه ناصر خسرو در «سفرنامه» «خود می آورد» دیوان منجیک در عصر XI خیلی شهرت داشته، در خارج خاک ماورا^۱ النهر و خراسان نیز مورد مطالعه قرار گرفته بوده است. محمد عوفی بقوة طبع منجیک بهای خیلی کلان میدهد.^۲ این شخص، در حقیقت، مشهورترین شاعر هجویه سرای عصر خود میباشد. در ایجادیات او اشعار هجویه خیلی ترقی کرده بوده است. سخن زبیرین مؤلف «مجمع الفصحا» نیز در این باره دلیل روشن شده میتواند. منجیک میگوید او: «مردی تیز زبان هزل آئین،

^۱ ناصر خسرو. سفرنامه. چاپ برلین، سال ۱۳۴۱ هجری، ص ۸.

^۲ محمد عوفی. لباب الالباب. جلد II، ص ۱۳.

تند طبع، زبان آور بلیغ، نکته دان بود، که کسی از تیر طبعش نرستی و از کمند هجوش نجستی، سینۀ اهل کبیر را بخدنگ هجا خستی و دست اهل زبان را بکمند هزل بستی^۱». این فکر عبارت ارایانۀ صاحب تذکره در آثار باقیمانده شاعر نیز تا درجه‌ئی تصدیق مییابد.

با اینطریقه، چنوعیکه از اخبارات مختصر بالا معلوم میگردد، شهید بلخی، مرادی و رابعه بنت کعب در تکمیل دادن اشعار عاشقانه نوع غزل، ابوالمؤید بلخی در تألیف «شاهنامه منثور» و نظم اولین قصه «یوسف و زلیخا»، ابوشکور بلخی در ترقی دادن نظم اخلاقی، دقیقی و پس از او فردوسی در کار بوجود آوردن اثر جاویدانۀ «شاهنامه»، کسایی در ایجاد نمودن قصیده‌های فلسفه‌وی-حکیمانه، بشار مرغزی در تکمیل دادن قصاید خمریه و منجیک نرمدی در هجویه سرائی رل مهمی بازیده بوده‌اند.

حالا اگر ما فعالیت ادبی^۲ دیگر نمایندگان نظم این دور را جمع‌بست نموده، آنرا باخبرات ذکرشده بالا علاوه نمائیم، در باره حقیقت نظم عصر X نتیجه‌های زیرین حاصل میگردد:

شکلهای اساسی^۳ نظم ادبیات کلاسیکی^۴ تاجیک-فارس، همان نوعیکه پیش از این اشاره کرده بودیم، در عصر X برقرار گردید. در میراث ادبی^۵ این عصر ما نمونه‌های

۱. ر. هدایت. مجمع الفصحاء. جلد I، ص ۵۰۶.

کامل - مثنوی، رباعی، قصیده و قطعرا دچار میکنیم. گذاشته شدن اساس غزل اصطلاحی نیز ثمره جنبش ادبی^۱ همین دوره تاریخی میباشد.

در ساحة پیدایش و تکاملات نوعهای نظم کلاسیکی نیز موفقیت‌های کلانی بدست درآمد، از جمله:

اشعار مدحی نظر بعصر IX خیلی پیشرفت و این نوع نظم بشکلهای مکمل خود صاحب گشت. وصف - تصویر مجلسهای خرسندی، میدانهای جنگ، کارنمائی^۲ قهرمانان، وصف زیبائی^۳ معشوق، توصیف طبیعت، و امثال اینها خیلی وسعت پیدا کرد.

در آثار ادبی^۴ پیش از عصر X تاجیک - فارس ما نمونه مرثیهرای دچار کرده نمیتوانیم. در میراث ادبی حنظله بادغیسی، فیروز مشرفی، ابوسلیک گرگانی، محمد بن وصیف و غیره از این نوع اشعار چیزی تا دوره مانرسیده است. ولی در آثار ادبی^۵ عصر X موجود بودن یکچند مرثیه مشاهده کرده میشود. بنابراین ممکن است گفت، که با احتمال قوی، شاید مرثیه در زمینه ادبیات کلاسیکی^۶ تاجیک - فارس ثمره همین دوره تاریخی باشد.

تأثیر افکار تصوفی در نظم عصر X موجود است. ولی نفوذ آن زیاد نیست. از این سبب نمونه اشعار مکتوبی را، که سر تا پا مفهوم تصوفی را در بر میگرفته باشد در آثار ادبی^۷ این دوره دچار کرده نمیتوانیم.

اخلاقی در شعر عصر X موقع نمایانی را اشغال میکند.

هیچیک از شکلهای نظم موجود نیست، که در آن افکار تریبوی-اخلاقی راه پیدا نکرده باشد. در مثنوی، رباعی، قصیده، قطعه و اشعار عاشقانه نوع غزل بیش و کم افاده یافتن عنصرهای جداگانهٔ ابج قسمت افکار جمعیتی مشاهده کرده میشود.

در مسئلهٔ پیدایش نظم مستقل اخلاقی ما با عقیدهٔ شبلی نعمانی^۱ و زین العابدین مؤمن^۲، که پیش از این در اثر دیگر خود بطرز مفصل در بارهٔ آن توقف نموده‌ایم^۳ قطعاً راضی شده نمیتوانیم. این ظهورات ادبی نیز محض زادهٔ محیط ادبی عصر X میباشد. نمونهٔ بهترین نظم مستقل اخلاقی این دوره بعد از «کلیله و دمنه» منظوم رودکی، همان نوعیکه پیش از این اشاره شده بود، «آفرین‌نامه» ابوشکور بلخی است.

اساس اشعار فلسفی نیز در عصر X گذاشته میشود. قطع نظر از آنکه در قصیدهٔ «شکایت از پیری» رودکی و «شاهنامه» فردوسی خیلی افکار بلند فلسفی بیان کرده شده است. در ایجادیات کسائی مروزی، چنوعیکه دیده شد، اولین قصیده‌های خاص فلسفی-حکیمانه ظهور مینماید.

^۱ شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد ۷، تهران، سال ۱۳۱۸ شمسی، ص ۱۳۹-۱۴۰.

^۲ ز. مؤمن. شعر و ادب فارسی، تهران، سال ۱۳۳۲ شمسی، ص ۱۲۲.

^۳ A. M. Mirzoev. Бяная нашри зикршуда, сах. 452-453.

دوره تکاملات اشعار حسب حالی (شعرهای بوصفی حال خود شاعر بخشیده شده) و شکوایات (اشعار شکوه آمیز - در ناراضیگی از زمان، تقدیر، حیات، معشوق و امثال آن سروده شده) - را نیز ما از عصر X جدا کرده نمیتوانیم. قصیده پیش از این ذکر شده رود کی بهترین نمونه اشعار حسب حالی عصر X میباشد. اینچنین بیتهای جداگانه این قصیده، در عین حال، نمونه برجسته اشعار شکوه آمیز شده میتواند.

علاوه بر این، پارچه‌های شعرئی شکوه آمیز در «شاهنامه» فردوسی نیز دچار میشوند. مثال روشن این نوع اشعار، شعر زیرین شهید بلخی میباشد:

«اگر غم را چو آتش خود بودی،
جهان تاریک گشتی جاودانه،
درین گیتی سراسر گر بگردی،
خردمندی نیابی شلامانه»^۱

عصر X از جهت حماسه‌سرایی (بنظم در آورده شدن افتخارات افسانه‌وی، قهرمانی و تاریخی قبل از اسلامی) بار بیشتر قابل اهمیت می‌باشد. علاوه بر این که بعضی بیت‌های مثنویات از بین رفته رود کی با این قسمت نظم نیز مشغول شدن شاعر بزرگرا نشان میدهد، در این دوره سه نماینده بزرگ این ساحه - مسعود مروزی، دقیقی و نهایت فردوسی بوجود می‌آیند. مخصوصاً در این

^۱ مهدی حمیدی. بهشت سخن، نشر ذکر شده، ص ۱۵.

دورهٔ بوجود آمدن یکی از بهترین حماسهٔ جهانی — «شاهنامه»
فردوسی از افتخارات بزرگ عصر ذکر شده میباشد.

تصویر می انگوری، طرز حاضر کرده شدن آن
و عموماً موضوعهای می و میگساری در ادبیات عصر X خیلی
وسعت پیدا کرد و سبب بوجود آمدن خمربه‌های درجهٔ
عالی گردید، که نمونهٔ بهترین این نوع اشعار «قصیده
مادر می» رودکی و خمربهٔ بشار مرغزی میباشد.

اشعار هجوی و هزل نیز در ادبیات عصر X برونق
معلومی صاحب بوده است. در نیمهٔ اول عصر X در میراث
ادبی رودکی دچار گردیدن پارچه‌های شعرئ این قسمت
نظم و در آخرهای این عصر بوجود آمدن هجویه سرای
مشهوری همچون منجیک ترمذی، دلیل روشن این
حقیقت میباشد.

خلاصه، موفقیت‌های نظم عصر X تنها با مسئله‌های در بالا
فیند شده، البته، انجام نمی‌پذیرد. در این دوره مانند
بخصوصیت‌های ربانی بیشتر موافقت کنانیده شدن وزن
عروض، کنار کرده شدن شعبه‌های جداگانهٔ این
وزن، از حادثه‌های حیاتی و جهان مادی اساساً گرفته شدن
تشبیهات شعری و بفهم مردم نزدیک شدن تصویرات
بدیعی، روشن و ساده افاده کرده شدن فکر در نظم و امثال
اینها صدا و حتی هزاران نویگری در نظم عصر X
بوجود آمد، که ما آنها را در آثار ادبی دوره‌های گذشته
دچار کرده نمیتوانیم، با عبارت دیگر، همان طریقه در

بلا اشاره کرده بودیم، در عصر X اساس ادبیات کلاسیکی تاجیک-فارس گذاشته شده، اولین سبک آن - سبک ترکستانی بوجود میآید.

با اینطریقه، نظم کلاسیکی تاجیک-فارس، اگر با افاده عالم مشهور ایران سعید نفیسی گوئیم، زاده سرزمین تاجیکان - ماوراالنهر بوده است¹ و بی سبب نیست، که ماوراالنهر را گهواره نظم کلاسیکی ما و فارسی زبانان مینامند.

در موفقیت‌های ادبی این گهواره نظم و عموماً افتخارات ادبیات کلاسیکی تاجیک-فارس موقع ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی خیلی بزرگ است، که تفصیلات این مسئله در باب VI این اثر از نظر گذرانیده خواهد شد.



¹ س. نفیسی. رودکی - آ، ص ۴۵۶.

باب دوم

تاریخ آموخته شدن
رود کی



تدقیقاتهای در
غری بوده شده. عبدالله جعفر بن محمد رودکی در آثار
علمی هنوز از اولهای عصر XIX شروع
میشود. اولین شخصی، که از شرقشناسان غربی در باره
حیات و ایجادیات این استاد بزرگ نظم توفی نموده است،
شرقشناس فرانسوی آمده ژوردن میباشد.

این مؤلف در «ایران»^۱ نام اثر خود، که در آن باعنوان
«سرنوشت ادبیات ایران پس از انقراض سامانیان»
باب مخصوصی جدا کرده است، پیدایش زبان و ادبیات
فارسی - تاجیکی را بدوره سامانیان نسبت داده، در برابر
قید نمودن مسئله در شعر و موسیقی هنرمند بودن رودکی،
در پیروئی اخبارات تذکره «خزانه عامره»^۲ اورا اولین
شاعر صاحب دیوان می شمارد و درباره لحظه های جداگانه

^۱ medee Jourdain. La Perse. Paris, 1814, r. 65.

^۲ غلامعلی آزاد. خزانه عامره، چاپ هند، سال ۱۹۰۰
میلادی، ص ۲۳۰.

زندگانی وی معلومات میدهد. اگر چندی مؤلف در این قسمت معلومات خود، اساساً باخبارات «بهارستان» جامی تکیه^۱ میکند، ولی در عین حال، بر خلاف نشانداد این منبع و دیگر سرچشمه‌های اساسی ادبی-تاریخی بخطاهای جدی راه داده، احمد بن نصر را مدوح رودکی میداند.

سال ۱۸۱۸ «تاریخ شعر فارسی»^۲ نام اثر شرقشناس اوسترائی (اطریشی) ژ. ف. هامر از چاپ خارج میشود. مؤلف^۳ این اثر، گرچندی بخطای ذکر شده راه نمیدهد، ولی در تصویر محل تولد، مهارت ادبی و قوه سخن رودکی، از دایره معلومات تذکرة دولت‌شاه سمرقندی^۴، متأسفانه خارج نمیشود:

در سال ۱۸۴۱ با عنوان «ایران» اثر دیگری نشر گردید. در باب بادییات بخشیده شده این اثر نیز درباره رودکی معلومات داده میشود. اما مؤلف آن لوئی دوبو، گرچندی کتاب خود را نظر باین اولین ۲۷ سال دیرتر نشر کنانید، ولی در باره رودکی نه اینکه اخبارات تازه‌ی علاوه کرده

^۱ عبدالرحمن جامی. بهارستان، چاپ هند، سال ۱۹۰۷
ص ۸۵-۸۷.

^۲ *Joseph von Hammer. Geschichte der schönen Redekünste Persiens, Wien, 1818, ss 39-40.*

دولت‌شاه. تذکرة الشعراء، نسخه دستنویس کتابخانه شعبه شرقشناسی و آثار ادبی آکادمی فنهای تاجیکستان، رقم ۲۶۶۶ ورق ۲۰-۲۱.

^۴ *Louis Duseux. La Perse, Paris, 1841, p. 463.*

نتوانست، بلکه خطای در بالا ذکرش را دوباره تکرار نمود.

در نیمه دوم عصر XIX در مسئلهٔ آموختن ایجادیات رودکی تغییرات مهمی بوجود می‌آید. اگر در نیمهٔ اول عصر XIX تدقیقات از روی فعالیت ادبی رودکی برده‌شده فقط به معلوماتهای ناقص تذکره‌های جداگانه اساس گرفته باشد، در نیمهٔ دوم این عصر دائرةٔ جستجوی تدقیقاتی این ساحه خیلی وسعت پیدا کرد.

در مسئلهٔ روی دادن این تغییرات، تثبیت اولین بقلم عالم مشهور نیمس (آلمانی) هرمان انه تعلق دارد. این مؤلف در مقالهٔ خود بنام «رودکی شاعر سامانیان» اولین مرتبه مسئلهٔ نظر بموفقیت‌های ادبی دورهٔ سامانیان خیلی ناچیز بودن فعالیت‌های ادبی دوره‌های گذشته را قید نموده، بهای برودکی دادهٔ مؤلفان سرچشمه‌های اساسی ادبی را جمع‌بست میکند (در این باره در باب VI مفصل توقف خواهیم نمود). اینچنین اشعار برودکی نسبت داده شد را از ۲۳ مأخذ جمع و ترجمه نموده، بمقالهٔ خود علاوه کرد. در این قسمت نقصانات کار هرمان انه البته کم نبود (در بارهٔ تفصیلات اینطرف مسئله مراجعت کرده شود به باب IV). ولی همینگونه باشد هم مجموعهٔ اشعار ترتیب دادهٔ او وقت

¹ Hermann Ethé. Rudagi, der Samanidendichter Nachrichten von der Königl. Gesellschaft der Wissenschaften und der G. A. Universität zu Göttingen, № 25, 12 November 1873.

زیادی برای تدقیق‌انچیان ایجادیات رودکی، همچون سرچشمهٔ اساسی، قرار گرفت.

مهمترین موضوع دیگر که هرمان اته در مقالهٔ خود در بارهٔ آن سخن میراند، مسئلهٔ ناچه درجه حقیقت داشتن اخبارات «کورمادرزاد» بودن رودکی میباشد. اته در بارهٔ «کورمادرزاد بودن» رودکی معلومات عوفی را عیناً نقل نموده «بسیاری از اشعار رودکی، — میگوید او، — مخصوصاً تشخیص دقیق و لطیف او از الوان — رنگها بر خلاف این عقیده است»^۱. این اشارهٔ هرمان اته سبب میشود بر اینکه در تاریخ منبعدة آموخته شدن ایجادیات رودکی باین مسئله دقت مخصوص داده شود.

شرقشناس فرانسوی شارل شفر در «منتخبات فارسی» نام اثر خود، که تقریباً ۱۲ سال بعد از مقالهٔ اته نشر گردید، در بارهٔ رودکی معلومات کوتاهی میدهد. او در بارهٔ نام، کنیت رودکی و محل واقع شدن قشلاق رودک، در بین مؤلفان سرچشمه‌ها موجود نبودن موافقت را قید نموده، اما برای حل مسئله جرئت نمیکند. یعنی در بارهٔ اینکه کدام يك از اخبارات سرچشمه‌ها بیشتر بحقیقت نزدیک است، چیزی نمیگوید. اخباراتیکه در بارهٔ حیات و فعالیت در شعر و موسیقی نشان داده

^۱ س. نفیسی. رودکی — III، ص ۸۳۱.

^۲ Charles Scheffer. *Chrsetomatie persane*, 2, Paris, 1885, pp. 247—248.

رود کی میدهد، اساساً همان گفته هائیکست، که اثرهای پیش از این ذکر شده دربر گرفته اند.

سال ۱۸۸۷ «مأخذ شعر ایران» نام رسالهٔ تدقیق‌ناچی فرانسوی دارمستتر از چاپ میبراید. این مؤلف فصل سوم اثر خود را بفعالیّت ادبی رود کی میبخشد.^۱

دارمستتر بعد از آنکه در زمان سامانیان بلوغ ترقیات رسیدن شعر و مقام بلند رود کی را قید میکند، مسئلهٔ از مادر نابینا زائیده شدن او را نقل نموده، در پیروئی شبههٔ آنه دایر باین موضوع مینویسد: «دیدۀ باطن او چنان روشن بین بود، که گاهی ما را از درست بودن این افسانه بشک می‌اندازد. زیرا اشعاریکه از او مانده، یا بوی نسبت میدهند، رنگها چنان آشکار است، که انتظار نمیرود... ناپیناست»^۲.

اخبار آنیکه دارمستتر دربارهٔ هیات رود کی میدهد، اساساً خراکتر نقلی داشته، چیز تازه‌ئی بمعلومات موجوده علاوه نمیکند. ولی اینطرف اثر او قابل دقت است، که وی در تدقیقات خود برای کشادن ماهیت شعر رود کی کوشش نموده، گاه-گاه رود کی را با بعضی شاعران مشهور غرب از جمله با شاعر نابینای یونان هامر (همیروس) مقایسه میکند و حقیقت پارچه‌های شعرئی این استاد سخن را کشادنی میشود.

^۱ James Darmesteter. Les origines de la poésie, Paris, 1887, pp. 11-28.

^۲ س. نفیسی. رود کی - III، ص ۸۴۷.

دارمستتر بحقیقت بعضی طرفهای اشعار شاعر ظاهرأ تا درجهئی پی میبرد و باین عقیده میآید، که رودکی فقط شاعر دربار نمی‌باشد. دلیلهائی که او برای اثبات این فکر خود میآورد، اساساً قابل قبول میباشند.^۱

او اشعار رودکی را به سه قسم اساسی - شعرهای درباری، عاشقانه و نومیدانه تقسیم کرده است، که با این فکر او قطعاً راضی شده نمیتوانیم.

در خود همانسال بطبع رسیدن اثر دارمستتر «تمثالهای ایرانی» نام اثر شرقشناس انگلیسی ف. ف. اریثنت در لندن نشر گردید. این مؤلف نیز با يك واسطه‌ئی در باره رودکی سخن میراند. او از نام محل تولد رودکی گرفته شدن تخلص او را قید نموده، پس در باره حیات شاعر میایستد. ولی اخبارات در این ساحه داده او نارگئی ندارد و اساساً همان معلوماتیست که، در آثار شرقشناسان گذشته بیان کرده شده است.^۲

در سال ۱۸۹۰ با عنوان «جاسر ایرانی» مقاله خیلی قابل دقت عالم انگلیسی چارلز ج. پیکرینگ نشر گردید. این مؤلف از جهت طرز زندگی و فعالیت درخشان ادب رودکی را با یکی از اساسگذاران ادبیات انگلیسی جوفری جاسر (۱۳۴۰ - ۱۴۰۰) مقایسه نموده، فعالیت

^۱ ۳، نفیسی. رودکی - III، ص ۸۵۱ - ۸۵۵.

^۲ F. F. Arbuthnot. Persian portraits, London, 1887, pp. 66-67

ادبی اورا باہنو واسطہ میخواید بخوانندگان غرب بہتر
تصویر نماید^۱.

پیکرینک اولین مرتبہ ترقی حیات خواجگی و مدنی
خاک دولت سامانیانرا با وضعیت آنوقتہ غرب مقایسہ کردہ
است، کہ برای دانستن عقیدہ یکنفر اروپائی بہتر است
در این بارہ عیناً با سخن خود او شناسا شویم.
«ہنگامیکہ پادشاهی عظیم خلفا، — مینویسد او، — در
حال ویرانی و نابود شدن بود، نیرو و اقتداری جدید و
تازہ نفس در شمال شرقی کشور برخاست و از غلبہ بر
چند رقیب توانا، قلمرو نفوذ و حکمرانی خودرا بشتاب
بسوی جنوب و مشرق و مغرب، در بیشتر سرزمینی کہ
امروز بنام تاتارستان (ترکستانرا شاید در نظر داشتہ
باشد. ع. م.) و افغانستان خواندہ میشود، وسعت داد. مرکز
یا سرچشمہ این نفوذ بخارا، پایتخت ماوراالنہر بود، کہ
شہرہای نامی آن مرو — دومین پایتخت خراسان، نیشاپور،
ہرات و سمرقند بود... نقطہ اعتلا و عظمت نخستین
پیشرفت ایران در نیمہ اول عصر دہم بود، کہ در آنوقت
قسمت اعظم اروپا در تیرگی نوحش — وحشیانہ فرو رفتہ
بود، بجز انگلستان کہ بعضی ساحہای علم و دانش...
می‌تابید. ولی در جاہای دیگر این تیرگی نوحش بسیلر
تاریک بود»^۲.

^۱ Charles G. Pickering, A Persian Chaucer, National Review,
London, 1898.

^۲ س. نفیسی. رودکی — III، ص ۸۵۷ — ۸۵۸.

بعد از این مقایسه، او بیواسطه علاوه میکند: «در همین هنگام تیرگی نوحش اروپا بود، که ستاره تابناک رودکی در افق اشعار فارسی درخشیدن گرفت»^۱.

چارلز پیکرینک^۲ پس از آنکه در باره معارف پروری سلمانیان توفیق نموده، در باره نصر بن احمد بعضی حکایت‌های افسانه‌وی را می‌آورد، بتصویر حیات رودکی می‌گذرد، او علاقه‌مندانه با نام محل تولدش رودکی اختلاقی کرده شدت تخلصی او را نیز تأکید مینماید، اخبارات در باره حیات شاعر داده او^۳ اساساً از دایره معلومات باقی گذاشته تذکره نویسان شرقی خارج نمیشود. وی اختلافات نسبت بوقت وفات رودکی موجود بود را آورده، در باره مقام شاعر می‌ایستد. او اول مرتبه فکر تذکره نویسان را یادآوری نموده، کوشش میکند، که با دلیلهای منطقی این مسئله را حل نماید (در این باره در باب VI مفصل‌تر خواهیم ایستاد)^۴.

بعد از این او در باره بعضی نوعهای اشعار رودکی توفیق نموده، در آخر مقاله خود، بتفکر آلمانی که قطع نظر از محیط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی شرقیان، از نقطه نظر قانونهای ادبیات کلاسیکی اروپا، باشعاران شرقی و از جمله رودکی بها دادنی میشود،

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۵۸.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۵۸ - ۸۷۰.

اعتراض نموده، مقاله خود را با افادتهای زیرین حائمه میدهد:

«در باره رودکی هر عقیده‌ئی که داشته باشیم، یقیناً تصدیق خواهیم کرد، که سزاوار شناسائیست. گفتارهای پر حرارت مشرق زمین را بافوانین کلاسیک اروپا اندازه گرفتن و در آن حکم کردن دور از انصاف است...»

در آخرهای عصر XIX ایجادیات رودکی ذقت شرقشناسی ایتالیار را نیز بطرف خود کشید. عالم ایتالیائی ایتالو پتیزی در جلد یکم اثر خود بنام «تاریخ شعر ایران»^۱ عاید بحیات و ایجادیات رودکی جای معینی جدا میکند. ولی او در تدقیقات خود اساساً به اثرهای دوشرفشناس پیش از این ذکر شده - انه و دارمستتر تکیه مینماید.

در این اثر عاید برودکی خیلی نکته‌ها هست، که متأسفانه، با فکر مؤلف آن راضی شده نمیتوانیم. از جمله او در باره مقدار شعر رودکی بحث نموده، مینویسد، که «آن اشعار را هنگامیکه گرد آوردند و نخستین مجموعه اشعار در ایران شد، بیک میلیون و سیصد هزار شعر رسید»^۲ حال اینکه مسئله محض از

^۱ Italo Pizzi. Storia della Poesia Persiana, volume Primo, Torino, 1894, pp. 71-74.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۷۴ - ۸۷۸.

طرف دیگران جمع کرده شدن اشعار رودکی در هیچیک از سرچشمه‌ها قید نگردیده است. موضوع نخستین دیوان بودن مجموعه اشعار رودکی از مسئله‌هائیکه است، که بعد از در آثار علمی استفاده کرده شدن اخبارات در باره حنظله بادغیسی داده نظامی عروضی سمرقندی^۱ دیگر در این باره سخن کردن ضرورت ندارد. اینچنین او در پیروئی دارمستتر اشعار رودکی را بسه قسم - اشعار مدعی، عاشقانه و نومیدی جدا کرده از این راه می‌خواهد ماهیت این قسم اشعار رودکی را روشن نماید. در اینجا هم کوشش مؤلف باموفقیت نبرآمده است.

در اولهای عصر XX اثر دیگر هرمان اته با عنوان «ادبیات نو فارسی» نشر گردید.^۲ او در این اثر دائرة سرچشمه‌های مورد مطالعه قرار داده خود را نظر بسرچشمه‌های مقاله اولین خیلی وسعت داده، به پنجاه میرساند. وسعت یافتن دائرة سرچشمه‌های استفاده برده شده، بمؤلف امکانت میدهد، که در باره اشعار برودکی نسبت داده شده، از يك سری خبردار گردد. او بمسئله يك ملیون و سیصد هزار بیت بودن

^۱ نظامی عروضی سمرقندی. چهار مقاله، چاپ لیدن،

^۲ Hermann Ethé. Neupersische Littérature, Grundriss der Iranischen Philologie, 2, Strassburg, 1896-1904. ss. 212-368.

مقدار اشعار رودکی شبهه نمود، چنین مینویسد: «گویند بیش از يك ملیون شعر داشته، ولی گمان میرود، که این نکته نادرست باشد، زیرا بیش از چند هزار شعر از گفته او نمانده و در میان آنها هم بنابر گفته شیوای مجمع الفصحا... و بنابر نکات قدیمی «خلاصة الافکار...» بیشتر از آن قطران است، که صد سال پس از رودکی بوده و ممدوحی نصر نام یا درست تر بگوئیم ابونصر نام را ستوده است و این اشعار را بواسطه اشتباه کردن ممدوح او با نصر سامانی بنام رودکی نسبت داده اند»^۱.

این کشفیات هرمان اته، چنوعیکه بعد از این خواهیم دید، در مسئله معین کردن اشعار رودکی و قطران کمک کلانی رسانید.

نکته دیگر این مقاله هرمان اته، که میخواستیم در باره آن دقت خوانندگان را جلب کنیم، مسئله زیرین است: «اشعاری که راستی از اندیشه بلند رودکی شناخته میشود، — دوام میکند او، — ما را از بزرگی و پایه علم و فضل این نابغه بزرگ مطمئن میسازد. سه گونه شعر سروده است: اشعاری درستایش پادشاهان... اشعار بسیار در باره می، عشق... و سرودهای نومیدی و بدبینی. در این اشعار میل مفرطی نشان میدهد، که تعصب اسلامی را

^۱ س. نفیسی. رودکی — III. ص ۸۸۱.

با اندیشه‌های آزاد نژاد ایرانی آمیزش دهد و میان این دو ضد بیش و کم پیوستگی فراهم آورد^۱. در اینجا موضوع بنوعها جدا کرده شدن اشعار رودکی تاریخی ندارد. در این باره هرمان انه اساساً پیرو دارمستتر میباشد. عاید بمسئله دوم - یعنی در باره با تعصب اسلامی آمیزش دادن اندیشه‌های آزاد خاص ایرانیان، که مؤلف بآن اهمیت داده و مقصد شاعر را عبارت از سازش کنانیدن این دو ضدیت میدانند، حالا چیزی نمیگوئیم. زیرا باب ۷، که بموضوعهای دربر گرفته اشعار باقیمانده رودکی بخشیده شده است، حقیقت این مسئله را نیز بخوبی روشن خواهد کرد.

سال ۱۸۹۷ پاول هرن «لغت فرس» ابوالحسن علی بن احمد اسدی طوسی را نشر کنانیده^۲، در سرسخن آن در باره اشعار باقیمانده «کلیله و دمنه» منظوم رودکی معلومات پرقیمتی بیان نمود، که در این باره در باب IV بطرز مفصل توفیق خواهیم کرد. حالا فقط همین را بابت گفت، که این مؤلف در برابر پیدا نمودن اشعار باقیمانده مثنوی ذکر شده، در حقیقت، خبر از طرف شاعر بزرگ بنظم درآورده شدن کتاب «کلیله و دمنه» را، که همچون یک نوع نقلی دوام کرده می‌آمد، عملاً اثبات نمود.

^۱ سعید نفیسی. رودکی - III، ص ۸۸۱.

^۲ Asadi's neuerpersisches Wörterbuch Iughat-I. Furs von Paul Horn, Berlin, 1897.

پاول هرن در اثر دیگر خود «تاریخ ادبیات ایران»^۱ نیز در باره رودکی توفیق میکند. او عائد بمقدار اشعار رودکی و شعرهای باقیمانده مثنوی «کليلة و دمنه»، معلومات داده، به بعضی ملاحظه‌ها می‌آید: سبب اساسی از بین رفتن مثنوی «کليلة و دمنه» رودکی، بفکر او، ساده و روان بودن زبان آن بوده است. از بین رفتن نظم «سندبادنامه» را نیز او بنابر همین سبب میدانند.^۲

بعد از این پاول هرن خصوصیت‌های قصاید رودکی را شرح داده، علاقمندان با اشعار بشراب بخشیده رودکی و عموماً می‌انگوری ملاحظات مهمی بیان میکند، که نقل آن در اینجا از اهمیت خالی نخواهد بود:

«در برابر این قصاید درباری، — مینویسد او، — اشعار دیگر دارد، که در آن عشق و باهرا وصف کرده و فلسفه زندگی را که آمیخته بسرور و مهر است ترویج میکند. در کشور پرشراب ایران حرام بودن آب انگور بنا بمنع کرده شدن بمقابلیت‌های سخت روبرو شده است. ایرانیان زردشتی کمال دقت را در کشت ورزئ انگور با نیروی حقیقی بکار میبردند و پس از غلبه اسلام بدین آسانی نمیشد این نوشداروی پسندیدمرا از ایشان باز گرفت. بهمین جهت قدیمترین شاعران با کمال شوق و ذوق در

¹ Paul Horn. Geschichte der persischen Litteratur, Leipzig, 1901, ss. 73—74.

² س. نفیسی. رودکی — III، ص ۸۸۶.

وصفی باده اشعار گفته‌اند». بعد از آنکه دو بیت از اشعار بوصف شراب بخشیده رودکی را می‌آورد، علاوه میکند: «سه عنصر سرود و شادی در ایران نیز شراب، عشق و آواز بوده‌است»^۱.

بعد از این مؤلف در باره سببهای مفهوم تصوفی - گرفتن کلمات اشعار عشق و عاشقی و وصف شراب سخن میراند، که این مسئله بیواسطه با شعر دوره زندگی رودکی تعلق ندارد. او در آخر مقام شاعر را تعیین کردنی میشود، ولی ملاحظات در این باره بیان کرده او از دائرة اخبارات سرچشمه‌ها خارج نمیشود.

احوارد براون در یکجند جای اثر مشهور خود «تاریخ ادبی ایران» در باره رودکی توفی کرده است.^۲

او در یکجا رودکی را، در مسئله هم چنگ‌نواز، هم ترانه‌ساز و هم شاعر بدیهه سرا بودن، با موسیقی‌دان نامی پیش از اسلامی بارید مانند نموده، حکایت مشهور سبب سروده شدن شعر «بوی جوی مولیان» - را می‌آورد و سخن خود را با گفته‌های دولت‌شاه و نظامی عروضی^۳ سمرقندی قوت میدهد.

براون در باره مقام رودکی اخبارات «کتاب الاوائل» و سخن معروف ابوالفضل بلعمی را عیناً نقل نموده (این

^۱ س. نفیس. رودکی - III، ص ۸۸۷.

^۲ Edward G. Browne. A literary history of Persia, vol. I, London, 1919, pp. 13, 15-17, 355-356, 359, 368, 455-458.

دو اخبار در باب VI آورده خواهد شد)، مسئله تازه‌تری را بنیدان میگذارد. او سخن مشهور معروفی بلخی («از رودکی شنیدم سلطان شاعران، اندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی») را آورده، در برابر اشاره نمودن باخبارات «سیاست نامه» نظام الملك باین ملاحظه می‌آید، که شاعر بزرگ بحرکت اسمعیلی^۱ عصر X تمایل کرده بوده است. بعد وی در باره سببهای ثروتمند گردیدن رودکی و مقدار اشعار او اخبارات محمد عوفی را بیان نموده، پس از تقدیر نمودن از خدمات آتیه در جمع آوری اشعار رودکی: «شک نیست که، — میگوید وی، — اشعار دیگر نیز میتوان بدست آورد»^۲.

شرقشناس فرانسوی ژرژ فریله، گرچندی «ایران ادبی»^۳ نام اثر خود را بعد از تدقیقاتهای ذکر شده تألیف کرده است، ولی معلومات در باره حیات و ایجادات رودکی داده او نه اینکه هیچیک تاریکی‌تری را در بر نمیگیرد، بلکه خیلی ناقص هم میباشد.

آثار ادبی^۴ رودکی توجه شرقشناسان امریکارا نیز بطرف خود نکشیده نتوانست. سال ۱۹۲۰ دانشمند نامی^۵ آن مملکت آ. و. ویلیامز جاکسن در کتاب خود بنام «شعر قدیم ایران»^۶ در باره رودکی بطرز خیلی وسیع توقف

^۱ س. نفیسی. رودکی — III ص ۸۹۵.

^۲ Georges Frilley. La Perse littéraire, Paris, p. 101.

^۳ A. V. Williams Jackson. Early persian poetry, New York, 1920, pp 32—44.

میکنند. از جهت در بر گرفتن اخبارات گوناگون سرچشمه‌ها و از بابت هر طرفه استفاده کرده شدن تدقیقاتهای شرقشناسان غرب، اثر این مؤلف را ممکن است، یکی از مفصل‌ترین تدقیقات در باره رود کی برده شده حساب کرد. لیکن از نقطه نظر روشن نمودن لحظه‌های تاریخ حیات شاعر و کشادن گره‌های سرپیچ باو علاقمند، اگر بعضی کوششهای در باره تعیین کردن مقام رود کی کرده شد مرا استثنا کنیم، متأسفانه فکر مهم تازه‌ئی در این اثر نیز دیده نمیشود.

سال ۱۹۲۳ با عنوان «ادبیات ایران»^۱ اثر شرقشناس معاصر انگلیسی روبن لوئی نشر گردید، این مؤلف موافق موضوع اثر خود در باره رود کی نیز توفی میکند. اثر او گرچندی بعد از تاریخ یکصدساله آموخته شدن ایجادیات رود کی تألیف گردیده است، ولی از جهت طلبات علمی ممکن است آنرا ناقص و خرابترین تالیفات در باره رود کی نوشته شده حساب کرد. از مطالعه این اثر چنین تصویری میان می‌آید، که مؤلف اثر با از تاریخ ادبیات کلاسیکی ما تماماً بیخبر است، یا خود با حس بدبینی، که عادتاً آلمان متعصب نسبت به مدنیّت ملت دیگر ظاهر می‌سازند، بمیراث ادبی شاعر بزرگ نزدیک شده است.

روبن لوئی دوره زندگی ابوشکور بلخی را پیش از

^۱ *Reut en Levy. Persian literature, London, 1923, pp. 18—21.*

رودکی میدانند، حال اینکه اخبارات سرچشمه‌ها عکس آنرا نشان میدهد. او رودکی را نخستین شاعر درباری ایران شماریده شعر او را آغاز اشعار درباری ایران میدانند، در صورتیکه پیش از رودکی نیز مانند محمد بن وصیف، شاعران مدیحه‌سرا بوده‌اند. از طرف دیگر بنابر سبب چندی در دربار حکمران فتودالی واقع گردیدن شاعری فوراً او را شاعر دربار اعلان نمودن درست نیست. ما شاعر را فقط آنوقت شاعر درباری اعلان کرده میتوانیم، که او قسمت اساسی^۱ محصول ادبی^۲ خود را برای منفعت صنف حکمران و دربار فتودالی روانه کرده باشد. میراث ادبی^۳ رودکی، چه طریقه که در باب ۷ خواهیم دید، عکس اینرا نشان میدهد. آن فکریکه وی درباره سبب ضدیت‌های اشعار رودکی بیان کرده است، نیز درست نیست.

نهایت این مؤلف برخلاف اخبارات سرچشمه‌ها و آثار ادبی^۴ موجوده، واقعه از طرف رودکی بنظم درآورده شدن «کلیله و دمنه» و بدست درآمدن ادبیات پراکنده این مثنوی را بکلی فراموش کرده، رودکی را صاحب سه داستان تاریخی میدانند و «وامق و عنبرا» را مشهورترین این داستانها می‌شمارد.^۵ چنوعیکه معلوم است، نه فقط تحقیقاتهای منبعده،

^۱ A. M. Mirzoev. Бикод, матери энкршуда, сах. 417-419.

^۲ س. نفیسی. رودکی—III، ص ۹۱۶-۹۱۷.

بلکه اخبارات سرچشمه‌ها و ادبیات موجوده نیز بکلی بی‌اساس بودن این عقیده او را اثبات میکنند.

در سال ۱۹۲۴ و ۱۹۲۶ بنام «رودکی و رودکی»^۱ مجعول^۲ و «یک قصیده از رودکی»^۳ دو اثر مهم شرقشناسی معاصر دیگر انگلیسی آ. دنیسین رس نشر گردید. از بسکه در باره این دو اثر در باب IV مفصل می‌ایستیم، حالا در اینجا عاید بآنها چیزی نخواهیم گفت. غیر از تدقیقاتهای ذکر شده، مانند اخبارات دربر گرفته، «فرهنگ بزرگ بین‌المللی» قرن نوزدهم^۴ و «دائرة المعارف بریطانیا»^۵ معلومات جداگانه‌ئی از طرف بعضی مؤلفان غرب نیز در باره رودکی داده شده‌است. ولی بعد از سال ۱۹۲۶ در باره فعالیت ادبی^۶ شاعر بزرگ کارهای تدقیقاتی در غرب وسعت پیدا نمی‌کند. یگانه اثر بنظر نمایانی که در سالهای آخر در اروپای شرقی چاپ شده و در آن عاید برودکی تا درجه‌ئی مفصل‌تر معلومات داده شده‌است، «تاریخ ادبیات فارس و تاجیک» نام اثر یک گروه شرقشناسان چکسلواکی میباشد، این اثر سال ۱۹۵۶ در تحت تحریر عالم مشهور آن مملکت یان ریبا نشر گردید.

^۱ Denton Ross. Rudaki and Pseudo-Rudaki, Journal of the Royal Asiatic Society, 1924, October, pp. 609-644.

^۲ Denton Ross. A Qasida by Rudaki, Journal of the Royal Asiatic Society, 1926, April, pp. 213-237.

^۳ Pierre Larousse. Grand dictionnaire universel du XIX^e siècle, XIII, p. 1426.

^۴ The Encyclopaedia Britannica, 11th, vol. 13, p. 813

در این اثر علیدبیراث ادبی^۱ رودکی، حیات و ایجادیات او تا رجعتی اخبارات مفصل داده شده است. از مطالعه این کتاب خواننده عاید بفعالیت ادبی^۲ رودکی تصورات خوبی حاصل مینماید.^۱

گنشتن تشبث
از غرب بشرق.
شد، ولی دائرة تدقیقات ادبی نظر
بغرب با سرعت و تندئی بیشتری پیش رفت. اگر در غرب
در مدت بیشتر از ۵۰ سال اول یعنی، از سال ۱۸۱۴
سر کرده، تا سال ۱۸۷۳، تدقیقات‌های از روی ایجادیات
رودکی برده شده، از دائرة معلومات. دو-سه تذکره
خارج نگردیده باشد، در شرق اینهالت روی نداد. کار
آموخته شدن ایجادیات شاعر بزرگ حتی از همان
لحظه‌های اولین خود، از حدود معلوماتهای تذکره‌نویسان
خارج گشت.

در ادبیات شناسی شرق با اسلوب نو تدقیقاتی آموخته
شدن میراث ادبی^۲ رودکی، اساساً، از اولهای عصر
XX شروع شد. در همین سالها اثر عالم بزرگ هندی
شبلی نعمانی بنام «شعرالعجم» در هندوستان نشر
گردید.

شبلی نعمانی در این اثر خود در باره فعالیت

^۱ Deziny perake a tázické Literatyry za rcdakce akademika Jana Rypky, Praha, 1959, s. 125-127.

ادبی^۱ رودکی بطرز خیلی وسیع توقف میکند. اگر چندی شبلی در پیروی هیرمان آنه و در نتیجه بدون قید و شرط از طرف وی استفاده برده شدن مجموعه اشعار ترتیب داده آن مؤلف، در مسئله رودکی نسبت دادن بعضی شعرها بخطا راه میدهد، ولی تدقیقات او، از نقطه نظر طلبات همانوقت، مهمترین اثر رودکی بخشیده شده حساب میشود. شبلی نعمانی، همچون یکنفر ادبیات شناس دقیق سنج بوستله نزدیک گردیده، برای روشن کردن حقیقت سبک شعری و خصوصیتهای اخلاقی و بدیعی^۲ میراث ادبی^۳ رودکی کوشش میکند و در این راه موفقیت بدست در آورده او کم نمیشود.^۴ یکی از مملکتهای شرقی، که محصول ادبی^۵ رودکی مورد نظر و دقت تدقیقاتچیان آنجا قرار گرفته است، ترکیه میباشد. در این سرزمین، همچون غرب و هندوستان، نه اینکه ایجادیات رودکی به پروگرام تعلیم درس ادبیات فارسی داخل شده است، بلکه تدقیقاتهای جداگانه‌ئی نیز بر این ساحه برده بوده‌اند.

از جمله یکی از تدقیقاتچیان محصول ادبی^۶ رودکی ولد چلبی میباشد. این مؤلف برای تعیین نمودن مقام تاریخی^۷ رودکی خیلی کوشش نموده، در این ساحه از یکچند جهت رودکی را با شاعرهایینای قدیم یونان

^۱ شبلی نعمانی. شعر العجم، حصه اول، اعظم کده، چاپ سوم، سال ۱۹۱۵، ص ۲۸ - ۴۲.

هامر مقایسه میکند (برای تفصیلات این مسئله مراجعت کرده شود بباب VI). جای جالب دقت تدقیقات ولد چلبی باز از این عبارت است، که وی سازهای موسیقی را خیلی سنجیده، باین نتیجه میآید، که «رود» نام اسباب موسیقی، همان چنگ میباشد، که رودکی در نواختن آن خیلی استاد بوده است.^۱

تدقیقات دیگر بیکه از آثار عالمان ترکیه بها دسترس میباشد، فکر در باره رودکی بیان کرده حسین دانش است.^۲ اما در اثر این مؤلف، غیر از آن پارچه اشعار در باره رودکی سرانیده شاعر ترك ضیاءباشا، که همچون دلیلی برای تعیین نمودن مقام رودکی آورده میشود، تازگی‌ئی دیده نمیشود.

در «قاموس الاعلام» ترکی نیز در باره رودکی معلومات داده میشود. اما اخبارات این اثر خیلی ناقص بوده، مؤلف آن در باره حیات و ایجادیات شاعر نیز هیچگونه نویگیری‌ئی پیدا کرده نتوانسته است.^۳

از سال ۱۹۳۰ سر کرده مسئله آموختن ایجادیات

^۱ مجله دارالفنون در سلری. استانبول سال ۱۳۲۷ قمری، ص ۱۳، ۱۷، ۲۴۵، ۲۴۸، ۳۱۱، س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۱۲ - ۸۱۶.

^۲ حسین دانش. سر آمدان سخن، استانبول، ۱۳۲۷ قمری، ص ۵۷ - ۶۲.

^۳ ش. سامی. قاموس الاعلام، جلد III، استانبول، سال ۱۳۰۸ هجری، ص ۲۳۱۶.

رودکی در ایران هر طرفه وسعت پیدا کرد. در بین سالهای ۱۹۳۰-۱۹۴۰ اثر مشهور سعید نفیسی بنام «احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی» در سه جلد نشر گردید. این هادئه با اهمیت خود در تاریخ آموخته شدن ایجادیات رودکی بزرگترین موفقیت حساب میشود.

سعید نفیسی در جلد یکم این اثر عاید بواقعه‌های سیاسی، وضعیت خواجگی و مدنی^۱ عصر رودکی و جغرافیة تاریخی^۲ ماوراءالنهر و خراسان اخبارات سرچشمه‌ها را بطریق نقل جمع‌بست نمود. در جلد دوم حیات رودکی و مسائل بان علاقمند را تصویر نموده، مسئله آمیزش یافتن اشعار رودکی و فطرانرا بهتر از دیگران روشن کرد (در این باره در باب IV مفصل بحث خواهیم کرد). نهایت او در جلد III اثر خود سخنان در باره رودکی بیان کرده کلاسیک‌های ابیات فارس-تاجیک، مؤلفان عرب و ترجمه تدقیقاتهای اساسی^۳ برده شده- یعنی ترجمه فارسی^۴ اثرهای درباره رودکی تألیف شده‌را، که ما در بالا از نظر گذرانندیم، داخل کرد. بعد از آن اشعار باقیمانده شاعر را بشکل و ترتیب یکنوع دیوانی در آورده، در آخر کتاب نعت سرلوحه «ضمائم و تعلیقات» خیلی معلومات پرفیمت و اشعار بدست درآمده همعصران رودکی را علاوه نمود.

اهمیت این تدقیقات، چنوعیکه اشاره کرده بودیم، خرد نیست، در اینجا فقط همین را باید علاوه کرد، که بعد از سال ۱۹۳۰ این اثر سعید نفیسی در تدقیقاتهای منبعدة میراث ادبی^۱ رودکی، همچون سرچشمه معتبرترین درجه اول قرار میگیرد.

يك نکته مهمی، که حالا در باره آن توفقی نکرده نمیتوانیم، فکر در باره کارهای تدقیقاتی^۲ شرقشناسان بیان کرده مؤلف کتاب است. سعید نفیسی بعد از آنکه ترجمه بیست و يك مبحث را میآورد، چنین مینویسد «این... شاید پاره‌ئی از خوانندگان را افزون بنظر آید، ولی در این کار نعمد رفته است تا خطاهائی را که از تحقیقات ناروای ایشان در میان ایرانیان راه یافته، یا پس از این راه یابد چاره‌ئی باشد و بدانند، که گفتار خاورشناسان لغزشها و نارواییهای بسیار دارد، هرچه گفته‌اند همواره معتبر نیست». پس از آن در باره مسئله ماهیت اشعار فارسی را مثل خود ایرانیان پی برده نتوانستن شرقشناسان توفقی نموده، «بهمین جهت، — دوام میکند او، — همه گفتارها و برای‌های ایشان در باره شعرای ما و اشعار ما بسیار سخیف و جاهلانه است و درین بیست و يك مبحث نمونه‌های گوناگون از آن هست و من کوشیده‌ام، که این بیخبری را بنمایانم»^۱.

^۱ س. نفیسی. رودکی — III، ص ۹۵۹ — ۹۶۰.

در اینکه تحقیقات شرقشناسان خطا و ناروایی‌های بسیاری دارد، ما بفرکر سعید نفیسی اساساً همراه میشویم. در حقیقت اکثریت تدقیقاتهای شرقشناسان از خطاهای جدی خالی نمیباشد، لیکن با این تمام تدقیقاتهای برده شدمرا بکلی ناچیز و جاهلانه شماریدن، نباید روا باشد. تحقیقات بیشتر از صدساله شرقشناسان، باوجود نقصانات خود، خیلی طرفهای تاریک حیات و ایجادیات رودکی را روشن نمود و برای تألیف یافتن چنین تدقیقات وسیعی مانند اثر سعید نفیسی، بی‌شبهه، زمینه موافقی بوجود آورد. اگر این تدقیقاتهای پیشکی نمیبودند، گمان نمیکنم سعید نفیسی در مدت ذکر شده اثر خودرا با آن مکملی تألیف کرده میتوانست. همچنانکه اگر اثر سعید نفیسی نمیبود ما نیز این تدقیقات خودرا در مدت این بچند ماه بانجام رسانیده نمیتوانستیم. اینرا البته نباید فراموش کرد، در عین حال شبهه نمیکنم، که خود مولف محترم از نازکی اینطرف مسئله وقتهاست، که بخوبی پی نبرده باشند.

بعد از این تدقیقات سعید نفیسی، ایجادیات رودکی از طرف خیلی از مولفان دیگر ایران نیز مورد تدقیق و سنجش قرار گرفت. ولی اکثریت اثرهای نوشته شده، متأسفانه، طرز بکنوع تقلیدی را بخود قبول کرده‌اند، از تدقیقاتهای برده شده چهار اثر بیشتر قابل دقت میباشد، که اینک در باره آنها حالا توقف میکنیم.

سال ۱۳۱۸ شمسی اثر بدیع الزمان خراسانی بنام «سخن و سخنوران» نشر گردید. این مؤلف جلد یکم اثر خود را بشاعران خراسان و ماوراءالنهر میبخشد و از همین راه چهارمین شاعریکه در باره آن توفیق میکند، رودکی میباشد. بدیع الزمان اول در اساس معلومات سرچشمه‌ها در باره رودکی معلومات بیوگرافی داده، ثانیاً خیلی اشعار شاعر را میآورد.

در این اثر در باره آثار علمی^۱ عاید برودکی نوشته شده اشاره‌ی نمی‌رود و چنین بنظر میرسد، که گویا مؤلف از ادبیات موجوده تماماً بیخبر باشد. مثلاً، وقتی، که در باره مثنویهای رودکی و از جمله عاید به «کلیله و دمنه» منظوم او سخن میراند، فقط اخبارات سرچشمه‌ها را میآورد،^۱ حال اینکه تدقیقاتهای برده شده این طرف مسئله را خیلی روشن کرده‌اند.

یکی از مؤلفان ایران، که بایجادیات رودکی بطرز جدی‌تری نزدیک شده است، رضازاده شفق میباشد. این مؤلف در «تاریخ ادبیات ایران» نام اثر خود، در باره رودکی بطور خیلی وسیع سخن میراند. در برابر ذکر نمودن بعضی از سخنان شاعران و تذکره نویسان کوشش میکند، که مقام رودکی را تعیین نماید.

^۱ بدیع الزمان. سخن و سخنوران، جلد ۱، تهران، سال ۱۴۵۸ شمسی، ص ۳-۹.

مخصوصاً در سخن‌پردازی و آوردن معانی^۱ دقیق استاد بودن رودکی را قید نموده، بعد از آوردن بعضی پارچه‌های شعرئ حکیمانه شاعر «در این مضمون» - مینویسد وی، - اشعار بسیار از و نقل شده و نشان میدهد، که در مقابل غم و اندوه روزگار دل قوی و فکر توانا داشته و در هر فرصت شخص را ببردباری دعوت میکرده، که مرد باید مانند کوه برجای بماند و موجهای حوادث را بی‌اندیشه و لرز از خود بگذراند^۲»

بعد از سعید نفیسی از مؤلفان ایرانی دومین کسیکه در باره رودکی بطرز مفصل فکر رانده است، ذبیح‌الله صفا میباشد. این مؤلف در اثر خود بنام «تاریخ ادبیات در ایران» در باره مسئله‌های مباحثه‌وی - مقام رودکی، نایب‌ناتی^۳ شاعر و یا بعدتر کورشیدن او، سال وفات، محل قبر او، مقدار اشعارش و امثال اینها فکر سرچشمه‌ها را آورده و برای حل مسئله‌های ذکر شده تا حد امکان کوشش میکند. اینچنین بعضی سخنان در باره رودکی بیان کرده شاعران را عیناً آورده، از اشعار باقیمانده رودکی خلاصه میبرد:

از ابیات، قطعات، قصائد و غزل‌های معدودی، که از رودکی باقیمانده به نیکی میتوان تر یافت، که این

^۱ شفق. تاریخ ادبیات ایران، تهران، سال ۱۳۲۱ شمسی، ص ۴۵ - ۵۰.

شاعر در فنون مختلف شعر استاد و ماهر بود و سخنان وی در قوت تشبیه و نزدیکی معانی به طبیعت و وصف کم نظیر است و لطافت و متانت و انسجام خاصی در ابیات وی مشاهده میشود، مایه تأثیر کلام او در خواننده و شنونده است. از غالب اشعار او روح طرب، شادی و عدم توجه بآنچه مایه آندوه و پستی باشد، مشهود است.^۱

این خلاصه با وجود اینکه با ماهیت اشعار موجوده شاعر موافقت دارد، ولی مسئله تعیین کرده شدن مقام تأریخی^۲ استاد رودکی را، که در باب VI خواهیم دید، هر طرفه در بر گرفته نمیتواند.

نهایت، آخرین اثریکه از تألیفات مولفان ایرانی میخواهیم در باره آن گفتگو کنیم، کتاب هوشنگ مستوفی - «شعرای بزرگ ایران» میباشد. این اثر عاید برودکی موضوعهای خیلی وسیعی را دربر میگیرد، مؤلف آن، چه از سرچشمهها و چه از ادبیات موجوده، هر چیز را، که در دسترس داشت، در اثر خود داخل کرده است. از جهت جمع آوری نمودن معلوماتهای پراکنده و باروش روان بیان کرده شدن آنها اثر مستوفی خیلی قابل اهمیت است، اما از نقطه نظر وسعت

^۱ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکر شده، ص ۳۴۵ - ۳۵۰.

دادن دائرة تدقیقات ادبی و باز نمودن گره‌های هنوز سر بسته مانده میراث ادبی رودکی، مؤسسه‌ها، این اثر چیز تازه‌ئی علاوه کرده نمیتواند^۱. طرز بیان و ترتیب داده شدن اخبارات بیوگرافی و غیره تقریباً همانطور میرود، که ما در جلد دوم اثر ذکر شده سعید نفیسی چهار میکنیم^۲.

تدقیقات شرقشناسان
روس و شوروی.
بطرز وسیع مورد دقت شرق شناسان روس قرار گرفتن میراث ادبی رودکی اساساً بعد

از سالهای دهم عصر XX شروع میشود. در این مملکت اولین شخصی که در مسئله آموختن ادبیات فارسی-تاجیکی بیشتر مشغول گردید، عالم مشهور روس آ. کریمسکی میباشد. در سال ۱۹۱۴ اثر آ. کریمسکی بنام «تاریخ ایران، ادبیات و تصوف آن» نشر گردید. کریمسکی در باب ورودکی بخشیده شده این اثر خود، ادبیات موجود در بطرز مفصل جمع بست نموده، در باره حیات و فعالیت ادبی رودکی تا درجه‌ئی مفصل نیز توقف میکند.

در این تدقیقات دو چیز بیشتر قابل دقت میباشد: اول اینکه مؤلف اثر مسئله غیر از مجموعه‌اته با عنوان «دیوان رودکی» موجود بودن دیوانی را تأکید مینماید.

^۱ هوشنگ مستوفی. شعرای بزرگ ایران، تهران، سال ۱۳۳۴، ص ۱-۴۲.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III. ص ۴۶۲ - ۵۷۳.

دوم اینکه وی عاید بمسئله باحرکت فرمطیان - اسمعیلیها
 علاقه داشتن رودکی نظر به براون خیلی وسیعتر
 می‌ایستد. کربسکی بعد از آنکه باعقاید و هواخواهی^۱
 فرمطیان همراهی داشتن نصر II و رودکی را^۱ قید نموده،
 نمونه بعضی اشعار بوصف شراب و عشق سروده رودکی را
 می‌آورد، چنین مینویسد، که در آثار رودکی اندیشه‌ها
 و پندهائی آمیخته ببدبینی... دیده میشود. شاید این
 اندیشه‌ها در نزدیکی^۲ پیری و هنگامیکه توانگری او
 به تنگدستی عوض شده‌است، قوت گرفته باشد. میتوان
 گفت، که این حادثه در زندگی^۳ رودکی وابسته بسرنوشت
 پادشاه مری^۴ او نصر دوم بوده‌است. پس از آنکه امیر
 فرمطی را از سرسلطنت گرفتند (۹۴۳ میلادی)، آن
 مقام افتخاری که رودکی در دربار داشت و بدان
 شاد بود بپایان رسید و در حالت تنگدستی و پیری
 چیز دیگر برای او نمانده بود، جز آنکه از روزهای
 گذشته بنالد...^۲

بعد از ریوالتوسیای کبیر سوسیالیستی^۱ اکتیابر
 در قطار دیگر قسمتهای مهم حیات مادی و مدنی^۲ مردم
 تلجیک، آموخته شدن ایجادیات رودکی نیز قوت پیدا
 کرد.

^۱ А. Крымский. История Персии, ее литературы и дервишской теософии, том I, Москва, 1914, стр. 176—181.

^۲ А. Крымский. История Персии, ее литературы и дервишской теософии, том I, уп. изд. стр. 1.

سال ۱۹۲۵ اثر اساس گذار ادبیات ساویتی^۱ تاجیک
 صدرالدین عینی بنام «نمونه ادبیات تاجیک» در مسکوا
 نشر گردید. ص. عینی صحیفه اولین این اثر خود را
 باعنوان «استاد ابوالحسن رودکی بخارائی» باز نمود.
 مولف بعد از آنکه نمونه اشعار رودکی را از «نمونه
 ادبیات ایران» تألیف میرزا محسن ابراهیمی، «بهارستان»
 جامی، «آتشکده» آذر و «خزانه عامره» میآورد، بعقیده
 نسبتاً منفی در باره شعر «بوی جوی مولیان» بیان
 کرده دولتشاه سمرقندی اعتراض نموده «بفهم فقیر،—
 میگوید او،— شعر رودکی در کمال روانی و دارای
 فصاحت و بلاغت است، که بخواننده باسانی هیجان بدیعی
 میبخشد، همین است درجه بالای شعر»^۱.

بعد از سه سال اثر شرق شناس معروف شوروی
 ی. ا. برتلس — «تاریخ مختصر ادبیات فارسی» در لنینگراد
 از چاپ خارج شد.

ی. ا. برتلس در پیروی هرمان اته و کریمسکی با
 سبب برما نامعلوم، رودکی را با کافی فارسی — «رودگی»
 مینویسد. او همچون دارمستتر و بعضی مؤلفان دیگر
 رودکی را باهامر یونانی مانند نموده، مسئله «کور مادرزاد
 بودن» رودکی را یکنوع افسانه مؤلفان ترجمه حال رودکی

^۱ ص. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، مسکوا، سال
 ۱۹۲۵، ص ۱۱—۱۷.

میپندارد. در فکریکه عاید بصنعت شعرهای رودکی بیان کرده است، تأثیر عقیده دولتشاه حس کرده میشود. او ساده و روان بودن اشعار رودکی را قید نموده، مثل هرن همین سادگی و روانی^۱ اشعار شاعر را در عین حال سبب اساسی^۲ از بین رفتن میراث ادبی^۳ او میداند. ولی در آخر در اساس تحلیل مختصر قصیده وصفی پیروی رودکی او را شاعر بزرگ میشمارد^۴.

سال ۱۹۲۹ «دو شاعر بزرگ» نام مقاله دانشمند معاصر شوروی ا.ا. سمیونوف در تاشکند نشر گردید. این مؤلفی پیش از همه در باره حیات ادبی^۵ دوره سلطنت سامانیان توقف نموده، تأکید میکند، که در این دوره ادبیات عربی در ماوراءالنهر نیز بترقی^۶ نمایانی صاحب گردید. اخبار اینکه ا.ا. سمیونوف در باره جریان زندگی^۷ رودکی داده است، متأسفانه از دائره معلومات عوفی و دارمستتر خارج نمیشود. علاوه بر این، تقسیمات اشعار رودکی، که در این مقاله دیده میشود، نیز همان طبقه بندی است که هنوز دارمستتر در رساله خود آورده بود. ولی این مؤلف مسئله خرمیهای زندگی را ترانه کردن رودکی بیشتر تأکید میکند. یکی از نکته های قابل دقت باز در اینجا است، که ا.ا. سمیونوف مسئله در ادبیات عصر X هر طرفه نفوذ پیدا نکردن تصوف را، اگر خطا نکنم، اولین

^۱ E. Э. Бертельс. Очерк истории персидской литературы, Ленинград, 1928, стр. 28—29.

دفعه بمیدان میگذارد. «نصوف» - میگوید او، - با همه میلهای بطرف عقبی روانه شده خود بنظم آندوره هر جانبه تاثیر عمیق نرسانیده بود^۱.

سال ۱۹۴۰ در باره رودکی در تاجیکستان ساویتی سه مقاله نشر گردید. یکی از این مقالهها «استاد ابوالحسن رودکی» نام مقاله س. الوغزاده است، که در کتاب «نمونههای ادبیات تاجیک» درج گردیده است. اخبارات در باره شاعر بزرگ بیان کرده این مؤلف خیلی محدود است و آن از دائرة معلومات دو - سه تذکره - تذکره دولتشاه، «آتشکده» و «خزانة عامره» خارج نمیشود.^۲ از اینجاست که در این مقاله یکمقدار اشتباهات راه یافته است. مثلاً، از یکطرف در پیروئ دولتشاه برودکی عنوان «ملك الشعراء» داده شده است، که این عنوان در آندوره وجود نداشته است، از طرف دیگر قید کرده میشود، که از «کليلة و دمنه» رودکی فقط يك بيت باقیمانده است. حال اینکه فقط در لغت اسدی محفوظ ماندن یکمقدار بیتهای این مثنوی هنوز در سال ۱۸۹۷ از طرف پاول هرن نشان داده شده بود.

دو مقاله دیگر بقلم ص. عینی تعلق دارد، که در مجموعه مقالههای از طرف او و پ. دهانی ترتیب داده شده جای

^۱ А. А. Семенов. Два великих поэта X века, Литература и искусство Узбекистана, № 5, Ташкент, 1939, стр. 96—103.

^۲ С. Улуғзода. Устод Абулхасан Рудаки. Намунаҳои адабиёти тоҷик, Сталинобод. 1940, сах. 1—2.

گرفته است. نام یکی از این مقاله‌ها «استاد رودکی» میباشد. ص. عینی در این مقاله پیش از همه در اساس حجت‌های تاریخی در باره از طرف استیلاگران عرب ضبط کرده شدن ماوراالنهر توقف نموده، پس بتصویر دوره سامانیان میگذرد. او در مسئله در زمان سامانیان ترقی کردن مدنیت و از بعضی جهت‌ها از اروپای شرقی و حتی از غرب هم پیش گذاشتن ماوراالنهر ب فکر مؤرخ شستا کوف همراه گردیده، در مسئله بوجود آمدن زبان ادبی و مدنیت چهار سبب نشان میدهد، که یکی از آنها این است: «سامانیان نسبت بفتو دالهای محلی^۱ دیگر زور تر، استقلالشان پره تر و خودشان در رواج دادن مدنیت ملی حریص تر بودند». بعد از این عاید بمسئله بدربار سامانیان کشیده شدن رودکی چنین مینویسد: «سامانیان که در رواج دادن شعر و ادبیات فارسی^۲ نو (زبان ادبی^۳ و اجیک) و بالا برداشتن مدنیت ملی و از این جمله موزیکه ملی کوشش داشتند، البته مانند رودکی يك تلنت مادرزاد را جلب نکرده نمیتوانستند»^۱.

ایندو حجت چنین نشان میدهد، که عقیده ص. عینی نسبت برول تاریخی^۴ نمایندگان اولین دولتداری تاجیک – دولت سامانیان بکلی منفی نبوده، بلکه در ترقی^۵ ادبیات و مدنیت عصر X تاجیک رل آنها را روشن قید کرده

^۱ С. Айни ва П. Деҳоти. Устод Рӯдакӣ, Сталинобод, 1940, сах. 9—10, 14.

بوده است. از اینجا بخوبی معلوم میشود، که فکر بعدها به ص. عینی نسبت داده شده، یعنی گویا از طرف او تماماً انکار کرده شدن رل سامانیان در ترقی ادبیات عصر X اساس مستحکمی نداشته است. سخن در مقدمه «نمونه ادبیات تاجیک»^۱ هنوز در سال ۱۹۲۵ بیان کرده ص. عینی، که پهن کننده این فکر بآن تکیه میکند، اساساً برای تأکید نمودن موجودیت خلق تاجیک و محض در همین زمینه بوجود آمدن ادبیات آن و به بعضی مسئله‌های سیاسی دیگر روانه کرده شده است، نه به تماماً انکار کرده شدن رل سامانیان در تاریخ.

حالا برمیگردیم باصل مقصد: ص. عینی در مقاله ذکر شده غیر از مسئله‌های بالا در باره حیات و ایجادیات رودکی بطرز خیلی وسیع توقف میکند. اگر چندی او ادبیات تا سال ۱۹۴۰ در باره رودکی نشر شده را استفاده نکرده است، ولی با دقت استفاده کرده شدن سرچشمه‌های درجه اول و تحلیل اشعار خود شاعر باو امکانیت داده‌اند، که عاید بحیات و ایجادیات رودکی یکمقدار خلاصه‌های مهم برارد. از جمله، او دوره زندگی رودکی را به چهار دوره - بچگی و نورسی، جوانی، رکمالی و میانسالی و پیری تقسیم نموده، کوشش میکند. که اشعار در هر يك دوره سروده شاعر را تعیین نماید.^۲

^۱ Советское востоковедение, № 2, 1958, стр. 100.

^۲ ص. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، ص ۳.

^۳ С. Айни ва П. Деҳота. Устод Рудаки, нашри зикршуда сах. 7-29.

عموماً این تدقیقات صدرالدین عینی یکی از پره‌ترین تدقیقاتهای برودکی بخشیده شده میباشد، که بعد از ریوالوتسیا در مملکت ما صورت گرفته است.

مقاله دومین صدرالدین عینی در بارهٔ پیدا کرده شدن قبر رودکیست^۱، که در این باره در باب آینده بطرز مفصل توفقی خواهیم کرد.

در مجموعه، غیر از مقاله‌های ذکر شده، خیلی اشعار رودکی نیز آورده میشود، ولی چنوعیکه بعدها معلوم گردید، یکمقدار این اشعار (مراجعت کرده شود بباب IV) برودکی تعلق نداشته است.

ایجادیات رودکی محل دقت مؤرخان ساویتی نیز قرار گرفت. ب. غفورانی در «تاریخ مختصر خلق تاجیک» عاید بمدنیت دورهٔ سلطنت سامانیان و ایجادیات رودکی بطرز خیلی مفصل توفقی میکند^۲. او جریان زندگی^۳ شاعر را تصویر نموده، در بارهٔ خدمت‌های تاریخی او چنین مینویسد: «اهمیت تاریخی و بزرگی^۴ رودکی در اینجاست، که او اولین مرتبه نمونه‌های بهترین نظم تاجیک را داده توانست، و از اینجاست، که محصول ادبی^۵ وی سرمشق شاعران، منبعدهٔ فارس - تاجیک گردید و خود او همچون سردفتر

^۱ С. Айни ва П. Деҳота. Устод Рудакия, нашри зикршуда. с.х. 113.

^۲ Б. Гафуров. Таърихи мухтасари халқи тоҷик. ҷилди I, Сталинобод, соли 1947. сах. 144—146.

این ادبیات قبول شد.^۱ در نشرهای روسی^۲ این اثر معلومات در باره رودکی داده شده، بیشتر وسعت مییابد.^۳ سال ۱۹۴۸ در جلد ۷ مجله «شرقشناسی^۴ ساویتی» با سرلوحه «ادبیات فارسی در آسیای میانه» مقاله ی.ا. برتلس نشر گردید. در این مقاله بطرز مختصر باشد هم عاید بمقام رودکی معلومات داده میشود. مؤلفی مقاله بعد از آوردن شعر معروفی بلخی قید میکند، که رودکی با عقاید اسمعیلی بیعلاقه نبوده است.^۵

سال ۱۹۴۹ بمناسبت ۱۰ روزه نمایش ادبیات و صنعت تاجیک در مسکوا مجموعه نسبتاً مکمل ترجمه روسی^۶ اشعار رودکی و همعصران او با سرسخن ا.س. براگینسکی نشر گردید. او این سرسخن خود را با بعضی تغییرات بشکل مقاله جداگانه‌ئی داخل نموده، با سرلوحه «رودکی و اطرافیان او» سال ۱۹۵۶ در مجموعه مقاله‌های خود چاپ کنانید.^۷

در این مقاله در اساس معلوماتهای موجوده در باره حیات و فعالیت ادبی^۸ رودکی، گذشتگان و بعضی اطرافیان او سخن میرود. لیکن در بین دو تحریر مقاله عاید به بعضی

^۱ Б. Г. Фафуров. Таърихи мухтасари халки тоҷик, ҷилди I, нашри зикршуда, сах. 46.

^۲ Б. Г. Фафуров. История таджикского народа в кратком изложении, уп. изд., стр. 186—189.

^۳ Е. Э. Бертельс. Персидская литература в Средней Азии, Советское востоковедение, № 5, М.—Л., 1948, стр. 206

^۴ Рудаки. Составление, примечание и редакция И. С. Брагинского, Сталинабад, 1949, стр. 13—33

^۵ И. С. Брагинский. Рудаки и его окружение. Очерки из истории таджикской литературы. Сталинабад, 1956, стр. 123—148.

مسئله‌های ادبی ضدیتهای جدی راه یافته‌اند، که در این باره ما در وقت دیگر توقف خواهیم کرد. حالا فقط همین را باید خاطررسان نمود، که فقط با سخنهای عمومی، بدون آورده شدن دلیلهای قطعی و سنجش هر طرفه مسئله‌های نظریه‌وی^۱ ادبیات را حل کردن قطعاً ممکن نیست.

از اینجاست. که در مقاله بعضی مسئله‌های تازه‌ئی که مؤلف آن بمیان میگذارد، تا بآخر راه حل خود را پیدا کرده نمیتوانند. مثلاً، او شرقشناس انگلیس دینسین رس را در این مسئله که وی در وقت فرق کردن شعر رودکی و قطران فقط با راه فیلولوگی نزدیک شده‌است، تنقید میکند. این تنقید، در حقیقت بی اساس نیست. اما هنگامیکه خود او باینکار جرئت میکند، حل مسئله تماماً ناقص مینماید.

ا. س. براگینسکی بعد از ایراد ذکر شده، ترجمه روسی دو پارچه شعر را که یکی در حجم ۱۶ مصرع و دیگری ۲۴ مصرع است، در تحت عنوان «غزل» آورده یکی را برودکی و دیگری را بقطران نسبت میدهد و پس کوشش مینماید، که در اساس خصوصیت‌های ترجمه روسی^۲ ایندو شعر فرق اسلوب بدیعی^۳ رودکی و قطران را تعیین نماید.

اول اینکه فرقه‌های اسلوب شعری^۴ شاعری را در اساس ترجمه اشعار او تعیین کردن درست نیست. زیرا در

وقت ترجمه و آنهم ترجمه شعری فرقه‌های اسلوبی و زبانی^۱ شاعر تقریباً بکلی از بین می‌روند. در صورتیکه اشعار بزبان خود سروده رودکی و قطران تا دوره ما آمده رسیده‌است و اینگونه مسئله‌های اسلوبی در اساس نسخه‌های اصل اشعار آنها سنجیده نشده، ترجمه اشعارشان اساس گرفته می‌شود، خلاصه‌های در این اساس برآورده شده قابل قبول واقع گردیده نمیتوانند.

دوم اینکه برای حل اینگونه مسئله‌های ادبی، نخستین شرط آنست، که تدقیقات در اساس شعری برده شود، که در مسئله بآن شاعر تعلق داشتن آن شعر در ادبیات-شناسی شبهه‌ئی بوجود نیامده، باشد. یا اینکه شعر برای این مقصد انتخاب گردیده اگر بشبهه دچار شده باشد، باید اول این شبهه برطرف کرده شده، پس از آن مورد سنجش و تحقیق قرار گیرد.

اکنون ببینیم، که این شرط نخستین حتمی چگونه رعایه کرده میشود.

در باره شعر بقطران نسبت داده شده شبهه‌ئی موجود نیست. ولی آن پارچه شعری غزل نبوده، بلکه ترجمه ناقص تشبیب یکی از قصیده‌های او میباشد. اما شعر برودکی نسبت داده شده، نه فقط شبهه‌ناک است، بلکه در آثار علمی بقطران تعلق داشتن آن اساساً اثبات گردیده است.

یکی از سرچشمه‌های ادبی، که مؤلف آن این شعر را اولین دفعه برودکی نسبت میدهد «آتشکده» میباشد. در

این منبع ۸ مصرع این شعر در قطار میراث ادبی^۱ رودکی آورده میشود. مؤلف «آتشکده» آذر بیگدلی آنرا «غزل» نمی‌نامد، شعر ذکر شده در این سرچشمه بطریق پاره‌ئی از نسیب قصیده آورده شده است. بریده شدن مضمون شعر و نبودن يك قسمت آن این فکر را پر قوت میگرداند. در مجموعه در بالا یادآوری شده ص. عینی و پ. دهاتی نیز همین ۸ مصرع بنام رودکی آورده شده است.^۱ بفکر من سرچشمه این مؤلفان همانا تذکره «آتشکده» میباشد.

باید خاطر رسان کنیم، که «آتشکده» در این ساحه از سرچشمه‌های معتبر نیست. در موضوع برودکی نسبت داده شدن یکقسم اشعار قطران تبریزی، بعد از «فرهنگ جهانگیری»، «عرفاء العاشقین»، «مجمع الفرس سروری» و امثال اینها، سبب کار اساسی مؤلف همین تذکره بوده است. سعید نفیسی بعد از اثبات کردن اینطرف مسئله، در جلد دوم اثر خود، که هنوز در سال ۱۹۳۱ نشر گردیده بود، یکمقدار قصیده‌های قطران را می‌آورد. در وقت مطالعه این اثر معلوم گردید، که شعر در بالا برودکی نسبت داده شده، تشبیب يك قصیده قطران

^۱ آذر بیگدلی. آتشکده، چاپ هند، سال ۱۲۹۹ هجری،

بوده است، که او بمدح ابوالفتح علی نام شخصی سروده است.^۱

هشت مصرع دیگری که در ترجمه روسی بهارچه شعری از «آتشکده» گرفته شده علاوه گردیده است، نیز از همین قصیده اقتباس شده بوده است.

سعید نفیسی در جلد III اثر خود، که آنرا «دیوان رودکی» نیز مینامد، بنابر سببهای ذکر شده آن شعر را بییوان ادبی^۲ رودکی داخل نکرده است.

در صورتیکه حقیقت مسئله چنین میباشد و اثر سعید نفیسی بیشتر از ۲۰ سال است، که چه در غرب و چه در مملکت مامورد استفاده وسیع قرار گرفته است، پس شرط نخستین طلب مینماید، که پیش از مورد تحقیق و سنجش قرار داده شدن شعر بالا، تحقیقات سعید نفیسی از نظر گنرانیده شود و در صورت با دلیلهای قطعی رد کرده شدن فکر این مولفی و اثبات گردیدن مسئله در حقیقت از آن رودکی بودن آن شعر، اسلوب ادبی^۳ آن از نظر گنرانیده شود. حال اینکه این شرط نخستین هتمی تماماً بیکسو گذاشته شده است.

در نتیجه از این جستجو چه حاصل گردیده است؟ — دو نسیب قصیده همچون غزلهای مستقل شناخته شده، در اساس خصوصیت نسیب یکی از قصیده‌های قطران اسلوب شعری رودکی تعیین کرده شده است.

۱. س. نفیسی. رودکی — II، ص ۶۵۸ — ۷۶۵.

سال ۱۹۵۰ عاید بتاریخ ادبیات کتاب درسی^۱ ش. حسینزاده و ا. ن. مهوشاف با عنوان «ادبیات تاجیک» نشر گردید.^۲ در این کتاب برای آموختن ایجادیات رودکی در مکتبهای میانه تاجیک اولین دفعه معلومات مفصلتری داده میشود. لیکن در عین حال تحلیل اشعار رودکی، تعیین کردن موقع قسمتهای جداگانه اشعار او بدرستی وسعت پیدا نکرده، مخصوصاً نسبت بقصیده «مادر می یکجانبه بها داده شده بود. از اینجاست، که اینگونه جاهای کتاب در اپریل سال ۱۹۵۱ بایراد جدی کمال عینی دچار گردید.^۳ بعد از این در نشرهای منبعدة کتاب اصلاحات ضروری داخل کرده شد.

مؤلفان «تاریخ خلقهای اوزبکستان» نیز ایجادیات رودکی را از نظر دور نگذاشته اند. در این اثر در بار «حیات و ایجادیات رودکی معلومات داده میشود. ولی اخبارات این کتاب خیلی عمومی است و معلوماتهای موجوده را هم بدرجه قناعت بخش دربر نمیگیرد.^۴ بغیر از این در «منتخبات نظم تاجیک»^۵ و «دائرة المعارف بزرگ ساویتی»^۶

^۱ Ш. Хусейнзода ва И. Н. Мухомашев. Адабиёти тоҷик, «Сталино» од, 1950, сах 56—64.

К. Айна. Китоби нав дар адабиётшиносии тоҷик, Шарки Сурх, шумораи 4, соли 1951, сах. 117—122.

^۲ История народов Узбекистана, ун. изд., стр. 254—255.

^۳ Антология гаджикской поэзии, под редакцией И. Брагинского, М. Рахими, М. Турсун-заде, С. Улугзаде, Москва, 1951, стр. 6.

^۴ Большая Советская Энциклопедия, II издание, том 37, Москва, 1957, стр. 291.

در اساس تدقیقاتهای موجوده عاید بحیات و ایجادیات رودکی بطرز مختصر معلومات داده شده است.

نهایت بمناسبت شروع شدن کارهای تیارئی جشن هزارو صدسالگی^۱ روز تولد استاد رودکی، چه در تاجیکستان و چه در رسپوبلیکه‌های برادری، عاید بزمان، حیات و ایجادیات شاعر بزرگ، تا بامروز در روزنامه و مجله‌ها مقاله‌های بسیاری نشر گردید. اینچنین تا روز جشن، که در ماه اکتیابر سال جاری برپا خواهد شد، مقدار مقاله و تدقیقاتهای برودکی بخشیده شده یکچند مرتبه خواهد افزود. از بسکه بعد از جشن فهرست تمام مقاله و اثرهای بشاعر بزرگ بخشیده شده بطرز علیحده نشر کرده میشود، بنابراین ما حالا از ادبیات ایندوره فقط سه اثر را یاد آوری نموده، با همین قناعت خواهیم کرد:

سال ۱۹۵۷ در هت تحریر ایرانشناس گرجستان د. کابیدزی با نام «رودکی» مجموعه تدقیقاتهای اعضایان کافدره فیلولوگی^۲ ایران دانشگاه تفلیس نشر گردید.

در این مجموعه عاید بزمان، حیات، فعالیت ادبی، صنعت شعرئی رودکی و امثال اینها تدقیقات مهمی گذرانیده شده است. در خود همین سال در تاجیکستان دو رساله نشر گردید. یکی از این رساله‌ها «رودکی و انکشاف غزل در عصرهای X - XV» میباشد، که بمولفی این سطرها تعلق دارد. رساله دوم، «صاحبقران شاعری - استاد رودکی» نام کتابچه م. زند است، که با راه جمعیت

پهنکننده دانشهای سیاسی و علمی تاجیکستان نشر گردیده است. غیر از این جلد III «جشن‌نامه» که حالا در زیر چاپ میباشد، نیز عاید بساحه‌های گوناگون زمان، حیات و ایجادیات رودکی یکمقدار تدقیقاتهای مستقل جداگانرا دربر میگیرد.

خلاصه، اساساً این است وضعیت آموخته شدن حیات و میراث ادبی ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی. حال ببینیم که در اساس سه منبع - آثار ادبی خود رودکی، اخبارات سرچشمه‌ها و تدقیقاتهای ذکر شده، لحظه‌های مهم جریان زندگی او را تا چه درجه در باب آینده تعیین کرده میتوانیم.



باب سوم

حیات رود کی



وقت و محل تولد. در آنوقتیکه مبارزه دوصدساله سیاسی آزاد یخواهی مردم تاجیک و دیگر خلقهای ماوراءالنهر و خراسان - قسمت شرقی ایران و شمالی افغانستان در ساحه‌های حیات سیاسی، خواجگی و مدنی اولین ثمره‌های خود را فراهم میگردانید، ابوعبدالله (ابوالحسن) جعفر بن محمد رودکی در یکی از دهات خوش منظره کوهستانی رودک - پنج رود از مادر تولد یافت. بکدام طبقه اجتماعی اهالی منسوب بودن پدر و مادر شاعر بزرگ در هیچ يك از سرچشمه‌های ادبی - تاریخی ذکر نیافته است. ولی بیت زیرین خود او باین حقیقت گواهی میدهد، که خانواده وی از طبقه‌های پایان اهالی بوده، خود او نیز در خردسالی سختی‌های زندگی را از سر گذرانیده بوده است:

«از خروپا لیک آنجای رسیدم که همی،
موزه چینی میخوامم واسب تازی»^۱

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۷۴.

این مسئله در تدقیقات ص. عینی با بعضی دلیلهای دیگر نیز تأکید یافته است.^۱

در باره محل تولد رودکی مؤلفان سرچشمه‌های ادبی-تاریخی اساساً متفق میباشند، یعنی مؤلفان سرچشمه‌های اساسی او را از اهل رودك شماریده‌اند. ولی در مسئله در کدام ناحیه واقع گردیدن این محل فکرهای گوناگون دوام میبرد. از جمله، مؤلفان «لباب الالباب»، «شرح تاریخ بمینی»، «هفت اقلیم» قریه رودكرا یکی از ناحیه‌های سمرقند دانسته‌اند. دولت‌شاه سمرقندی و بعضی مؤلفان دیگر رودكرا یکی از قریه‌های نزدیک بخارا شماریده‌اند. رضاقلی خان هدایت در «مجمع الفصحا» رودكرا یکی از قریه‌های اطراف نسف (قرشی) دانسته، در اثر دیگر خود - «فرهنگ انجمن آرای ناصری» رودكرا یکی از قریه‌های بخارا می‌شمارد.

ولی مورد استفاده تدقیقاتچیان قرار گرفتن اخبارات سمعانی و یاقوت حموی، که ما بعد از این در موقع خود با سخنان آنها عیناً شناسا خواهیم شد، حقیقت مسئله را بکلی روشن نمود و بخوبی معلوم گردید، که رودك از قریه‌های نزدیک نسف و یا بخارا نبوده بلکه از ناحیه‌های کوهستانی سمرقند عصر X بوده است.

^۱ ص. عینی. استناد رودکی، نشر ذکر شده، ص ۱۳-۱۴.

کنیه، نام، نسب و تخلص.
در باره کنیه نام و نسب رودکی نیز
فکر مؤلفان سرچشمه‌ها از همدیگر
فرق میکنند. مؤلف کتاب «الانساب»

سمعانی (وفاتش در سال ۱۱۶۷)، که نظر بدیگر مؤلفان
سرچشمه‌ها بدوره زندگی شاعر نزدیک‌تر عمر بسر
برده است، کنیه و نام و نسب او را چنین تعریف میکند:
«ابوعبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن
آدم الوردکی الشاعر السمرقندی»^۱. شیخ منینی در شرح
«تاریخ یمنی» عیناً همین عبارات را آورده است.^۲ این
تعریف با قدری اختصار تا عصر XV دوام کرده می‌آید. از
جمله مؤلف «لباب الالباب» نام و نسب شاعر را ابوعبدالله
جعفر محمد الوردکی السمرقندی ضبط کرده است.^۳
نظامی عروضی سمرقندی در مقالت اول «چهار مقاله»

^۱ عبدالکریم بن محمد السمعانی. کتاب الانساب، چاپ
گیب، ورق ۲۶۲؛ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۱۱۳.
^۲ الفتح الوهی فی شرح تاریخ ابی نصر العنقی،
چاپ مصر، جلد I، ص ۵۲؛ س. نفیسی. رودکی - III،
ص ۱۱۱۷.

^۳ محمد عوفی. لباب الالباب، جلد II، نشر ذکرشده،
ص ۶؛ سعید نفیسی در اثر خود سخنان عوفی را عیناً
آورده پس علاوه میکند: «در زبان پارسی متداول است،
که نام پسر را با اضالمت بر نام پدر ملحق میکنند پس
مراد او (عوفی) ابوعبدالله جعفر بن محمد بوده است».
(رودکی - II، ص ۴۵۹)

کنیه، نام و نسب شاعر را «ابوعبدالله جعفر بن محمد
الرودکی» ضبط میکند.^۱

ولی در عصر XV در تعریف کنیه رودکی تغییراتی
بعمل آمد. دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء خود
اورا با عنوان «استاد ابوالحسن رودکی» یاد آوری نمود.^۲
بعد از این تاریخ، در سرچشمه‌های ادبی کنیه شاعر را
گاه با عنوان «ابوعبدالله»، بعضاً با نام «ابوالحسن» و
«ابوجعفر» دچار میکنیم. مثلاً مؤلف تذکرة «آتشکده»
اورا «استاد ابوالحسن رودکی» مینامد.^۳ صاحب «تذکرة
میخانه» کنیه شاعر را همچون مؤلفان پیش از عصر XV
«ابوعبدالله» نوشته است. والة داغستانی باشد در
«ریاض الشعراء» چنین مینوسد: «اسم اصلش عبدالله و
کنیتش ابوجعفر و ابوالحسن بوده».^۴ رضاقلی خان هدایت،
که آخرین تذکرة نویسنده مشهور ایران است، ظاهراً راه
حل مسئله، یعنی گوناگونی اخبارات سرچشمه‌ها را پیدا
کرده نمیتواند. از اینجاست، که او در «مجمع الفصحا»
چنین مینویسد: «نامش محمد کنیتش ابوالحسن، بعضی

^۱ نظامی عروضی سمرقندی. چهار مقاله، تهران،
سال ۱۳۱۹ شمسی، ص ۲۵.

^۲ دولتشاه سمرقندی. تذکرة الشعراء، چاپ هند، ص ۱۸.

^۳ آذربیکدلی. آتشکده، نشر ذکر شده، ص ۳۳۵.

^۴ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۴۵۹ - ۴۶۱.

عبدالله گفته اند و بعضی گفته اند ابو عبدالله کنیتش بوده است و نامش جعفر بن محمد رودکی^۱.

اینطریقه گوناگون بودن اخبارات سرچشمه‌ها سبب شده است، بر اینکه در ادبیات موجوده ما کنیه شاعر را نیز در دو شکل - «ابو عبدالله» و «ابوالحسن» دچار میکنیم. سعید نفیسی در اثر خود خیلی اخبارات در این باره بیان کرده سرچشمه‌ها را نقل نموده، بنابر کهنه‌تر بودن اخبارات سمعانی، سخن او را درست‌تر می‌شمارد، با این فکر اساساً ممکن است همراه شد. ولی در صورتیکه تقریباً در مدت ۴۷۰ سال کنیه شاعر با عنوان «ابوالحسن» نیز دوام کرده آمده است، ما حالا بدون دلیلهای قطعی آنرا تماماً پرتافتہ نمیتوانیم. مؤلفانیکه این کنیه را قبول کرده اند، شاید حجت‌هایی داشته باشند. بنابر این بهتر است، که «ابوالحسن» تماماً از استعمال بر آورده نشده، چنوعیکه در اول این باب و باب یکم اثر خود آورده‌ایم، در وقت نوشتن کنیه، نام و نسب رودکی بعد از کنیه اساسی شاعر، یعنی «ابو عبدالله» اگر لازم آید کنیه دوم او «ابوالحسن» نیز در بین قوس علاوه کرده شود. دو لقب دیگر - «فریدالدین»^۲ و «مجدالدین»^۳ که

^۱ ر. هدایت. مجمع الفصحا، جلد II، ص ۵۲۷.

^۲ امین احمد رازی. هفت اقلیم، نسخه دستنویس کتابخانه شعبه شرقشناسی و آثار ادبی آکادمی فنهای تاجیکستان، رقم ۶۶۱، ورق ۴۱۶.

^۳ حاجی خلیفه. کشف الطنون فی اسامی الکتب و الفنون، جلد II، نشر استانبول، ص ۳؛ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۴۶۱.

امین احمد راضی و حاجی خلیفه نیز در حق رودکی می‌آورند، قابل قبول عموم واقع نگردیده است.

در مسئله تخلص شاعر نیز در سرچشمه‌ها دو خیل عقیده دیده میشود. مؤلفان پیش از عصر XV نسبت «رودکی» گرفتن او را با نام جای تولد وی علاقمند گردانیده‌اند. برخلاف این عقیده دولت‌شاه سمرقندی و بعد از او بعضی مؤلفان دیگر، همچون آذربیکدلی، وجه تخلص او را با موسیقی نوازی وی وابسته کرده‌اند. «وجه تخلص برودکی، - مینویسد دولت‌شاه، - بدان جهت است، که در علم موسیقی مهارت عظیم داشت و بربطرا نیکو نواختی و بعضی گویند موضوعیست در بخارا رودکی نام که رودکی از آنجاست»^۱. آذربیکدلی بطرز قطعی تصدیق میکند، که «تخلص برودکی کرده اینکه در علم موسیقی ماهر بوده و بربط نیکو مینواخته، لهذا تخلص برودکی قرار داده»^۲. شاید یکی از سببهای از طرف هرمان آته وی. ا. برتلس با کاف فارسی (گ) نوشته شدن تخلص شاعر از همین جا باشد.

ولی سعید نفیسی در تحقیقات خود اینطرف مسئله را بکلی روشن کرد. «اما جهت دوم، - مینویسد او، - سست و نادرست مینماید. چه اگر رود نواز بوده است، میبایست

^۱ دولت‌شاه سمرقندی. تذکره الشعراء، ص ۱۸.

^۲ آذر. آتشکده، نشر ذکر شده، ص ۳۳۵.

اورا رودی بخوانند و نه رودکی. زیرا که از رود شکل کوتاه کرده شده چون رودکی هرگز در زبان ما معمول نبوده و در هیچیک از فرهنگها ضبط نکرده‌اند. رودی هم بقیاس زبان فارسی درست نیست. زیرا زننده و نوازنده رودرا باید بزبان فارسی آنهم در قرن چهارم، که رعایت قواعد فصاحت و مبادئ زبانرا میکرده‌اند، «رودساز» یا «رود نواز» و یا «رود زن» گفت و نه «رودی» یا «رودکی»^۱.

در حقیقت، در باره با نام محل تولد رودکی نسبت داشتن تخلص او هیچگونه شبهه‌ئی بمیان آمده نمیتواند. در عصر X با نام وطن خوانده شدن شاعران، همچون شهید بلخی، ابوشکور بلخی، کسائی مروزی و غیره، اساساً معمول بوده است. هشت بیت شعر رودکی، که خود او در آنها تخلصرا یاد میکند و از طرف سعید نفیسی بطریق یکنوع دلیلی جمع آوری کرده شده است، نیز باین معنی گواهی میدهد.^۲

در باره دوره‌های اولین زندگی دوره‌های اولین زندگی رودکی یگانه سرچشمه معتبر، که زندگی شاعر. تا درجه بیشتر معلومات داده است، «لباب الالباب» میباشد. مؤلف تذکره محمد عوفی بعد

^۱ سعید نفیسی. رودکی - II، ص ۴۶۵ - ۴۶۶.

^۲ سعید نفیسی. رودکی II، ص ۴۶۶.

از آنکه عابد بقوه طبع رودکی و از مادر نابینا بدنیا آمدن (در این باره در پایانتر علیحه توفیق خواهیم کرد) و امثال اینها معلوماتها میدهد، چنین مینویسد: «... چنان ذکی و تیز فهم بود، که در هشت سالگی قرآنرا تماماً حفظ کرد و قرائت بیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق میگفت، چنانکه خلق بر آن اقبال نمودند و رغبت او زیاد شد و او را آفریدگار آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود و بسبب آواز در مطربی افتاده بود و از ابوالعبک بختیار، که در آن صنعت صاحب اختیار بود بربط بیاموخت و در آن ماهر شد و آوازه او باطراف و اکناف عالم برسید...»^۱

این سخن محمد عوفی اساس معلومات تقریباً تمام تذکره‌های دوره‌های منبعه‌را تشکیل داده است. بعضی تذکره‌نویسان گرچندی باین اخبارات چیزهائی افزوده‌اند، ولی اساس سخن محمد عوفی تغییر نیافته است. مثلاً، صاحب «هفت اقلیم» این افاده عوفی‌را، که میگوید: «آفریده‌گار آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود» عیناً نقل نموده، بعد از آن علاوه میکند: «هرگاه قفل زبان در قرائت کشودی قدسیانرا دل ربودی، و هر وقت با کلید نطق دهان باز کردی بزرگ و کوچک، پیر و جوان

^۱ محمد عوفی. لباب الالباب، جلد ۱۱. نشر ذکر شده،

آشفته وی گردیدندی». یا خود اخبارات عاید بمسئله در مطربی استاد گردیدن و مشهور گشتن رودکی داده شد مرا آورده چنین مینویسد: «کارش در نوازندگی بجائی رسید، که آب دستش در مقام نواخت هم خاك ملال بباد دادی و هم آتش در جگر کدورت زدی»^۱.

چنوعیکه دیده شد، اینگونه علاوه‌های مؤلفان بعد از عصر XV، در باره روشن کردن لحظه‌های تاریک دوره‌های اولین حیات شاعر، نظر بمعلومات محمد عوفی، غیر از قوتناك نمودن سخن این مؤلف، چیز تازه‌ئی داده نمیتوانند.

ولی سخن محمد عوفی باوجود خیلی کوتاه بودن خود، در حل مسئله كمك فراوانی رسانیده میتواند. از اخبارات عوفی چنین معلوم میگردد، که رودکی در ایام خردسالی نه تنها، موافق طلب زمان قرآن را حفظ کرده بود، بلکه از همان وقتها بسرودن اشعار سر کرده است. اشعار در آنوقت سروده شاعر نباید از شعرهای عادی دوره‌های بچگی^۲ شاعری باشد. افاده «معانی دقیق گفتن» و در عین حال «قبول عام گردیدن» اشعار رودکی چنین نشان میدهد، که وی هنوز در جوانی صنعت شعر را بدرجه خیلی بلند از خود کرده بوده است.

^۱ امین احمد رازی. هفت اقلیم، نسخه ذکر شده، ورق ۶۱۶.

افاده بسبب آواز در مطربی افتادن و از ابوالعبك
 بختیار بریط آموخته و در آن ماهر شدن و آوازه
 بر آوردن کلری نیست، که آن در مدت دو-سه سال بدست
 میدرآمده باشد. رودکی، با احتمال قوی، باید بکچند
 سال وقت خود را در راه از خود کردن صنعت موسیقی
 و در این ساحه صاحب شهرت گشتن صرف کرده باشد.
 با اینطریق، يك دوره معین زندگى رودکی، چنوعیکه
 دیده میشود، در محیط بیرون از دربار، در بین خلق جریان
 یافته بوده است. برقرار گردیدن مهارت شاعری، بدست
 درآورده شدن صنعت موسیقی، با این صنعت یکجا به
 تربیت یافتن صوت دلکش او ثمره همین دوره زندگى
 شاعر بوده، قسمت اساسی جهان بینى وی نیز، بی شبهه، در
 این دوره حیات او برقرار گردیده است.

تاریخ بدر بار سلمانیان کشیده شدن
 به پایتخت کشیده شدن رودکی در هیچ يك از سرچشمه‌های
 ادبی-تاریخی قید کرده نشده است.

تقریباً تمام مؤلفان سرچشمه‌ها او را همعصر نصر بن احمد
 سلمانی میدانند و در زمان همین نماینده خاندان سلمانی
 داخل دربار شدن او را قید مینمایند. همان نوعیکه از آثار
 رودکی معلوم است، او بسن خیلی پیری رسیده وفات
 میکند. مدت سلطنت نصر بن احمد سلمانی (۹۱۳-۹۴۳)
 بیشتر از ۳۰ سال تجاوز نکرده است و رودکی دو سال
 پیش از مرگ نصر رحلت کرده بوده است. از اینجا

معلوم میگردد، که قسمت اساسی حیات رودکی پیش از سلطنت نصر جریان یافته است. پس سؤالی پیدا میشود، که آیا رودکی پیش از سلطنت نصر بن احمد نیز بدایره ادبی دربار سامانیان اشتراك کرده بود، یا نه؟

سعید نفیسی باین مسئله اهمیت مخصوصی میدهد، او زمان سلطنت نصر II، سخنان در باره مناسبت این پادشاه سامانی و رودکی بیان کرده سرچشمهها، تاریخ نوشته شدن بعضی شعرهای شاعر و معاصران رودکی را یادآوری نموده، بچنین ملاحظه میآید:

«از این نکات مسلم میشود، که رودکی در نیمه اول قرن چهارم (اولهای عصر X) میزیسته و چون پیش از بیست و نه سال از قرن چهارم را درك نکرده است...، ناچار قسمتی از عمر او در اواخر قرن سوم (عصر IX) گذشته و لازم میشود، که پنجاه سال از نیمه قرن سوم را جزو عصر زندگی او شمرد، که از این مدت ۲۸ سال را در دربار نصر بن احمد گذرانیده است، یعنی از سال ۳۰۱ (۹۱۳ میلادی) جلوس این پادشاه تا سال ۳۲۹ (۹۴۱ میلادی)، که خود رحلت کرده است و دو سال پیش از فرمان یافتن (مرگ) نصر بن احمد باشد. چون لازم آمد که رودکی نزدیک پنجاه سال از نیمه دوم قرن سوم (عصر IX) را نیز در یافته باشد، واضحست، که تمام عمر او مصادف با سلطنت نصر بن احمد نمیگردد. زیرا که نصر بن احمد بسال ۳۰۱ جلوس کرد و پیش از او

پدرش احمد بن اسمعیل از ۲۹۵ تا ۳۰۱ (از ۹۰۷ تا ۹۱۳) شهریارى داشت و پیش از او امیر اسمعیل سامانى، بزرگترین امیر و مؤسس این سلسله، از ۲۷۹ تا ۲۹۵ (از ۸۹۲ تا ۹۰۷) پادشاهى میکرده است. پس، ظن غالب آنست که رودكى زمان این هر دورا نیز در یافته باشد^۱.

در صورتیکه قسمت اساسى عمر رودكى پیش از سلطنت نصر بن احمد جریان یافته بود، پس طبیعى است، که او نه فقط زمان سلطنت احمد بن اسمعیل و امیر اسمعیل سامانى را دریافته است، بلکه خیلی واقعه‌هاى سیاسى و ادبى نیمه دوم عصر IX را نیز با دقت از نظر گذرانیده است. ولى عاید به مسئله در وقت سلطنت امیر اسمعیل و یا احمد بن اسمعیل بتربار کشیده شدن رودكى هیچگونه حجت قطعى در دست نداریم. در این باره نه مؤلفان سرچشمه‌هاى ادبى چیزى گفته‌اند و نه سرچشمه‌هاى تاریخى. علاوه بر این در بین میراث ادبى شاعر هیچ يك پارچه شعری موجود نیست، که او بمدح یکی از ایندو حکمران سامانى بخشیده باشد.

اما همین طریقه باشد هم، ممکن است در این باره به بعضى ملاحظه‌هاى تخمینی آمد. رودكى در قصیده شکایت از پیری. که اهمیت مهم ترجمه حالى دارد و ما در

۱ س. نفیسی. رودكى - II، ۴۷۰-۴۷۵.

پایانتر در این باره قدری مفصل توقف خواهیم کرد، بیت
زیرین را آورده است:

«که را بزرگی و نعمت ز این و آن بودی
ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود.»

چنوعیکه دینه میشود، رودکی بزرگی و نعمت خود را
از آل سامان میداند. اگر وی فقط نصر بن احمد را در
نظر میداشت، موافق طلبات زبانی نباید عبارة «آل سامان» را
میفرمود. این عبارة چنین نشان میدهد، که شاعر
کار یکچند نماینده این خاندان را در نظر دارد.

ابوالفضل بلعمی، چنانیکه معلوم است، هنوز از سال
۲۷۹ هجری (۸۹۲ میلادی) سر کرده تا آخرهای سلطنت
نصر بن احمد وزیر سامانیان بود. این وزیر دانشمند و
پسر او در مسئله پیشرفت حیات مدنی، علمی و ادبی
پایتخت سامانیان و کمک رسانیدن باهل علم و ادب رل
کلانی بازیده اند. بنابر آن از احتمال خالی نیست، که
بعد از صاحب شهرت گردیدن رودکی، ابوالفضل بلعمی
در اولهای دوره وزارت خود، یعنی هنوز در زمان سلطنت
امیر اسمعیل سامانی، با مقصد در بخارا مرکزیت دادن
قوه‌های علم و ادب، رودکی را ببخارا دعوت کرد، آورده
باشد. شعر زیرین شاعر همین تصورات را پر قوت میگرداند:

«رهی سوارو جوانو توانگر از ره دور،
بخلمت آمد نیکو سگالو نیک اندیش،
پسند باشد مرخواجهر را پس از ده سال؟
که باز گردد پیرو پیاده و درویش»^۱.

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۰۵.

رودکی در این شعر خودش را جوان و توانگر میداند و معلوم است، که سن او باید از ۳۵-۴۰ بیشتر نباشد. او بانیب نیک بخدمت حاضر شده است. این افاده همین را میفهماند، که وی با دعوتی بیایبخت رو آورده است. او به «خواجه» خطاب میکند. خواجه عنوان امیر نبود، بلکه تاریخاً این عنوان، غیر از مفهوم اصلی، عادتاً بوزیران نسبت داده میشده است. بجوانی خود اشاره کردن رودکی که سن او پیش از این تخمیناً ذکر یافت، عیناً بدوره‌های اوله وزارت ابوالفضل بلعمی راست میآید. بنابراین آن با احتمال قوی، ممکن است گفت، که با این شعر رودکی نه بامیر سامانی، بلکه بوزیر او، آنهم به ابوالفضل بلعمی مراجعت کرده است.

سبب اساسی بیایبخت دولت سلمانیان آمدن شاعر بزرگ، بفکر من، در جای دیگر است. همان نوعیکه در باب یکم دیده شد، بعد از بدست در آمدن استقلالیت سیاسی در ساحه پیمشرفت حیات مدنی، علمی و ادبی نیز جنبش فوق العاده کلانی بوجود آمده بود. واقعه‌های همچون زبان دولتی-ادبی قبول شدن زبان خلقهای محلی، رواج گرفتن قسمتهای جداگانه دانش، از نو در لباس تازه جلوه گر شدن عرفو عادات و افتخارات گذشته پیش از اسلامی، بوجود آمدن زمینه‌های اساسی برای پیمشرفت ادبیات، صنعت و امثال اینها، اهل علم و ادب را که در گوشه و کنارهای مملکت زندگی میکردند،

آرام نمیگذاشتند. آنها برای بهتر اشتراك نمودن در جنبش‌های ادبی بیش از بیش بشهرهای ماوراءالنهر و خراسان، مخصوصاً بشهر بخارا رو می‌آوردند.

از این سبب، واقعه در زمان سامانیان بشهرهای سمرقند، مرو و بخارا بیشتر مرکزیت یافتن اهل علم و ادب را، اگر فقط نتیجه میل بدربار خدمت کردنی شدن آنها و یا تنها تشبث سامانیان شماریم، بخطای بزرگی راه خواهیم داد. اینچنین حقیقت مسئله آنطریقه نیست، که تمام نمایندگان علم، ادبیات و صنعت، که در بخارا مرکزیت گرفته بودند، فقط جزو دایره ادبی دربار سامانیان باشند و غیر از این دایره ادبی محیط ادبی دیگرهی در خارج دربار موجود نباشد. ب فکر ما، در برابر دایره ادبی دربار سامانی، دایره‌های ادبی خاص خود اهل علم، ادبیات و صنعت نیز موجود بود و عموماً بی این، حتی حیات ادبی هیچ يك دوره تاریخی را تصور کردن ممکن نیست.

رودکی، همچون شاعر و صنعتکار بزرگ، البته از جنبش‌های ادبی زمان و جوش و خروش حیات علمی-ادبی پایتخت در کنار ایستاده نمیتوانست. او حتماً در این جنبش‌ها و جوش و خروش ادبی باید اشتراك مینمود. از این سبب دعوت نمایندگان دولتی سامانیان در مسئله بیپایتخت آمدن رودکی باید، همچون يك بهانه‌ئی برای، او خدمت کرده باشد.

حالا اگر شخص دعوت کننده را ابوالفضل بلعمی میدانسته باشیم، پس بیت زیرین رودکی نیز باید بهمین وزیر نوشته شده باشد:

«من بدان آمدم بخلعت تو،
که براید رطب ز کانازم»^۱.

مناسبت دوستانه رودکی و ابوالفضل بلعمی و یکی از مریبان اساسی^۲ شاعر گردیدن این وزیر دانشمند، شاید بعد از این واقعه شروع شده باشد.

بعد از ببخارا آمدن رودکی در دائره‌های ادبی^۳ دربار سامانیان تا چه درجه اشتراك داشت، ما نمیدانیم. عموماً در زمان سلطنت امیر اسمعیل سامانی و احمد بن اسمعیل در دائره‌های رسمی^۴ ادبی چگونه رل بازیدن رودکی تماماً تاريك میباشد. بعضی حجت‌های ادبی، در عین حال، چنین نشان میدهند، که کار شاعر در دوره‌های اولین مقیم پایتخت گردیدن او، آنقدر هم رواج پیدا نکرده، خود او تا یکدرجه در وضعیت تنگدستی عمر بسر برده است. یکی از این حجت‌ها سخن شاعر مشهور عصر ششم هجری سوزخی سمرقندی میباشد. این سخن سوزنی در آن قصیده‌تیسست که وی با مطلع زیرین سروده است:

«جاودان ماند کریم از مدح شاعر زنده‌نام،
زین بود شاعر نوازی عادت و رسم کرام».

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۹۳.

در تشبیب این قصیده مصرعیای زیرین را دچار
میکنیم:

«رودکی زان چامه کاندر وصف میگوید همی
یافت دیناری هزار از زر آشکون و فام.
قیمت عیار راهم فام کرد از دیگری،
بلعمی عیار وار از رودکی بفکند فام»^۱.

از این شعر سوزنی چنین معلوم میگردد، که رودکی
برای خریده گرفتن عیار حتی هزار دینار در اختیار خود
نداشته است. او این مبلغ را از دیگری قرض گرفته،
عیار را میخرد و بلعمی پس از چندی این مبلغ - یعنی
قرض رودکی را میپردازد. چنین واقعه البته در زمان
سلطنت نصر بن احمد، که تمام سرچشمه‌ها رودکی را
خیلی دولتمند تصویر کرده اند، نباید بوقوع پیوسته
باشد. زیرا خود شاعر، اگر درباره ثروتمندی او
اخبارات باقیگذاشته مؤلفان سرچشمه‌ها را درست
شماریم، از عهده پرداخت آن مبلغ بکلی برآمده میتوانست.
عیار کیست؟ در صورتیکه در باره عیار سخن رفت،
بهتر است، که يك لحظه با این علاقمند
حیات شاعر را نیز در اینجا از نظر^۲ گذرانیم. بعضی

^۱ سوزنی سمرقندی. کلیات، نسخه کتابخانه شعبه
شرقشناسی و آثار ادبی آکادمی ررس تاجیکستان
رقم ۴۴، ورق ۹۸-۹۹. در بین این تحریر شعرو منبع
س. نفیسی (رودکی ۱۱، ص ۵۵۸) فرق کلان است.

شاعر آن دوره‌های منبعه در بارهٔ با عیار عشق و وزیدن رود کی اشاره‌هایی دارند. از جمله ادیب صابر ترمذی («گوئی هواز باد بهار و نسیم گل، با رود کی حکایت عیار میکند») و سوزنی^۱ سمرقندی («کردم دل خویش، ای بت عیار ز عشقت! چون رود کی اندر غم عیار شکسته») در قصیده‌های جداگانهٔ خود در این باره اشاره کرده‌اند.

در ادبیات موجوده مؤلفانیکه عشق و وزی رود کی را مورد ملاحظه قرار داده، بیت‌های باین موضوع بخشیده شده شاعران دیگر را استفاده کرده‌اند، باین فکر آمده‌اند، که گویا معشوقهٔ رود کی عیار نام غلام بچه‌تی باشد. مثلاً سعید نفیسی این مسئله را مورد تحقیق قرار داده، بعد از آوردن شعرهای بالا چنین مینویسد: «از این ابیات... بخوبی برمی‌آید، که معشوق رود کی را «عیار» نام بوده است و این عیار غلامی بوه است، که رود کی خریده و از خریدن آن وام دار (قرض دار) شده بود...»^۱ ولی هنگامیکه بهیراث ادبی^۲ رود کی با دقت ملاحظه میکنیم، حقیقت موضوع قدری نوع دیگر نمودار میگردد. مثلاً در آثار رود کی «عیار» فقط در بیت زیرین می‌آید:

«کس فرستاد بسر آن بت عیار مرا،
که مکن یاد بشعر اندر بسیار مرا»^۱

^۱ س. نفیسی. رود کی - II، ص ۵۵۶ - ۵۵۸.

^۲ س. نفیسی. رود کی - II، ص ۹۶۸.

در این بیت کلمه «عیار» اسم نیست، بلکه صفت معشوق - صفت «بت» شده آمده است. این «بت عیار» از رودکی خواهش میکند، که او را بسیار در شعر یاد آوری نکند. اگر «بت عیار» غلام رودکی میبود، نمیبایست از او این خواهش را مینمود و آنهم با توسط کس دیگر. حال اینکه چنین خواهش‌ها عادتاً باید از طرف دختران یا زنان کرده میشد، که رازشان بیشتر سرپوش باشد. بواسطه شخصی اظهار کرده شدن این خواهش نیز همین ملاحظه را پر قوت میگرداند.

دلیل دیگری که ما را بیشتر باین ملاحظه می‌آورد، نیز از مضمون بیت خود رودکی حاصل میشود. مؤلف «انیس العشاق» شرف‌الدین حسین بن محمد الرامی، که از مؤلفان عصر هشتم هجریست، بیت زیرین را از نام رودکی در اثر خود داخل کرده است:

«رخساره او پرده عشاق درید،
با آنکه نهفته دارد اندر پرده»^۱.

در این بیت افاده «رخسار مرا در پرده نهفته داشتن» کنایه از حجاب است، که بی شبهه بدختری یا زنی اشاره کرده شده است.

دلیل سوم ما اینست: در قصیده شکایت از پیری که رودکی خیلی لحظه‌های مهم دوره‌های زندگی خود را

^۱ الرامی. انیس العشاق، نسخه شخصی مؤلف، ورق ۵۴.

تصویر کرده است، در بارهٔ به جوانی عشق ورزیدن خود اشاره‌ئی نمی‌کند، برعکس در بارهٔ کنیز خریدن خود و عموماً مورد میل کنیز کان قرار گرفتنش سخن میراند:

«همی خریدو همی داد بیشمار درم.
بشیر هر که یکی ترك^۱ نارپستان بود.
بسا کنیزك نیکو که میل داشت بدو.
بشب زیاری او نزد جمله پندیان بود.
بروز چونکه نیارست شد بدیدن او
نویب خواجه او بودو بیم زندان بود»^۲.

در اساس این سه حجت، که از آثار خود شاعر بدست می‌آید، ممکن است باین فکر آمد: معشوقهٔ رودکی، با احتمال قوی، دختر یا زنی بوده است، که با صفت عیار (مانند «بت عیار») در میراث ادبی^۳ شاعر یاد کرده شده است. اینچنین شاید سوزنی^۴ سمرقندی از عبارت «عیار» را با پول قرض خریداری کردن رودکی، که پیش از این در شعر او دیده شد، نه غلام، بلکه کنیز کی را در نظر داشته و بنابر تنگی^۵ قافیه، صفت کنیزك را بطرز جداگانه، همچون نام شخصی - «عیار»، کار فرموده باشد. اگر این ملاحظه هارا، که خالی از حقیقت نیست. بنظر بگیریم، در آنصورت گمان نمی‌کنم اشعار عاشقانهٔ رودکی،

^۱ کلمهٔ «ترك» در شعرهای عاشقانهٔ عصر X اساساً معشوق و معشوقه را افاده مینمود. عبارت «ترك نارپستان» حتماً معشوقه نسبت داده شده است.
س. نفیسی. رودکی - III، ص.

که - نمونه آنها رباعی زیرین است، اساساً بدختر و یازن زیبایی بخشیده نشده باشند:

«چون کار دلم ز زلف او ماند گره.
بر هر رگ جان صد آرزو ماند گره
امید ز گریه بود، افسوس - افسوس،
کانهم شب وصل در گلو ماند گره»^۱.

بهر حال تفتیش و تحقیق منبَعده حقیقت این مسئله را باز بهتر روشن خواهد نمود.

تاریخ بدائرة ادبی^۲ دربار نصر رودکی در دربار نصر بن احمد سامانی کشیده شدن رودکی نیز روشن معلوم نیست؛ در صورتیکه شاعر بزرگ با دعوت ابوالفضل خلیلی پیشتر ببخارا آمده با نمایندگان حیات علمی و ادبی^۳ پایتخت آمیزش پیدا کرده بود، پس از احتمال خالی نیست، که او با مصلحت ابوالفضل، هنوز از اولهای سلطنت نصر بن احمد، بدائرة ادبی^۴ درباری کشیده شده باشد. این را نیز باید در نظر داشت، که نصر در سن هشت سالگی بتخت نشست. در این سن، طبیعی است، که بتمام نازکیهای حیات ادبی و اهمیت انتخاب نمودن شاعر آن زبر دست بخوبی پی برده نمیتوانست. اینطرف مسئله، همچون یکمقدار کارهای حساس مأموری و سیاسی^۵ دولت، البته

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۴۴.

در دست ابوالفضل بلعمی بود و بفکر ما این وزیر اولین نماینده ادب، که فعالیت او را در حیات ادبی^۲ درباری ضرور و حتمی می‌شمارید، البته رودکی بود. نصر بن احمد باشد، البته بعد از بکمال رسیدن خود، از قوه بلند ایجاد^۳ رودکی بهتر با خبر گردیده، باهستگی او را بیشتر بخودش نزدیک گردانیده است.

سرچشمه‌های ادبی - تاریخی و تأریخی - ادبی با اتفاق نصر بن احمد را بزرگترین و معروفترین ممدوح رودکی میدانند. این فکر سرچشمه‌ها، در نوبت خود، بی‌اساس نیست. از حکمرانان سامانیان یگانه شخصی که در باره او سخنان مدح‌آمیز رودکی باقیمانده است، نصر بن احمد میباشد. غیر از بیت‌های پراکنده بوصف نصر بخشیده شده، در «قصیده مادر می» نیز رودکی این حکمران سامانی را با خیلی نیکنامی یاد میکند. اینچنین یکقسمت معلوم میراث ادبی^۴ شاعر، از جمله نظم کتاب «کليلة و دمنه»، که از شاهکارهای اساسی^۵ رودکی است، نیز در زمان سلطنت نصر و شاید بیواسطه با امر خود او، همان نوعیکه قسماً در باب آینده خواهیم دید، سروده شده‌اند.

حکایت در دربار نصر بن احمد گویا ثروتمند گردیدن رودکی در سرچشمه‌های ادبی بطرز خیلی وسیع ذکر یافته است. مثلاً، محمد عوفی در این باره چنین مینویسد: «امیر نصر بن احمد سامانی امیر خراسان بود، او را

(یعنی رودکی را) بقربت حضرت خود مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت، ثروت و نعمت او بعد کمال رسید، چنانکه گویند او را دوپست غلام بود و چهارصد شتر در زیر بنه او میرفت و بعد از وی هیچ شاعر را این مکنث و اقبال روی نداده...^۱ عبدالرحمان جامی در «بهارستان» همین مضمون را آورده است.^۲ امین احمد رازی این مسلمات را نیز عیناً نقل نموده، سخن خود را با شعر زیرین جامی قوت میدهد:

«رودکی آنکه درهمی سفتی،
مدح سامانیان همی گفتی.
صله شعرهای همچو درش،
بود در بار چارصد شترش»^۳.

این اخبارات البته مبالغه محض است. ولی تا يك وقت معین در دربار نصر سامانی رواج داشتن کار رودکی در میراث ادبی^۴ خود شاعر نیز تصدیق مییابد. مثلاً، شاعر این موضوع را در بیت زیرین چنین تصویر میکند:

«امروز باقبال تو، ای میر خراسان
هم نعمت و هم روی نکو دارم و سندا»^۵.

^۱ محمد عوفی. لباب الالباب، جلد II، نشر ذکر شده، ص ۷.

^۲ جامی. بهارستان، نشر ذکر شده، ص ۸۵.

^۳ امین احمد رازی. هفت اقلیم، نسخه ذکر شده،

ورق ۴۱۰.

^۴ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۵۶.

مسئله برای نظم کتاب «کلیله و دمنه» و ادا کردن دیگر خدمت‌های ادبی، چه از امیر سامانی و چه از درباریان معتبر او، انعامیای زیاد گرفتن رودکی و باینواسطه خیلی توانگر گردیدن وی مورد دقت یکمقدار شاعران نیز قرار گرفته بوده است، که اشعار عاید باین موضوع سروده آنها در «توانگری» نام باب اثر سعید نفیسی جمع آوری کرده شده است. ولی در این باره بهترین حجت، بفکر ما بیت‌های زیرین «قصیده شکایت از پیری» خود رودکی میباشد:

«... تو رودکی را، ای ماهر و کنون بینی.
 بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود.
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی.
 سرود گویان گوئی هزار دستان بود.
 شد آن زمان که باو انس راد مردان بود.
 شد آن زمانه که او پیشکار میران بود.
 همیشه شعر و را، زی ملوک دیوانست.
 همیشه شعر و را، زی ملوک دیوان بود.
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت.
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود.
 کجا بگیتی بودست نامور دهقان.
 مرا بخانه او سیم بود و حملان بود...
 بداد میر خراسانش چهل هزار درم،
 درو فزونئی يك پنج میرماکان بود.

¹ س. نفیسی، رودکی - II، ص ۵۶۱-۵۶۶.

ز اولی‌لش پراکنده نیز هشت هزار،
بمن رسید بدان وقت، حال خوب آن بود.
چو میر دید سخن داد، داد مردی خویش،
ز اولی‌لش چنان کز امیر فرمان بود...^۱

رودکی در این پارچه شعری حقیقت مسئله را بکلی روشن
اظهار کرده است، که حالا حاجت به بیان نیست. شاعر
بزرگ نه فقط برای ممدوح معروف خود، بلکه بابوالفضل
بلعی، مصعبی و یکعه درباریان درجه اول (مراجعت
کرده شود بباب V) نیز مدیحه سرانیده و از طرف آنها
بشاعر انعام زیادی رسیده است. لیکن رودکی از سرودن
مدیحه و عموماً خدمت دربار فقط گرفتن انعام را در نظر
نداشته، چنوعیکه در باب V، در قسم «مدیحه» شاعر
خواهیم دید، او مقصد خیلی باافتخاری را به پیش خود
گذاشته بوده است.

اینچنین در این محیط ادبی باطراف رودکی جمع آمدن
یکمقدار شاعران زبردست، از جمله شهید بلخی، مرادی،
فرالوی و امثال اینها، از طرف رودکی، اینگونه شاعران
کار کرده شدن مسئله‌های مهم تربیه‌وی- اخلاقی، برشته
نظم کشیده شدن افتخارات پیش از اسلامی، تکامل داده
شدن شکل‌های جداگانه نظم و غیره، در نوبت خود، چنین

^۱ هوشنگ مستوفی. شعرای بزرگ ایران، نشر
ذکر شده، ص ۳۶.

نشان میدهد، که مشغولیت رودکی و اطرافیان او در دربار سامانی فقط عبارت از قصیده سرائی نبوده است. نکته دیگری که حالا در باره آن توفیق خواهیم کرد، موضوع در محیط ادبی^۱ دربار نصر بن احمد بواسطه قوه شعری بنفوذ فوق العاده زیادی صاحب گردیدن شاعر میباشد. واقعه زیزین، علاوه بهارچه‌های در بالا آورده شده «قصیده شکایت از پیری» اینطرف مسئله را بکلی تصدیق کرده میتواند.

همان نوعیکه در «چهار مقاله»^۱ نظامی عروضی^۲ سمرقندی، خیلی از سرچشمه‌های دیگر وادبیات موجوده قید شده است، نصر بن احمد هنگامیکه دفعه‌ئی بهرات (بروایتی^۳ بمرور) میرود، از منظره‌های بادغیس و اطراف هرات مفتون گردیده، چار سال در آنجا میماند. امرا و سرکردگان لشکر از اینحال خیلی به تنگ می‌آیند. ولی جرئت کرده نمیتوانند، که در باره از عائله‌شان دور ماندن خود و ببخارا برگشتن بهادشاه چیزی گویند.

اینرا باید گفت، که سر مسئله - یعنی سبب زودتر امیر سامانی را ببخارا بردنی شدن امرا باید در جای دیگر باشد. زمان سلطنت نصر II نیز از دوره‌های آنقدر هم آرام نبود، مخصوصاً در ولایتهای جنوبی، همانطور که

^۱ نظامی عروضی سمرقندی. چهار مقاله، نشر ذکر شده، ص ۲۷ - ۳۰.

وقایع سالهای ۳۰۱ - ۳۳۱ هجری (۹۱۳ - ۹۴۲ میلادی) را ابن اثیر در «کامل التواریخ» تصویر کرده است، پیدرپی عصیانهای فتودالی روی میداد و همیشه باعث ناآرامی دولتی میگردد. در همین وضعیت مدت چهار سال در مسافت دور از پایتخت و آنهم در اطراف هرات ماندن حکمران مملکت، بی‌شبهه، باقتدار سیاسی دولت سامانی تأثیر بدی نرسانیده نمیتوانست. درباریان دوراندیش، ظاهرآ، از اینطرف مسئله خبردار گردیده، بیشتر ناآرام شده بودند.

شاید این، سبب اساسی برودکی مراجعت کردن این گروه در بلریان گردیده باشد. در هر صورت آنها برودکی عرض حال نموده، گویا پنج هزار دینار وعده میدهند و از او خواهش میکنند، که با قوه شعر بپادشاه تأثیری رساند، تا که وی میل بخارا نماید.

رودکی خواهش آنها را قبول نموده، در وصف بخارا، راه و تصویر بپایتخت رفتن امیر سامانی قصیده‌ای سروده، روزی در پگاهی، هنگامیکه مطربان از نوازندگی آرام میشوند، چنگ بدست گرفته در پرده عشاق قصیده‌را آغاز میکند:

«بوی جوی مولیان آید همی،
 یلاد بار مهربان آید همی،
 ریگ آموی و درشتی راه او،
 زیر پلیم پرنیان آید همی.
 آب جیعون از نسلط روی دوست،
 خنگ مارا تا میان آید همی.»

ای بخارا، شاد باش و دیر زی،
 میرزی تو شادمان آید همی.
 میر ماه است و بخارا آسمان،
 ماه سوی آسمان آید همی.
 میر سرواست و بخارا بوستان،
 سرو سوی بوستان آید همی.»

نظامی^۱ عروضی بعد از آوردن این شش بیت دوام
 میکند: «چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان منفعل
 گشت، که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب
 خنگ نوبتی آورد و روی ببخارا نهاد، چنانکه رانین
 (شلوار) و موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بردند و به
 بروته و آنجا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ جای
 باز نگرفت»^۲. بعضی مؤلفان ایران، از جمله، فروز انفر^۲ و
 ذبیح‌الله صفا در بارهٔ در مرو یا هرات رویدادن این واقعه
 شبهه کرده‌اند. ذبیح‌الله صفا مینویسد، که برخی از
 اجزای آن حکایت علی الخصوص توقف چهارسالهٔ امیر نصر
 در هرات درست بنظر نمی‌آید. قصیدهٔ «بوی جوی
 مولیان آید همی...» که اساس حکایت مذکور شده، در
 بازگشت امیر نصر ببخارا در یکی از سفرهای پیاپی و
 متعدد او باشد»^۳.

^۱ نظامی عروضی سمرقندی. چهار مقاله، نشر ذکر شده،
 ص ۲۹.

^۲ فروزانفر. تاریخ ادبیات ایران، تهران، ص ۱۲.
^۳ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکر شده،
 ص ۳۴۷.

ولی شبههٔ این دو مؤلفی، که اساساً در بارهٔ چهار سال در هرات توفیق کردن امیر نصر است، آنقدر پر قوت نیست. سخن نظامی عروضی^۵ سمرقندی، با وجود اینکه افسانه مانند است، نه فقط از طرف جامی، امین احمد راضی، هدایت و خیلی تذکره نویسان دیگر، بلکه از طرف اکثریت شرقشناسان غرب و ادبیاتشناسان شرق، و مملکت ما همچون يك واقعهٔ تاریخی قبول گردیده است. عموماً حقیقت مسئله، چنانچه نباشد، حکایت بالا چنین گواهی میدهد، که رودکی در دربار سامانیان بنفوذ خیلی کلانی صاحب بوده است.

اما فعالیت‌های ایجادئی رودکی، که نفوذ و اعتبار او در دربار سامانیان نیز بآن سخت علاقمند بود، بعد از یکدورهٔ معین زندگی^۶ شاعر سرعت اولیهٔ خود را از دست میدهد. یکی از سببهای سست گردیدن فعالیت ایجادئی او، البته، فرا رسیدن دورهٔ پیری بود. زنده دلی، خوش گذرانی^۷ وقت، نیک بین بودن به لحظه‌های موجودهٔ حیات و امثال اینها (مراجعت کرده شود بیاب V) طبیعی است، که شاعر را از هجوم لشکر پیری خلاصی بخشیده نمیتوانستند.

در عصر X، بعد از رسیدن دورهٔ پیری، رنگ کردن ریش، ظاهراً، یکنوع عادت شده بوده است. یکی از همعصران شاعر ابوطاهر خسروانی برضد این عادت میبیراید و آذمانیرا که پیری خود را بگردن نمیگرفتند

و بارنگ کردن ریش خود را جوان نشاند ادنی میشوند،
سخت سرزنش میکند:

«عجب آید مرا ز مردم پیر،
که همی ریش را خضاب کنند.
بخضاب از اجل همی نرهند،
خوبشتن را همی عذاب کنند»^۱.

رودکی نیز مانند دیگران ریش خود را رنگ
میکرد. او بعد از شنیدن شعر خسروانی، ظاهراً،
حس میکند، که این نکته باو هم روانه کرده شده است.
از اینجاست، که وی بطریق یکنوع لطفی با شعر
زیرین جواب میگرداند:

«من موی خوبشرا نه از آن میکنم سیاه،
تا باز نو جوان شوم و نو کنم گنله.
چون جامه‌ها بوقت مصیبت سیاه کنند،
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه»^۲.

در میراث ادبی رودکی دو بیت دیگر دچار میشود،
که از آنها یکی شاید بیشتر از شعر خسروانی
بمقابل پیران نظر فریب‌درباری روانه کرده شده باشد:

«ریش و سبلت همی خضاب کنی،
خوبشتن را همی عذاب کنی»^۳.

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۵۴.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۱۰۸ - ۱۰۲۴.

^۳ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۱۰۸ - ۱۰۲۴.

ولی بیت دیگر، با احتمال قوی، خیلی دیرتر - بعد از شعر جوابیهٔ بالا سروده شده است. زیرا شاعر در این بیت از زندگی^۱ درباری با يك طرز رو پوشانه ناراضیگی اظهار نموده، رنگ کرده گشتن ریش را هم غیر از عذاب و آوارگی چیز دیگری نمیشمارد:

«ناکی پری عذاب و کنی ریش را خضاب،
ناکی فضول گوئی و آری حدیث غاب»^۱.

فشار پیری قوت میگیرد، شاعر زنده دل باین جریان حتمی^۲ حیات تن در نداده نمیتواند. او در بیتهای پراکنده یکی از مثنویهای خود، که در بهر مضارع سروده است، از دست رفتن جوانی و تأسیر پیری را چنین تصویر کرده است:

«جوانی گسست و چیره زبانی،
طبعم گرفت نیز گرائی.
با صد هزار مردم تنهائی،
بی صد هزار مردم تنهائی»^۳.

یکی از ضربه‌هائیکه فشار پیری برودکی رسانیده، ظاهرآ، از صوت دلکش خود محروم گردیدن او بوده است. اینواقعاً، احتمالاً، سبب میشود بر اینکه رودکی برآوی احتیاج پیدا میکند. راوی شاعر، چنوعیکه از بیت زیرین او معلوم میگردد، مج نام شخصی بوده است:

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص. ۱۰۵۰ و ۱۱۱۱.
^۲ س. نفیسی، رودکی - III، ص. ۱۱۲۴.

«ای مج، کنون تو شعر من از بر کن و بخوان،
از من دل و سگالش و از تو تن و روان»^۱

سعید نفیسی این موضوع را مورد ملاحظه قرار داده.
در بارهٔ در عصرهای IV و V هجری معمول بودن استفاده
کرده شدن را وی بطرز خیلی مفصل می‌ایستد:

«در زمان پیشین، — می‌گوید او، — و بیشتر در قرن
چهارم و پنجم معمول بوده است، که شعرای بزرگ
ایران شعر خویش را با موسیقی همواره نوأم می‌کرده‌اند
و هر قصیدهٔ ایشان می‌بایست در یکی از پرده‌های موسیقی
خوانده شود و به‌مین جهت شاعر بزرگ همواره آنکس
بوده‌است، که درین صناعت دست داشته باشد و یکی از
سازهارا بنوازد و آواز دلفریب داشته باشد و اگر از
آواز بی بهره می‌بود... می‌بایست کسی را با اسم «راوی»
داشته باشد، که در مجلس‌ها... اشعار سروده‌اش را با آواز
بخواند... و نیز ممکن بود، که شاعر مرد محتشم بوده
است و از شئون بیرون بود، که شعر خویش را خود
بخواند، یا اینکه شاعر نمی‌توانسته‌است، اشعار بسیار
خویش را بیاد بیارد، کسی را که حفظی قوی داشته
بخدمت خود می‌گرفته‌است...»^۲

این بیانات سعید نفیسی تماماً درست است، ولی
سببهای، که برای استفاده برده شدن «راوی» در

^۱ س. نفیسی. رودکی — III، ص ۱۰۲۲.

^۲ س. نفیسی. رودکی II، ص ۵۵۹.

اینجا تصویر کرده شده‌اند، نسبت بشاعر بزرگ قابل قبول واقع گردیده نمیتوانند. چنوعیکه مؤلفان تذکره‌ها خبر میدهند و همان طرزیکه در میراث ادبی خود شاعر دیده میشود، رودکی حتی در دوره پیری اش هم، چندی در مجلسهای رسمی اشعار خود را در زیر صدای چنگ، باصوت دلکش خودش ادا کرده‌است. از این سبب شاعری همچون رودکی، که نه فقط در سرودن اشعار بلکه در موسیقی و آواز خوش نیز بشورت کلانی صاحب گردیده بود، هر اندازه توانگر و محتشم گردیده باشد هم، خواندن اشعارش را، بی مجبوریتی، برآوی و گذار کرده نمیتوانست. از طرف دیگر مجلسیان در باری، که از صوت و آهنگ موسیقی^۲ اولذت میبرده‌اند، البته بی سبب جدی‌ئی باینکار راضی نمیشدند، برعکس اشعار شاعر را باید از زبان خود او میشنیدند.

بنابر این بکمک راوی احتیاج پیدا کردن رودکی، همان نوعیکه پیش از این گفته‌ایم، باید نتیجه ضعف پیری و بیشتر باینواسطه از صوت دلکش خود جدا گشتن شاعر باشد، که این حادثه برای او، بی شبهه، مصیبت خرد نبود.

در آثار باقیمانده رودکی خیلی پارچه‌های شعری موجودند، که در باره از حد زیاد ضعیفی گردیدند او گواهی میدهند. مثلاً، در بیت زیرین رودکی خود را ببار پر ریخته تشبیه میکند:

«بباز کریزی بماتم همی،
اگر کبک بگریزد از من رواست»^۱

در بیت زیرین حالت پیری او باز روشن تر نمودار
میگردد:

«شلم پیر بدینسانو تو هم خود نه جوانی،
مرا سینه پر انجوخو چون چفته کمائی»^۲

ضعف پیری طبیعی است، که برودکی محرومیت‌های
زیادی پیش آورد. ولی بدتر از همه آن مصیبت‌هایی بودند، که
در محیط درباری، همان نوعیکه بعد از این خواهیم دید،
در پایان عمر بشاعر بزرگ کهن‌سال رسانیده شد.
بیت‌های زیرین، که شاعر در آنها وضعیت در محیط
درباری داشته خود را قید نموده، از صحبت درباریان و بعث
گفشتن وقت پر قیمت خود پشیمانی اظهار میکند،
بی‌شبهه بهمین دوره زندگی^۳ او تعلق دارند:

«بحسن صوت چو بلبل مقید نظم،
بجرم حسن چو یوسف اسیر زندانی.
بسی نشستم من با اکابرو اعیان،
بیاز مودمشان آشکارو پنهانی.
نخواستم زتمنا مگر که دستوری،
نیافتم زعطاها مگر پیشیمانی»^۳

در میراث ادبی^۴ رودکی نسبت به نصر بن احمد و یا
جانشین او نوح بن نصر سامانی هیچگونه افاده شکایت

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۵۰.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۷۳.

^۳ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۲۷.

آمیزی دیده نمیشود، در عین حال پارچه شعری زیرین چنین گواهی میدهد، که شاعر به مصیبت سختی دچار گردیده از محیط ادبی^۱ درباری بکنار انداخته شده است:

« بسا که مست درین خانه بودم و شادان،
چنانکه جاه من افزون بد از امیرو ملوک.
کنون همانم و خانه همان و شهر همان،
مرا نکوئی کز چه شده است شادی سوک»^۱

اینچنین در قصیده شکایت از پیری هنگامیکه رودکی دوره جوانی، نفوذ و اعتبار در زمان سامانیان صاحب شده خود را یادآوری نموده، از پیری شکایت میکند، سخن خود را با بیت زیرین خاتمه میدهد:

« کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم،
عصا بیار، که وقت عصا انبان بود».

از این دو پارچه شعری بخوبی معلوم میگردد، که رودکی در وقت سرودن این بیتها در محیط درباری عمر بسر نمیبرد، بلکه در محل زندگی^۲ اوله خود باسختی و محرومیتهای زیاد حیات میگذراند، یعنی خوش بختی^۳ او تماماً بماتم مبدل گردیده است.

پس باین احوال دچار گردیدن رودکی از کدام سالها میتوانست روی دهد؟— رودکی در سال ۳۲۱ هجری (۹۳۳ میلادی) هنوز در محیط ادبی^۴ دربار سامانیان اشتراك داشت. زیرا در همین سال او بامر نصر

^۱ س. نفیسی. رودکی— III: ص ۱۰۰۵.

بن احمد سامانی بمدح امیر ابوجعفر «قصیده مادر می» را سروده است. سال ۳۲۵ هجری (۹۳۶ میلادی) شاگرد رودکی شهید بلخی وفات میکند و شاعر بمرگ این دوست نزدیک خود مرثیه پرسوز و گدازی سروده است. طبیعی است، که او در این تاریخ هم مقیم پایتخت سامانیان است. سال ۳۲۶ هجری (۹۳۸ میلادی) مربی^۲ رودکی ابوالفضل بلعمی معزول میشود. و چنانکه بعد از این خواهد آمد، در دربار سامانیان تبدلات سیاسی بوجود میآید. از بسکه رودکی با این وزیر فاضل در مناسبت خیلی نزدیک واقع گردیده بود، بنابراین چنین تخمین کرده میشود، که شاعر با همان سببی که بلعمی از وزارت دور کرده شده بود، از دربار رانده و بمصیبت‌های سخت دیگری دچار کرده شده باشد.

بعد از این شاعر بکجا میبایست میرفت؟ طبیعی است، که باید عازم تولد گاه خود میگردد. افاده «کنون همانم و خانه همان و شهر همان» بی شبهه يك اشاره روشن همین مدعا است.

در باره تاریخ وفات رودکی، چه در سرچشمه‌ها و چه در ادبیات موجوده، فکر یگانه قطعی موجود نیست. ولی در بین اخبارات منبعها معلومات سمعانی، بنابر بدوره زندگی^۳ رودکی نزدیک تر بودن، حالا مورد قبول تمام تدقیقاتچیان امروزه قرار گرفته است. اگر قول این مؤلف را ما هم قبول کنیم، در آنصورت ممکن است

گفت، که شاعر بزرگ، بعد از مصیبت و محرومیت‌های دوره پیری، سال ۳۲۹ (۹۴۰ - ۴۱ میلادی) در وطن خود - قریه پنچ رودک از حیات چشم پوشیده است. مرگ رودکی برای اهل علم و ادب، البته، مصیبت خردی نبود. مرثیه زیرین که از طرف یکی از شاعران عصر X سروده شده است، چنین نشان میدهد، که این حادثه ناگوار اهل علم و ادب و دوستداران سخن را خیلی بغم و اندوه غوطه‌ور کرده بوده است:

«رودکی رفت و ماند حکمت اوی.
 می بریزد نریزد از می بوی.
 شاعرت کو کنون که شاعر رفت.
 نبود نیز جاودانه چنوی.
 خون گشت آب چشم از غم وی.
 ز اندهش موم گشت آهن و روی.
 ناله من نگر شکفت مدار،
 شو بشو زار - زار نال بروی؛
 چند جوئی چنو نیابی باز،
 از چنو در زمانه دست بشوی»^۱

نابینائی رودکی. مسئله نابینائی^۲ رودکی یکی از آن موضوعهائیکست، که مورد اختلاف نه فقط مؤلفان سرچشمه‌های ادبی - تاریخی، بلکه سبب اختلاف فکری تدقیقاتچیان ایجادیات شاعر هم قرار گرفته است.

^۱ شمس‌الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معائیر اشعار العجم، تهران، سال، ۱۳۱۴ شمسی، ص ۲۲۴.

اخبارات در این باره باقی گذاشته مؤلفان سرچشمه‌ها را اگر جمع‌بست‌نمائیم، ممکن است آنها را به پنج قسم جدا کرد. يك قسم مؤلفان او را اکمه - کور مادرزاد میدانند، قسم دوم او را شاعر نابینا تصویر کرده در باره از کدام وقت سر کرده کور شدن او چیزی نمیگویند، قسم سوم او را شاعر تیره چشم گفته‌اند. قسم چهارم چنین عقیده دارند، که رودکی در پایان عمر کور شده و یا نابینا گردانیده شده‌است، نهایت قسم پنجم در این باره بکلی خاموش مانده‌اند.

یکی از مؤلفان سرچشمه‌ها که رودکی را اکمه - کور مادرزاد شماریده‌است، محمد عوفی میباشد. این مؤلف در این باره چنین مینویسد: «رودکی... اکمه بود، اما خاطرش عبرت خورشید و مه بود، بصر نداشت اما بصیرت داشت. مکفوفی بود اسرار لطایف بر وی مکشوف، معجوبی بود از غایت لطف طبع محبوب، چشم ظاهر بسته داشت اما چشم باطن کشاده... از مادر نابینا آمده!»

از مؤلفان قسم دوم، شاعر نیمه دوم عصر X ابوخرأعة گرگانی رودکی را کور می‌شمارد و در حالت کوری بدولت صاحب شدن او را چنین تصویر میکند:

« اگر بدولت با رودکی نیمیمانم،
عجب مکن سخن از رودکی نه کم دانم.

¹ عوفی. لباب الالباب، جلد II، نشر ذکر شده، ص ۶.

!گر بکوری چشم او بیافت گیتی را:
ز بهر گیتی من کور بوده نتوانم^۱!

آنها تیکه رودکی را شاعر تیره چشم تصویر کرده اند،
دقیقی، فردوسی و ناصر خسرو قبادیانی میباشند. در میراث
ادبی^۲ دقیقی این معنی چنین افاده یافته است:

«استاد شهید زنده بایستی،
و ان شاعر تیره چشم روشن بین.
تا شاه مرا مدیح گفتندی
بالفاظ خوش و معانی رنگین»^۳.

فردوسی در آنجای «شاهنامه»، که واقعه بنظم کشیدن
«کلیله و دمنه» را بیان میکند (مراجعت کرده شود
بباب آینده) در این باره روشن اشاره کرده است.
ناصر خسرو در یکی از قصیده های خود (مطلع:
«برجستن مراد دل ای مسکین، چو کانت گشت پشت و
رخ پرچین») سه مرتبه رودکی را یادآوری میکند
و در جایی در این باره چنین میگوید:

«اشعار زهد و پند بسی گفتست،
آن تیره چشم شاعر روشن بین»^۳.

از مؤلفان سرچشمه های تاریخی- ادبی اولین شخصی
که میل کشیده نابینا گردانیده شدن چشمان رودکی را
قید کرده است، صاحب کتاب «بساتین الفضل»

^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۲۲.

^۲ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۷۹۳.

^۳ حکیم ناصر خسرو. دیوان، نشر تهران، ص ۳۲۳.

و ریاحین العقلا^۱ فی شرح تاریخ العتبی^۲ حمیدالدین ابو عبد الله بن عمر نجاتی نیشاپوری میباشد. این مؤلف در اثر خود، که وی آنرا در سال ۷۰۹ هجری (۱۳۰۹ میلادی) تألیف کرده است، در باره رودکی معلومات داده این عبار مرا میآورد: «وقد سمل فی آخر عمره»، یعنی در پایان عمر بچشمانش میل کشیده شد. این فکر نجاتی در شرح دیگر تاریخ یمنی (تاریخ عتبی)، که از طرف مؤلف عصر XVII احمد بن علی بن عمر منینی تألیف گردیده است، نیز تکرار یافته است.^۱

نهایت سمعانی^۲، نظامی عروضی^۳ سمرقندی^۳ و مؤلف تاریخ سیستان^۴، که از مؤلفان معتبر بوده، هر کدام در باره رودکی سخن رانده‌اند، هیچ کدام در باره کورئی او اشاره‌ئی نکرده‌اند.

در تاریخ آموخته شدن میراث ادبی^۵ رودکی اولین شخصی، که از شرقشناسان در باره کور مادرزاد بودن رودکی شبهه کرد، هرمان اته بود. او هنوز در سال ۱۸۷۳، چنوعیکه پیش از این در باب دوم اشاره نمودیم، اخبارات محمد عوفی را مورد تحقیق قرار

^۱ س. نفیسی. رودکی - III ص ۱۱۱۶-۱۱۱۷.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III ص ۱۱۱۳.

^۳ نظامی عروضی سمرقندی. چهار مقاله، نشر

ذکر شده، ص ۲۷-۳۰.

^۴ تاریخ سیستان، نشر ذکر شده، ص ۳۱۶-۳۲۴.

داده فید کرده بود، که بسیاری از اشعار رودکی، مخصوصاً بطرز دقیق و لطیف فرق کرده شدن رنگ و زیباییهای طبیعت خلاف این اخبارات است. بعد از این گرچندی در تدقیقات دیگران این شبهه وسعت پیدا کرد، ولی اخبارات عوفی همان اهمیت خود را گم نکرد. یکچند نفر از شرقشناسان اخبارات این مؤلف را درست شماریده، حتی از اینجهت رودکی را با شاعر تاتینای یونان هامر (مراجعت کرده شود بباب گذشته) مقایسه نمودند.

اما سعید نفیسی در اثر خود این مسئله را خیلی روشن نمود. او باین موضوع يك باب علیحده اثر خود را بخشیده، بعد از عیناً نقل نمودن اخبارات محمد عوفی «اما در این باب، - مینویسد او، - قطعاً محمد عوفی و پس ازو بتبعیت مؤلفین دیگر را شبهتی رویداده و از اشعار رودکی بخوبی پیداست، که کور مادرزاد نبوده است»^۱.

پس سعید نفیسی برای تصدیق فکر خود از تشبیهات و دیگر قسمت اشعار رودکی خیلی دلایل آورده «با این همه دلایل، - دوام میکند او، - مرا مسلم است که رودکی کور مادرزاد نبوده و تنها در پایان عمر کور شده است. چنانکه شیخ منینی در شرح تاریخ یمنی (تاریخ عتبی) گوید: در پایان عمر چشمش میل کشیده شد»^۲.

^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۴۹.

^۲ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۵۰ - ۵۵۴.

دلایلهای از اشعار شاعر پیدا کرده سعید نفیسی در
حقیقت، خیلی جتهای قطعی میباشند و حالا پیش از بیان
نمودن ملاحظه خود، از اهمیت خالی نیست، که با بعضی
از آنها شناسا شویم:

رودکی در بیت زیرین خورشید را بدلبهر حصار نشین
تشبیه کرده است:

«خورشید را ز ابرمد روی گله- گله،
چونان حصاری‌ئی که گذر دارد از رقیب».

تشبیه کردن خورشید، که گله- گله از زیر
ابر بیرون میآید بدلبهر حصاری که از ترس رقیب هنوز
روی خود را نمودار نکرده دوباره پنهان میگردد البته
کار شخص نابینا شده نمیتواند، ایندو منظره را کسی
تشبیه میکند، که با چشم خود مشاهده کرده است. یا خود
تشبیهات زیرین را گیریم:

«زلفی ترا جیم که کرد آنکه او،
خال ترا نقطه آن جیم کرد
وان دهن تنگ تو گوئی کسی،
دانککی نر بدو نیم کرد».

این دو بیت، در حقیقت، نیز از کسیست که زلف و
خال را بر روی محبوب دیده و چگونه با دهن تنگ او
موافق افتادن آنها را پسندیده است. تنگی دهن معشوق را
با دانه دونیم شده نار تشبیه کردن و خال بین حلقه زلف را
با نقطه حرف جیم مانند نمودن کار شخص نابینا نباید باشد.

اینچنین رودکی در یکمقدار از شعرهای خود
بر بینا بودنش اشاره میکند. از جمله:

«نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست،
ز خلك من همه نرگس دمد بجای گیله».

در جای دیگر:

«پوپك ديلم بهوالئ سرخس،
بانكك بر برده بابر اندرا،
چادرکی ديلم رنگین برو،
رنگ بسی گونه برآن چادرا».

و باز در جایی:

«مهر ديلم بامدادان چون بتافت،
از خراسان سوی خاور می شتافت».

اینگونه دلایلها، در واقع، به بینائی^۱ رودکی گواهی
میدهند. سعید نفیسی بعد از ملاحظه در بالا آورده شده، دو
سبب در قدیم بچشم میل کشیده شدن را شرح داده، بچنین
خلاصه احتمالی میآید: «در این باب میتوان انگاشت، که
چون رودکی با ابوالفضل بلعمی^۲ وزیر بسیار نزدیک بوده
است و این وزیر بسال ۳۲۶ معزول شده... نزدیکان و
دوستان وی نیز موردخشم نصر بن احمد واقع شده باشند
و از آنجمله رودکی بوده است، که بدین جهت یا بجهاتی
دیگر دیده گان او را میل کشیده و او را کور کرده باشند»^۱.

^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۵۵.

این فکر سعید نفیسی، چنوعیکه بعد از این خواهیم دید، اساس کلی دارد. اما با سخن سه شاعر در بالا ذکر شده، مخصوصاً با اخبار ابو ذراع، که میگوید رودکی با کورثی چشم گیتی را یافت، تماماً مخالفت دارد. این سخن ابو ذراع و سخنان دقیقی، فردوسی و ناصر خسرو را فقط «اشارتست بیهان اواخر عمر رودکی»^۱ گفته با همین قناعت کردن حل مسئله را هر طرفه تأمین کرده نمیتواند. ب فکر ما، حقیقت سخنان این نمایندگان ادب شاید چیز دیگر باشد. مخصوصاً رودکی را «شاعر تیره چشم» شمردن دقیقی و اخبارات فردوسی (مثلاً: «گذارند را پیش بنشانند، همه نامه بر رودکی خواندند» گفتن او) ما را باین ملاحظه میآورد، که رودکی خیلی پیشتر از تاریخ معزول شدن ابوالفضل بلعمی قوه چشم خود را از دست داده بوده است. اگر اخبارات مؤلف «سلم السماوات» را درست شماریم، نظم «کلیله و دمنه» در سال ۳۲۰ (۹۳۲ میلادی) از طرف رودکی انجام داده شده است.^۲ در این تاریخ، چنوعیکه از افاده فردوسی معلوم میگردد، رودکی با چشم خود خطرا خوانده نمیتوانسته است، بوجود آمدن این حالت يك حادثه طبیعی است و در وقت پیری به بسیار آدمیان روی میدهد، که آنها تا اندازه‌ای از روشنی چشم و نعمت مطالعه محروم میمانند.

^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۵۶.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۷۶.

اینطرف مسئله اهمیت خلاصه احتمالی^۱ پیش از این ذکر شده سعید نفیسی را، البته، کم نمیکنند. ممکن است در واقعه از طرف سعید نفیسی اشاره شده، دشمنان به تیره گی^۲ چشمان شاعر بزرگ و حالت پیرئ وی رحم نکرده، او را هم بکلی نابینا گردانیده از دربار رانده باشند.

این موضوع نیز خیلی قابل دقت است، که حادثه از سر وزارت دور کرده شدن ابوالفضل بلعمی با واقعه تعقیب و سخت گیری نسبت بقرمطی های ماوراءالنهر و خراسان، تقریباً، پساپیش روی میدهد، بنابراین بعضی

^۱ مورد استفاده ادبیات شناسان قرار گرفتن اخبارات ابوحنیان توحیدی فکر «کور ملرزاد» بودن رودکی را دوباره بمیدان آورد. این مؤلف در «کتاب الشوامل» از قول ابوعلی مسکویه که از معاصران رودکی میباشد میگوید، که این شاعر «کور ملرزاد» بوده است. در آخرهای سال ۱۹۵۷ یکی از ادبیات شناسان ایران ب. فروزانفر بمناسبت مسئله گذاشته شدن جشن ۱۱۰۰ سالگی تولد رودکی در ایران در ص. ۱۱ «اطلاعات هفتگی» (رقم ۸۳۳) مقاله‌ئی نوشته و در اسلس اخبارات ذکر شده «کور ملرزاد بودن» رودکی را تأکید نمود. لیکن این اخبارات بکلی خراکتر نقلی دارد، یعنی وی سخن ابوعلی مسکویه نبوده، بلکه آنرا کس دیگر از نام او نقل کرده است. از همین جهت این اخبارات را بدون قیدو شرطی قبول کردن درست نیست.

مولفان از جمله ی. براون و ا. کریسکی، چنوعیکه در باب گذشته دیدم شد، هنوز خیلی پیش ملاحظاتی بیان کرده بودند، که شاید مصیبت پایان عمر رودکی با واقعه فرمطی‌ها بی‌علاقه نباشد. سعید نفیسی این مسئله را در یکی از تدقیقاتهای آخرین خود خیلی وسیع‌تر می‌گذارد. او در حواشی و تعلیقات جلد دوم «تاریخ بیهقی» در اساس معلومات «سیاست‌نامه» نظام الملك و بعضی سرچشمه‌های دیگر عاید بتاریخ ظهور فرمطی‌ها و مخصوصاً عملیات فرمطی‌های عصر X در این سرزمین بطرز مفصل توقف نموده، نه فقط مصیبت پایان عمر رودکی، بلکه نابود شدن خیلی مردان سیاسی^۱ دربار سامانیان را نیز احتمالاً بهمین واقعه علاقمند می‌گرداند.

در صورتیکه مصیبت پایان عمر شاعر بزرگ این‌نظریقه با واقعه فرمطی‌ها^۱ بیش از پیش وابسته کرده میشود، پس بهتر است، که عاید بجریان این‌واقعه نیز قدری توقف نمائیم.

^۱ برای اطلاعات وسیعتر حاصل نمودن درباره اسلس اجتماعی و غایب‌ویی حرکت فرمطی‌های عصر X در ماوراءالنهر و خراسان مراجعت کرده شود به آثار زیرین تدقیقاتچیان سلویتی:

В. В. Бартольд. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, том II, уп. изд. стр. 251—256; Б. Н. Заходер. Мухаммад Шахшаби, Ученые записки МГУ, вып. 41. Москва, 1940, стр. 95—112; Б. Гафуров. История таджикского народа в кратком изложении, уп. изд. стр. 200—203; История народов Узбекистана, уп. изд. стр. 264—265; М. Занд. Сохибкирони шоирӣ—Устод Рӯдакӣ, нашри зикршуда сах, 25—26.

تبلیغات قرمطی‌ها
و عاقبت آن.

هائده در خراسان و ملورا^۱ النهر
پیدا شدن دعوات (تبلیغاتچیان)
قرمطی‌ها با واقعه در شمال آفریقا

تأسیس گردیدن دولت فاطمی‌ها سخت علاقمند میباشند.
در آخرهای عصر IX و اولهای عصر X، هنگامیکه در
بین قرمطی‌ها و طرفداران خلافت عباسیان در خوزستان
و ولایت مرکزی خلافت مبارزهای جدی سیلسی باشدت
تمام دوام مینمود، ابوعبدالله الشیعی نام یکی از دعوات
مشهور اسمعیلی‌ها - قرمطیان بشمال آفریقا گذشته در
بین بربریه‌های آنجا، قدرت کلانی پیدا کرد و دولت
موجوده مغرب را از بین برد، ابومحمد عبیدالله المهدی را
از حبس آزاد کنانیده، او را همان امام مهدی انتظار
بوده مردم - امامی که گویا در جهان تأمین کننده عدل و
داد و برابر حقوقی است - مهدی آخر الزمان اعلان
نمود و حق امامت را، در پیروی عقاید عمومی شیعی، تنها
باولاد علی ابن ابی طالب و فاطمه منسوب دانسته، او را
بسر حکومت نشانند. با اینطریقه در سال ۲۹۷ هجری
(۹۰۹ میلادی) دولت فاطمی‌ها در مغرب تأسیس گردید.
نسب عبیدالله روشن معلوم نیست. مؤلفان بعضی
سرچشمه‌ها اگر نسب او را به محمد بن اسمعیل رسانند،
قسم دیگر او را از اولاد عبدالله بن میمون القداح اهوازی
دانسته‌اند. در هر صورت این شخص بعد از آنکه موقع
خود را در قروان مستحکم کرد، بدعوی خلافت افتاد.

عباسیان در سیمای فاطمی ها اشدترین دشمن خود را تصور میکردند. عبیدالله و اطرافیان، نزدیک او تعلیمات اسمعیلی را، که یکی از شاخه‌های شیعه حساب میشد، همچون اسلحهٔ ابدی و ثلویجی خود قرار داده، به پهن نمودن دعوت اسمعیلی در دیگر مملکتها و وسعت دادن خاك دولت خود شروع نمودند.

ماوراءالنهر و خراسان، که یکی از گوشه‌های دوردست خلافت بوده، اهالی این دو مملکت در سرکشی نمودن از مرکز خلافت و مبارزه‌های سیاسی آزادیخواهی خیلی شهرت پیدا کرده بودند، اینچنین پیروان مذهبهای ضد اسلامی در عملیات خود بیشتر در این سرزمین بخود پناهگاه مییافتند، دقت فاطمی‌ها را بطرف خود جلب نکرده نمیتوانستند. بطرف دولت فاطمی‌ها برگردانیده شدن میل و رغبت اهالی خاك دولت سامانی و سران ایندولت، در مسئلهٔ سست گردانیدن قدرت عباسیان، از موفقیت‌های خرد حساب نمیشد.

از اینجاست، که هنوز اولین خلیفهٔ فاطمی در سال ۹۱۹ یکی از دعوت خود غیاث‌را برای تبلیغات بخاك دولت سامانی میفرستاند. غیاث اول در ری بکار شروع نموده، پس به مرو میآید. والی مرو حسین بن علی مروزی دعوت غیاث‌را می‌پذیرد. این‌را نیز باید قید کرد، که حسین بن علی از سر لشکران مشهور سامانیان بوده، در زمان سلطنت احمد بن اسمعیل خدمات مهمی را انجام

داده بود، ولی در وقت سلطنت نصر، ظاهراً، برای رواج پیدا نکردن کارش از حکومت موجوده راضی نبود. از این سبب در وقت‌های موافق از سرکشی نمودن نسبت به حکومت مرکزی روی نمیگردانید. از جمله، سال ۹۱۸ بنا بر سبب در شورش سرداری کردنش بحبس گرفته شده، پس با کمک ابوالفضل بلعمی آزاد گردیده بود.^۱ با یاری حسین بن علی^۲ مروزی و ترغیبانچیان فاطمی‌ها عقاید اسمعیلی-قرمطی‌ها در خراسان، مخصوصاً در طالقان، میمنه، هرات و سرزمین غوریها^۳، یعنی در همان محل‌های خراسان، که جریانهای مذهبی^۴ ضد اسلامی در گذشته وقت-وقت ظهور کرده می‌ایستادند و پیروان آنها هنوز موجود بودند، بیشتر پهن گردید. اهالی^۵ واحه‌های زراعتی، که از مناسبت‌های نازة استحصالی-فتوئالی راضی نبودند، بسیارتر بدعوت قرمطی‌ها هم‌آواز گردیدند.

لیکن عملیات تبلیغاتچیان فاطمی‌ها در ماوراءالنهر درست موفقیت پیدا نکرد. حسین بن علی^۶ مروزی، که این تبلیغات را راهبری مینمود، دستگیر گردیده، سال ۹۳۰ در حبس وفات نمود. بعد از این وظیفه^۷ راهبری ترغیبان بمحمد ابن احمد نخشبی^۸ گنشت. این مرد شخص دانشمند

^۱ В. В. Бартольд. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, том II. уп. изд. стр. 251

^۲ نظام الملک. سیاست نامه یا سیر الملوک، تهران، ۱۳۱۰، ص ۱۰۹.

و فیلسوف بود. و دایرة تبلیغات را در خراسان و ماوراءالنهر خیلی وسعت داد. وضعیت در خاک دولت سامانی، چنوعیکه در باب یکم دیده شد، تا حد امکان آزاد بودن عملیات مذهبی و مبادله فکری، به پیشرفت کار نخشبی خیلی کمک رسانید.

نخشبی در نوبت اول آدمان نزدیک نصر بن احمد - حاجب بزرگ، دبیر خاص و امثال اینهارا به پیروئی فاطمی ها و عموماً عقاید فرمطیه برگردانیده، پس بواسطه آنها بدربار سامانی راه پیدا میکند. نصر بن احمد و ظاهراً خیلی از آدمان معتبر درباری نیز دعوت نخشبی را قبول میکنند. همان نوعیکه نظام الملك مینویسد، از اهل بازار - اهل کسبه نیز آدمان زیادی باین راه داخل شده بوده اند.

تأثیر نخشبی در دربار سامانی بیش از پیش قوت میگیرد. او نصر بن احمد را وادار میکند، که بهای خون حسین بن علی مروزی را بصاحب مغرب - «قیم الامر» (۹۳۴ - ۹۴۶) بپردازد. نصر خواهش نخشبی را قبول نموده راضیگی میدهد، که بعوض در حبس کشته شدن حسین ۱۱۹۰۰۰ دینار بخلیفه فاطمی بفرستد. اینچنین نصر بن احمد بعد از قبول نمودن رویه فاطمی ها، بطوریکه مؤلف «تاریخ الاسلام السیاسی ...» مینویسد، گویا

^۱ В. В. Бартольд. Туркестан в эпоху монгольского нашествия. том II, уч. изд; стр. 254.

بخلیفه فاطمی مینویسد، که من با پنجاه هزار تابعان خود
برای اطاعت امر امام نیارم^۱.

باینکار جرئت کردن نصر بن احمد، ب فکر ما يك
سبب سیاسی^۲ دیگری نیز دارد: تاریخ رویدادن این واقعه
با دوره در مرکز خلافت عباسیان بنفوذ کلانی صاحب
گردیدن دولت آل بویه در يك وقت راست میآید. بنابراین
از احتمال خالی نیست، که در مسئله بطرف فاطمی ها میل
کردن پادشاه سامانی، این حالت نیز بی تأثیر نمانده باشد.
ولی جریان واقعه بیش از این بحالت معمولی دوام
نکرد. تبلیغات نخشیبی و اطرافیان او در بین روحانیان
اسلامی و گواردیای ترك، که در پایتخت دولت سامانی
بنفوذ و اقتدار کلانی صاحب بودند، زمیندستی پیدا کرده
نتوانست. این دو گروه تکیه گاه اساسی^۳ مذهب رسمی^۴
اسلامی - مذهب سنی بوده، خلافت عباسیان را سخت پیروی
میکردند. از اینجهت قوت گرفتن حرکت قرمطی ها و
بطرف فاطمی ها میل نمودن حکمران مملکت این دو
گروم را بیش از پیش بغضب نیاورده نمیتوانست.

چیز دیگری که قهر و غضب دشمنان قرمطی های
ملور^۵ النهر را افزود، بی شبهه، عملیات قرمطی های
بین النهرین بود. هنوز در ماه یانوار ۹۳۰ ابوطاهر قرمطی

^۱ حسن ابراهیم حسن. تاریخ الاسلام السیاسی...
والاجتماعی، چاپ مصر، جلد III، ص ۱۵۷.

بالشکری عبارت از ششصد سوار و نهصد پیاده، در مراسم حج بمکه داخل شده، بقتل و غارت سرکرد و از حاجیان ۳۰ هزار کس را بقتل رسانید. علاوه بر این چیزیکه وحشت بیشتری بدل مسلمانان انداخت، این بود، که او سنگ حجرالاسود و دیگر آثار مقدس را با خود برد. بعد از این قتل و غارت حاجیان تا مرگ ابوطاهر یعنی تا سال ۹۴۴ با تمام شدت دوام نمود. خبر این واقعه، در نوبت خود پیروان مذهب سنی را در ماوراءالنهر نیز بوحشت میانداخت. روحانیان ذکر شده و سران گواردیای ترک از این حالت هم استفاده مینمودند.

این بود، که آنها، همان نوعیکه در «سیاستنامه» با تفصیلات ذکر یافته است، بر ضد قرمطی‌ها، نصر بن احمد و عموماً خاندان سامانیان سوئقصدی تشکیل میدهند و مقصدشان این بوده است، که قرمطیان و نصر را از بین برده، حتی خاندان سامانیان را تماماً از حقوق سلطنت محروم گردانند.

اما کسی از تیار کرده شدن این سوئقصد بنوح بن نصر سامانی خبر میدهد. او با پدر خود مصلحت نموده، برای بدست خاندان خود نگاه داشتن دولت نقشه‌ئی ترتیب میدهند. موافق این نقشه آنها اول مرتبه سردار سوئقصد کنندگان را با فریب بحضور خود آورده سر میزنند.

¹ E. G. Browne. A Literary history of Persia, vol. I, London, 1956, p. 403.

پس پدر و پسر بجمع آمد سو قصد کنندگان حاضر میشوند^۱. نظام الملك جریان منبعدة واقعه را چنین تصویر میکند:

«... سران سپاه نگاه کردند، پادشاه را بدیدند باپسر که از در سرای درآمدند. برخاستند و به پیشباز رفتند و هیچکس ندانست، که حال چون رفته است، [گفتند] مگر پادشاه را بدین مهمانی رغبت افتاده است، نصر بن احمد برفت و بجای خویش بنشست و سلاح داران از پس پشت او [بایستادند و نوح بردست راست پدر] ایستاد و گفت: «شما بنشینید بنان خوردن». چون فارغ شدند نصر گفت: بدانید، که از آنچه شما در حق من اندیشیده اید، مرا خبر شد که قصد من خواستید... دل شما بر من بد شد و دل من بر شما ...، اگر من از راه سنت بیفتادم و مذهب بد گرفتم، دلهای شما از این سبب بد شد. نوح را که پسر من است، درو هیچ عیبی هست؟ گفتند: نه. گفت او را ولیعهد خویش کردم، پادشاه شما اکنون اوست. اگر خطا کردم و اگر صواب [بعد از این] بعذر و توبه مشغول شوم ... و آنکس که شما را برین داشت جزای خویش یافت». فرمود سر او را از توبره بیرون کردند، پیش ایشان انداختند و خود از تخت

^۱ نظام الملك. سیاست نامه یا سیر الملوك، نشر ذکر شده، ص ۱۶۱-۱۶۵.

زیر آمد و بر مصلی نماز بنشست و نوح بر تخت شد و بجای پدر بنشست. سران سپاه که آن دیدند و شنیدند، متعجب ماندند و هیچ عنری و بهانه‌ئی نتوانستند کرد... همه گفتند: «جرم سپهسالار را بود و ما بنده‌ایم و فرمانبردار». نوح گفت: «من در همه معانی نوحم، نه نصر. هر چه رفت، رفت...، مرادهای شما همه از من حاصلست...» پس بند خواست تا برپای پدر نهادند [و در حال بکهنه‌ز بردند] و محبوس کردند. گفت:

«اکنون بر خیزید تا بمجلس شراب شویم». چون بمجلس بنشستند و هر کس سه قدح شراب بخوردند، گفت: «اتفاق شما چنان بود، که چون سه قدح شراب بخورید آلت مجلس (اسباب و اشیای پر قیمت برای ضیافت حاضر کرده شده پادشاهی. ع. م.) همه بر گیرید و بر یکدیگر قسمت کنید. هر کس سه آلت مجلس بر گیرد، تا بر همگان برسد» همه برداشتند و در جواهرها کردند و مهر بر نهادند و بمعتمدی سپردند. پس نوح گفت:

«اگر سپهسالار در حق ما اندیشه بد کرد، جزای خویش یافت و اگر پدرم از راه سنت بیفتاد سزای خویش می‌بیند. اتفاق شما چنان بود، که چون نان بخورید، بغزا [بجانب] بلاساغون بجنگ کافر شوید. ما را خود غزای کافر بر در خانه است. همین بغزا مشغول شویم، هر چه در ماوراءالنهر و خراسان ملحد (قرمطی‌ها را در نظر دارد. ع. م.) گشتند و این مذهب گرفتند، که

پدرم گرفت همه را بکشید و خواسته و نعمت ایشان
شمار است و اینکه در مجلس بود از آن پدرم از زرو سیم،
همه شمارا دادم و آنچه در خزانه است شمارا دادم: کالای
باطنیان (در اینجا هم قرمطی‌ها را در نظر دارد. ع. م.)
جز غارت را نشاید. چون ازین همه فارغ شویم روی بکافر
[ترك] نهیم و هم اکنون محمد نخشبی را بیاورید و
همنشینان و هم منهبان او و پدرم»^۱.

نظام‌الملک بعد از این در باره نتیجه این اتفاق چنین
مینویسد:

«پس حسن [و] مکداد و منصور چغانی و اشعرا
با چندان امیر که باطنی شده بودند، گردن بزدند و در
شهرها افتادند و هر که را از ایشان می‌یافتند میکشند
و هم در آنروز امیری را با لشکری بفرستادند تا از
جیعون بگذرد و بهر ورود و پسر سوادها را بگیرد و
بکشد. بس تمام لشکر شمشیر در نهند از رعیت و لشکری
هر کرا در آن‌منه‌ب یافته باشند بکشند... بس هفت
شب‌انروز در بخارا و ناحیت او میگشتند و میکشند و
غارت میکردند و چندان شد، که در ماوراءالنهر و خراسان
یکی از ایشان نماندند...»^۲.

این اخبارات نظام‌الملک حقیقت مسئله را خیلی روشن

^۱ نظام‌الملک. سیاست‌نامه یا سیرالملوک. نشر
ذکرشده، ص ۱۶۵-۱۶۶.
^۲ نظام‌الملک. سیاست‌نامه یا سیرالملوک. نشر
ذکرشده، ص ۱۶۷.

میگرداند. نوح بن نصر برای اینکه سلطنت را در دست خود نگاه دارد، طلبات دو گروه ذکر شده طبقه حاکم را با تمام معنی رعایه کرده بوده است. یعنی با سرداری او و بادست روحانیان مذهب رسمی^۱ اسلامی - علمای متعصب مذهب سنی و گواردیای ترك قرمطی ها و عموماً خیرخواهان فاطمی ها بیرحمانه قتل و غارت کرده شده بوده اند.

حجت بدست در آورده و ژوکوفسکی، که با مناسبتی در باب یکم آورده شد، یعنی واقعه بدر بار امیر سامانی جمع آمدن ائمه فقها^۲ و علمای سمرقند، بخارا و ماوراءالنهر و بنابر گویا در این مملکت «بسیار شدن گمراهان» لازم شماریده شدن تألیف کتابی عاید بطریق سنت و جماعت و از طرف خواجه ابوالقاسم سمرقندی تألیف کرده شدن این کتاب، بی شبهه، باسختگیریهای نسبت بقرمطی ها شده گذشته علاقمند میباشد. فوراً بتاجیکی - فارسی^۳ دری ترجمه کرده شدن این کتاب و بعد از چندی باین زبان ترجمه کرده شدن «تفسیر طبری» چنین نشان میدهد، که روحانیان متعصب مذهب رسمی^۴ اسلامی بعد از واقعه ذکر شده برای مستحکم نمودن موقع خود بر ضد اهل دیگر مذاهبها تا یک وقت معین خیلی چارمبینهای غایه وی دیده بوده اند.

موضوع قابل دقت علاقمندیکه حالا در باره آن نوقف نکرده نمیتوانیم، مسئله در بین سالهای ۳۲۶ - ۳۳۱

هجری (۹۳۷ - ۹۴۲) بیک حالت نا معلومی از بین رفتن چندی آلمان معتبر سامانیانست. از جمله ابوطیب مصعبی، جیهانی دوم، ابوالفضل بلعمی و رودکی، چنوعیکه معلوم است، در همین تاریخ از حیات چشم پوشیده اند و واقعه مرگشان نیز خیلی رمز آمیز است. مثلاً ثعالبی در باره ابوطیب مصعبی معلومات داده، قید میکند، که «برو چشم رسید... و زمین را از خون او سیراب کرد»^۱. ابوعلی محمد جیهانی سال ۳۳۰ هجری در زیر آوار مرده است^۲. ابوالفضل بلعمی در سال ۳۲۶ معزول شد. اخبارات در باره مرگ او داده شده خیلی تاریک است و شاید با مرگ طبیعی از بین نرفته باشد. سعید نفیسی نیز این موضوع را مورد مطالعه قرار داده، فکر خود را چنین جمع بست میکند: «مسلم است، که چند تن از مردان بزرگ دربار سامانی، که مقلات مختلفی داشته اند، در بین سالهای ۳۲۶ - ۳۳۱ از میان رفته اند و این خود شاید راهنمایی باشد، که این حوادث (قتل و غارت فرمطی ها. ع. م.) از سال ۳۲۶ تا سال ۳۳۱ دوام داشته و منتهای شدت آن سال ۳۲۹ بوده است، که رودکی و بلعمی جر آنسال از میان رفته اند»^۳.

-
- ^۱ ثعالبی. یتیمه الدهر، جلد ۴، نشر ذکر شده، ص ۱۵.
^۲ تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی، جلد II، نشر ذکر شده، قسمت حواشی و تعلیقات، ص ۸۵۳.
^۳ تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی، جلد II، نشر ذکر شده، قسمت حواشی و تعلیقات، ص ۸۵۴.

در حقیقت، حادثه مرگ آدمان ذکرشده را در خارج و اقیانوس بالا تصور کردن ممکن نیست. در صورتیکه نصر بن احمد سامانی پیروئی فاطمی‌ها را قبول کرده بود، طبیعی است، که بعضی آدمان نزدیک او با وی همراه بودند، اینطریقه آدمان در وقت تعقیب گردیدن قرمطی‌ها البته سالم نمیماندند. موافق اخبارات بعضی سرچشمه‌ها نصر بن احمد در دم مرگ خود از خیلی نزدیکانش جدا شده بوده است. ابن الاثیر در «کامل التواریخ»، در باب واقعات سال ۳۳۱ هجری مینویسد، که نصر بن احمد سامانی را مرگ فرا رسید... از پیشوایان دولت او کسی نمانده بود، زیرا که بعضی از او باز گشته، چندی کشته شده و پاره‌ئی وفات کرده بودند، گردیزی در «زین الاخبار» نیز تقریباً بهمین معنی اشاره نموده، میگوید، که مصعبی خلاف کرد و کار بی‌نظام شد. اخبارات این دو سرچشمه تصورات ذکرشده را خیلی پر قوت میگردانند و بخوبی معلوم میگردد، که واقعات تعقیب و قتل قرمطی‌ها یکچند سال پیش از مرگ نصر شروع شده و یکی از سببهای از بین رفتن آدمان معتبر دربار سامانیان همین واقعات شده بوده است.

تدقیقاتهای تازه چنین نشان میدهد. که مرگ خود نصر بن احمد نیز با این واقعات بی‌علاقه نبوده است. چنوعیکه معلوم است، دو تبلیغاتی مشهور فاطمی‌ها -

^۱ گردیزی. زین الاخبار، نشر ذکر شده ص ۳۲.

ابويعقوب اسحق بن احمد سکزی و ابو عبدالله محمد بن احمد نخشبى در سال ۳۳۱ هجرى (۹۴۲) در بخارا بقتل رسیده‌اند. مرگ نصر بن احمد سامانى نیز در ماه رجب همانسال قيد گردیده است. ابن واقعہ - يعنى در دوام یکسال کشته شدن دو نبليغانچى* فاطمى‌ها و رویدادن مرگ حکمران سامانى بنظر ما خيلى رمز آميز مينمايد. سعيد نفيسى باینطرف مسئله دقت نموده: «احتمال نمیرود، که -، میگوید او، - نصر بن احمد بمرگ طبيعى در گذشته باشد و بیشتر بدان مينمايد که در همین حوادث از میان رفته است و اینکه لقب او را «ملك سعيد» نوشته‌اند، قرينه ديگرى برین مطلب است»^۱.

موضوع با عقايد قرمطى‌هاى ملورا^۲ النهر

رودكى و خراسان ببعلافه نبودن شاعر بزرگ، و قرمطى‌ها.

چنوعيكه در باب دوم ديده شد، هنوز در

اولهاى عصر حاضره مورد دقت قرار گرفته بود. در تاريخ

منبعه آموخته شدن ايجاديات رودكى، گرچندى دائر

باين موضوع تدقيقات خاصى بوجود نيامد، ولى از نظر

تدقيقاتچيان در کنار هم نماند.^۲ مخصوصاً در دو اثر سعيد

^۱ تاريخ مسعودى معروف بتاريخ بيهقى، جلد II،

نشر ذکر شده، قسمت حواشى و تعليقات، ص ۸۵۴.

^۲ *А. Крымский. История Персии, её литературы и дервишеской теософии, том I, уп. изд., стр. 178—179; Б. Гафуров. История таджикского народа в кратком изложении, том I, уп. изд., стр. 187—188; И. С. Брагинский Рудаки, уп. изд., стр. 22; М. Занд. Сохибкиронн шоиря—устод Рудаки, нашри змкршуда сах. 26.*

نفیسی سنجیده شدن این موضوع خیلی وسعت پیدا کرد!

نهایت سال جاری بمناسبت نیارثی جشن ۱۱۰۰ سالگی^۱ روز تولد رودکی ا. ی. برتلس با عنوان «رودکی و قرمطی‌ها» تدقیقات خاصی دائر باین موضوع بخشید.^۲ ا. ی. برتلس بعد از جمع‌بست نمودن فکرهای مؤلفان ادبیات علاقمند، بموضوع از یکچند طرف نزدیک شده و در نتیجه بعلم مسئله، بفکر ما، اساساً موفق گردید. عاید با عقاید قرمطی‌ها علاقمند بودن شاعر بزرگ اساساً سه نوع حجت در دست داریم: اخبارات در باره از طرف ممدوحان اساسی^۳ رودکی قبول کرده شدن رویه قرمطی‌ها، بعضی بیت‌های پراکنده در این موضوع سروده خود شاعر، نهایت سخن معروفی بلخی و بعضی اشاره‌های ناصر خسرو قبادیانی.

در تدقیقات‌های دو مؤلف آخرین سه نوع حجت را استفاده کرده‌اند، قطع نظر از عقیده کهنه شده ا. کریمسکی، در باره مناسبت رودکی و قرمطی‌ها دوخیل فکر بوجود آمده است. سعید نفیسی میگوید، که رودکی

^۱ سعید نفیسی. رودکی—II، ص ۵۴۸؛ تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی، جلد II، نشر ذکر شده، ص ۸۵۳ — ۸۵۴.

^۲ این مقاله سال جاری مجموعه مقالات برودکی بخشیده شده نشر خواهد شد.

«قطعا اسمعیلی بوده»^۱. ا. ی. برتلس در تدقیقات خود
بخلاصه دیگر میآید، موافق فکر او رودکی فقط در یکدوره
معین زندگی^۲ خود به قرمطی‌ها مایل شده بوده است.
با عبارت دیگر وی رودکی را بکلی یکنفر شاعر قرمطی—
اسمعیلی نمیداند.

دلایلی آورده ا. ی. برتلس خیلی پر قوت‌اند، ولی
پیش از آنکه ملاحظه خود را در این باره گوئیم، بهتر
میشود، که حجت‌های ذکر شده را یکدرجه دیگر از نظر
گذرانیم.

مسئله با قرمطی‌ها پیش و کم علاقمند بودن سه ممدوح
مشهور رودکی— نصر بن احمد سامانی، ابوالفضل بلعمی
و ابوطیب مصعبی، همان طرزیکه در فصل گذشته دیده
شد، شبهه‌ئی بمیان نمیآورد. رودکی در دوره ذرباری
حیات خود با این سه نفر در مناسبت خیلی نزدیکی واقع
گردیده بود. از اینجهت در لحظه‌های گفت و شنید در باره
عقاید قرمطیه شده گذشته و در وقت از طرف این
نمایندگان معروف دولتی^۳ طبقه حاکم قبول کرده شدن
دعوت فاطمیها، که با احتمال قوی، بیشتر در نتیجه
مقصد‌های سیاسی صورت گرفته بود، شاید رودکی،
همچون شاعر و مصلحت دهنده، اشتراك کرده باشد.

^۱ تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی، جلد II،
نشر ذکر شده، قسمت حواشی و تعلیقات، ص ۸۵۳.

قصیده در این باره بابوالفضل بلعمی سروده او، که بعد از این شناسا خواهیم شد، این تصورات را خیلی قوت میدهد.

در آثار باقیمانده رودکی فقط سه پارچه اشعار او با غایبه‌های اسمعیلی - قرمطی آمیخته بنظر می‌آید. لیکن این اشعار با اهمیت خود يك خیل نمیباشد. از اینها دو بیت زیرین آنقدر هم حجت پر قوت شده نمیتواند:

«کسی را که باشد بدل مهر حیدر،
شود سرخ رو در دوگیتی باور»^۱.

در جای دیگر:

«ای شاه نبی سیرت ایمان بتو محکم،
ای میرعلی حکمت عالم بتو در غال»^۲.

در این بیتها اساساً بنابر بلند برداشته شدن رل خلیفه چهارم، آنها را اشعار در زیر تأثیر عقاید قرمطی سروده شده می‌شمارند. همان نوعیکه ا. ی. برتلس در تدقیقات خود در بین این دو بیت و شعرهای ناصر خسرو مناسبت غایبوی پیدا کرده است، البته، در آنها تأثیر عقاید قرمطی حس کرده میشود. لیکن نباید فراموش کرد که افاده کرده شدن «مهر حیدر» و قید کردن موقع روحانی^۳ او تنها بعقاید قرمطی‌ها خاص نمیباشد. از طرف دیگر،

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۰۰.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۶۲.

فقط در سرچشمه‌های بعد از عصر XV بدست در آمدن
این بیتها محض برودکی تعلق داشتن آنها را نیز بشبهه
انداخته است.

اما پارچه سوم اشعار ذکر شده در مسئله روشن نمودن
اصل مقصد، با اهمیت خاصی صاحب میباشد. این پارچه
اشعار عبارت از مصرع ابیات باقیمانده یکی از قصیده‌های
بابوالفضل بلعمی بخشیده شده رودکی میباشد، که آنرا
سعید نفیسی برقرار نموده است. در باره برودکی تعلق
داشتن این شعر و محض بابوالفضل بلعمی بخشیده شدن
آن هیچگونه شبهه‌ئی پیدا شده نمیتواند، زیرا برودکی
تعلق داشتن مصرع اساسی^۱ آنرا همعصر رودکی معروفی
بلخی بیان نموده، بلعمی سروده شدن قصیده را شاعر عصر
XII سوزنی سمرقندی قید نموده است. از طرف سوزنی
بطریق تضمین آورده شدن يك بیت آن در عین حال
نشان میدهد، که شکل کامل این قصیده در عصر XII
هنوز از بین نرفته بوده است. پارچه شعری اینست:

«تا خوی ابر گل رخ تو کرد شبمنی،
شبمن شدست سوخته چون اشك ماتمی،
کاندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی.
کی مار ترسکین شودو گربه مهر بان،
گرموش مازو موژ کندگه در همی،
صدر جهان، جهان همه تاريك شب شد است،
از بهر ما سپیده صلق همی دمی»^۱.

^۱ ص. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۳۳.

مضمون بیت اول و دو بیت آخر باین دلالت میکنند، که بممدوح شاعر مصیبتی رویداده، خوف دشمنان در پیش است و محیط ناآرام میباشد. ولی ممدوح اقتدار خود را از دست نداده است، او میتواند، همچون «دمین صبح صادق»، تاریکی را از بین برد.

بفکر ما، این اشارهای شاعر، با احتمال قوی، بهمان وقتهای قوت گرفتن ترغیبات نمایندگان فاطمی ها و شدت ناک شدن مقابلیت قومه های ضد این ترغیبات روانه کرده شده است. اگر چنین شماریم، قصیده، بی شبهه، در آخرهای دوره وزارت ابوالفضل بلعمی باید سروده شده باشد. اینچنین با عنوان «صدر جهان» بممدوح مراجعت کردن رودکی و برهم دادن تاریکی - اصلاح کرده شدن وضعیت نامساعد موجوده را باو وابسته کردن شاعر نیز ما را بچنین ملاحظه میآورد، که بلعمی در وقت نوشته شدن قصیده ذکر شده هنوز شغل وزارت را در دست خود نگاه میداشته است.

مصرع باقیمانده بیت دوم، با عبارت دیگر مصرع اساسی قصیده، البته يك مصلحت معمولی نیست، که شاعر ممدوح خود را فقط برای قبول نمودن تعلیمات قرمطی میخوانده باشد، بلکه او در این دعوت خود مسئله جدیدتری - موضوع محض بخلیفه فاطمی بیعت نمودن را بمیدان میگذارد. افاده «در جهان غیر از فاطمی بکس دیگر مگرو»، در عین حال، يك دعوت ضد خلافت عباسیان است. زیرا او این دعوت بابوالفضل وزیر - بشخصی

کرده است، که بعد از حکمران سامانی رتبه عالی ترین دولتی را اشغال میکند و پیرو خلافت عباسیان میباشد. در صورتیکه شخصی در بیعت عباسیان بوده اینطر بقیه به بیعت فاطمی ما دعوت کرده میشود، پس این خود، بی هیچ يك شبهه، يك تشویق ضد خلافت - ضد عباسیان خواهد بود. از اینجاست، که شاعر از دعوت بالا، با احتمال قوی، بیشتر مقصدهای سیاسی را در نظر داشته است. سخن معروفی بلخی («از رودکی شنیدم سلطان شاعران، کاندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی») چنین نشان میدهد، که این دعوت شاعر در عصر X خیلی شهرت داشته، شاید با مقصد روانه کرده شده خود، از حدود فقط ترغیب ابوالفضل بلعنی بیرون برآمده باشد.

ناصر خسرو، اگر خطا نکنم در دو-سه جای دیوان خود بشاعر بزرگ اشاره کرده است، ولی بیت زیرین او برای موضوع ما بیشتر قابل دقت است:

«جانرا ز بهر مدعت آل رسول،
که رودکی و گاهی حسان کنم»^۱.

یعنی ناصر خسرو رودکی را در قطار شاعر عرب حسان بن ثابت مداح اولاد رسول دانسته، خودش را در این ساحت پیرو آنها میشمارد. از طرف یک نفر شخص معتبر مذهب اسمعیلی، همچون ناصر خسرو، در ساحت مدح

^۱ ناصر خسرو. دیوان، نشر ذکر شده، ص ۳۰۵

خاندان پیغمبر، اینطریقه پیرو رودکی شماریدن خود، چنین صورتی را بنیان میآورد، که شاید او هم، تمایلات باسعیلیها - قرمطیها داشته رود کی را در نظر داشته باشد.

با اینطریقه، ما در سه حجت ذکر شده حالت بقرمطیها تمایل داشتن رودکی را مشاهده کرده میتوانیم. این را باید گفت که بفاطمی و عموماً تعلیمات قرمطی میل نمودن رودکی فقط بنابر مقصدهای سیلسی و خصوصیتهای آزاد فکری این تعلیمات نبوده، بلکه سبب دیگر هم دارد.

قرمطیها - اسمعیلیها، همچون اهل معتزله بمباحثهای علمی - به بحث و مناظره، فلسفه و علمهای عقلی بیشتر میل داشتند. مخصوصاً بحکمت یونان اهمیت خاصی میدادند. زیرا در مبارزه‌های غایه‌وی - فکری، فلسفه و حکمت تواناترین اسلحه آنها حساب میشد. از اینجاست، که آنها در دعوت خود از همان روزهای اولین دقت پیروان خود را بطرفی قسمتهای جداگانه فلسفه یونان روانه میکردند و دعوات (تبلیغاتچیان)، آنها همچون نخشی بیشتر از فیلسوفان بودند. در مبارزه‌های غایه‌وی از طرف ناصر خسرو، چنوعیکه در اثرهای او دیده میشود، بطرز وسیع استفاده برده شدن فلسفه درستی^۴ این فکر را اثبات میکند.

در یقوتی که تعصب دینی و عملیات فقها و محدثین قوت می‌گرفت، اینطرفی تعلیمات قرمطیها اهل علم و

ادب را بطرف خود نکشیده نمیتوانست. از اینجاست که رودکی، همچون متفکر و شاعر پیشقدم عصر خود، از اینجهت هم تا حد امکان بفرمطیه باید میل مینمود، زیرا که خود او، همان طرزیکه در باب ۷ خواهیم دید، با فلسفه و اخلاق نیز مشغولیت زیادی داشته است.

ولی برخلاف این، در میراث ادبی^۱ شاعر دوبیت زبرین دچار میشود:

«مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب،
 چه آب جویم از جوی خشک یونانی.
 برای پرورش جسم، جان چه رنجه کنم؟
 که حیف باشد روح القدوس بسکبانی»^۱.

در این پارچه شعری شاعر از مشغولیت فلسفه یونان پیشیمانی اظهار نموده، بعقاید دینی تکیه داشتن خود را تأکید میکند. این شعر، همان نوعیکه دو بیت آنرا در بالا بامناسبتی آوردیم، در پایان خدمت درباری^۲ شاعر، یعنی در وقت شروع شدن مبارزه ضد فرمطیها سروده شده است. از بسکه فرمطیها با فلسفه یونان بیشتر مشغولیت داشتند، اینهم در نظر اهل تعصب یکی از عیبهای آنها حساب میشد. بنابراین از احتمال خالی نیست، که رودکی چطوریکه متفکر نیمه دوم عصر XIX احمد دانش نیز کرده است، برای خود مدافعه کنی سطرهای بالا را سروده باشد.

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۲۷.

خلاصه، در مسئلهٔ قرمطی‌ها و تعلیمات آنها مایل بودن رودکی شبهه‌نی بلقی نیمباند. ولی در عین حال ما او را بکلی يك شاعر قرمطی حساب کرده نمیتوانیم، زیرا در میراث ادبی^۱ او اینطرف مسئله تصدیق نمییابد. در درجهٔ امروزه آموخته شدن شاعر فقط همین قدر گفته میتوانیم، که رودکی در يك دورهٔ معین زندگی^۲ خود بفاطمی‌ها و تعلیمات قرمطی میل کرده بوده است.

در بین مؤلفان سرچشمه‌های پیدا شدن آرامگاه رودکی و نتیجهٔ تحقیقات گذرانیده شده.

ادبی - تاریخی یگانه شخصی، که در بارهٔ محل قبر ابو عبدالله (ابوالحسن) جعفر بن محمد

رودکی معلومات مفصل تری باقی گذاشته است، صاحب «کتاب الانساب» ابوسعید عبدالکریم بن ابی بکر سمعانی^۳ مروزی (۱۱۱۳-۱۱۶۷) میباشد. سمعانی در دو جای اثر خود در این باره معلومات میدهد: یکم در اخبارات عاید بقریهٔ بنجی (بنجی) داده شده، دوم در مادهٔ «رودکی».

اخبارات اولین این است: «البنجی - بفتح الباء المعجیه بو احد و ضم النون و فی آخره الجیم، هذه النسبة الی قریه من قرا^۴ رودک بنواحی سمرقند یقال لها بنج رودک و هی قطب رودک و من هذه القریه کان شاعر المعروف ابو عبدالله رودکی و سا ذکره فی الرا^۵ لانه اشتهر بذالك و لکنه کان من بنج. قال ابوسعید الادرسی الحافظ: قبر

ابی‌عبدالله‌الرودکی مشهور بها، هوخلف بستان بنج رودک‌بزار و قد زرنه».

«بنج بفتح بای يك نقطه وضم نون و در آخر آن جیم نسبتی است بقریه‌ئی از رودک در نواحی سمرقند، که آنرا بنج رودک گویند و آن قطب رودک است و از آن قریه بود شاعر نامی ابو‌عبدالله‌رودکی و ذکر او در حرف‌را^۱ خواهد آمد، زیرا که بآن معروف‌تر است. ولی از بنج بود. ابوسعد ادریسی حافظ گوید، قبر ابو‌عبدالله‌رودکی در آن مشهور است و در عقب بوستان بنج رودکست و آنرا زیارت میکنند و من زیارت کرده‌ام»^۱.

موافق سخن ابوسعد ادریسی حافظ، که سمعانی بطریق نقل می‌آورد، چنین معلوم میشود، که در زمان زندگی^۲ او قبر رودکی در عقب بوستان بنج رودک (بنج رودک) بوده، آلمان آنرا با اعتقاد زیارت می‌کرده‌اند. ابوسعد عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن ادریس بن حسن، ملقب به ادریسی^۳ حافظ اصلاً از استرآباد بوده، بسمرقند می‌آید. در اینجا کتابی در تاریخ سمرقند تألیف نموده، سال ۴۰۵ هجری (۱۰۱۵) در همین شهر وفات میکند. این شخصی، چنوعیکه دیده میشود، ۶۰ یا ۶۲ سال بعد از مرگ رودکی وفات کرده است. بنابراین قول او را همچون يك حجت معتبر قبول نکرده نمیتوانیم.

س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۱۱۳.

سمعانی در جای دوم اثر خود اساساً در بازه مقام و درجه سخن سرائی رودکی معلومات داده، از قریه پنج رودك بودن او را تأکید مینماید و علاوه میکند، که این قریه در مسافت دو فرسنگ دورتر از سمرقند واقع گردیده است.^۱

از تدقیقاتچیان ایجادیات رودکی، اگر خطا نکنم، فقط دو نفر در مسئله تعیین نمودن محل مزار رودکی بیشتر کوشش کرده‌اند. از این مؤلفان یکی سعید نفیسی بوده، دیگر صدرالدین عینی میباشد.

سعید نفیسی در دو جای اثر خود در این باره توقف کرده است. او در یکجا در زیر سرلوحه «مزار» رودکی خوانندگان را با سخن سمعانی شناسا نموده، بعد از آنکه در باره ادبسی معلومات بیوگرافی میآورد، سخن خود را با افاده‌های زیرین خاتمه میدهد، «از این قرار ابوسعید ادبسی در قرن پنجم بوده است و قطعاً است که تا قرن پنجم در پنج رودك در اطراف سمرقند قبر ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی معروف و زیارتگاه بوده و شاید در فتنه مغل که شهر سمرقند خراب شده است، از میان رفته باشد»^۲. در جای دیگر، یعنی در جلد سوم اثر خود، فقط

^۱ س. نفیسی. رودکی - III. ص ۱۱۱۴.

^۲ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۷۲ - ۵۷۳.

سخنان سماعی را عیناً آورده، ترجمه‌های فارسی آنها را داده است.^۱

کلزهای برده صدرالدین عینی خیلی وسیعتر است. او بعد از آنکه از اخبارات سماعی مطلع میگردد، در فکر پیدا کردن قبر رودکی افتاده، در گردو اطراف سمرقند تحقیقات می‌کنرانند. هنگامیکه این تحقیقات نتیجه‌ئی نمیدهد، او دائرة جستجوی خود را تا بمحل‌های دور دست ناحیه سمرقند — کوهستان پنجه کنت و کالخورچیان وسعت میدهد.

جستجوی تحقیقاتی^۲ صدرالدین عینی خیلی دامنه دار بوده، یکچند سال درام میکند. اتفاقاً در سال ۱۹۴۰ با یکنفر مرد کار زحمت‌آبادی، که برای شکست و ریخت منزل او در سمرقند دعوت شده بود، مصاحبه شده، از او می‌فهمد، که در رایون (ناحیه) پنجه کنت دو قریه‌ئی بوده است، که هنوز با نام «رودک» و «پنج رود» («پنج رودک») خوانده میشده‌اند. صدرالدین عینی با اخبارات این شخص قناعت حاصل نمیکند، او از دیگر آدمیان کوهستان نیز می‌پرسد، حتی بر اهریت رایون (ناحیه) مکتوب نوشته خواهش میکند، که موجودیت این دو قریه تحقیق کرده شده مسافت بین آنها را معین نمایند و باو خبر دهند. هنگامیکه در باره این دو قریه جواب مثبت می‌آید،

^۱ س. نفیسی. رودکی — III، ص ۱۱۱۳ — ۱۱۱۵.

او بپایتخت - باستانین آباد مراجعت نموده طلب میکند. که بانجا يك هيئت تحقیقاتی علمی فرستاده شود. صدرالدین عینی در این باره چنین مینویسد:

«با این تأکید مسئله تماماً روشن وحل شده. قبر رودکی و قشلاق رودک یافت شده بود. اکنون تنها کار باین معلومات يك شکل رسمی دادن مانده بود. بنابراین من باتفاق نویسندگان تاجیکستان برفیق دهاتی خط نوشته يك اکسپدیتسیه تشکیل کردن اتفاق نویسندگان و در این اکسپدیتسیه اشتراك کردن بازه آکادمی فنهای س. س. س. و اینستیتوت تدقیقاتی تاجیکستان را مناسب دیدم»^۱.

تکلیف ص. عینی قبول شده فوراً از پایتخت بمحل اشاره کرده او هیئت تحقیقاتی روانه کرده میشود. این هیئت در ۲۲ ماه سنٹیابر بسر قند رسیده اعضایان آن صدرالدین عینی را ملاقات میکنند. «من بآنها، - مینویسد ص. عینی در باره این ملاقات و نشاندهای خود، - تکستهای عربی را بزبان تاجیکی ترجمه کرده دادم، که نوشته گرفتند و معلومتهای دیگر را هم حکایه کردم، که در دفترشان قید کردند و در آنجا چه باید کردند را هم بطرز مشورت گفتم. اما خودم بسبب خوب نبودن صحتم بجای نفتیش شدنی رفته نتوانستم»^۱.

^۱ С. Айни. Қабри устод Рудақӣ, маҷмуаи „Устод Рудақӣ“. маҷри зикршуда, сах. 117.

^۲ С. Айни. Қабри устод Рудақӣ. маҷмуа ва сах. зикршуда.

جستجوی مقدماتی^۲ هیئت تحقیقاتی درستی^۳ اخبارات بدست در آورده صدرالدین عینی را بکلی اثبات کرد و معلوم گردید، که در قریه پنج رود، در گوشه بوسستانی قبر رود کی موجود بوده، «قبر خواجه ابوالحسن رودکی» و یا «خواجه ابوالحسن افری» خوانده میشده است و هنوز اهالی قبر او را همچون آرامگاه شخص بزرگوار زیارت میکرده‌اند.

با اینطریقه، کشفیات صدرالدین عینی با اخبارات «کتاب الانساب» اساساً راست می‌آید. یگانه اختلافی، که در اینجا دیده میشود، در مسافت بین سمرقند و پنج رودک است. اسمعانی مسافت بین این دو محل را دو فرسنگ گفته است، ولی مسافت حاضره بین سمرقند و قریه ذکر شده تقریباً ده فرسنگ میباشد.

صدرالدین عینی در تدقیقات خود، از چه سبب باشد، در این باره چیزی ننویسد. ولی از بسکه کوهستان پنجه کنت نیز از ناحیه‌های سمرقند است و دیگر اشاره‌های در باره محل قبر رودکی داده ابوسعید ادریسی با کشفیات ص. عینی موافقت کلی دارد، بنابراین در باره این اختلاف ممکن است باین ملاحظه آمد، که در وقت نوشتن مسافت بین سمرقند و «پنج رودک» در «کتاب الانساب» شاید سهو کاتب رویداده باشد. زیرا در الفبای عربی طرز نوشته شدن «دو» و «ده» خیلی نزدیک است و در نتیجه بی‌دقتی رویدادن چنین سهو یک حالت طبیعی است.

در عین حال صدرالدین عینی در بارهٔ محض همان
قریهٔ اشاره کردهٔ ابوسعید ادریسی بودن قریهٔ پنج رود
در مقالهٔ خود دلیلهای قطعی آورده است، که در این باره
حتی شبهه کردن هم ممکن نیست^۱.

فرا رسیدن جنگ بزرگ وطنی دامنهٔ تحقیقات در
این ساحه برده میشدگی را بکلی قطع کرد. نهایت سال
۱۹۵۶ بمناسبت شروع شدن کارهای تیاری جشن
۱۱۰۰ سالگی رودکی در ماه نوایبر سال ۱۹۵۶ در
تحت راهبری دانشمند روس م. م. گراسیموف یک هیئت
تحقیقاتی به پنج رود فرستاده شد. این هیئت قبرا را باز
نموده استخوانهای باقیماندهٔ رودکی را برای گفرانیدن
تحقیقات عمیق علمی بیرون آورد. حالا بیشتر از یکونیم
سال است، که م. م. گراسیموف مشغول تحقیقات خود
میباشد و جمعبست کاری در این روزها بطریق رساله
علیحه نشر خواهد شد. ولی نتیجه های از تحقیقات
مقدماتی بدست در آورده او که در مطبوعات نشر
گردیده است اساساً از همین عبارت میباشد:

۱. رودکی بدرجهٔ خیلی پیری رسیده وفات کرده
بوده است. سن او بیشتر از هشتاد تخمین کرده میشود.
۲. رودکی کور مادرزاد نبوده است، بلکه در پایان
عمر کور کرده شده است.

^۱ С. Айва. Кабри устод Рудакя, маҷмуа ва наһри эҷрму-
да, сах. 113—118.

۳. بعضی* از استخوانهای بدن او با ضرب چیزی شکست یافته‌اند.

از مضمون بند سوم ممکن است، باین ملاحظه آمد، که شاعر بزرگ شاید با مرگ طبیعی از بین نرفته باشد. در وقت قتل و غارت‌های ضد قرمطی‌ها از احتمال خالی نیست، که بکور گردانیدن و مصادره نمودن اموال رودکی قناعت نکرده از پس او به‌عمل تولدش آمده وی را نیز بقتل رسانیده باشند.



باب چهارم

میراث ادبی رودکی
و نتیجه‌های تدقیقات
برده‌شده



مؤلفان سرچشمه‌های ادبی - تاریخی*
اخبروات ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی را
سرچشمه‌ها. پرمعصول ترین صنعتکار بزرگ تاریخ
ادبیات تاجیک - فارس میدانند. در حقیقت اگر ما بمیراث
ادبی* نمایندگان بزرگ ادبیات هزارساله تاجیک - فارس
با دقت ملاحظه نمائیم، هیچیک شخصی را پیدا کرده
نمیتوانیم، که حتی يك سوم مقدار در سرچشمه‌ها اشاره
کرده شده آثار ادبی* رودکی را سروده باشد.
يك قسم سرچشمه‌های ادبی - تاریخی مقدار اشعار
ایجاد کرده رودکی را از هفتصد هزار تا يك مپلونو
سیصد هزار بیت دانسته، قسم دیگر محصول ادبی* او را
صد جلد نشان داده‌اند.

اولین اخباراتی که در باره مقدار اشعار رودکی در
سرچشمه‌های ادبی - تاریخی، همچون يك نوع دلیلی آورده
میشود، سخن مشهور شاعر عصر VI هجری (عصر XII)
رشیدی سمرقندی میباشد. رشیدی در قطعه

شعری ز برین خود مقام تاریخی و مقدار آثار ادبی^۱
رودکی را چنین تصویر کرده است:

«گر سری یابد بعالم کس به نیکو شاعری،
رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری.
شهر اورا من شمرم سیزده ره صد هزار،
هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری»^۱.

این سخن رشیدی سمرقندی با بعضی تغییرات جزئی
در خیلی سرچشمه‌ها، از جمله در «بهارستان» جامی،
«حبیب‌السیر» خاندمیر، «هفت اقلیم» امین احمد رازی،
«رینت المجالس» مجدی و شرح «تاریخ یمنی»^۲ شیخ
منینی آورده شده است.^۲

اخبارات قدیمترین دیگریکه در سرچشمه‌های دوره‌های
منبعده بی تاثیر نمانده است، سخن مؤلف «لباب الالباب»
محمد عوفی میباشد. عوفی آثار شعری رودکی را «از حد
متجاوز» شماریده، در عین حال قید میکند، که اشعار او
«صد دفتر بر آمده است». این سخن عوفی نیز در یکمقدار
سرچشمه‌های ادبی، از جمله در «بهارستان»^۳ جامی و
«هفت اقلیم»^۴ امین احمد رازی نیز تکرار یافته است.

^۱ محمد عوفی. لباب الالباب، جلد II، نشر ذکر شده، ص ۷.

^۲ س. نفیسی. رودکی - آ، ص ۵۷۴ - ۵۷۵.

^۳ عبد الرحمن جامی. بهارستان، نشر ذکر شده، ورق ۵۷.

^۴ امین احمد رازی. هفت اقلیم، نسخه ذکر شده.

ورق ۴۱۶.

نهایت سرچشمه سومین، که در باره مقدار اشعار رودکی بما تصورات تازه میدهد، «تاریخ گزیده» حمدالله مستوفی میباشد. «در تاریخ منوچهر خوانده‌ام که، مینویسد این مؤلف، - اورا (رودکی را ع. م.) هفتصد هزار بیت شعر بوده، در آن تاریخ اشعار او بسیار است». سعید نفیسی این اخبارات را یادآوری نموده «شوربختی را که، - مینویسد او، - این کتاب «تاریخ منوچهر» معلوم نشد چه کتابست و گویا این کتاب هم نمانده است»^۱. در کتابخانه‌های رسمی^۲ مملکت ما نیز از «تاریخ منوچهر» اثری نیست. ولی اخبارات این سرچشمه، که مؤلف «تاریخ گزیده» قید کرده است، در مسئله معصولناکترین شاعر زبردست بودن رودکی باز يك دلیل روشن دیگر میباشد.

اگرچندی بعضی از شرق شناسان غرب، همچون ویلیامز جاکسن، معلوماتهای غایب بمقدار اشعار رودکی در بالا آورده شده سرچشمه‌های ادبی - تاریخی را يك «عدد افسانه وی مانند» می‌شمارند، ولی هیچیک از آنها در عین حال از حقیقت خالی نبودن معلوماتهای بالا را انکار نکرده‌اند.^۳

^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۷۹.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۲۰ - ۸۵۹.

تصورات تدقیقاتچیان از طرف دیگر چندبست که در
عاید بمقدار اشعار باره مفهوم مضمون مصرع سوم
رودکی.

احتمالی نازمی بوجود آمده است. موافق عقیده طرفداران
این فکر افاده «سیزده ره»، که در مصرع سوم ذکر شده است،
گویا بمقدار اشعار تعلق نداشته، بعدد شمردن اشعار
اشاره کرده شده باشد، یعنی شاید رشیدی اشعار رودکی را
سیزده مرتبه شماریده صد هزار بیت بودن مقدار آنرا
تعیین کرده باشد. در اساس همین ملاحظه احتمالی
مقدار اشعار رودکی را صد هزار بیت تخمین کرده اند.

از تدقیقاتچیان ایران بدیع الزمان طرفدار چنین ملاحظه
میشود. م. زند در رساله بمناسبت جشن رودکی نشر
گردیده خود نیز این فکر را پیروی میکند. ولی نباید
فراموش کرد، که در اینصورت علقه معنوی - منطقی
مضمون مصرع سوم شعر رشیدی با مضمون بیت چهارم آن
بریده میشود. زیرا اگر مضمون مصرع سوم ۱۳ مرتبه
شمردن اشعار رودکی باشد، رشیدی بعد از این «هم
فزون آید اگر چونانکه باید بشمری» نیگفت، چونکه
بعد از سیزده مرتبه شمردن شبههائی در مقدار اشعار
سنجیده شده باقی نمیماند.

^۱ بدیع الزمان. سخن و سخنوران، جلد I، نشر
ذکر شده، ص ۴.

^۱ М. Занд. Сохбкирони шояря—устод Рудакя, наشري зикр-
шуда, сах. 31—32.

اینچنین سعید نفیسی، که از تدقیقاتچیان اسلی^۱ ایجادیات رودکی است و در تدقیقاتهای خود بسیار مسئلههای مباحثوی را حل کرده توانسته است، حقیقت داشتن چنین فکر احتمالی را قبول نمیکند. او بعد از آنکه در باره مقدار اشعار رودکی اخبارات موجود را نقل میکند، «این عدد در ظاهر، مینویسد او، مبالغه بنظر میآید... در اینکه رودکی را در شعر منتهای قدرت بوجه است بهیچوجه تردید نیست. زیرا نظم کلیله و دمنه کلریست که از تواناترین شعرا بر میآید. پس دور نیست که رودکی توانسته باشد شیانروزی صد بیت نظم کند و پس از چهل سال دوره شاعری بعید نمی نماید، که يك ملیون و سیصد هزار بیت از خود بگذارد و بهترین دلیل همانست که رشیدی بقطع و یقین گفته است»^۱.

بهر حال، اینطرف مسئله يك جهت بکلی اثبات شده است، که رودکی آثار ادبی بی اندازه بزرگی از خود باقی گذاشته بوده است.

در مسئله تا کدام دوره مورد استفاده بودن دیوانهای اشعار رودکی، ممکن است با عقیده سعید نفیسی همراه شد. «مجموعه اشعار رودکی، مینویسد او، ظاهرآ در حدود سال ۵۵۰ هجری که تألیف چهار مقاله نظمی^۲ عروضی است بدست بوجه، از آن پس در اواسط قرن ششم، که

^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۷۵.

رشیدی سمرقندی بوده است، نیز در میان بوده، پس از آن در سال ۶۱۸ هجری که ظاهر آ سال تألیف «لباب الالباب» محمد عوفی است، نیز متداول بوده است. سپس ظاهر آ در سال ۷۳۰ هجری که حمدالله مستوفی «تاریخ گزیده» را مینوشته متداول نبوده، زیرا که مینویسد: اندکی از آن مشهور است. البته اگر اشعار رودکی مانده بود، از شاعری بدان همه شهرت اندکی شعر مشهور نمیشد.^۱

این فکر سعید نفیسی، بی اساس نیست. در تذکره‌های بعد از عصر XIII در باره موجود بودن مجموعه‌های اشعار رودکی معلومات قطعی وانمیخورد. آنچه‌یکه در این باره دچار میشود، همان نوعیکه در بالا اشاره کرده شد، يك نوع نقل احبارت رشیدی سمرقندی، معلومات عوفی و مؤلفان پیش از عصر XIII میباشد. از طرف دیگر در باره بدرجه نیستی باقیماندن میراث ادبی رودکی سخنان تأسف آمیز یکمقدار تذکره نویسان مشهور عصرهای منبعه، از حقیقت خالی نبودن تصورات بالا را باز بیشتر پر قوت میگردانند. «با آنکه شعر وی (رودکی) از حد متجاوز بوده، مینویسد از جمله امین احمد رازی، — اما در این وقت بنابر حکم قلت از یاقوت اصفرو کپیریت اهر عزیز تر است. آنچه در سفینه‌ها و تذکره‌ها آمده، این

^۱ س. نفیسی. رودکی — II، ص ۵۷۵.

ابیاتیست که قطره‌ئی از آن سحاب و جزوی از آن کتاب است»^۱.

در اساس دلیل‌های آورده‌شده ممکن است، بچنین ملاحظه آمد، که مجموعه‌های اشعار رودکی با احتمال قوی هنوز در اولهای عصر XIII، در هنگام آن بدبختی‌های دهشتناک و حرکتهای مدنیّت برباد نهی؛ که خونخواران چنگیزی بسر وطن آباد و مردم آن و دیگر خلقهای مملکت‌های همسایه آورده بودند، از بین رفته بوده است. این ابیات پراکنده و اشعار مقداراً ناچیزیکه از آثار رودکی در دست داریم، اساساً همان پارچه‌های شعری و بیت‌های جداگانه اشعار پرفیتم شاعرند، که بتوسط خدمت‌های بی مثل و مانند مؤلفان لغت‌ما و قسمت‌های جداگانه آثار علم و ادب تا دوره ما آمده رسیده‌اند.

میل و هوس آموختن میراث ادبی^۲

جمع‌آوری کرده شدن رودکی گرچندی هنوز از سال

آثار رودکی و بعضی ۱۸۱۴ سر کرده، در غرب شروع
ملاحظه‌های ما. شده بود، ولی کار جمع نمودن

اشعار پراکنده وی تنها در سالهای هفتادم عصر XIX

صورت عملی بخود میگیرد. شرق‌شناس آلمانی هرمان اته

اولین شخصی است، که در این ساحه تشبث قابل دقتی

نشان داده است، از ۲۴ مأخذ ۵۲ پاره اشعار پراکنده

^۱ امین احمد رازی. هفت اقلیم، نسخه ذکرشده، ورق ۴۱۷.

رودکی را، که در حجم ۲۳۸ بیت میباشد، جمع آوری و ترجمه نموده، با «رودگی شاعر سامانیان» نام مقاله خود در نوپابر سال ۱۸۷۳ نشر کنانید.^۱

اشعار جمع آوری کرده هرمان ائه در تاریخ منبعده آموخته شدن ایجادیات رودکی، نه تنها در غرب، بلکه در شرق و در روسیه نیز، همچون يك منبع اساسی قرار میگیرد. شرق شناس دیگریکه، در این ساحه تشیث نمایانی نشان داده است، پاول هرمن میباشد. پاول هرمن در هنگام به نشر تنقیدی علمی^۲ حاضر نمودن «لغت فرس» اسدی خیلی ابیات پراکنده رودکی را پیدا کرد. او در مقدمه برای نشر این لغت نوشته خود چنین ملاحظه‌ئی را بیان نمود، که ۱۶ بیت بیک وزن - «رمل» نوشته شده این ابیات از مثنوی نابود شده «کلیله و دمنه» رودکی بوده، دو بیت باقیمانده آن شاید از نظم «داستان سندباد»، یعنی از مثنوی دیگر رودکی باشد.^۳

این فکر هرمن نه اینکه در اثر دیگر خود او بیشتر قوت پیدا کرد،^۴ بلکه در تدقیقاتهای منبعده دیگران نیز قابل قبول واقع گردید.

در سال ۱۹۰۹ با تصحیح میرزا محمد بن عبدالوهاب

^۱ H. Ethé, Rndagi der Samanidendehter, Nachrichten von der Königlischen Gesellschaft der wissenschafte und der G. A. Universität su Göttingen, № 25, 12 November 1873.

^۲ Asad's neupersisches Vöterbuch Lughat-i Furs von Paul Horn. Berlin, 1897.

^۳ Paul Horn. Geschichte der persischen Litteratur, Leipzig, 1901 ss. 73-77.

قزوینی در اسلَس سه نسخه موجوده، اولین دفعه نشر کرده شدن اثر مهم عصرهای زیاد فراموش مانده مؤلف اولهای عصر XIII - شمس الدین بن محمد بن قیس رازی - کتاب «العجم فی معانی اشعار العجم»^۱ باشعار جمع کرده شده رودکی ۲۹ بیت تازمرا علاوه نمود. مورد استفاده شرق شناسان قرار گرفتن «تاریخ بیهقی» باز ۲۸ بیت تازه دیگر را افزود. اینچنین از نظر گذرانیده شدن رساله تحفة الملوك^۲ به ۱۶ بیت در «لغت فرس» قید شده مثنوی «کلیله و دمنه» رودکی ۶ بیت تازمرا اضافه نمود. از طرف دیگر در سال ۱۳۱۵ هجری (۱۸۹۷) در تهران مجموعه اشعاری با عنوان «دیوان رودکی» نشر میگردد. اینچنین نسخه‌های جداگانه این دیوان در کتابخانه‌های غرب و شرق، از جمله سه نسخه آن در انگلستان بدست می‌آید.

اینطریقه پیدا شدن منبع‌های تازه اشعار رودکی، با عنوان «دیوان رودکی»، نشر شدن دیوان بالا و بدست درآمدن بعضی نسخه‌های دستخط آن از یکطرف، و پیدا شدن نسخه‌های دیوان شاعر عصر ۷ هجری قطران تبریزی

^۱ شمس الدین بن محمد بن قیس رازی. المعجم فی معانی اشعار العجم، نشر گیب، شماره ۱۰، بیروت سال ۱۹۰۹.

^۲ این رساله در سال ۶۷۱ هجری (۱۳۵۹-۱۳۶۰) تألیف گردیده است. یگانه نسخه این اثر حالا در موزه بریتانیا نکه داشته میشود.

از طرف دیگر، در شرق شناسی زمین‌شناسی بوجود می‌آورند، که در اساس آن ممکن بود حقیقت فکر زیرین رضاعلی‌خان هدایت، سنجیده شود:

«... چون دیوان حکیم قطران پدید آمد، — مینویسد هدایت در مجمع الفصحا، — بیشتر آنها در آن دیوان (یعنی در دیوان برودکی نسبت داده شد. ع.م.) یافته شد. بعد از تحقیق و تدقیق آشکار آمد، که آن اشعار که بنام حکیم رودکی مشهور است، هم از قطران است و چون قطران نیکو شعر گفته و دیوانش مشهور نبوده و در مدایح وی نام ابونصر اندر است، گمان کرده‌اند، که نصر بن احمد است و شعر رودکی است. پس از آنکه در تواریخ و آثار دقتی رفت، پیدا آمد که حکیم رودکی صدو اند سال قبل از قطران بوده و این اشعار معروف بنام وی از قطران است. الاقلیلی که در آن نیز شبهه است»^۱.

رضاعلی‌خان در جای دیگر تذکره خود هنگامیکه در باره قطران تبریزی بطریق مفصل‌تری معلومات میدهد، دوباره باین موضوع بر میگردد: «دیوانی، — خوام میکند وی، — قریب بهشت الی ده هزار بیت بدست افتاد، مشتمل بر قصاید دلکش و ترکیبات خوش بنام آن جناب مشهور و اسامی ممدوحان وی در آن مسطور. ولی غالب آن ابیاتی که بنام

^۱ ر. هدایت. مجمع الفصحا، جلد ۱، نشر ذکر شده، ص ۲۳۷ — ۲۳۸.

حکیم رودکی مشهور و سابقاً مسموع و مسطور شده بود، در آن مشاهده رفت و تابدان حد آمیختگی... در آن یافت شد، که (از آن ممکن بود) بگمان افتاد که همانا حکیم رودکی را تخلص قطران بوده و بر ظهر آن کتاب نگاشته بودند، که دیوان قطران مشهور برودکی. در چند جای تخلص قطران مذکور بود، معلوم شد که سهو کرده‌اند چون قصاید وی را ببندهوش ابونصر میلان دیده‌اند، گمان نصر بن احمد سلمانی کرده‌اند و تصور شعر رودکی نموده‌اند.^۱ اولین شرق‌شناسی که بعد از اشاره هرمان انه از روی اشعار برودکی نسبت داده شده تدقیقات وسیعتری گذرانید، عالم معاصر انگلیسی دنیسن رس بود. این مؤلف در «رودکی و رودکی» مجعول نام مقاله خود اولین مرتبه این حقیقت را آشکار نمود، که مسئله به قطران تعلق داشتن اشعار برودکی نسبت داده شده، خیلی پیشتر از رضاقلی خان، از جانب مؤلف «تذکره میخانه» حسن رازی ابن لطف‌الله تهرانی قید شده بوده است. این تذکره در سال ۱۰۴۰ هجری (۱۶۳۰ - ۱۶۳۱) تألیف گردیده و یک نسخه آن در موزه بریتانیا، در تحت نمره ۳۵۳۷ نگاه داشته می‌شده است.

مؤلف «تذکره میخانه»، چنانچه صاحب مقاله قید می‌کند:

^۱ ر. هدایت، مجمع الفصحا، جلد ۱، نشر ذکر شده، ص ۴۶۶.

در باره رودکی نوشته بوده است، که تمام دیوان‌های حقیقی^۱ رودکی از میان رفته، در تاریخی که مشغول تألیف تذکره بوده است، پنج شش هزار بیت از رودکی در کتابهای مختلف سراغ داشته، ولی معلوم او شده است، که تمام آنها از اشعار قطران بوده است و سبب آنهم شباهت نامهای مهدوحان آنها بوده است. پس «راقم باین سطور حسن رازی، ب قید کرده است مؤلفی تذکره، ب تقریباً بیست نسخه دیوان رودکی را مطابقه کرد و با یک نسخه قدیمی^۲ دیوان قطران مقابله نمود و از میان آن فقط چند قصیده باقی ماند، که ظاهراً از رودکیست»^۱.

این اظهارات حسن رازی با معلومات رضاقلی‌خان عمومیت کلی دارد و معلوم میشود، ساخته کاری بودن نسخه‌های دیوان برودکی نسبت داده شده، هنوز در نیمه اول عصر XVII آشکار گردیده بوده است.

دینسن رس شخصاً اشعار برودکی نسبت داده شد و با دیوان اشعار قطران سنجیده برآمده، در تحقیقات خود باین نتیجه می‌آید، که قسم زیاد اشعار برودکی نسبت داده شده، از جمله یک قسم اشعار جمع‌آوری کرده هرمان آنه مخصوصاً اکثریت قصیده‌های دیوان چاپ نهران و نسخه‌های خطی^۲ آن، در حقیقت، بقطران تبریزی تعلق دارد. او بوجود آمدن خود این دیوان‌ها را یک نوع

^۱ سن. نفیسی. رودکی - III، ص ۹۳۰.

ساخته کار بهای دوره آخرین میدانند و در آخر مقاله خود فقط اشعار در «لغت فرس» اسدی، «تاریخ بیهقی»، رساله «تحفة الملوك»، «لباب الالباب» عوفی، «المعجم فی معانی اشعار العجم» شمس‌الدین بن محمد بن قیس رازی، يك قطعه شعر در مجموعه هرمان آته داخل شد. اشعار حقیقی^۱ رودکی دانسته، ۱۸ قطعه شعر مجموعه هرمان آته و هشت قطعه شعر دیوان چاپ ثور انرا در تحت شبهه میگذارد.^۲

این مؤلف در مقاله‌ئی، که با عنوان «يك قصیده از رودکی»^۳ در مجله انجمن آسیائی همایونی، در ایول سال ۱۹۲۶ نشر نمود، آن اشتباه در پیروی رضاقلی خان هدایت کرده خود را اصلاح نمود. رضاقلی خان هدایت، همان نوعیکه این مؤلف نیز مینویسد، در متن «مجمع الفصحا» «قصیده مادر می» را برودکی نسبت داده، در نسخه چاپ طهران، در پهلوی سرلوحه قصیده عبارت زیرین را علاوه کرده است: «پس از تحقیق تعیین شد، این قصیده از قطران است، هدایت»^۳. در کدام اساس باین فکر آمدن رضاقلی خان هدایت معلوم نیست. دنیسن رس در نسخه‌های موجوده دیوان قطران «قصیده مادر می» را دچار

^۱ E. Denison Ross. Rudaki and Pseudo-Rudaki, Journal of the Royal Asiatic Society, October, 1924, pp. 609-644.

^۲ Denison-Ross A Qasidu by Rudaki, Journal of the Royal Asiatic Society, april, 1926, pp. 213-237.

^۳ ر. هدایت. مجمع الفصحا، جلد ۱، نشر ذکرشده ص ۲۳۸.

نکرده باشد هم. بنابر روشن کرده نتوانستن وقت و محل مشغولیت ممدوح در قصیده یادآوری شده، در مقاله اولین خود حل مسئله را ناتمام گذاشته بود.

بدست درآمدن و مورد استفاده قرار گرفتن باز يك سرچشمه پر قیمت گمنام - «تاریخ سیستان» بلو کمک می‌رساند، که شبهه موجود را در اساس اخبارات آن برطرف گرداند. در این سرچشمه تمام «قصیده مادر می»، که ۹۳ بیت میباشد، آورده شده، در باره ممدوح در قصیده یادآوری شده، وقت و سبب از طرف رودکی سروده شدن این قصیده معلومات مفصل داده شده است.^۱

این را باید قید کرد، که در تدقیقات دینسن رس طلبات از نقطه نظر اسلوب شعری و خصوصیت‌های خاص صنعت بدیعی سنجیده برآمدن میراث ادبی رودکی و قطران وجود ندارد. این نارسائی^۲ تدقیقات سبب شد بر اینکه او، چنوعیکه در باب دوم قید کرده شد، دچار تنقید سختی گردید. ولی همینگونه باشد هم، تدقیقات دینسن رس در مسئله بدرستی روشن شدن حقیقت اشعار برودکی نسبت داده شده، در شرق‌شناسی بی منفعت نرفت.

مسئله مورد بحث فرار داده دینسن رس در تدقیقات سعید نفیسی خیلی وسعت پیدا کرد. سعید نفیسی دائرة

^۱ تاریخ سیستان، نشر ذکر شده، ص ۳۱۶ - ۳۲۴.

جستجوی تدقیقاتی^۱ خود را خیلی وسعت داده، اشعاری را، که در ۷۸ منبع استفاده برده خود بنام رودکی دچار کرده بود، با دقت سنجیده برآمد و برای معین کردن برودکی تعلق داشتن و یا نداشتن آنها کوشش فراوانی کرد و نتیجه‌های قابل دقتی بدست در آورد— ۸۳۲ بیت اشعار رودکی را جمع و نشر نمود.^۱ این جمع‌بست اشعار رودکی گرچندی از بعضی قطعه‌های شعرئ شبه‌ناک نیز خالی نیست، اما آنرا ممکن است کامل‌ترین مجموعه ترتیب داده‌شده اشعار رودکی حساب کرد.

سعید نفیسی در باره آن قسمت اشعار در سرچشمه‌های برودکی نسبت داده شده، که آنها را در دیوانهای شاعران دیگر پیدا کرده است، بطرز خیلی وسیع توفی میکند. از جمله، پیش از آنکه يك قسم اینگونه اشعار را با آثار شعرئ قطران مقایسه نماید، در خصوص آن دیوان اشعار ملاحظه خود را بیان میکند، که بنام «دیوان رودکی» شهرت پیدا کرده است. او نیز همچون دینسن رس این دیوان را «دیوان مجعول رودکی»^۲ («دیوان ساخته» و یا «دیوان قلبکی رودکی») نامیده، «این کتاب را،— میگوید او،— ظاهرأ در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم جعل کرده‌اند، زیرا در میان مأخذی که در گرد آوردن اشعار رودکی بدست بود، قدیم‌ترین کتاب که در آن اشعار

^۱ س. نفیسی. رودکی—III، ص ۹۶۶—۱۱۱۲.

قطران را بنام رودکی آورده باشند فرهنگ جهانگیر است، که بسال ۱۰۰۵ هجری (۱۵۹۶ - ۱۵۹۷) تألیف شده و از آن پس تا زمان ما در بیشتر کتابها اشعار قطران را کم و بیش بنام رودکی آورده‌اند.^۱

بعد از این اوسر چشمه‌های پس از «فرهنگ جهانگیری» تألیف شده - «عرفات العاشقین»، «مجمع الفرس سروری»، «فرهنگ رشیدی»، «سفینه خوشگو»، «ریاض الشعراء»، «خلاصة الافکار»، «آتشکده»، «فرهنگ انجمن آرای ناصری»، «مجمع الفصحا»، «شعر العجم»، نمونه ادبیات تاجیک» و غیره را، که در آنها بعضاً اشعار قطران بنام رودکی آمده است، یادآوری نموده قید میکند، که «... پیش از قرن یازدهم هجری (عصر XVII) ثبت اشعار قطران بنام رودکی متداول نبوده است و چون هفت کتاب اول، که این نسبت خطارا روا داشته‌اند، هر هفت را در هندوستان تألیف کرده‌اند، ظن غالب آنست، که این خطا نخست از مؤلفین هند سر زده است و شاید نسخه دیوان مجعول رودکی را در هند جعل کرده باشند و مجموعه‌ئی از اشعار قطران ترتیب داده‌اند و بنام دیوان رودکی معمول داشته‌اند و سپس دیگران بعضی اشعار رودکی را، که در کتب متداول زمان خود یافته‌اند، بر آن افزوده و دیوان رودکی^۲ چاپ طهران را فراهم کرده‌اند»^۲.

^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۶۵۸.

^۲ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۶۵۹.

در مسئله از کدام تاریخ سر کرده جاری شدن حادثه بالا—برودکی نسبت داده شدن اشعار قطران و سببهای بوجود آمدن «دیوان ساخته» رودکی، نیز ممکن است اساساً با فکر احتمالی سعید نفیسی همراه شد، ولی بهتر است، که بآن، فکر احتمالی در بالا عیناً آورده شده رضاقلی خان هدایت را نیز علاوه نمود. یعنی حالت مانند بودن نامهای ممدوحان رودکی و قطران در مسئله بالا بعضاً بخطا رفتن مؤلفان تذکره هارا، در نوبت خود، نیز شاید فراهم آورده باشد.

سعید نفیسی در موضوع برودکی نسبت داده شدن اشعار قطران بطرز مفصل میایستد. از ۴۴ قصیده، قطعه و تغزلی را که در نسخه‌های «دیوان مجعول» رودکی آورده شده و بعضی پارچه‌های آنها در لغت‌های بعد از عصر XVI و سرچشمه‌های ادبی برودکی نسبت داده میشدند، عیناً آورده^۱، پس در تحت سرلوحه «امتیاز رودکی از قطران» کوشش میکند، که فرق‌های شعری رودکی و قطران را معین نموده، حقیقتاً هم بقطران تعلق داشتن اشعار ذکر شده را اثبات نماید.

در اینجا سعید نفیسی با دوراه باصل مقصد نزدیک میشود: یکم—با راه تعیین نمودن شخصیت ممدوحان، اشخاص و موضع‌های در اشعار یاد آوری شده، دوم—با راه تعیین کردن اسلوب شعری این دو شاعر.

^۱ س. نفیسی. رودکی—II، ص ۶۶۰—۷۷۴.

آن نتیجه‌تیکه او باراه بکم بدست در آورده است، تماماً قبل قبول می‌باشد. ۳۲ نفر اشخاصیکه در اشعار ذکر شده بصفت ممدوح و غیره یادآوری شده‌اند، در حقیقت، همه از آن نمایندگان خاندان‌های سلطنتی و آدمان مشهور عصر XI می‌باشند، زندگی‌اشان در آذربایجان و عموماً شمالی^{۱۰} ایران جریان یافت. نام موضع‌های یادآوری شده نیز بهمین سرزمین تعلق دارد. با عبارت دیگر، اشخاص ذکر شده همه از ممدوحان قطران تبریزی بوده، محل‌های یادآوری شده نیز همان جاهائی‌اند، که این شاعر مشهور عصر XI عمر بسر برده است.

از اینجهت جای شبهه‌ئی باقی نمی‌ماند، که شکل‌های پره آن ۴۴ قطعه شعر برودکی نسبت داده شده (فقط شکل کامل آنها)، که در دیوان قطران تبریزی آمده‌اند، بشاعر آخرین، یعنی بقطران تعلق نداشته باشند.

راه دوم در تدقیقات خود پیشگرفته سعید نفیسی نیز بااهمیت مهمی صاحب است. این‌را باید گفت، که گرچندی در باره اشعار برودکی نسبت داده شده، هنوز از نیمه اول عصر XVII سر کرده شبهه‌ها بمیان آمده، آنرا اشعار قطران تبریزی میدانستند، ولی تا وقت تألیف یافتن اثر سعید نفیسی هیچیک از تذکره نویسان شرق و تدقیقاتچیان دوره نو موضوع از جهت اسلوب شعری سنجیده برآمدن اشعار رودکی و قطران‌را به پیش خود نگذاشته بود. مسئله از این راه بمقصد نزدیک شدن اولین دفعه در تاریخ

آموخته شدن میراث ادبی^۱ رودکی از طرف سعید نفیسی
گذاشته میشود.

نتیجه‌تیکه او از این راه - از سنجیدن اسلوب ادبی -
بدیعی^۲ رودکی و قطران بدست آورده است، چنین است:
«کلیاتی نیز در سبک شعر رودکی و سبک شعر
قطران» - میگوید او، - بدستست که باستعانت آن شعر
رودکی را از سخن قطران بخوبی میتوان شناخت و آن
این است، که شعر رودکی بسیار طبیعی و منسجم [روان]
و علری از هرگونه پیرایه لفظی و آرایش ظاهری
سخنست و بهیچ وجه پای‌بست صنایع لفظی و محسنات
ظاهری بدیع نیست و هیچگونه تکرار در آن نتوان یافت.
و حال آنکه شعر قطران سراسر مصنوع و متکلفی و
و توأم [همراه] با پیرایه‌های لفظی و محسنات ظاهری
کلام است و بسبک مخصوصی است که عنصری بلخی
در بعضی از ابیات خود ابتکار کرده و قطران آن سبک را
در تمام شعر خویش بسط داده است»^۱.

او بعد از آنکه در ایجابیات عبدالواسع جبلی و
رشید وطواط وسعت یافتن این سبک را قید میکند
دوباره باصل موضوع برگشته: «چنانکه تمام قصاید
قطران، - دوام میکند او، - دارای صناعت ترمیم و
اسجاع است و هر مصرعی تا حدی توان گفت، که تکرار

^۱ س. نفیسی، رودکی - II، ص ۷۸۵.

مصرع پیشین و قلب و نقلی از آنست و البته در این میان کلام از روانی^۱ طبیعی و طراوت اصلی^۲ خود میفتند... و کسیکه در يك بيت از سخن رودکی اندیشه کند، محالست که هرگز شعر او را از سخن قطران نیز نهد... هرگز ممکن نیست باندک ممارست و تتبع شعر رودکی را با سخن قطران اشتباه کرد^۱.

سعید نفیسی در مسئله تعیین نمودن اسلوب ادبی - بدیعی^۳ رودکی و قطران اساساً موفق گردیده است. ولی در تعریفات او بعضی لحظه‌های جداگانه‌ئی موجودند، که در باره آنها حالا توقف نمودن، از منفعت خالی نخواهد بود. آری درست است که اشعار رودکی خیلی طبیعی است و پای بست صنعت‌های لفظی و محسنات ظاهری بدیع نیست. ولی در عین حال، اشعار او را بکلی «عاری از هر گونه پیرایه لفظی و آرایش ظاهری سخن» می‌باشد گفته نمیتوانیم. يك قسمت مهم صنعت‌های لفظی، از جمله «ترصیع»، «سجع» و امثال اینها، که در تعریفات بالا همچون يك خصوصیت خاص شعری قطران و غیره تصویر یافته‌اند، در اشعار رودکی نیز پیدا کرده میتوانیم^۲.

^۱ س. نفیسی، رودکی - II، ص ۷۸۶.

^۲ فکر در باره سجع رودکی بیان نموده مؤلف «المعجم...» (نشر ذکرشده، ص ۱۳۴) خیلی قابل دقت است. این مؤلف تعریف بحر شعری «مقبوض ائلم» را داده «رودکی، - میگوید او، - دو بیت در مقبوض ائلم»

قطع نظر از آنکه در اشعار تاکنون معلوم بوده رود کی باینگونه صنعت‌های لفظی برخوردن ممکن است، در «ترجمان البلاغه» مؤلف عصر XI الرادویانی عاید به شانزده صنعت بدیعی، بطریق مثال، بیت‌های جداگانه اشعار رود کی را آورده است، که در بین آنها علاوه به «ترصیع» و «سجع» یکمقدار صنعت‌های لفظی^۱ بدیعی^۲ دیگری را نیز دچار میکنیم^۱.

علاوه بر این هجتها، سخن نظامی عروضی^۳ سمرقندی نیز در باره این مسئله يك دليل روشن میباشد. نظامی^۴ عروضی بعد از عیناً آوردن قسم باقیمانده شعر «بوی جوی مولیان» عاید به بیت آخرین آن توقف نموده چنین مینویسد: و اندرین بیت از محاسن هفت صنعت است: اول مطابق، دوم متضاد، سوم مراخف، چهارم بیان مساوات، پنجم عنویت، ششم فصاحت، هفتم جزالت، و هر استادیکه

گفته است و سجع در آن نکه داشته و از انجهد چندان ثقیل نیانده است:

«گل بهاری بت تناری،
نبید داری چرا نیاری،
نبید روشن چرا بر بهمن
بنزد گلشن چرا نیاری.»

یعنی از بسکه رود کی در این پارچه شعری صنعت سجع کار میفرماید، بنابراین این ثقیلی وزن نامعلوم گردیده است. الرادویهائی. ترجمان البلاغه، نشر ذکر شده، ص ۷، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۵۲، ۷۵، ۷۷، ۸۸، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۹۴، ۱۲۵، ۱۳۱ - ۱۳۲ و ۱۳۷.

اورا در علم شعر تبهر است، چون اندکی تفکر کند -
داند، که من درین مصیبت^۱: هر گاه دیگر قسمتهای
این شعر از جهت کار فرموده شدن صنعتهای
بدیعی^۲ عنعنه وی از نظر گفرائیده شود، ممکن است
بصنعتهای قید کرده نظامی^۳ عروضی بکچند صنعت لفظی^۴
بدیعی را علاوه نمود.

معلومات مولفان دو سرچشمه بالا، در نوبت خود، باین
حقیقت گواهی میدهد، که صنعتهای بدیعی^۵ اشعار
رودکی و از آنجمله آرایش لفظی^۶ آن در عصر XI-XII
نیز مورد دقت نمایندگان علم شعر قرار گرفته بوده اند.
پس، در بین صنعتهای بدیعی^۷ لفظی^۸ اشعار رودکی
و قطران فرق چیست؟ - ب فکر ما، فرق در اینجا است که
صنعتهای لفظی و آرایش ظاهری در اشعار رودکی
خیلی طبیعی و نظر با اشعار قطران مقداراً کمتر بوده،
در اشعار قطران آنها بدرجه تصویر کرده سعید نفیسی
وسعت پیدا کرده اند.

اینحالت، یعنی هنوز در اشعار رودکی موجود بودن
شکلهای طبیعی و نسبتاً ابتدائی بکمقدار صنعتهای
بدیعی - لفظی^۹ اشعار قطران یکی از آن واسطه هائیکه
که در بین میراث ادبی^{۱۰} رودکی، عنصری و قطران، باوجود

^۱ نظامی عروضی سمرقندی. چهار مقاله، نشر
ذکر شده، ص ۲۹ - ۳۰

فرقهای معین اسلوبی، در این قسمت نیز یکنوع مناسبت و علاقه‌نی بوجود آورده‌است.

عاید باین مسئله نتیجه از تدقیقات خود برآورده شبلح نعمانی نیز خیلی قابل دقت است: «یکی از صنایع شعری» — میگوید او، — صنعت ترصیع میباشد و آن از آوردن الفاظ هموزن [عبارت] است در دو مصرع... صنعت مزبور در تمام اشعار رودکی یافت میشود و تا مائه ششم معمول بود. همه شعرا آنرا بکار بردند^۱. یعنی این مولف در ساحت کار فرموده شدن این صنعت لفظی^۲ بدیعی در میراث ادبی^۳ شاعران عصر X—XII موجو بودن مناسبت خاصی را مشاهده میکند.

آری درست است، که در بین اشعار استفاده برده شبلح^۴ نعمانی، بنابر اینکه یکی از سرچشمه‌هایش مجموعه از طرف هرمان انه ترتیب داده شده رودکی بوده‌است، بعضی پارچه‌های شعری دیگران نیز دیده میشوند، ولی این اهمیت فکر بیان کرده‌اند او را کم نمیکند. با این‌تربقه، حادثه ادبی^۵ بالا، در حقیقت، در بین بیت‌های جداگانه سه نفر استاد نظم — رودکی، عنصری و قطران بعضی حالت‌های هم‌رنگی را فراهم نیاورده‌نمیتوانست. این واقعه نه فقط در میراث ادبی^۶ آنها، بلکه در اشعار

^۱ شبلح نعمانی. شعرالجم، جلد I، نشر ذکر شده، ص ۲۵.

عموماً شاعران عصرهای X-XII، که نمایندگان يك سبك ادبی-سبك ترکستانی را تشکیل میدهند، نیز کم نمیباشد.

چنین حالت، اگر خطا نکنم، یکی از آن سبب‌هائست که حادثات مخلوط گردیدن پارچه‌های جداگانه آثار ادبی-بعضاً بيك شاعر نسبت داده شدن شعر شاعر دیگر و امثال اینهارا بوجود آورده است. مثلاً، واقعه از طرف رضاقلی‌خان هدایت بقطران نسبت داده شدن «قصیده ملحرمی» نیز از نتیجه بعضاً عمومیت داشتن رنگ آمیزیهای لفظی^۱ بدیعی^۲ شعری خالی نخواهد بود.

در حقیقت اگر «تاریخ سیستان» بدست نمیدرآمد، همان طرزیکه در مقاله اولین خود دینسن رس باشتباه راه داده بود، رودکی در آثار تدقیقاتچیان از این اثر خود ابتدا معروم میگردد و در پیروئ هدایت همه آنرا بقطران حکم میکردند. یا اینکه شعر مشهور دیگر رودکی («بیار آن می که پنداری مگر یاقوت نابستی») را که مولف «المعجم...»^۱ يك بیت آنرا بمعزی نسبت داده، امین احمد رازی آنرا از رودکی دانسته است،^۲ نیز همین حالت روی میداد، مثلاً، اگر سعید نفیسی این شعر را

۱ شمس‌الدین محمد بن قیس رازی. المعجم فی معانی اشعار العجم، نشر ذکر شده، ص ۳۱۶.
۲ امین احمد رازی. هفت اقلیم، نسخه ذکر شده، ورق ۴۱۷.

در دیوان معزی نیز دچار میگرد، گمان نمیکنم، آنرا در اساس صنعت‌های بدیعی^۱ لفظی اش از اشعار خاص معزی فرق نموده، بمیراث ادبی^۲ رودکی داخل مینمود.

علاوه بهر نکتی^۳ آرایش لفظی^۴ بدیعی^۵ شاعران دوره‌های بهم نزدیک، که در برابر عمومیت موضوعات شعری، چنوعی که قید کرده شد، بعضاً آمیزش یافتن اشعار بی تخلص آنها را فراهم میگرداند، در مسئله^۶ بشعر یک شاعر راه یافتن بیت‌های جداگانه^۷ شاعر دیگر باز یک واسطه^۸ اساسی موجود است، که متأسفانه در تدقیقات سعید نفیسی، از چه سبب باشد، بآن دقت کرده نشده است.

این واسطه یکی از همان طلبات شاعر است، که در گذشته از هر یک شخص شاعر شونده طلب کرده میشد. در اینجا برای روشن تر شدن اصل مقصد، بهتر است، که پیش از همه با سخن در این باره رانده نظامی عروضی^۹ سمرقندی شناسا شویم. نظامی عروضی در «چهار مقاله» در فصل «چگونگی^{۱۰} شاعر و شعر او» هنگامیکه مانند درست طبعی، دقیق نظری، از علم‌های زمان خود باخبر بودن، حاضر جوابی، تا درجه^{۱۱} بمقبولی^{۱۲} عامه رسانیدن شعر و امثال اینها یکمقدار طلبات شاعری را تصویر مینماید، شرط زیرین را بآنها علاوه میکند:

«اما شاعر بدین درجه نرسد، الا که... در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخرین پیش چشم کند و پیوسته

دواوین استادان همی خواند و یاد همی گیرد، که درآمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن برچه وجه بوده است، تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود و عیب و هنر شعر بر صحیفه خرد او منقش گردد، تا سخنش روی در ترقی دارد و طبعش بجانب علو میل کند...»^۱

چنوعیکه از سخن نظامی عروضی^۲ سمرقندی معلوم میگردد، یکی از شرطهای اساسی^۳ شاعری در جوانی خوانده از یاد نمودن یکچند هزار بیت اشعار گذشتگان و پیوسته مطالعه کرده ایستادن دیوانهای استادان نظم بوده است. از اینجاست که در گذشته مسئله از یاد دانستن یکچند هزار بیت شعر و مطالعه دائمی^۴ دیوانهای اشعار استادان نظم يك مشغولیت معمولی^۵ شاعران گردیده بوده است.

آن اخبارات در باره قطران بیان کرده ناصر خسرو، یعنی به پیش او دیوانهای منجیک و دقیقی را آورده خواندن قطران و معنیهای مشکلرا پرسیده گرفتن وی^۶ همینرا نشان میدهد، که قطران نیز باوجود در ساحة شعر و شاعری زبردست گردیدن خود، همانا مشغول رعایه کردن طلبات ذکر شده بوده است.

^۱ نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، نشر ذکرشده، ص ۲۶-۲۷.

^۲ ناصر خسرو، سفرنامه، چاپ برلین، سال ۱۳۴۱، ص ۸.

در موضوع عموماً از طرف شاعران رعایه کرده شدن این طلبات، معلومات در باره بدرالدین هلالی بیان کرده بابر میرزا باز يك دليل روشن میباشد. این مولف در اثر خود «بابرنامه» مینویسد، که غزلهای هلالی روان و رنگین بوده، قوه حافظه اش کلان است، از اشعار گذشتگان گویا ۳۰-۴۰ هزار بیت شعر را یاد میداند و اکثریت بیت های خمستین - خمسه های نظامی^۱ گنجوی و خسرو دهلوی را از بر کرده است.^۱

در صورتیکه حقیقت مسئله چنین است، پس تصویری پیدا میشود، که اینطریقه از یاد کرده شدن این مقدار شعر گذشتگان و مطالعه دائمی^۲ اشعار دیگران مگر بآمیزشن یافتن بعضی پارچه های شعری راه نمیکشاید، باعتبار دیگر شاعریکه هزاران بیت اشعار گذشتگان را یاد کرده و همیشه مشغول از نظر گنرآیندن دیوانهای استادان نظم میباشد، در وقت شعر سرآیندن خود آبا ممکن نیست، که بعضی بیت های دیگران غیر عمدی - بیون میل وی، عیناً و یا با اندک تغییراتی، در محصول ایجاد اش راه یابند؟ - ب فکر ما اینگونه تصورات نه اینکه از حقیقت دور نیست، بلکه یکحالت واقع شده و حتمی میباشد، مثلاً در غزلیات هلالی ما یکمقدار بیت های غزلیات خسرو دهلوی را بعضاً عیناً و بیشتر با اندک تغییراتی دچار میکنیم.

^۱ بابر میرزا، بابرنامه، نشر المینسکی، قازان، سال ۱۸۵۸، ص ۲۲۸.

فرض کردیم، که آثار خسرو دهلوی موجود نمی‌بود، کسی دربارهٔ خسرو و تعلق داشتن آن ابیات، البته چیزی گفته نمیتوانست. از بسکه آنها در دیوان هلالی آمده‌اند، اگر در بعضی سرچشمه‌های بعد از عصر XVI بنام خسرو دچار شوند هم، بدون تدقیقاتی خاص اسلوبی و غیره از آن خسرو بودن آنها را حکم کردن ممکن نبود. فقط موجودیت دیوانهای خسرو در این باره بما کمک میرساند. هلالی این کار را، البته، قصداً نکرده‌است. زیرا استعداد بلند شاعرش او بوی امکانیت میداد، که از عهدهٔ اجرای سخت‌ترین طلبات شعری برآید. آمیزش یافتن اشعار ذکر شده، بی‌شبهه، تأثیر همان ذخیرهٔ کلان اشعار از یاد گرفتهٔ هلالی میباشد، که بدون میل او، در ثمرهای ایجادش راه پیدا کرده‌است.

این را باید گفت، که چنین واقعه حتی در ایجادیات شاعران بگدوره نیز دیده میشود. مثلاً خیلی عبارتهای شعری و بیت‌های جداگانه موجودند، که با اندک تغییراتی در میراث ادبی^۶ پنج شاعر همعصر - دیوانهای خواجوی کرمانی، عماد فقیه، سلمان ساوجی، حافظ شیرازی و کمال خجندی تکرار یافته‌اند. یکی از سببهای اساسی^۷ روندهای این حادثه، بفکر ما، همانا حالت ذکر شده بوده‌است.

^۶ محمد معین. حافظ شیرین سخن، تهران، سال ۱۳۱۹ شمسی، ص ۱۹۸-۲۱۴.

حالا برمیگردیم باصل مقصد: در صورتیکه در شعر شاعران هر يك دوره داخل گردیدن بعضی بیت‌های استادان گذشته نظم، بنابر سبب ذکر شده، يك امر واقعی است، پس فقط دلیل در قصیده‌های قطران و اشعار بعضی نمایندگان نظم عصرهای ۷-۷۱ واقع گردیدن بیت‌های تأریخاً برودکی هم نسبت داده شده، مگر حل مسئله را بطرز کلی و قطعی تأمین کرده می‌توانند؟ - ب فکر مانده.

در اشعار قطران و شاعران دیگر از طرف تدقیقات‌چپیان نام برده، مخصوصاً سعید نفیسی پیدا کرده شدن بیت‌های ذکر شده^۱ بی‌شبهه، يك کشفیات جدی است. بعد از این، البته، بیت‌های اشاره کرده بشهر را بدون قید و شرطی برودکی نسبت دادن ممکن نیست. ولی در عین حال تنها حجت در اشعار شاعران ذکر شده واقع گردیدن آن بیتها و پارچه‌های شعری بگانه دلیل قطعی^۲ محض بهمین شاعران تعلق داشتن تمام آن بیتها و قطعه‌های شعری نباید باشد.

يك امر واقعی بودن حادثه ادبی^۳ در بالا قید شده، بیش از بیش چنین ملاحظه احتمالی را نیز بوجود می‌آورد، که شاید يك قسم آن اشعار برودکی تعلق داشته، بعداً تأریخاً باراه تصویر کرده شده، مانند در اشعار ابوشکور بلخی، دقیقی، فردوسی، خسروانی، عنصری سنائی، معزی

^۱ س. نفیسی. وودکی - II، ص ۶۲۹-۶۵۷.

عطار، سعدی و قطران تبریزی داخل گردیدند مضمونهای شعرهای رودکی، که خود سعید نفیسی با دلیلهای روشن اثبات کرده است^۱، با شعر دیگران راه یافته باشند.

در تدقیق سعید نفیسی، همان نوعیکه معلوم است، از این نقطه نظر بحل مسئله نظر کرده نمیشود. اینحالت از یکطرف و مناسبتهای موجوده صنایع لفظی^۲ در بالا قید شده از طرف دیگر، طلب میکند، که خلاصه - های در باره تقدیر آن بیتها برآورده شده باز بکمربته دیگر سنجیده شوند. بعبارت دیگر، بیتهای مورد گفت و گذار قرار گرفته آن ۴۴ قطعه شعر قطران و چندی از بیتهای قصاید دیگران، که در باره آنها سخن میرود^۳، بهتر است، که بنابر دو جهت ذکر شده، باز یکبار در تحت سنجش دقیق قرار گیرند.

در این سنجش، یعنی در تدقیقات علاوه^۴ در این ساحه برده میشده گی، ب فکر ما، باید نکته های مورد هفت قرار داده سعید نفیسی هر طرفه وسعت یافته، در اشعار ذکر شده در برابر بنظر گرفته شدن انعکاس لحظه های جداگانه شرایط تاریخی، محیط اجتماعی و سیاسی^۵ دوره زنده گی^۶ هر يك شاعر، بنابر کیهای خاص اسلوب بدیعی

^۱ س نفیسی. رودکی - II، ص ۶۲۲ - ۶۲۹.

^۲ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۶۲۹ - ۶۵۷.

و خصوصیاتهای زبانی، مخصوصاً به لکسیکه رودکی و قطران و دیگر استادان علاقمند نظم بیشتر دقت کرده شود. چنین تدقیقات علاوه‌گی، البته، از منفعت مهم خالی نخواهد بود. حالا اینطرف مسئله‌را، اگر یکسو گذاریم، باید قید نمود، که تدقیقات سعید نفیسی، چنوعیکه در باب دوم اشاره کرده شده بود، در تاریخ منبعده آموختن میراث ادبی^۱ رودکی موقع مهمی‌را اشغال نمود. اگر تا تاریخ بوجود آمدن این اثر مجموعه اشعار ترتیب داده هرمان انه برای سنجیدن خصوصیت‌های اشعار رودکی همچون سرچشمه مهم، قرار گرفته، حتی کسانی مانند شبلی نعمانی، تدقیقاتچیان زبردست بآن تکیه کرده باشند، بعد از نشر اثر سعید نفیسی آن مجموعه اشعار بکلی اهمیت خودرا گم کرد و اثر سعید نفیسی، چه در غرب و چه در شرق، مانند يك سرچشمه معتبر درجه اول قرار گرفت.

تدقیقاتچیانیکه بعد از این عاید بتاریخ ادبیات فارس- تاجیک اثری تألیف کرده اند، نیز باثر سعید نفیسی تکیه نموده اند. مثلاً، در چنین اثر بزرگ بتاریخ ادبیات بخشیده شده- «تاریخ ادبیات در ایران»^۲ فکر عاید برودکی رانده شده، اگر خطا نکنم، عموماً در اساس عقیده سعید نفیسی و اشعار جمع‌آوری کرده او صورت گرفته است.

^۱ ذ. صفا. تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکر شده، ص. ۳۴۴-۳۴۵.

این را نیز باید قید کرد، که اگر نشر گردیدن «ترجمان البلاغه» از ادویانی را استثنا کنیم، در چنین تدقیقاتی در خارجه برده شده، متأسفانه، حتی يك بيت تازه رودکی را هم دچار کرده نمیتوانیم، که باشعار دیوان ترتیب داده سعید نفیسی توی گری داخل کرده میتوانسته باشد.

در مملکت ما یگانه شخصی، که در دوره ساویتی پیش از همه بجمع آوری و نشر کنانیدن اشعار رودکی جرئت کرده است، صدرالدین عینی میباشد. او تثبیت هنوز در سال ۱۹۲۵ نشان داده اش را دوام داده،^۱ در «استاد رودکی» نام رساله خود خیلی اشعار در سرچشمه های آسیای میانه برودکی نسبت داده شد. جمع آوری نموده، آنرا با همراهی پ. دهانی بطبع رسانید.

در بین این اشعار یکمقدار از پارچه های شبهه ناک، بنابر استفاده برده شدن دو سرچشمه بعد از عصر XVI - «آتشکده» و «مجمع الفرس»، داخل شده است. ولی اهمیت کار صدرالدین عینی در جای دیگر است. او آن قسمت اشعار نامعلوم رودکی را، که در سرچشمه تاکنون باین مقصد استفاده برده نشده - «تحفة الاحباب» نام لغت مؤلف عصر XV حافظ او بهی جایگیر شده بوده است، محل استفاده

^۱ ص. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، نشر ذکر شده، ص. ۱۱-۱۷.

عموم گردانید و باین واسطه باشعار جمع آوری شده رود کی
يك حصه تازه‌ی علاوه نمود^۱.

کارهای جستجوی تدقیقاتی، که

تیلر، جشن و
جمع آوری شدن
اشعار تازه رود کی
بمناسبت تیرائی جشن ۱۱۰۰ سالگی
روز تولد رود کی هیئت کارکنان
علمی شعبه شرقشناسی و آثار ادبی

آکادمی^۲ فنهای تاجیکستان و دو نفر از خادمان علمی انستیتوت
زبان و ادبیان گنرانیده شده بود، بی نتیجه نرفت. ذخیره
دستخطهای شرقی^۳ کتابخانه‌های مملکت ما - ذخیره دستخط-
های شرقی انستیتوت شرقشناسی ا. ف. عموم اتفاق و
انستیتوت شرقشناسی اوزبکستان، کتابخانه‌های گرجستان،
ارمنستان، آذربایجان، بخارا، قازان، قرغزستان، قزاقستان
و ذخیره کتابخانه‌های تاجیکستان ساویتی با دقت آموخته
شد. در نتیجه از سرچشمه‌های زیرین یکمقدار اشعار
پراکنده رود کی بدست درآمد:

۱. «ترجمان البلاغه» تألیف محمد بن عمر الرادویانی.
این سرچشمه گمنام عصر XI، خوشبختانه، بدست درآمد،
سال ۱۹۴۹ در استامبول از طرف احمد آتشی بطبع
رسانیده شد. در این اثر برای شانزده صنعت بدیعی ۲۰

^۱ ص. عینی و پ. دهاتی. استاد رود کی، نشر ذکر شده،

ص. ۹۵-۹۸.

^۲ A. M. Mirzoev. Меропи адабии Рудакӣ ва ашъори тозаи
ба даст даромадан у, Шарқи сурх № 4, 1958, сах. 66-77.

بیت از اشعار رودکی بطریق مثال آورده شده است، که این بیتها پیش از این در جایی دچار نگریدیده اند.

۲. «دانشنامه قدرخان» تألیف اشرف ابن شرف العذکر الفاروقی. این لغت در سال ۸۰۷ هجری (۱۴۰۴) تألیف گردیده، کتابت آن در سال ۸۱۱ در شهر بخارا صورت گرفته است. این نسخه کتاب در تحت رقم ۳۲۴ (۲۵۷۳) با عنوان «لغت پهلوی» در ذخیره دستخطهای شرقی^۱ آکادمی^۲ فنهای آذربایجان نگاه داشته میشود. در این لغت ۶۴ بیت شعر رودکی پیدا شد، که ۲۰ بیت آن تماماً تازه میباشد.

۳. «تحفة الاحباب» تألیف حافظ اوبهی. این لغت در سال ۱۵۳۰ تألیف گردیده است. از این اثر یکچند نسخه در کتابخانههای مملکت ما موجود میباشد. مؤلف در شرح ۳۰ کلمه از اشعار رودکی ۳۰ بیت میآورد، که ۶ بیت آن در جایی قید نگریدیده است.

۴. «فرهنگنامه» تألیف حسین الوفائی. لغت در سال ۹۳۳ هجری (۱۵۳۶) تألیف گردیده است و همان نوعیکه مؤلف در مقدمه آن مینویسد، سرچشمه او ذو لغت خیلی پیشتر تألیف شده—رساله محمد هندوشاه و لغت مختصر مولانا شمس الدین کشمیری بوده است. يك نسخه

^۱ برای اطلاعات وسیعتر حاصل نمودن در باره نسخه‌های «تحفة الاحباب» مراجعت کرده شود:

A. K. Arund. Толковый словарь. Тухфат-ул-Ахбоб* Хафиза Убахи, Труды Института Востоковедения АН Узб. ССР, вып. III, Ташкент, 1954.

این اثر در تحت رقم ۲۰۸ در کتابخانه شعبه شرق شناسی و آثار ادبی^۶ آکادمی^۷ فنهای تاجیکستان نگاه داشته میشود. «فرهنگ نامه» ۲۰۴۸ لغت را دربر میگیرد، که از آن برای شرح ۱۰۴ لغت از اشعار رودکی ۱۰۸ بیت بطریق مثال آورده شده است. از این مقدار فقط ۱۳ بیت تازه بوده، دیگر آن در مجموعه^۸ ترتیب داده سعید نفیسی^۹ دچار میشود.

۵. «مدار الافاضل» تألیف الله داد فیض بن اسدالعلماء علی شیر السرهندی، این لغت در سال ۱۰۰۱ هجری (۱۵۹۳) در هندوستان تألیف گردیده است. دو نسخه^{۱۰} آن در تحت رقمهای ۱۹۹۸، ۵۴۴ در کتابخانه شعبه شرق شناسی و آثار ادبی^{۱۱} آکادمی^{۱۲} فنهای تاجیکستان محفوظ میباشد.

در این سرچشمه ۳۰ بیت با نام رودکی و ۴۰۰ بیت در زیر عنوان «استاد» آمده است. در وقت جستجوی مقدماتی معلوم گردید، که از این مقدار ۲۲ بیت از آثار جمع آوری شده رودکی بوده، در تحت عنوان «استاد» آورده شده بوده است. بنابراین از احتمال خالی نیست، که یکمقدار زیاد آن اشعار نیز برودکی تعلق داشته باشد. البته در تدقیقاتهای منبعه اینطرف مسئله بخوبی روشن کرده خواهد شد.

اینرا باید قید نمود، که گرچندی در این سرچشمه اشعار تازه رودکی موجود نیست، ولی خیلی بیت های معلوم

رودکی با فرقه‌های مهمی دچار میشوند، که در عین حال آنها را بنظر نگرفته نمیتوانیم.

۶. اشعار روانه کرده سعید نفیسی. سال ۱۹۵۷
هنگامیکه در هندوستان با شاعر ما میرزا ترسونزاده مصاحب شده، از او خبر در تاجیکستان شروع شدن نیاری جشن ۱۱۰۰ سالگی^۱ رودکی را میشنود، خیلی خوشحال گردیده وعده میدهد، که یکمقدار اشعار تازه رودکی را که بعد از نشر گردیدن اثر ذکر شده خود بدست فرآورده است، بتاجیکستان خواهد فرستاد.

در حقیقت دیری نگذشته، لطفاً، ۴۹ بیت اشعار تازه رودکی را باستالین آباد روانه نمود، ولی در مکتوب او منبعها نشان داده نشده بود. در وقت سنجیدن معلوم گردید، که ۲۰ بیت آن همان اشعار در «ترجمان البلاغه» درج شده بوده است. در هر صورت این تحفه سعید نفیسی با آثار جمع آوری شده استاد رودکی حصه نمایانی را افزود.

با اینطریقه، در دوام کارهای نیاری جشن رودکی ۸۸ بیت تازه میراث ادبی^۲ شاعر بدست درآمد.

اشعار جمع آوری شده
و موقع آن در تعیین
کردن شکل‌های نظم
رودکی
مجموعه تازه اشعار ابوعبدالله
جعفر بن محمد رودکی، که
همچون جمعبست آثار باقیمانده
رودکی بمناسبت جشن در

استالین آباد نشر گردیده است، چنوعیکه از تفصیلات بالا

معلوم میشود، نتیجهٔ مجموعۀ آنها جستجو و تدقیقانیست، که هنوز از سال ۱۸۷۳- از وقت نشر شدن مجموعۀ هرمان انه سر شده، تاکنون دوام کرده آمده است.

اشعار جمع آوری شدهٔ شاعر مقدار آ زیاد نیست، جمعا ۹۱۹ بیت، یاخود ۱۸۳۸ مصرع شعر را تشکیل میکند. اما اهمیت این اشعار در مسئلهٔ درك نمودن لفظهای جداگانهٔ حیات، طرز افکار و ماهیت ایجادیات رودکی، چه طرزیکه در باب گذشته دیده شد و بعد از این در باب آینده خواهیم دید، کلان است. طرف دیگر اهمیت پارچههای شعری ذکر شده در اینجاست، که در اساس آنها در کدام شکل‌های نظم طبع آزمائی نمودن شاعر بزور گرا پی بردن ممکن میشود.

در بین آثار ذکر شده ما دو قصیدهٔ کامل رودکی - «قصیده در شکایت پیری» و «قصیدهٔ مادر می» را چهار میکنیم^۱. «قصیده در شکایت پیری» علاوه به صنعت بلند شعری اهمیت مهم ترجمۀ حالی دارد که در اساس این قصیده، همان نوعیکه در باب گذشته دیده شد، خیلی لفظهای حساس زندگی^۲ شاعر را روشن کردن ممکن گردید. «قصیدهٔ مادر می» در برابر اینکه طرز حاضر نمودن می انگوری در آن استادانه تصویر یافته است،

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص. ۹۷۷، ۹۸۲، ۱۰۰۸، ۱۰۱۶.

اهمیت بزرگ غایهوی و تاریخی (مراجعت کرده شود بیاب آینده) دارد.

قسمت دیگر این شکل نظم، که مرثیه میباشد، نیز نمونه‌های آن در بین اشعار جمع‌آوری شده موجود میباشد. از نمونه‌های این شکل نظم یکی مرثیهٔ بمرگ مرادی بخشیده شده بوده، دیگری پارچهٔ آن مرثیهٔ مشهور رودکی است، که او در سال ۳۲۵ هجری (۹۳۶) بواقعهٔ وفات شهید بلخی با خیلی سوز و گداز سروده است.^۱

غیر از قصیده و مرثیه اشعار ذکر شده عبارت است، از شعرهای عاشقانهٔ نوع غزل، تشبیب‌های شیرین بوصف بهار، خزان بخشیده شده، رباعی، قطعه، خیلی بیت‌های اخلاقی-تربیهوی و عشقی^۲ منسوب بمثنوی و پارچه‌های شعری پراکنده که بشکل‌های ذکر شدهٔ نظم شاعر تعلق دارند.

اهمیت مهم اشعار جمع‌آوری شده باز در اینجا است، که در اسلوس آنها در بارهٔ چگونه مثنویها ایجاد کردن رودکی، تا حد امکان، تصورات پیدا شده است.

سرچشمه‌های ادبی-تاریخی فقط عاید بدو مثنوی رودکی-نظم «کليله و دمنه» و مثنوی «خوران آفتاب» معلومات داده بودند. از جمله ابومنصور ثعالبی قید کرده است، که «کليله و دمنه» همیشه در خرینهٔ پادشاهان

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۹۸۳، ۱۰۰۴.

ایران نگاه داشته میشود، تا اینکه ابن مقفع آنرا عبری گردانید و رودکی بفرمان امیر نصر بن احمد سامانی بشعر درآورد^۱. اخبارات در این باره بیان کرده فردوسی خیلی مفصلتر است. او درباره در زمان سلطنت خسرو انوشیروان به پهلوی ترجمه شده در خزینة دولت ساسانی نگاه داشته شدن «کلیله و دمنه» بطرز خیلی کامل معلومات داده، عاید به نظم آن چنین میگوید:

«...کلیله بتازی شد از پهلوی،
 بدینسان که اکنون همی بشنوی.
 بتازی همی بود تا گاه نصر،
 بدانکه که شد در جهان شاه نصر.
 گرانیاه بوالفضل دستور اوی.
 که اندر سخن بود دستور اوی.
 بفرمود تا پارسئ دری،
 بگفتند و کوتاه شد داوری.
 وزان پس بگو رسم و رای آملش،
 برو بر خرد رهنمای آملش...
 گذارنده را پیش بنشاندد،
 همه نغمه بر رودکی خواندند.
 بپیوست گویا پراکنده را،
 بسفت اینچنین در آکنده را^۲»

^۱ ثعالبی. کتاب «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» چاپ پاریس، سال ۱۸۴۰، ص ۶۳۳؛ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۸۳.

^۲ ابوالقاسم فردوسی. شاهنامه، تهران، جلد ۸، سال ۱۳۱۳ شمسی، ص ۲۵۰۷.

آنچیزیکه در اینجا نظر بر معلومات ثعالیهی فوق میکند، از این عبارت است که «کليلة و دمنه» پیش از برشته نظم کشیده شدن با امر بلغمی از عربی به نثر پارسی^۱ در ترجمه شده، بعد از آن رودکی بنظم آن مأمور گردیده بوده است.

علاوه بر این از نام عنصری نیز شهرت دارد، که گویا رودکی برای نظم «کليلة و دمنه» چهل هزار درهم از حکمران وقت هدیه گرفته باشد («چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش، عطا گرفت بنظم کليلة در کشور»). این سه نوع اخبارات همان معلومات اساسی است، که در دوره‌های منبعه در سرچشمه‌های ادبی و تاریخی، از جمله در مقدمه فارسی «کليلة و دمنه»، بهرام شاهی، «تاریخ گزیده» حمدالله مستوفی، تذکره دولت‌شاه سمرقندی و «کشف الظنون» حاجی خلیفه تکرار یافته است. همان نوعیکه دیده شد در باره حجم مثنوی، با کدام وزن نوشته شدن آن، تا چه اندازه در نظم رودکی عکس یافتن مضمون تربیه‌وی - اخلاقی^۲ «کليلة و دمنه» و امثال اینها هیچگونه معلومات موجود نبوده و گفتن ممکن است، که بنابر در سرچشمه‌ها غیر از ذکر اخبارات بالا، آورده نشدن نمونه‌های شعری مسئله از طرف رودکی بنظم در آورده شدن این اثر اخلاقی حالت بگونه نقل افسانه‌وی را بخود گرفته بود.

از طرف پاول هرن در «لغت فارس» اسدی اولین دفعه

کشف کرده شدن یکمقدار بیت‌های نظم « کليلة و دمنه »
 و در اثر سعید نفیسی به ۱۰۲ بیت رسیدن عدد ابیات
 باقیمانده آن حقیقت مسئله را تماماً روشن کرد و معلوم
 گردید، که مثنوی « کليلة و دمنه » رودکی در بهر رمل
 مسدس مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلان) سروده شده و
 گویا با این بیت مشهور شروع میشده است:

« هر که نامخت از گنشت روزگار،
 نیز ناموزد ز هیچ آموزگار »

سعید نفیسی در تحقیقات خود خیلی بیت‌های بدست
 درآمده این مثنوی رودکی را با ترجمه فارسی^۱ « کليلة و
 دمنه » بهرام شاهی مقایسه نموده، بدو نوع نتیجه می‌آید:
 اول اینکه اکثریت بیت‌های مقایسه کرده شده بامضمون
 اصل کتاب ذکر شده موافقت کلی داشته‌اند، دوم اینکه
 رودکی در نظم « کليلة و دمنه » بضمون کتاب کاملاً
 پیروی نکرده، بعضی مطلب‌ها را از طرفی خود داخل کرده
 بوده است. او برای تصدیق این قسمت فکر خود علاوه به
 بیت بالا ۶ بیت دیگر را بطریق مثال می‌آورد.^۲ یکی از آن
 پارچه‌های شعری این است:

« تا جهان بود از سر مردم فراز،
 کس نبود از راه دانش بی نیاز. »

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۷۶ - ۱۰۹۷.

^۲ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۸۸ - ۵۹۱.

مردمان بخرد اندر هر زمان،
 راه دانش را بهر گونه زبان.
 گرد کردند و گرامی داشتند،
 تا بسنگ اندر همی بنگاشتند.
 دانش اندر دل چراغ روشن است،
 و ز همه بد بر تن تو جوشن است».

مضمون این چهار بیت و بیت بالا در حقیقت در «کلیله و دمنه» بهرام شاهی دچار نمیشود. مسئله در ترجمه بمضمون اصلی «کلیله و دمنه» بکلی پیروی نکرده، بعضی موضوعهای اخلاقی را بآن علاوه کردن رودکی بیک امر طبیعی است.

زمان زندگی شاعر یک دوره بیداری ملی- خلقی بوده، هر یک شخص پیشقدم، چنوعیکه در باب یکم دیده شد، کوشش مینمود، که از افتخارات گذشته خلق خود هر چیز را که میدانند زنده گرداند و هر یک عملیاتی را که بفکر او سبب رشد و پیشرفت مردم زمان میگردد، تشویق نماید. در ترجمه «تاریخ طبری» عیناً همین را مرا پیش گرفتن بلعی، یعنی در وقت ترجمه بمضمون اصل کتاب از افتخارات گذشته خلقهای ایرانی نژاد خیلی چیزها را علاوه کردن او، درستی این حقیقت را کاملاً تصدیق میکند.

نکته قابل توجه دیگری، که در اینجا بیواسطه در باره آن توفیق نکرده نمیتوانیم، مسئله از طرف رودکی در وزن مثنوی «کلیله و دمنه» بنظم درآورده شدن «قصه»

سندباد» میباشد. پاول هرن در اثر ذکرشده در اساس ملاحظه نولد که در بعضی بیت‌های جمع آوری کرده خود توفی نموده قید میکند، که مضمون این بیت‌ها در متن «کليلة و دمنه» دچار نمیشود و آنها با مضمون خود به «قصه سندباد» منسوب میباشند. مضمون دو بیت زیرین که نیز از «قصه سندباد» اند، در حقیقت، در حکایت دوم شب چهارم کتاب «الف اليله و ليله» آمده است:

«گفت هنگامی یکی شهزاده بود،
گوهری و پره‌نر از اده بود،
شد بکر مابه درون يك روز غوشت،
بود فربیی و کلان و خوب گوشت.»

او بعد از آوردن چنین دلیلهای به این فکر میآید، که رودکی «داستان سندباد» را نیز بنظم در آورده بوده است.^۱ سعید نفیسی بعد از آنکه فکر هرن را نقل نموده، در باره تاریخ سندباد نامه بطرز مختصر اخبارات میدهد، هشت بیت شعر مضموناً باین داستان منسوب بنوده رودکی را آورده «از اینقرار، — میگوید او، — رودکی داستان سندباد یا بعضی از حکایت و قصص آنرا نیز نظم کرده است... ترجمه منظوم رودکی بهمان وزن منظومه کليلة و دمنه او بوده و شاید آن مثنوی^۲ «دوران آفتاب» که مؤلفی فرهنگ جهانگیری برودکی نسبت داده همان

^۱ Asadis neupersisches Wörterbuch Lughat-i Furs von Paul Horn, Berlin, 1897, ss. 18—21.

ترجمه منظوم سندباد بوده باشد و یا اینکه بعضی حکایت
سندباد را رودکی در منظومه «کليله و دمنه» خویش
گنجانیده است. در هر حال آنچه مسلمست اینست که بعضی
از مضامین و مطالب کتاب سندباد در میان اشعار مثنوی
بهر رمل رودکی دیده میشود و ظاهراً او سه منظومه
ببهر رمل داشته است.^۱

در مسئله نظم کتاب سندباد فکر احتمالی^۲ آخرین
سعید نفیسی بیشتر بحقیقت نزدیک است. دو فکر احتمالی^۳
دیگری که او در سطرهای بالا بیان میکند، یعنی شاید
همان مثنوی «دوران آفتاب» بودن نظم سندباد یا از طرف
رودکی بمنظومه کليله بطریق نظم علاوه کرده شدن
بعضی حکایت سندباد، با اصل موضوع آنقدر هم موافقت
نمیکند.

آن دو بیتی که مؤلف «فرهنگ جهانگیری» و بعضی
مؤلفان دیگر بکتاب «دوران آفتاب» رودکی نسبت
داده‌اند، این است:

«از خراسان بروز طلوس وش،
سوی خاور میخرامد شاد و کش،
مهر دیم بامدادان چون بتافت،
از خراسان سوی خاور میشتافت».

همان نوعیکه از مضمون این بیتها معلوم میگردد،
موضوع کتاب «دوران آفتاب» تصویر سیر آفتاب و مسایل

^۱ رودکی - II، ص ۵۹۴-۵۹۵

بهمین علاقه‌مند بوده‌است، که آن با مندرجه «داستان
سندباد» نزدیکی ندارد.

فکر احتمالی^۱ دیگر - بعضی حکایات سندباد را بمنظومه
«کلیله و دمنه» گنجانیدن رودکی نیز از تصورات
خیلی دور است. زیرا مضمون این دو اثر در بین خود
آنقدر موافقت ندارد، از طرف دیگر گفته هم نمیتوانیم،
که شاعر بزرگ بعضی حکایات داستان در زمان خود بطرز
مستقل در قطار «کلیله و دمنه» مورد استفاده عموم قرار
گرفته‌ا بر بمنظومه «کلیله و دمنه» داخل کرده باشد.
اما حالت در آن منظومه داخل کرده شدن مسایل اخلاقی،
چه طرزیکه پیش از این قید نمودیم، موضوع دیگر است.
از این دو جهت ممکن است، قید کرد، که رودکی
در قطار منظومه «کلیله و دمنه» در بهر رمل مستس
مقصود دو مثنوی دیگر - مثنوی «دوران آفتاب» و
«سندبادنامه» نیز داشته است، که متأسفانه، غیر از
یکچند بیت پراکنده چیز دیگری تا دوره ما نرسیده است.
همان نوعیکه از نمونه‌های اشعار جمع آوری کرده شده
رودکی معلوم میگردد، شاعر غیر از سه مثنوی در بالا
ذکر شده شش مثنوی دیگر نیز داشته است.^۱

سعید نفیسی بعد از قید نمودن این شش مثنوی،
در باره «عرایس النفایس» نام منظومه داشتن رودکی

^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۹۲ - ۵۹۳.

اخبارات مؤلف «کشف الظنون» را عیناً آورده، مینویسد، که بنابر از طرف حاجی خلیفه آورده نشدن مصرع اول آغاز مثنوی «بهیچ وجه مقبور نیست معلوم کرد، که کدام از این شش مثنوی را نام «عرایس النفایس» بوده است»^۱. در دیگر سرچشمه‌ها عاید بحقیقت این مثنوی رودکی نیز اخباراتی دیده نمیشود.

شش مثنوی ذکر شده در بحرهای زیرین عروض نوشته شده بوده‌اند: مثنوی یکم در بحر متقارب مثنی مقصور («ز قلب آنچهان سوی دشمن بتاخت» - فعولن، فعولن، فعولن، فعولن)؛ مثنوی دوم در بحر خفیف اثلث مسبغ («نیست فکری بغیر یار مرا» - فاعلاتن مفاعیلن فعلان)؛ مثنوی سوم در بحر هزج مسدس مقصور («بهشت آئین سرائی را برداخت» - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل)؛ مثنوی چهارم در بحر مضارع مسدس محنوف («جوانی گسست و چیره زبانی» - مفاعیل فاعلات فعولن)؛ مثنوی پنجم در بحر سریع مطوی موقوف («جامه پر صورت دهر ای جوان» - مفتعلن مفتعلن فاعلان)؛ مثنوی ششم در بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محنوف («بگرفت بچنگ چنگ و بنشست» - مفعول و مفاعیلن فعولن).

اشعار از این مثنویها باقیمانده برابر نیست. از مثنوی یکم - ۳۴ بیت، از مثنوی دوم - ۱۷ بیت، از مثنوی

^۱ س. نفیسی، رودکی - II، ص ۵۹۲ - ۵۹۳.

سوم - ۹ بیت، از مثنوی چهارم - ۳ بیت و از مثنوی پنجم و ششم دو بیتی بدست درآمده است.^۱ مقدار بیت‌های باقیمانده، چنانچه دیده میشود تماماً ناچیز است و امکانیت نمیدهد، که در باره کدام مسئله‌های زندگی بحث کردن آنها را روشن تعیین نمائیم. ولی همینگونه باشد هم، عابد بموضوع دو مثنوی اولین، که از آنها قدری بیشتر بیت باقیمانده است، ممکن است بعضی ملاحظه‌های تخمینی بیان کرد.

از مثنوی بحر متقارب ۱۴ بیت دچار میشود، که مانند مصرع در بالا بطریق نمونه آورده شده، عبارتهای جنگی، رفتارهای قهرمانی و امثال اینها را در بر گرفته‌اند. در برابر این بعضاً فکرهای تربیه‌وی-اخلاقی نیز دیده میشوند. اگر این بیت‌های مقابل‌معنی را از دو مثنوی ندانسته، منسوب بیک اثر میدانسته باشیم، در آنصورت ممکن است تصور کرد، که شاید این مثنوی يك داستان حماسی-اخلاقی بوده باشد.

بیت‌های مثنوی دوم، یعنی مثنوی بحر خفیف بیشتر تصویر لحظه‌های جداگانه حالت عشق و عاشقی است. در عین حال افاده‌های «دخت کسری» «زنسل کیکاوس» («دخت کسری زنسل کیکاوس») و امثال اینها نیز دچار میشوند. بنابر این باید گفت، که شاید این مثنوی داستان عشقی

^۱ رودکی - III، ص ۱۰۹۶ - ۱۱۱۲.

بوده، بیکی از موضوعهای عشقی-تاریخی و یا افسانه‌وی
بخشیده شده باشد.

تاریخ سروده شدن این مثنوی، خوشبختانه، معلوم شد.
آن يك بيتی که در نیمه اول عصر X در يك وقت تضاد
شدن عید نوروز و عید قربان را افاده میکند («باد بر تو
مبارک و خنشان، جشن نوروز و گوسپند کشان») و ما
توضیحات در این باره داده سعید نفیسی را در اثر او مطالعه
نمودیم^۱، چنین نشان میدهد، که مثنوی در سال ۳۱۱
هجری (۹۲۳) نوشته شده بوده است.

غیر از مثنویات رودکی، ظاهراً، کار ترتیب دادن
لغت زبان ادبی را نیز در کنار نمانده بوده است، عاید باین
مسئله در جریان جمع‌آوری کرده شدن اشعار پراکنده
شاعر سه نوع معلومات بدست در آمده است، که در اسلر
آن ممکن است در این باره بعضی ملاحظه‌ها را نیز بیان
نمود.

معلومات یکم اخبارات مؤلف «کشف الظنون» میباشد.
این مؤلف مینویسد که «تاج المصادر فی اللغة الفرس
لرودکی»^۲، یعنی «تاج المصادر» که عاید به لغت فرس
میباشد از طرف رودکی تألیف گردیده بوده است.
معلومات دوم اخبارات پ. هرن میباشد. این مؤلف در

^۱ س. نفیسی. رودکی—II، ص ۴۷۳.

^۲ حاجی خلیفه. کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون،

نشر ذکر شده، جلد ۱، ص ۲۱۲

مقدمهٔ نشر «لغت فرس» اسدی، که پیش از این یادآوری کرده بودیم، در قطار روشن نمودن یکمقدار مسئله‌ها چنین مینویسد: رودکی شاعر است که بیش از همه ذکر او آمده است^۱ در حقیقت، در «لغت فرس» چاپ تهران ما ۱۶۰ بیت رودکی را در شرح کلمه‌های گوناگون دچار میکنیم، که اشعار هیچیک شاعر باین درجه آورده نشده است. معلومات سوم ملاحظات سعید نفیسی است. او بعد از ذکر نمودن دو اخبارات بالا چنین مینویسد: من خود در ضمن تسوید این اوراق و گرد آوردن مندرجات آن بهمین نکته پی بردم، که در تمام فرهنگهایی که شواهدی از شعرای ایران هست نام رودکی بیش از دیگران برده میشود... و از ۸۰۴ شعر رودکی که من گرد آورده‌ام ۳۶۲ بیت از آن در فرهنگها بشاهد لغات آمده است.^۲

دو معلومات آخرین در برابر اینکه در سلسله دانستن زبان ادبی^۳ عصر خود خیلی مقتدر بودن رودکی را میفهماند، در بارهٔ از طرف رودکی تألیف کرده شدن لغت «تاج المصائر» سخن مؤلف «کشف الظنون» را نیز پر قوت میگرداند.

این کتاب لغات پهلوی - پارسی دری بود یا لغت عربی - پارسی دری تاجیکی روشن معلوم نیست. ولی

^۱ لغت فرس اسدی. تهران، ۱۳۳۶ شمسی، ص ۴۰۱

^۲ س. نفیسی. رودکی ص ۱۱۱، ص ۱۵۴

با احتمال قوی شاید لغت عربی-پارسی^۱ دری باشد. زیرا در عصر X احتیاج برای چنین لغتی کمتر از دوره‌های دیگر نبود.

در این عصر زبان ادبی لحظه‌های حساسی را از سر می‌گذرانید. مبارزه برای کار کرده برآمدن زبان ادبی، در نوبت خود، طلب مینمود، که در برابر اصطلاحات زبان ادبی^۲ وقت-زبان عربی، زبان ادبی^۳ تازه نیز اصطلاحات هم‌سنگ داشته باشد. در بکوفتی که هنوز معیار زبان ادبی بخوبی معین نشده و در شرایط ساخت فتودالی کار فرموده شدن کلمه‌های محلی را در تحت نظارت دقیق قرار دادن نیز ممکن نبود، آلمان پیشقدم وقت همچون رودکی و اطرافیان دانشمند او، در باره تقدیر زبان ادبی فکر نکرده نمیتوانستند.

بنابراین شاید رودکی، که یکی از استادان زبردست زبان ادبی نیز حساب میشد، با مصلحت نزدیکان خود برای کمک رسانیدن باهل ادب، لغت «تاج المصائر» را تألیف کرده باشد.

با این‌طریقه، اگر ما «تاج المصائر» را لغت عربی-پارسی^۴ دری میدانسته باشیم، در آنصورت بیت زیرین که در اثر سعید نفیسی در باب مثنوی بحر خفیف آمده است، شاید از همین کتاب لغت رودکی باشد:

«زرع و ذرع از بهار شد چو بهشت،
زرع کشت است و ذرع گوشه کشت»^۱

^۱ س. نفیسی. رودکی-III، ص ۱۱۰۴.

این را نیز باید گفت، که ابو جعفر احمد بن علی المقرئ بیهقی (وفاتش ۱۱۴۹) نیز با عنوان «تاج المصائر» لغت زبان عربی - تاجیکی تألیف کرده است و چهار نسخه این لغت در ذخیره کتابخانه آکادمی فنهای اوزبکستان در تحت رقمهای ۱۵۴۳، ۲۰۱۸، ۲۰۷۰، ۲۲۶۹ نگه داشته میشود. ولی این بآن گواهی نمیدهد، که رودکی با این نام لغت تألیف نکرده باشد، بلکه بیشتر عکس آنرا نشان میدهد. زیرا چنوعیکه یکمقدار جغرافیه‌نویسان عصرهای IX - X عرب پساپیش نام اثرهای خود را «المسالک و الممالک» گذاشته‌اند، بیهقی نیز در تحت تأثیر رسم و آداب موجوده شاید بلغت خود عنوان لغت رودکی را داده باشد. نهایت، اهمیت بزرگترین اشعار جمع‌آوری کرده‌شده رودکی در مسئله درک نمودن لحظه‌های مهم جهان بینی، افکار جمعیتی - اخلاقی ایجادیات اوست، که باب آینده بهمین موضوع بخشیده میشود.



¹ A. A. Семенов. Собрание восточных рукописей Академии Наук Узбекской ССР, т. I, Ташкент, 1952, стр. 189-190.

باب پنجم

موضوع و طرفهای غایبه‌وی
آثار باقیماندهٔ روده‌کی



آثار تا دوره ما رسیده ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی، چنوعیکه در باب ۱۷ شناسا شدیم، اساساً از پارچه‌های شعری عبارت بوده، شکل‌های کامل اثرهای مهم او تا دوره ما آمده نرسید اند. قصایدات، دیوانهای اشعار و مثنویات وی کدام مسئله‌های حیاتی را در برمیگرفتند و تکاملات جهان بینی و افکار جمعیتی^۱ شاعر در اثرهای او تأریخاً چگونه جریان یافته بود، روشن معلوم نیست.

از اینجهت ماهیت جهان بینی، عقیده‌های اجتماعی، فکرهای تربیه‌وی-اخلاقی و اینگونه طرفهای عموماً محصول ادبی^۲ رودکی را حالا مورد تدقیقات وسیع قرار داده، عاید باین مسئله‌ها فقط در اساس اشعار باقیمانده شاعر بخلاصه‌های کانکریتی^۳ جمع‌بست کننده آمدن، البته، درست نیست. زیرا طرفهای مثبت و منفی^۴ بعضی مسئله‌های غایبوی، که در آثار باقیمانده رودکی دیده میشود، ممکن است در میراث از بین رفته او عکس آنها

راه یافته باشند. از این جهت خلاصه‌هاییکه از روی اشعار موجوده شاعر برآورده میشود، ممکن است، بحقیقت جهان بینی و عموماً افکار جمعیتی وی موافقت ننماید.

اینست، که حالا ما نسبت بخصوصیتهای غایبوی عموماً نظم رودکی از برآوردن خلاصه‌های قطعی خودداری خواهیم کرد. اما طرف دیگر موضوع، یعنی از نظر گفترانیدن موضوعهای آثار بدست درآمده رودکی و سنجیدن خصوصیت‌های غایبوی و بدیعی^۱ این آثار ادبی، در عین حال، از اهمیت‌های مهم خالی نخواهد بود. چونکه آثار باقیمانده رودکی همچون ضرب‌المثل «مشتی از خروار» نمونه محصول ادبی^۲ گرانبهای شاعر است، که تحقیق و تفتیش آن، در نوبت خود، ما را بحقیقت بعضی ساحه‌های ماهیت عمومی^۳ نظم او رهسپار نکرده نمیتواند.

بنابر آن ما حالا محض از همین نقطه نظر موضوع و جهت‌های غایبوی آثار بدست درآمده رودکی را از نظر خواهیم گفترانید.

پیش از همه این‌را باید خاطرسان نمود، که سنجش مضمون يك قسم آثار ذکر شده رودکی بنابر پراکندگی^۴ ابیات و موجود نبودن مناسبت معنوی بین بیتها ممکن میباشد. یکمقدار بیت‌های بی‌علاقه از «کلیله و دمنه» منظوم شاعر باقیمانده، تصویر پراکنده بعضی واقعه‌های تاریک رزمی-حماسه‌وی، بیت‌های جداگانه و مضموناً

بی‌مناسبت مربوط حکایت و داستانهای عشقی-تاریخی،
افاده‌های تاریک و نامرتب بعضی مسئله‌های دینی-
مذهبی و امثال اینها بهمین قسم آثار شاعر داخل
میشوند.

اما قسم اساسی^۲ میراث ادبی^۳ رودکی قابل ملاحظه و
تحقیق بوده، مضمون آنها روشن میباشد. موضوع و
مسئله‌های فرا گرفته این قسمت آثار بدست در آمده شاعر،
در عین حال، خیلی گوناگون است، موضوع یک قسم آنها،
عمان نوعیکه در باب III شناسا شدیم، تصویر لحظه‌های
جداگانه حیات و مسائل بزندگی^۴ شخصی و محیط او
علاقمند بوده، قسم دیگر آن در باره یکمقدار مسئله‌های
حساس زندگی^۵ عصر شاعر-سنجیدن ماهیت جهان مادی
و حیات انسانی، اهمیت تجربه، ورل دانش در زندگی،
شرایط سبزش شخصی، تشویق حرکت و کوشش و کار،
شکایت زمان، استفاده برده شدن موضوع ناپایداری حیات
برای پند و نصیحت و حمایت مظلومان و بیچاره‌گان،
حکمران نمونه‌ی، مسائل جداگانه اخلاقی، نسلی و
دلداری، خوشگذرانی^۶ وقت، عشق و عاشقی، تصویر می،
بهار و منظره‌های طبیعت، مدح، تصویر مجلس‌های سرور
و شادی، هجو و امثال اینها- بحث میکند.

حالا ببینیم، که تصویر این مسئله‌ها در اشعار
پراکنده تا دوره ما رسیده رودکی تا کدام درجه وسعت
پیدا کرده‌اند.

یکی از مهمترین موضوعهای حیاتی - ماهیت جهان و حیات از نظر رودکی.

فلسفوی که عقیده شاعر را در حل آن بهتر سنجیدن ممکن میشود، ملاحظات در باره چگونگی جهان مادی و حیات انسانی بیان کرده اوست. رودکی، همانطور که از پارچه‌های شعرش در اینموضوع بدست درآمده او معلوم میگردد، ظاهراً، در این باره کنجکاوئی زیادی کرده بوده است.

در آثار رودکی فکرهای در باره ماهیت جهان و حیات انسانی بیان کرده شده در يك حالت بهم مربوط و مناسبت کلی واقع گردیده‌اند. یکی از مسئله‌هایی، که دقت شاعر بآن روانه کرده شده است، مسئله حتمی بودن مرگ آدمی است، از اینجهت وی انسان‌را به گوسفند و جهان‌را به نعل تشبیه نموده، مرگ‌را بطریق یکنوع خوابی میداند، که در جهان نعل مانند صورت میگیرد.

«گوسفندیم و جهان هست بگردار نعل،
چون گه خواب شود سوی نعل باید شد»^۱.

^۱ منبع اشعار در این باب استفلا شده رودکی اسلساً جلد سوم اثر سعید نفیسی است (رودکی - III ص ۹۶۶ - ۱۱۱۲). در اینجا از بسکه پیدرپی اشعار میآید، بنابراین برای راه ندادن بتکرار، از اشاره صحیفه‌های منبع ذکر شده خودداری کرده میشود. اشاره منبع فقط در همان وقت میآید که اشعار از سرچشمه دیگر استفلا کرده شده باشد.

در جای دیگر این فکر او باز روشن تر ظاهر می‌گردد او
انسانرا یکنوع صید این جهان دانسته، مرگرا برای
همه يك حادثه حتمی می‌شمارد:

«جمله صید این جهانیم، ای پسر،
ما چو صعوه، مرگ برسان زغن.
هر گلی پژمرده گردد زو نه دیر،
مرگ بفشارد همه در زیر غن».

موضوع يك حادثه حتمی بودن مرگ شاعررا باین
تصویرات می‌آورد، که شادی و خرسندی جهان نیز دائمی
نیست، در پی هر شادی غم و در عقب هر يك خوشبختی
بدبختی واقع گردیده است. از اینجهت او جهانرا «خواب
کردار»، و کار آنرا «ناهموار» و نامنتظم میداند:

«این جهان يك، خواب کردار است،
آن شناسد که دلش بیدار است.
نیکی او بجایگاه بدست،
شادی او بجای بیمار است.
چه نشینی بدین جهان هموار،
که همه کار او له هموار است،
دانش او نه خوب و چهرش خوب،
زشت کردار و خوب دیدار است».

رودکی در این پارچه شعری نسبت بکار جهان و
حیات خوشبین نیست. از اینجاست که وی بجهان چندین
خطاب میکند:

«جهانا چه بیسی تو از بچکان»
که گه ملاری گله مادندرا،
نه پاڏیر باید ترا نه ستون،
نه دیوار خشت و نه ز آهن درا».

مسئله از پی هم آمدن شادی و غمگینی، حیات و مرگ، گرچندی در اکثر مورد، همچون يك قانون حتمی^۲ جهان، چنوعیکه قسماً در بالا دیده شد، تصویر کرده میشود: ولی در میراث ادبی^۳ شاعر بیتی نیز موجود است، که در آن حالت مزکور ازلی دانسته شده با الهیات علاقمند کرده شده است:

«خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد:
که گله مردم شادند و گله بود نلشاد».

کدام يك از این دو عقیده شاعر پیشتر گفته شده است، حالا تعیین کردن ممکن نیست، ولی اینطرف موضوع قابل دقت است، که مسئله بخوبی و عمیقتر سنجیده شدن حقیقت جهان مادی در میراث ادبی^۴ وی بارها تأکید کرده میشود. از جمله، او چنین میگوید:

«بچشم دلت دید باید جهان،
که چشم سر تو نبیند نهان،
بدین آشکارت ببین آشکار،
نهایت را برنهائی گمار».

رودکی در مرثیه^۵ بهرگ مرادی سروده خود، که یکی از اشعار دوره پیری اوست در راه فهمیدن اصل مقصد

قدم‌نمایی به پیش میگذارد. او حیات آدمی را عبارت از وابستگی - بهم پیوستن مادیات و روحيات میداند. مرگ، در نوبت خود، بعقیده او از هم گسستن و جدا شده بمحل اصلی برگشتن همین دو عنصر - عنصر مادی و عنصر روحی میباشد:

«مرد مرادی نه همانا که مرد،
مرگ چنان خواهه نه کاریست خرد.
جان گرامی به پدر باز داد،
کالبد تیره بملدر سپرد»^۱.

رودکی در مسئله تعیین نمودن ماهیت و مناسبت جسم و روح از تعریفات ماتریالیستی بکلی دور است. ولی در اینجا اینطرف تعریفات او بیشتر قابل دقت است، که شاعر محل اصلی عنصر روحی را با عنوان «پدر» و محل اصلی عنصر مادی را بصفت «مادر» تصویر کرده است. که گمان نمیکنم با عقاید اسلامی^۲ زمان شاعر موافقت داشته باشد.

^۱ در «هفت اقلیم» امین احمد رازی این دو بیت در یکجا بنام رودکی آمده، در جای دیگر - در شرح حال سنائی نیز میآید، که ۶ بیت دیگر بآن علاوه شده است. در مرثیه سنائی اسم «مرادی» با «سنائی» عوض گردیده است. نام سراینده نیز معلوم نیست. ازبسکه در همه جا دو بیت اولی بنام رودکی آمده و سبک شعر نیز بسبک رودکی مانندی دارد، سعید نفیسی تمام هشت بیت را از آن رودکی دانسته، بمیراث ادبی رودکی داخل کرده است.

رودکی در برابر اعتراف نمودن سببکار اولین پیدایش هستی بودن الهی، ترکیب مادی انسان را انکار نمی‌کند. او پیدایش آدم را از ترکیب چهار عنصر مادی - خاک، آب، آتش و باد میدانند. شاعر در قصیده مشهور خود - «مادرمی»، که یکی از نثرهای ابداعی دوره‌های پایان عمر اوست، با مناسبتی چنین مینویسد:

«خلق ز خاک و ز آب و آتش و بادند،
وین ملک از آفتاب گوهر ساسان».

رودکی در تعریف این مسئله با عقیده فلسفه‌ی عصر خود بکلی هم آواز است. مثلاً فیلسوف مشهور عصر X - ابوعلی سینا (۹۸۰ - ۱۰۳۷) در کتاب «اشارات و تنبیهات» هر یک جسم مادی را عبارت از ترکیب این چهار عنصر دانسته چنین مینویسد:

«بدانکه اصول کون و فساد در این عالم این عناصرند و اجسام که او را حرکت مستقیم است اینهااند (خاک، آب، آتش و باد. ع.م.)، و این چهار گانه یکی حقیقت مطلق است

سعید نفیسی علاوه بر این قید میکند، که با همین وزن، قافیه و مضمون در دیوان غزلیات جلال‌الدین بلخی - رومی غزلی موجود بوده (مصرع اول: «گفت یکی خواجه سنائی بمرد»)، در بعضی سرچشمه‌های دیگر مرثیه بالا نیز می‌آید (رودکی - III، ص ۹۸۳ - ۹۸۴). ولی این را باید گفت، که در بیت‌های منبعده مرثیه، در برابر اینکه مضمون دو بیت اول وسعت پیدا نمیکند، تأثیر عقیده عارفانه در باره مبدأ و معاد

چون آتش و از این جهت آهنگ سوی بالا کند و یکی ثقیل است چون زمین و آهنگ سوی زیر کند و یکی سبک است بنسبت چون هوا و یکی گرانشت بنسبت چون آب و چون تو تأمل کنی در این اجسام که بنزدیک ما اند، همرا منتسب با این چهار گانه یابی، اگر چه در هر یکی عنصری از این چهار گانه غالب بود»^۱.

این عقیده - یعنی اساس تمام موجودات و حادثه‌های عالم هستی شناخته شدن چهار عنصر مادی فقط به تعلیمات فلسفی خلیفهای ایرانی نژاد خاص نمیباشد. چنین عقیده، با بعضی تغییرات جزئی، هنوز در افکار فلسفی - مائریالیستی عصرهای پیش از میلادی یکچند خلق - مصریان قدیم، هندیها، چینی‌ها و یونانیان قدیم وجود داشته است»^۲.

مخصوصاً تعلیمات فیلسوف یونان انباز قلس Empedocle

بیان کرده مکتب افلاطونی جدید حس کرده میشود. اینطرف مسئله چنین تصویری بمیان میآورد، که شاید بعضی بیت‌های آخرین مرثیه در عصرهای XII-XI علاوه شده باشد، زیرا از این دوره سر کرده نفوذ تصوف در نظم قوت پیدا میکند و تصوف همان نوعیکه معلوم است، در مسئله مفهوم مبدأ و معاد از تأثیر فلسفه ذکر شده خالی نمیباشد.

^۱ شیخ الرئیس ابوعلی سینا. اشارات و تنبیهات، نشر ذکر شده، ص ۱۲۸.

^۲ История философии, под редакцией М. А. Дынина, М. Т. Иовчука, Б. М. Кедрова, М. В. Митина, О. В. Трахтенберга, том I, Изд-во АН СССР, Москва, 1957, стр. 40, 47, 60, 76, 78.

(۴۳۰-۴۹۰ قبل از میلاد) با عقیده ذکرشده خیلی مانند است. این فیلسوف اساس تمام حادثات طبیعت را عبارت از چهار «ریشه» - عنصر مادی - آتش، هوا، آب و زمین می‌شمارد. همه جسم، بعقیده وی، از آمیزش‌های گوناگون همین چهار «ریشه» عبارتند.^۱

سخن در بالا آورده شده ابن سینارا اگر با این فکر فیلسوف یونان مقایسه کنیم، سخن او مانند یک نوع شرح فکر انباز فلس، یا خود تکاملات تاریخی همان فکر شده می‌بیراید. رودکی در تکمیل جهان بینی خود از فلسفه یونان بیواسطه استفاده کرده است، یا نه، معلوم نیست. اما فلسفه عصر X خلقهای وطن ما، همان نوعیکه فلسفه قدیم یونان با افکار فلسفی مصریان، هندیها و عموماً شرق بی‌علاقه نبود، در سیر تاریخی خود با فلسفه یونانیان قدیم در مناسبت نزدیکی واقع گردیده، از موفقیت‌های آن سیراب شده آمده است.

رودکی در جهان بینی خود، هر اندازه‌تیکه دنیای واقعی را بیشتر می‌آموزد، همان اندازه بحقیقت - به پی بردن ماهیت هستی نزدیک‌تر میشود. با عبارت دیگر، شاعر هر اندازه کهن سال‌تر می‌گردد، همانقدر بماهیت عالم و زندگی بسیارتر پی برده بوده است. رودکی در «قصیده شکایت از پیری» که نیز از آثار در پایان عمر

^۱ История философии. том I, уп. изд., стр. 93.

سروده‌اش میباشد، بعد از تصویر دوره جوانی بحقیقت
جهان مادی چنین نزدیک میشود:

«جهان همیشه چو چشمیست گردو گردانست،
همیشه تابود آئین گرد گردان بود.
همانکه درمان باشد بجای درد شود،
و باز درد همان کز نخست درمان بود
کهن کند بزمانی همان کجا نو بود،
و نو کند بزمانی همانکه خلقان بود.
بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود،
و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود.»

رودکی، چنوعیکه در این پارچه شعری دیده میشود،
سکونت مطلق مادیات - عقیده مافوق الطبیعه‌وی محروم
از حرکت و ترقی بودن جهان را اساساً رد میکند. جهان،
از نقطه نظر او همیشه در حرکت و دور زدن میباشد.
این حرکت جهان البته يك حرکت عادی نیست، بلکه
وی، پراتسس دائمی^{*} کهنه گشتن و تاره شدن مادیات
میباشد. مثلاً اگر با تعبیر خود رودکی گوئیم درمان درد
میشود و باز درد بدرمان مبدل خواهد شد، با عبارت دیگر
هر يك شیئی و حادثه جهان مادی بشکل مقابل خود عوض
شده میایستد. این عوض شدن و تغییرو شکل یافتن
عنصرهای طبیعت، در نوبت خود، قانون عمومی^{*} انکشاف
جهان مادی را تشکیل میدهد.

با این‌طریقه، از مضمون شعر بالا دو نتیجه حاصل میشود. یکم اینکه اگر حادثات و عنصرهای طبیعت همیشه در پرتس عوض کردن شکل واقع گردیده باشند، در آنصورت فناپذیری مادیات در شعر بالا با يك افاده پوشیده‌تری، بی شبهه تأکید کرده شده است. دوم اینکه تعبیر بشکل ضد همدیگر عوض گردیدن مادیات چنین نشان میدهد، که رودکی در تکاملات جهان بینی خود البته بطریق ابتدائی به بعضی پایه‌های بطرز دیالکتیکی تصور کردن ماهیت حادثه‌های جهان رسیده بوده است. در عین حال این‌را باید قید کرد، که فکر در شعر بالا بیان کرده رودکی با بعضی قسمتهای تعلیمات یکی از اساس گذاران دیالکتیک^۱ هر اکلیت (Heracitus) (۴۷۰-۵۳۰ قبل از میلاد) خیلی هم آهنگ میباشد. هر اکلیت همان نوعیکه در اثر ف. انگلس «انتی-دورینگ» میخوانیم، همه موجودات را در جریان و همراه در حالت پراتسس دائمی^۲ پیدایش و از بین رفتن میداند^۳.

در اینجا ما عاید بموضوع در جهان بینی^۴ رودکی موجود بودن تأثیر تعلیمات هر اکلیت، همچون مسئله پیش از این گذشته نیز بطرز قطعی چیزی نمیتوانیم گفت. ممکن است شاعر بترجمه کتابهای فلسفه یونان دست یافته، باینواسطه از تعلیمات ذکر شده با خبر گردیده باشد،

^۱ В. И. Ленин. Философские тетради, Москва, 1947, стр. 291

^۲ Ф. Энгельс. Анти-Дюринг. Москва, 1953, стр. 20.

یا خود از احتمال خالی نیست، که او باراه دیگر - در نتیجه
آموختن زندگی باین عقیده پیشقدم، یعنی بهمان حقیقتی
که فیلسوف ماتریالیست یونان پی برده بود، نزدیک رسیده
باشد.

در هر صورت پارچه شعرئ بالا در تاریخ افکار
فلسفی - جمعیتی عصر X تاچیک - فارس مقام رودکی را
خیلی و خیلی بلند میبرد دارد.

حالا پیش از آنکه بموضوع نوبتی گذریم در باره يك
بیت رودکی، که در وقفهای آخر گاهها نادرست شرح
داده میشود، میخواهیم توقف نمائیم. بیت این است:

«مرده نشود زنده زنده بستودان شد،
آئین جهان چونین تا گردون گردان شد.»

بعضی مؤلفانیکه در وقت نیارئ جشن رودکی در
مقالات خود این بیت را استفاده کرده اند، باین تصورات
آمده اند، که گویا رودکی در اینجا بمقابل عقیده مشهور
مشترك بعضی ادیان - «زنده گردانیدن بعد از میراندن»
برآمده باشد. اما اگر بمضمون بیت درست تر دقت کرده
شود، عکس این تصورات ظاهر میگردد. رودکی،
چنوعیکه دیده میشود، تأکید کرده است، که در این عالم -
جهان مادی دو باره زنده شدن شخص مرده ممکن نیست.
آئین جهان از همان لعظه پیدایش آن این است، که
زنده بگورستان میرود، نه مرده زنده میشود. تعلیمات

دینی، چه در اسلام چه در یهود، عیسوی و امثال آن نیز در این جهان بوقوع پیوستن حادثه ذکرشدم را قبول نمیکند. از این جهت در بین عقیده مشترک دینی^۱ ذکر شده و مفهوم بیت رود کی ضدیت فکری راه یافته نمیتواند.

پس سخن شاعر بر ضد کدام عقاید میتواند روانه کرده شده باشد؟ بفکر ماسر مسئله در جای دیگر است. پس از کشته شدن ابو مسلم، همان نوعیکه معلوم است، در یکمقدار حرکت‌های سیاسی - مذهبی^۲ ضد خلافت عباسیان در لباس‌های گوناگون ظاهر گردیدن عقاید «تناسخ» قوت پیدا میکند. مثلاً، ما این حالت را در وقت حرکت سنباد، مقنع، بابک خرمی و دیگران دچار کرده میتوانیم^۱.

در زمان زندگی^۳ شاعر نیز این حالت بعضاً رویداده می‌یابستاد. در این باره اخبارات مؤلف «مجمع التواریخ» حیدر بن علی الحسینی الرازی خیلی قابل دقت است. سعید نفیسی اخبارات این مؤلف را چنین نقل میکند:

در زمان سلطنت نصر بن احمد سامانی «بسال ۳۳۲ هجری (۹۳۳) در چغانیان کسی پیدا شد و دعوت پیامبری میکرد و از راه شعبده و نیرنگ، که بدان استاد بود، گاهی دست بآبدان میکرد و زیر سرخ بر میگرفت و از همین راه مردم بسیار بروگرد آمدند و بگرویدند و آئین او این

^۱ E. G. Bröune. A Literary history of Persia, vol, I, Cambridge. 1956, pp. 308-329.

بود، که هر کس بمیرد باز وی را بدین جهان باز گشت بود. و چون کار او نیرو گرفت ترکستان را بکشاد و تا بچاچ رسید و مردم چاچ بدو گرائیدند و ابوعلی محمد بن مظفر سپاهی بیاراست و بجنگ او فرستاد و پس از جنگ‌های بسیار آن‌مرد بگریخت و بر فراز کوهی شد. که بدان کوه شدن دشوار بود و چندان بکوشیدند تا بر فراز آن کوه شدند و بران مرد دست یافتند و او را بکشتند و گروهی بسیار از پیروان وی را نیز بکشتند و آن فتنه بنشانند!

واقعهٔ بالا چنوعیکه دیده شد، در آن تأریخی رویداده است، که رودکی هنوز مأمور خدمت دربار نصر بن احمد سامانی بود. آئین سردار حرکت بالا، نظر بقول مؤلفی تاریخ ذکر شده، ترغیب نمودن عقیدهٔ «دوباره در این جهان زنده شدن مرده» بوده است، که این در عین حال، یکی از شکلهای ظهورات همان عقاید «تناسخ» میباشد.

اگر این حادثه را با مضمون بیت رودکی اندازه کنیم، حقیقت مسئله خود از خود روشن میگردد. فکر در بیت ذکر شده افاده کرده رودکی با عقیدهٔ بالا در یکحالت بهم ضد واقع گردیده است و همینگونه معلوم میگردد، که شاعر محض بمقابل همین عقیده برخاسته است. این تصورات، بفکر ما بیشتر با اصل مقصد موافقت دارد.

¹ س. نفیسی. رودکی - I، ص ۴۳۳.

آموزگار حقیقی. با دو موضوع گذشته بیواسطه
علاقه‌مند است، مسئله همچون راهبر اساسی آدمی شناخته
شدن تجربه زندگی می‌باشد. شاعر تجربه زندگی را
واسطه اساسی دفع مشکلات دانسته تأکید مینماید، که
آدم هر اندازه‌تیکه میتواند در کار خود از تجربه - از
جریان روزگار بهره‌مند گردد:

«بروز تجربه روزگار بهره بگیر،
که بهر دفع حوادث تورا بکار آید».

در بیت زیرین که مثنوی «کليلة و دمنه» رودکی،
همانطور که پیش از این اشاره کرده شده بود، با همین
بیت شروع میشود، شاعر اهمیت تجربه زندگی - آموختن
حیات را باز بیشتر بلند میبرد دارد، او باین عقیده می‌آید،
که حیات بهترین آموزگار آدم است. هر يك شخص اگر
در معین نمودن راه زندگی و سبزش از تجربه روزگار
بهرمند نگردد، در حل مشکلات پیش آمده حیات هیچ
معلمی با و کمک رسانیده نمیتواند.

«هر که نامخت از گذشت روزگار،
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار».

اهمیت دانش. تزیس همچون آموزگار درجه اول
شناخته شدن تجربه زندگی در اشعار
رودکی با مسئله مهمتر دیگر - موضوع علم و دانش سخت

وابسته شده آمده است. رودکی اگر در موضوع پیش از این ذکر شده تجربہ را واسطهٔ یگانہ دفع حوادث دانسته باشد، دانش را همچون چراغ روشن کنندهٔ راه زندگی و محافظت کنندهٔ جسم جوینده میدانند. ما در اینجا علاوه بر اینکه وابستگی جدائی ناپذیر تجربہ و دانش را می بینیم. دانش در افادہ های او تأریخاً از تجربۂ زندگی ظهور کرده آمده، در عین حال برای آموختن زندگی همچون چراغ دل کمک رسانندهٔ آدمی شده میباید:

«تا جهان بود از سر عالم فراز،
 کس نبود از راه دانش بی نیاز.
 مردمان بخرد اندر هر زمان،
 راه دانش را بهر گونه زبان.
 گرد کردندو گرامی داشتند،
 تا بسنگ اندر همی بنگشتند،
 دانش اندر دل چراغ روشن است،
 و ز همه بد بر تن تو جوشن است.»

گذارش مسئله در اینجا نیز خیلی قابل دقت میباشد. رودکی، چنوعیکه دیده میشود، در تمام مدت موجودیت عالم و آدم از دانش بی نیاز نبودن آدمی را قید نموده، میگوید، که اهل علم و خرد ذخیره های دانش را با زبانهای گوناگون گرد کرده و محترم داشته آمده اند. یعنی اگر راههای دانش با زبانهای گوناگون معین کرده شده باشد، باین کار مقدس نمایندگان خلقها - زبانهای گوناگون، قطع نظر از فرق های دینی و مذهبیه خود

اشتراك کرده‌اند. با عبارت دیگر، اگر ما مراد از «چراغ دل» و «جوشن‌تن» ذخیره‌های دانش با همین راهها جمع آوری شده‌را می‌فهمیده باشیم، که از مضمون شعر هم همین مفهوم می‌براید، در آنصورت با تمام باوری ممکن است قید کرد، که شاعر بزرگ در مسئله آموختن و از خود کردن دانش هیچگونه ممانعت دینی و مذهبی و امثال آنرا نمی‌پذیرفته است.

رودکی گنج دانش را برای آدمی بهترین ثروت زندگی میداند، بنابر آن در مسئله سیراب گردیدن از علم و دانش هیچگونه حدودی نمی‌گذارد. بعقیده او انسان قطع نظر از پیری، بیماری و غیره، تا میتواند، با افاده خود او، باید از فرهنگ (علم و دانش) بهره‌مند گردد:

«هیچ گنجی نیست از فرهنگ به،
تا توانی رو تو و این گنج نه».

دانشمند در نظر شاعر دریائست، که همراه سیراب میگرداند. از اینجاست که او با یکجهان شوق بدانشمندی چنین خطاب میکند:

«تمت يك و جان یکی و چندین دانش
ای عجب مردمی تو، یا دریائی»¹.

حالت‌های بی‌ثمر ماندن فرزندان اهل دانش نیز، در نوبت خود، شاعر را آرام نگذاشته بوده است:

¹ الرادویانی، ترجمان البلاغه، نشر ذکر شده، ص ۷۶.

«ای دریغا، که خردمندرا،
باشد فرزند و خردمند نی.
و رچه ادب دارد و دانش پدر،
حاصل میراث بفرزند نی.»

در میراث ادبی^۲ رودکی بعضی پارچه‌های شعری
سوجودند، که او در آنها بر ضد جهالت و حمایه اهل علم
میبراید. یکی از این پارچه‌ها خطاب بجوانیست، که وی
ظاهرأ، حقیقت علم و نتیجه‌های رنج در راه دانش حاصل
میشده گی را ندانسته، در خصوص دانش بیهوده گوئی
کرده بوده است. شاعر به فتی (جوان) خطاب کرده خود
تأکید میکند، که در حق دانش ایغدهسری (بیهوده گوئی)
نمایب:

«ای ایغدهسری بچه کار اید، ای فتی!
در باب دانش این سخن بیهوده مگوی!
تا صبر را نباشد شیرینی شکر،
تا بیدر را نباشد بوئی چو داربوی.»

در پارچه شعری دیگر رودکی با يك آهنگ غضب آلود
باهل جهل خطاب میکند، که سخن شخص زفت (نادان) هر
اندازه شیرین باشد هم، مانند ضرب المثل «با بچ - بچ فربه
نشدن بز» ثمر نمیدهد. خطاب زه - آفرین و زنده باد
شنیدن خاص دانایانست، نه جاهلانرا:

«زه دانرا گویند، که داند گفت،
هیچ نادانرا داننده نکوید زه.
سخن شیرین از زفت نیارد بر،
بز بچ - بچ هر گز نشود فربه.»

فکر رودکی در مسئله تعیین کردن مقام و درجه حرمت اهل دانش، که در این پارچه شعری قسماً ظاهر میگردد، تا یکدرجه خرکتر ترغیبانی دارد، یعنی او، بفکر ما، خواسته است مرتبه و مقام دانشمندان، چنوعیکه شاید و باید در جمعیت موجود باشد، گفته است، نه بآن مفهوم، که در عصر X دانشمندان با احترام سزاواری صاحب گردیده بوده‌اند. علاوه بر اینکه اشعار يك قطار همعصران شاعر در باره اهل دانش هر طرفه مساعد نبودن عصر X فتودالی را نشان میدهد، بیت زیرین خود رودکی نیز در این باره دلیل روشن میباشد:

«با خردمند بی وفا بود این بخت،
خویشتن خویش را بکوش تو يك لغت».

شرایط سبزش. رودکی همانطور که از تصویر موضوعهای ذکرشده معلوم میگردد، شخص را در خارج حیات جمعیتی تصور نمیکند. از اینجاست، که برای سبزش شخصی، پیشرفت آدم و کامل شدن آن، علاوه بآموختن تجربه زندگی و از خود کردن دانش، چهار چیز را ضرور می‌شمارد:

«چهار چیز مرآزاده را ز غم بخرد،
تن درست و خوی نيك و نام نيك و خرد.
هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد،
سزد که شلا زید جاودان و غم نخورد».

این مسئله خیلی قابل اهمیت میباشد، که رودکی برای سبزش شخصی نه ثروت، ملك، دولت و منصب، بلکه تن سالم، خلق و اطوار نيك، نيكوکاری و نام نيك، عقل و دانش را شرطهای اساسی دانسته است. آری درست است، که شاعر این هر چهار چیز را ازلی - داد الهی می شمارد و فکر در این باره در پارچه شعری بالا بیان کرده اش او را از جهت طلبات غایبوی در حل موضوع خیلی بعقب میکشد، ولی چنوعیکه در تصویر موضوعهای آموختن تجربه زندگی و دانش دیده شد، انسان را او خیلی فعال دانسته و حرکت انسان را شرط اساسی ترین سبزش وی دانسته است.

موضوع يك واسطه اساسی^۶
 تشویق
 سبزش آدمی بودن سعی و سعی و کوشش.
 کوشش در بیت زیرین باز
 روشن تر افاده یافته است. رودکی آشکارا قید میکند، که آدم اگر حامی و کمک رساننده داشته باشد هم، باید دمی خاموش ننشسته در مبارزت - سعی و کوشش باشد:

«اگر ت بدر رساند همی بدر منیر،
 مبارزت کن و خامش مبلش چندینا»

انسان از نقطه نظر رودکی، بطوریکه در بالا اشاره کرده شده بود، در حیات خود فعال است. زمانه مطیع دست اوست. او باید زمان را موافق طلبات زندگی^۶ خود خودش تغییر دهد:

زمانه اسب و تو رایض برای خویش تاز،
زمانه گوی و تو چوگان برای خویش باز.

عقیده پابست تقدیر و سرنوشت بودن آدمی، چنوعیکه در این بیت دیده میشود، اهمیت خود را بکلی گم کرده است. باعتبار دیگر شاعر بزرگ سرنوشت آدمی و بکدام طرف روانه کرده شدن آنرا، نه در خارج محیط جمعیت انسانی، بلکه بفعالیّت خود آدمی وابسته گردانیده، کوشش و حرکت شخصی را واسطهٔ یگانۀ حل مشکلات حیات میدانند. از اینجاست، که او تأکید میکند، که آدم باید به فرغولی—تأخیر نمودن در کارها عادت نکند:

تو از فرغول باید دور باشی،
سوی دنبال کار و جان خراشی^۲.

شکایت از زمان. شاعریکه تا درجهٔ در بالا ذکر شده قانونهای هستی و نازکیهای زندگی را درك کرده باخلق خود همدوش است، بروش زندگی^۱ مردم و نابرابریهای حیات جمعیت موجوده نیز بی طرف نشسته نمیتواند. رودکی به نابرابری و بیحقوقیهای عصر زندگی^۲ خود راضی نیست. زمان زندگی^۳ وی برای مردم و از آنجمله خود او نیز آنقدر موافق نبوده است:

^۱ الرادویانی. ترجمان البلاغه، نشر ذکر شده، ص ۲۶.
^۲ اشرفی... الفاروقی. دانشنامهٔ قدرخان، نسخهٔ ذکر شده، ورق ۱۲۰.

«نباشد زین زمانه بس شگفتی،
اگر بر ما ببارد آذر خشا».

در رباعی زیرین مضمون اعتراض بالا آمیز خیلی و
سعت پیدا میکند:

«در منزل غم فکنده مفرش مائیم،
و ز آب دو چشم دل پر آتش مائیم.
عالم چو ستم کند ستمکش مائیم،
دست خوش روزگار ناخوش مائیم»^۱.

این رباعی اولین دفعه در «هفت اقلیم» امین احمد رازی
بنام رودکی میآید. گرچندی در سرچشمه‌های پیش از عصر
XVI بنام او ثبت نشده است، ولی در عین حال، از عصر XVI
اینجانب یعنی از تاریخ تألیف «هفت اقلیم» (۱۵۹۳)
سر کرده، در بارهٔ ورودکی تعلق داشتن آن شبهه‌ئی
بوجود نیامده است. بنابر آن اشارهٔ شبهه‌آمیز سعید
نفیسی^۱، گمان نمیکنم، باین رباعی نیز تعلق داشته باشد.
در رباعی^۲ بالا در برابر اعتراض جدی، یکنوع
مأبوسی‌ئی نیز حس کرده میشود. رویدادن این حالت
طبیعی است. زیرا اکثر متفکران دورهٔ فتودالی هنگامیکه
بمسئله‌های اجتماعی-جمعیتی دست‌زده راه حل آنرا
پیدا کرده نمیتوانند، مانند شاعر ما، بعضاً بحالت‌های
نومیدانه و مأبوسی افتاده‌اند.

رودکی بموضوع نابرابریهای زندگی، ظاهراً، بیشتر

^۱ س. نفیسی، رودکی - III، ص ۱۰۳۴

دقت کرده بوده است. گرچندی او سبب و ماهیت حالت از همدیگر فرق نمودن زندگی^۱ طبقه‌های گوناگون اجتماعی جمعیت را درک کرده نمیتواند، ولی حالت با ناز و نعمت زندگی کردن نمایندگان طبقه بالا و تنگی^۲ معیشت بیچاره گان شکم گرسنه طبقه‌های پائین اجتماعی او را آرام نمیگذارد:

«بسا کسا که بره است فرخشه برخوانش،
بسا کسا که جوین نان همی نیابد سیر».

این اعتراض شاعر در بیت دیگر باز هم پرقوتتر ظاهر میگردد. رودکی تعجب آمیزانه قید میکند، که در زمان زندگی^۳ او پای اهل ثروت در رکاب نقره گین قرار گرفته، بمقابل آن پای آزاده گان حتی سر - کفش از ریسمان بافته شده و پشمین را هم پیدا کرده نمیتواند:

«پایشان در رکاب سیم اندود،
پای آزادگان نیابد سر»^۴.

رودکی از آن رفتاریکه مردم دارا بگرسنگان میکرده اند، ظاهر آخیلی بخشم آمده بوده است. او در بیتی با تعبیر حکمت آمیز از درد کس بیخبر بودن شخص دیگر، از طرف اهل ثروت - شکم سیران مست، «خیره سر»^۵ شمرده شدن گرسنگان را سخت سرزنش میکند:

^۱ اشرف... الفاروقی. دانشنامه قدرخان، نسخه ذکر شده، ورق ۵۵.

بخیره سر شمرد سیرخورده گرسنه‌را،
چنانکه درد کسان بر دیگر کسی خوار است»^۱.

فکر در رساله خود بیان کرده م. زند، که در باره
برضد حادثه‌های بیمزد. کار فرموده شدن مردم محنتی
بر آمدن رودکی و همفکران نزدیک او — ابو شکور بلخی
و شهید میباشد، اساس کلی دارد، اشعار بمناسبت ۱۱۰۰
سالگی^۲ رودکی جمع آوری شده چنین نشان میدهد، که
در عصر X حادثه‌های از طرف طبقه‌های بالا بدون مزد
کار فرموده شدن مردم محنتی تا درجه‌ئی يك حالت
عمومی را بخود گرفته بوده است. قطع نظر از بیت در
این موضوع سروده رودکی و دیگر حجت‌ها، سخنان در
این باره بیان کرده دو همعصر ذکر شده او نیز این
فکر را قوتناک میگردانند^۳. ولی مسئله^۴ برضد این راه
استثمار اهل محنت محض اولین دفعه بر آمدن رودکی را
بطرز قطعی تصدیق کرده نمیتوانیم، زیرا در این باره
حجت قطعی نداریم.

بیت در این باره سرانیده رودکی در قطار بیت‌های
منظومه «کليلة و دمنه»^۵ او آمده است. اگر این بیت را
جز همین مثنوی شماریم در آنصورت این سخن بدوره‌های
آخرین عمر او تعلق دارد. شهید بلخی که نیز در

^۱ الرادویانی. ترجمان البلاغه، نشر ذکر شده،

ص ۸۵.

^۲ M. Занд. Сохибқирони шоғрия—Устод Рудкя, нағри зикр-
шуда, сах. 43.

این باره فکر رانده است، خیلی پیشتر از رودکی وفات کرده است. این فکر اول دفعه از طرف رودکی گفته شده بود، یا خود از جانب یکی از دو همعصر یادآوری شده او، معلوم نیست.

بهر حال، این طرف مسئله قابل اهمیت است، که شاعر نامی و نزدیکان پیشقدم او با شکایت و اعتراض سخت برای حمایت مردم محنتی برآمده بوده اند.

رودکی بی حقوقی، سختی و مشقت مردم عادی را دیده طاقت کرده نمیتواند، او با اعتراض باز هم سخت تر سؤال میدهد، که مگر مردم برای رنج و مشقت آفریده شده اند:

«آفریده مردمان مررنج را
پیشه کرده جان رنج آهنج را؟»

این اعتراض های شاعر، در نوبت خود، باین حقیقت گواهی میدهند، که در زمان سلطنت سامانیان، باوجود از طرف طبقه حاکم برای مقصدهای سیاسی استفاده برده شدن قوه خلق، باروزنین مردم محنتی آنقدر هم سبک نگردیده بوده است.

رودکی در فعالیت ادبی خود تنها با شکایت نمودن از زمان قناعت نکرده است. در بین اشعار بدست درآمده شاعر یکمقدار پارچه های شعری موجودند، که او در آنها کوشش کرده است، برای درد دل ستمدیدگان مرحمی پیدا نماید. شاعر در این ساحه باسه راه داخل فعالیت میشود.

نصیحت. یکی از این راهها موضوع تأکید نمودن ناپایداری^۶ عمر آدمی و با این راه نصیحت نمودن آدمان بدخصلت و دولت‌مندان ستم پیشه میباشد. رودکی موضوع ناپایداری^۷ عمر انسان را، که ما در بالا در قسم جهان بینی^۸ او شناسا شدیم، در نصیحت و پیشگیری نمودن بدبختی‌ها و ظلم و تعدی بطرز خیلی وسیع استفاده برده است. او تأکید میکند، که آدم چه عمر دراز بیند و چه بناز و نعمت و یا خاری و زاری عمر بسر برد، خواه مملکتهای زیادی را تحت فرمان خود نگاه دارد و یا اندکی از جهان پذیرفته باشد، عاقبت خواهد مرد، روز مرگ شاه و گدا، درویش و ثروتمند از همدیگر فرق ندارند:

«زندگانی چه کوتاه و چه دراز،
 نه بآخر بمرد باید باز،
 هم بچنبر گذار خواهد بود،
 این رسن را اگر چه هست دراز.
 خواهی اندر عنا و شدت زی،
 خواهی اندر امان بنعمت و ناز،
 خواهی اندکتر از جهان پذیر،
 خواهی از ری بگیر تا به طراز.
 این همه بلادو بود تو خوابست،
 خواب را حکم نی مگر بهماز.
 این همه روز مرگ یکسانند،
 نشناسی زیکدیگرشان باز.»

رودکی در یکی از رباعی‌های خود با عنوان «تشنه جگر» به اهل حرص، از جمله، بچویندگان ثروت و حشمت، که

در راه عملیات خود بسیار وقتها از ستم رسانیدن نیز روی
نمیگردانند، خطاب نموده، تأکید میکند، که مرگ در
قفا است، باید همچون خاک فروتنی را پیش گرفت:

«هان تشنه جگر مجوی زین باغ ثمر،
بیدستانیست این ریاض بدو در،
بیهوده میان، که باغبانت بقفاست،
چون خاک نشسته گیرو چون باد گذر»^۱.

مسئله^۲ باهل ثروت و دولت نیز روانه کرده شدن چنین
سخنان، در بیت زیرین شاعر باز بیشتر تصدیق میگردد:

«یافتی چون بنال غره مشو،
چو تو بس دیدو بیند این دیرند».

پارچه شعری زیرین در این باره باز دلیل روشن تر
میباشد. شاعر محض باهل دولت خطاب میکند، که مهران
جهان از هزاران نعمت و ناز جز کفن چیزی نبرده اند،
آنچه خوردند و آنچه به مردم دادند، همان باقیمانده است. با
عبارت دیگر نیکو کاری - دستگیری بیچارگان و کمک
بمردم رسانیده شده نام آنها را زنده میدارد:

^۱ این رباعی اولین دفعه در عرقة العلقین
تقی الدین محمد بن سعدالدین محمد حسینی
اصفهای بنام رودکی آمده، پس در سرچشمه های منبعه
تکرار می یابد. این اثر در سال ۱۰۲۳ هجری (۱۶۱۴)
در هندوستان تالیف گردیده است (سعید نفیسی.
رودکی - I، ص ۴۶ - ۴۷؛ رودکی - III، ص ۱۰۴۰).

«مؤتران جهان همه مردند،
 مرگرا سر همه فرو کردند.
 زیر خاک اندرون شدند آنان،
 که همه کوشکها بر آوردند.
 از هزاران نعمت و ناز،
 نه باخر بجز کفن بردند،
 بود از نعمت آنچه پوشیدند،
 و آنچه دادند و آنچه را خوردند.»

رودکی در موضوع پیشگیری کردن جبر و حمایت
 مظلومان از عقیده مکافات عمل نیز استفاده کرده بوده
 است. او در پارچه شعری زیرین از بهر ستمکاران و
 ستمگری ساخته نشان شمشیر را تأکید میکند. باراه
 مکافات عمل - ترغیب نمودن عقیده بخود شخص برگشتن
 عملیات نیکی و بدی نیز باهل ستم تأثیر رسانیدنی
 میشود:

«چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت،
 نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت.
 این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند،
 انکور نه از بهر نبینست بچرخشت.
 عیسی برهی دید یکی کشته فتاده،
 حیران شدو بگرفت بدندان سرانکشت.
 گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار،
 تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت.
 انگشت مکن رنجه بدر کوفتن کس،
 تا کس نکند رنجه بدر کوفنت مشت.»

بیت یکم این قطعه شعری هنوز در «لغت فارس»
 اسدی طوسی بنام رودکی ثبت گردیده بوده است. اما

در بین میراث ادبی^۱ ابومعین الدین ناصر خسرو قبادیانی (۱۰۰۵ - ۱۰۸۸) این پنج بیت دچار میشود. سعید نفیسی این حجت را قید نموده، تمام قطعه شعری بالارا برای این برودکی نسبت داده است، که بیت اول آن هنوز در «لغت فرس» اسدی آمده، بیت‌های باقیمانده، از جهت اسلوب به بیت یکم تماماً مانند بوده‌اند.^۲

بفکر ما، در صورت بناصر خسرو تعلق داشتن قسمت غیر از بیت یکم قطعه شعری - بیت‌های ۳، ۴، ۵ آن که عقیده مکافات عمل در آنها افاده یافته است، نیز اصل مسئله را تغییر نمیدهد. زیرا در بیت زیرین هم (که اولین دفعه در «لغت فرس» اسدی بنام رودکی می‌آید و بجز اشعار باقیمانده مثنوی^۳ در بحر متقارب سروده او داخل میشود) ذکر یافتن همین عقیده را مشاهده میکنیم:

«چه خوش گفت آنمرد با آن خدیش،
مکن بد بکس گر نخواهی بخویش».

این راه انتخاب کرده رودکی برای پیشگیری کردن اخلاق رذیلانه و جبرو ستم باز تا کدام درجه وسعت پیدا کرده است بیش از این بر ما معلوم نمیشود، زیرا در اشعار فارسی - تاجیکی باقیمانده او جز این چند پارچه شعری چیز

^۱ ناصر خسرو. دیوان، نشر ذکر شده، ص ۵۰۰.

^۲ سعید نفیسی. رودکی - III، ص ۹۷۲.

دیگری موجود نیست.^۱ لیکن ترجمهٔ عربی^۲ دو بیت شعر او، که متأسفانه، اصل آن از بین رفته است، در این باره بماکمک خواهد رسانید. ثعالبی در «یتیمه الدهر» در قطار اشعار شاعر عربی زبان عصر X ابوالحسن احمد بن المومل دو بیت شعر را بنام رودکی میآورد^۳ و معلوم میشود، که همین شاعر آنرا در وقت خود بعربی ترجمه کرده بوده است. ترجمهٔ فارسی^۴ این دو بیت که از طرف سعید نفیسی انجام داده شده بود این است:

^۱ در بین رباعی‌های رودکی (رودکی - III، دچار ص ۱۰۴۷) عاید باین موضوع رباعی زیرین میشود:

«گر برسر نفس خود امیری مردی،
بر کورو گر ار نکته نگیری مردی،
مردی نبود فتاده را پای زدن،
گردست فتاده‌ئی بگیری مردی».

این رباعی گرچندی در مقاله هرمان انه برودکی نسبت داده شده است، ولی سعید نفیسی در خیلی سرچشمه‌ها - تذکرهٔ آنشکده (نشر بهیئی، ۱۲۹۹ هجری، ص ۳۲۶)، ریاض العارفین رضافلی خان هدایت (نشر تهران، سال ۱۳۰۵ هجری، ص ۱۲۵) و «سفارتخانهٔ خوارزم» (نشر بلاق، ۱۲۹۲ هجری، ص ۹۰) آنرا بنام پهلوان محمود خوارزمی معروف به پورپای ولی دچار کرده است، که این شخص «قتالی» تخلص داشته در سال ۷۲۲ هجری (۱۳۲۲) وفات کرده بوده است. از بسکه نسبت برباعی اینطریقه شبهه پیدا شده بود، مادر اینجا در بارهٔ مضمون آن بیواسطه توفی ننمودیم.
^۲ ثعالبی، یتیمه الدهر، جلد IV، نشر ذکر شده، ص ۷۴.

«این جهان را نگر بچشم خرد،
نی بد آنچشم کاندر و نگری،
همچو در یاست وز نکو کاری،
کشتی ساز نابدان گذری.»

در این قطعه^۲ شعری، چنوعیکه دیده میشود، رودکی نسبت به جهان مادی بدبین نیست. او مصلحت میدهد، که جهان و تحقیق آن باید بانظر عقل — نظر معنوی نزدیک شد. شاعر جهان را همچون یک بحر نیکوکاری تصور میکند. وظیفه هر یک فرد جامعه، بعقیده او، این است، که کشتی ساخته همین بحر را شنا نماید. با عبارت دیگر شاعر متفکر وظیفه^۳ آدمی را فقط و فقط در نیکوکاری میداند. راه دومی که رودکی بعمل حکمران ایده‌ئالی، جاری شدن مقصد ذکر شده

در نظر داشته است، مسئله ترغیب نمودن غایه در سر اداره مملکت قرار گرفتن حکمران ایده‌ئالی — حکمران عاقل، متفکر، علم و هنرپرور، عادل و مبارز بوده است. رودکی، مانند خیلی متفکران عصرهای X—XX آسیای میانه و خراسان. ظاهراً چنین عقیده بوده است، که اگر حکمران دارای صفت‌های ذکر شده بروی کار آید، جبر و ظلم رخت بر بسته، عدل و داد جاری میشود و آسوده حالی^۴ مردم معنتی تأمین میگردد.

در باره از طرف رودکی پیروی کرده شدن چنین غایه — ترغیب نمودن حکمران ایده‌ئالی، بفکر ما، «قصیده

مادر می^{۵۰}» لو مثال روشن شده میتواند. این قصیده، همانطور که از مضمون آن معلوم میگردد و چه طرزیکه در «تاریخ سیستان» شرح داده شده است، بابو جعفر احمد بن محمد بن خلق بن لیث نام حکمران سیستان بخشیده شده است، که او در محرم سال ۳۱۱ هجری (۹۲۳) آنولایترا اداره مینمود.

یکی از سببهای سروده شدن این قصیده خبر يك فتح ابوجعفر است. یکی از سرداران معروف سامانی ماکان بن کاکمی، بعد از آنکه بحکومت مرکزی عصیان نموده روابط خود را با نصر بن احمد سامانی قطع میکند، و بکرمان میرود. ابوجعفر بنا بر اینکه ماکان بقاصد او رفتار خوب نکرده بود، بمقابل او لشکر کشیده وی را در جنگ اسیر میکند و در حالت اسیری بسیستان میآورد. نصر بن احمد سامانی از شنیدن این خبر شاد گردیده، مجلس خرسندی تشکیل میدهد. مؤلف «تاریخ سیستان» رسیدن خبر فتح ابوجعفر، مجلس خرسندی ذکر شده و سروده شدن «قصیده مادر می» را چندین تصویر کرده است:

«داستان دلیری بسیار ابوجعفر در دربار امیر خراسان نصر بن احمد بیامد. امیر از بلندی طبع و پارسائی و پرهیز کاری و دلاوری او بشگفت آمد. زیرا که وی خود با ماکان نظرنیک نداشت. روزی هنگامیکه در می نوشیدن بود، گفت: «همه اینها بسیار مایه خرسندیست، ولی باید

من خود این ابوجعفر را ببینم و چون اینجا نیستم بسلامتی^۱
 او بنوشیم». همه بزرگان خراسان بسلامتی^۲ او آشامیدند.
 چون جام شراب را برابر امیر آوردند، جام را مهر و موم کرد
 و با ده پاره یاقوت و ده طاقه پارچه و ده غلام و ده کنیز ترك
 که همه آراسته بگوهر و براسبانی سوار بودند، که
 زین‌های گوهر آگین داشتند، برای ابوجعفر فرستاد و
 چون رودکی این قصیده را با اشاره این واقعه سروده
 بود، فرمود تا آن قصیده را نیز با پیشکش‌های دیگر
 بفرستند»^۱.

«قصیده مادرمی» ۹۴ بیت است. تشبیب آن، که ۲۲
 بیت میباشد و صفی می‌وراه حاضر کردن آن را تصویر مینماید.
 این قسمت قصیده از جهت کاملی^۲ تصویر موضوع مستقل
 است و آنرا، چنوعیکه در پایان در موقع خود خواهیم گفت
 ممکن است از بهترین خمریات - اشعار بوصفی می‌بخشیده
 شده حساب کرد. سی‌دو بیت قصیده تصویر مجلس
 خرسندی ذکر شده، مدح و عنرخواهی^۳ شاعر میباشد.
 ولی قسم اساسی^۴ قصیده، یعنی چهل بیت آن بموضوع
 حاضره ما تعلق دارد، که اینک پیش از آنکه فکر خود را
 در باره آن بیان کنیم، قسم اساسی^۵ آنرا در اینجا یکدفعه
 دیگر از نظر می‌گذرانیم:

«شادای بوجعفر احمد بن محمد
 آن مه آزادگان و مفر ایران.
 آن ملک عدل و آفتاب زمانه،
 زنده بدو دادو روشنائی کیهان...»

^۱ تاریخ سیستان، نشر ذکر شده، ص ۳۱۶-۳۲۴.

خلق زخاك و ز آب و آتش و بادند،
 وین ملك از آفتاب گوهر ساسان.
 فر بدو یافت ملك تیره و تاری،
 عدن بدو گشت تیرگیتی ویران.
 گرتو فصیحی همه مناقب او گوی،
 ورتو دبیری همه مدایح او خوان.
 ورتو حکیمی و راه حکمت جوئی،
 سیرت او گیرو خوب منهب او دان.
 آنك بدو بنگری بحکمت گوئی،
 اینك سقراط و هم فلاطون یونان...
 گربکشاید زبان بعلم و بحکمت،
 گوش کن اینك بعلم و حکمت لقمان.
 مرد ادب را خرد فزایدو حکمت،
 مرخر در ادب فزایدو ایمان...
 پاکئی اخلاق او و پاك نژادی،
 بانیت نيك و با مکارم احسان.
 ورسخن او رسد بکوش تو يك راه،
 سعد شود مر ترا نحوست کیوان.
 ورش بصدر اندرون نشسته ببینی،
 جزم بکوئی که زنده گشت سلیمان...
 باز بروز نبرد و کین و حمیت،
 گرش ببینی میان مغفرو خفتان...
 دشمن ار از دهاست پیش سنانش،
 گردد چون موم پیش آتش سوزان.
 با دوکفی او زبس عطا که ببخشید،
 خوار نماید حدیث و قصه طوفان.
 شاعر زی او رود فقیر و تهی دست،
 بازار بسیار باز گرددو همان.

مردسخن را از او نواختن و بر
 مرد ادب را ازو وظیفه دیوان.
 باز بینگام دادو عدل بر خلق،
 نیست بگیتی چنو نبیلو مسلمان.
 داد بیابد ضعیف همچو قوی زوی،
 جور نبینی بنزد او و نه عدوان.
 نعمت او گسترید بر همه گیتی.
 آنچه کس از نعمتش نبینی عریان.
 بسته گیتی ازو بیابد راحت،
 خسته گیتی ازو بیابد درمان.
 با رسن عفو آن مبارك خسرو،
 حلقه تنگ است هرچه دشت و بیابان.
 پوزش پذیردو گناه ببخشد،
 خشم نراند. بعفو کوشد و غفران...
 رودکیا برنورد مدح همه خلق،
 ملحت او گوی و مهر دولت بستان!

فکر در این قسمت «قصیده مادر می» افاده کرده
 رودکی را ممکن است به هفت قسم جدا کرد. در چهار بیت
 اول شاعر ابو جعفر را یاد آوری نموده او را همچون يك شخص
 افتخار ایران (یعنی خاك دولت سامانی)، ملك عدل و داد.
 روشنی بخش ملك تیره، آبادو گلستان کننده گیتی^۱
 ویران تصویر میکند. در بیت های ۵-۹ در باره دانش او
 توفیق میکند. شاعر معلومات ابو جعفر را با دانش فیلسوفان
 مشهور یونان-سقراط و افلاطون برابر گذاشته،

^۱ تاریخ سیستان، نشر ذکر شده، ص ۳۱۷-۳۲۴.

آموختن سیرت و راه پیش گرفته^{۱۰} او را برای فیلسوفان و جویندگان حکمت ضرور می‌شمارد و گویا اگر ممدوح او هر گاه از علم و حکمت سخن راند، باهل ادب خردو حکمت میافزوده است و باهل خرد ادب و ایمان. در بیت‌های ۱۰-۱۲ در باره پاکی^{۱۱} اخلاق او سخن میرود. شاعر ویرا فرساعه اخلاق حمیده و خوش نیتی با سلیمان در يك قطار میگذارد. در بیت‌های ۱۳-۱۴ شجاعت و مردانگی^{۱۲} ممدوح تصویر کرده میشود و گویا در جهان هیچک قوه‌ئی نیست، که او برضد وی غلبه خود را تأمین کرده نمیتوانسته باشد. در بیت‌های ۱۵-۱۷ در باره عطا پیشگی^{۱۳} ممدوح سخن میرود. ممدوح بچنین صفت‌ها صاحب است، که مرد سخن را مینوازد، مرد ادب را با وظیفه‌های دیوانی سرافراز میگرداند، شاعر فقیر بنزد او آید توانگر شده بر میگردد، عموماً در عطا و بخشش کسی بوی برابر شده نمیتواند.

در بیت‌های ۱۸-۲۱ در باره در عدل و داد بی همتا بودن ممدوح فکر رانده میشود. در زمان حکمرانی^{۱۴} او ضعفی نیست، که بداد خود نرسیده باشد، جبر و ظلم و دشمنی^{۱۵} بین مردم بکلی رخت بر بسته است. نعمت او به تمام گوشه و کنار مملکت گسترده شده، همه از آن بهره میبرند و گرسنگی و عریانی دیده نمیشود. تمام مشکلی‌ها حل شده، همه خستگان در مان مییابند. نهایت، در بیت‌های ۲۲-۲۳ در باره عفو پذیری ممدوح سخن میرود. ممدوح

گویا همیشه با بخشیدن گناه و عفو نمودن زیردستان مشغول بوده، خشم را قطعاً پیشه نمیکرده است.

در ۱۷ بیتى که از این قسمت «قصیده مادرمی» بنابر اختصار نمودن، در بالا آورده نشد، نیز همین گونه صفت‌های ممدوح تصویر یافته‌اند.

مؤلف «تاریخ سیستان» صفت‌های در بالا ذکر شده را در هیچ صورت مبالغه نمیداند. «این قصیدمرا، - مینویسد او، - رودکی در برابر امیر خراسان و همه بزرگان خواند و نه تنها کسی نگفت، که رودکی مبالغه کرده، بلکه همه گفتند: آنچه تو میگوئی از حقیقت کمتر است، زیرا که او مرد کاملست»^۱.

ولی ما با این سخن راضی شده نمیتوانیم. چونکه نه فقط در دوره سامانیان، بلکه در هیچیک از دوره‌های گذشته صنفی، در هیچیک مملکت، حکمرانی نگذشته است، که دارای همه خصائل ذکر شده بوده، بدون بنظر گرفتن امتیازات طبقه‌وی و فرقه‌ای صنفی وضعیت زندگی^۲ اهالی را بطرز در بالا تصویر شده درست کرده باشد.

از طرف دیگر، رودکی در تعریف و توصیف ذکر شده اگر فقط ابوجعفر و طرز مملکت دارى او را در نظر داشته است گوئیم، نیز درست نخواهد بود. زیرا شاعری، همچون رودکی، که مشغول آموختن تجربه‌های

^۱ تاریخ سیستان، نشر ذکر شده، ص ۳۲۰-۳۲۴.

زندگی بوده، برای رفاهیت مردم محنتی، پیشگیری کردن چبر و ظلم و غموماً آسایش خلق در جستجوی پیدا کردن راههای موافق گردیده است، از حقیقت چشم پوشیده، تمام صفت‌های خوب آدمی را به یکنفر حکمران ایالت نسبت داده نمیتوانست و محل‌های در زیر فرمان او بود مرا بیک وضعیت خوب افسانه‌وی تصویر نمینمود. اینچنین نباید فراموش کرد، که در اشعار باقیمانده رودکی صفت‌های در بالا ذکر شده بهیچیک از ممدوحان او حتی بنصر بن احمد سامانی نیز نسبت داده نشده‌اند.

آری درست است، که قصیده سرایان ممدوحان خود را بعالی‌ترین صفت‌ها - بالاترین نمونه کمال انسانی، بهترین فرد جمعیت، دارای خوبترین صفات علمی، اخلاقی، فضل و آداب، شجاعت، جوانمردی، سخاوت، عدالت و غیره یاد کرده‌اند و این یک خصوصیت نظم درباریست، اما نسبت به «قصیده مادر می» تنها از این نقطه نزدیک شدن، بفکر ما، درست نیست. زیرا در صورتیکه رودکی صفت‌های عالی^۲ ذکر شد مرا بممدوح بیواسطه خود نداده است، چه نوع میتوانست به یکنفر حکمران ایالت، که با او هیچگونه وابستگی‌ئی نداشت نسبت دهد؟ نباید فراموش کرد، که صفات ذکر شده منتهای خصوصیت‌های فضیلت و آدمیت میباشد. در حالیکه این صفت‌ها به یکنفر حکمران ایالت داده شده‌اند، پس برای ممدوح اساسی خود - نصر بن احمد، اگر صفت‌های مبالغه آمیز بیرون از خصائل انسانی را

بنظر نگیریم، کدام صفتهای از آن بالاتر را پیدا کرده
میتوانست؟

در «قصیده مادرمی» داده شدن تعریف و توصیف ذکر
شد: بفکر ما سر دیگر دارد، این تعریف و توصیف در
ظاهر گرچندی و صف ابوجعفر است، ولی در عمل، با
احتمال قوی، توصیف همان حکمران ایده‌آلی^۴ شاعر است،
که او در شخصیت چنین حکمران برهم یافتن بدبختی‌های
مملکت، پیشگیری کرده شدن نجات و تاز فئودالان
خودسر و ستمکار، زفتار زشت آدمان بد، همه طرفه جاری
شدن عدل و داد را آرزو مینمود. در میراث ادبی رودکی
پندر پی دچار گردیدن ترغیب عدل و دادو پیشگیری
کرده شدن جبر و ستم، که از جمله در پارچه‌های شعری
پیش از این آورده شده، مشاهده نمودیم، بی اساس نبودن
این تصورات را تأکید مینماید.

معض در شخصیت ابوجعفر مجسم کرده نشان دادن
این غایب، در نوبت خود، شاید از همین سبب باشد، که
این شخص، همان طرزیکه از سخن در بالا آورده شده
مؤلف «تاریخ سیستان» معلوم میگردد، نظر بدیگر
فئودالان گردو اطراف خود، «پارسا، برهیز کار، دلاور و
با معلومات‌تر» بوده است. یا خود ممکن است رودکی در
شخصیت یکی از حکمرانان زمان نشان دادن صفتهای
ذکرشده را نسبت بطبقه حاکم بیشتر تأثیر بخش پنداشته،
عقیده خود را با این راه افاده کرده باشد

مسئله در سیمای یکنفر فئودال مجسم کرده نشان دادن
 غایه ذکر شده، در عین حال، نباید سبب دچار سرزنش
 سخت شدن شاعر گردد. در قصاید او، از آنجمله در
 «قصیده مادر می»، که در محیط دربار فئودالی ایجاد
 کرده شده اند، در برابر افاده یافتن آرزوهای خیالی^۵
 شاعر، اینطریقه نقصانهای غایه وی کم نمیباشند. رویدادن
 اینحالت تأثیر ایده‌تولوگیه صنف حاکم و محدودیت
 تاریخی^۶ شاعر است، که بوجود آمدن آن در آن دوره یک
 حادثه ناگزیر و حتمی بود.

مسائل جداگانه
 اخلاقی

راه سومی که رودکی در مسئله
 پیشگیری نمودن رذالتیای جمعیت
 آروزه و اصلاح نواقصات زندگی
 انتخاب کرده است، گذارش یکمقدار موضوعهای جداگانه
 تربیه‌وی - اخلاقی میباشد. از جمله، یکی از اینگونه
 موضوعها مسئله دوستی است. شاعر موقع رفاقت و
 دوستی را خیلی بلند میبردارد. از اینجاست که او در
 جهان بهترین درجه خرسندی و شادی را در دیدار دوستان
 دانسته، فراق دوستان را آخرین نقطه تلخی^۷ زندگی
 می‌شمارد:

«هیچ شادی نیست اندر این جهان،
 برتر از دیدار روی دوستان.
 هیچ تلخی نیست بردل تلخ‌تر،
 از فراق دوستان پرهنر».

ضرب المثل مشهوری که در فلکلر تاجیک در مناسبت دوست و دشمن موجود است، در میراث ادبی^۱ رودکی با چنین آهنگ صدا میدهد:

«میلنچ دشمن، که دشمن یکی
فزونست، دوست ار هزار-اندکی».

رودکی در این بیت، چنوعیکه دیده میشود، نیز ضرورت وسعت یافتن دوستی^۲ بین مردم را تأکید میکند. چیز دیگری که علاقمندان با این مسئله در میراث ادبی^۳ رودکی دچار میشود، موضوع طرز معامله با دشمن است. شاعر با دشمن شخصی هم با راه صلح و ملایمت رفتار کردن را لازم می‌شمارد:

«آنک را دائم که اویم دشمنست،
وز روان پاک بدخواه منست.
هم بهرگه دوستی جویمش من،
هم سخن باهستگی گویمش من».

طبیعت آدمیان جاهل و پست - سفله در میراث ادبی^۴ شاعر با طبیعت مار مانند کرده شده است. از اینجهت سفله نیز همچون دشمن شماریده شده مصلحت داده میشود، که آدم هر اندازه‌تیکه میتواند از آنان دوری اختیار نماید:

«مار را هرچند بهتر پروری
چون یکی خشم آورد کیفی بری».

سفله طبع مار دارد. بی خلاف.
چید کن تا روی سفله ننگری»^۱.

رودکی برا هبری و همراهی قبول کرده شدن شخص
بدرا نیز یکنوع عمل فلاکت آور دانسته است:

«هر که را راهبر زغن باشد،
گذر او بمرغزن باشد».

مسئله‌های منمت طمع کاری و ترغیب قناعت، که در
ادبیات اخلاقی^۲ عصرهای X - XX فارس - تاجیک از
موضوعهای مهم ساحة اخلاق حساب میشدند، هنوز در
ایجادیات رودکی مورد بحث قرار گرفته بوده‌اند.

رودکی، معلوم می‌گردد، که طبیعتاً به طمع کاری
مقابل بوده است. چونکه در پارچه‌های شعرئ حتی از
مدحیه‌های او باقیمانده، ما باره طمع بعمدوح مراجعت
نموده چیز طلب کردن او را تقریباً دچار کرده نمیتوانیم.
از اشعار در باره منمت طمع سروده او دو پارچه خرد

^۱ سعید نفیسی قید میکند، که در تحریر مختصر
«لغت فارس» اسدی بیت یکم بنام ابوشکور بلخی
ثبت شده است (رودکی - III، ص ۱۰۳۴). ب فکر ما شعر
ذکر شده بکدام يك از این دو استاد همعصر تعلق
داشته باشد، مسئله طرفدار فکر از آتم بد دوری
اختیار کردن که مضمون اساسی شعر است، در
ایجادیات رودکی اهمیت خود را نگاه میدارد. زیرا
دلیل‌های دیگر را یکسو بگذاریم، در بیتی که بعد از این
آورده شده است، باره دیگر نیز همین فکر تکرار مییابد.

تا حوره ما باقیمانده است، که از مضمون آنها عقیده شاعر را باز بهتر فهمیدن ممکن است.

رودکی در پارچه شعری زیرین برضد آن دولتمندان میبیراید، که آنها از سائلان رو میگردانند. او بچنین آدمیان خطاب مینماید، که زهر طلب بسیار تلخ است، شما که طاقت شنیدن طلب ندارید نمیدانید، که از روترش کردن شما حال سائلان چگونه خواهد شد:

«کسانکه تلخ زهر طلب نمیدانند.
ترش شوند و بتابند روز اهل سؤال.
ترا که میشنوی طاقت شنیدن نیست،
مرا که میطلبم خود چگونه باشد حال.»

شاعر در جای دیگر بیواسطه بمقابل اهل طمع میبیراید و تأکید میکند: آنکه اهل گیتی را به لثیمی عیب دار میکند بهتر است، که طمع کاری را ترک نماید:

«تاکی گوئی که اهل گیتی،
در هستی و نیستی لثیمند.
چون تو طمع از جهان بریدی،
دانی که همه جهان کریمند.»

با عبارت دیگر، مختصر کرده گوئیم، رودکی اگر از یکطرف بمقابل دولتمندان سخت دل و ممسک برآمده باشد، از طرف دیگر اهل طمع را منمت کرده است.

رودکی در برابر منمت نمودن طمع کاری، قناعت را بآن مقابل میگذارد. آدم، از نقطه نظر او، باید از نابوده در بند تکلف و غصه گرفتار نشده، آزاد و شاد زندگی کند:

«با داده قناعت کن و با داد بزی.
در بند تکلف مشو آزاد بزی.
در به زخودی نظر مکن غصه مخور،
در کم زخودی نظر کن و شاد بزی.»

نهایت رودکی بر ضد حسد و خشم نیز میبیراید و ایندو
موضوع اخلاقی را با «پند زمانه» علاقمند نموده چنین
تصویر میکند:

«زمانه پندی از ادوار داد مرا،
زمانه چون نگری سر بسر همه پنداست،
بروز نیک کسان، گفت، تا تو غم نخوری،
بسا کسا که بروز تو آرزومنداست،
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه،
کرا زبان نه ببنداست، پای در بنداست.»

این را باید قید کرد، که به بیت آخرین این قطعه
شعری اگر ما از راه عقیده سیاسی-اجتماعی نزدیک
شویم، در آن حال ممکن است گفت، که شاعر در اینجا
بسازشکاری مایل گردیده، از شکایت زمان لب بستن را
ترغیب کرده است. ولی اگر از نقطه نظر فقط طلبات
اخلاقی نظر کنیم، در آن صورت مضمون بیت را نوع
دیگر فهمیدن ممکن میشود، یعنی از بسکه در خشمگینی
هر گونه سخنها نالایق بی اختیار، از دهان میبیراید و
از آن در معاملات فی مابین آدمیان چه بسا بشخص
شکست هائی روی میدهد، بنابراین شاید رودکی،
همچون معلم اخلاق، بر ضد خشم برآمده باشد. بهر حال

در هر دو صورت هم، بفکر ما، مقصد شاعر بهر چه منفعت رسانیدن بوده است.

اشعار در ساحت پند و حکمت - اخلاق سروده رودکی فقط با همین، البته، خاتمه نمییابد. ناصر خسرو در باره در این ساحت آثار زیادی سرودن او اشاره نموده چنین مینویسد:

«اشعار زهد و پند بسی گفتست،
آن شاعر تیره چشم روشن بین.
هان خوانده‌ئی بخوان سخن حجت!
رنگین برنگو معنی و پند آگین»^۱

این سخن متفکر عصر XI در باره یک معلم اخلاق عصر خود بودن رودکی باز دلیل دیگر میباشد و آنچه زیاده حالا ما شناسا شدیم، بسی شبهه، قطره‌ئی از آن بحر بی گران اشعار اخلاقی^۲ شاعر خواهد بود. با اینطریقه اینست آن سه راه - راه مجسم کرده نشان دادن موضوع بی ثباتی عمر انسانی و باینواسطه نصیحت نمودن به نیکوکاری، ترغیب نمودن غایه بروی کار آمدن حکمران عادل، مبارز و متفکر و گذاشتن طلبات جداگانه اخلاقی، که رودکی باینواسطه نادرستی‌های زمان زندگی خود را برهم دادنی شده بوده است.

^۱ ناصر خسرو. دیوان، نشر ذکر شده، ص ۳۲۳.

راه‌های برای اصلاح حیات جمعیتی انتخاب نموده شاعر، همان طرزیکه می بینیم، خیلی ابتدائی میباشند. با چنین راه‌ها بمقصد‌های گذاشته خود رسیدن، البته، ممکن نبود. برای برهم دادن محرومیت‌های مردم محنتی و نقصانات حیات جمعیتی مسئله تغییر دادن اساس جمعیت موجوده را گذاشتن لازم بود. اما در شرایط کانکریتی* تأریخی* عصر X فتودالی ما چنین طلبات را به پیش رودکی گذاشته نمیتوانیم.

آن قدمی که رودکی در این راه برداشته است، از نقطه نظر طلبات همان دوره، کار خرد نیست و چنین نشان مینهد، که شاعر متفکر و شجاع، با وجود در محیط درباری بودنش، از غم ستم‌دیده گان و عموماً خلق وطن خود فارغ نبوده است.

موضوع تأسف خوردن بمرگ تسلی و دل‌داری. دوستان و دل‌داری مصیبت دیدگان در میراث ادبی* رودکی نیز يك حصه جداگانرا تشکیل میدهد. در بین اشعار جمع آوری شده، مانند بیت‌هایی که از دو مرثیه او — از مرثیه‌های بمرگ شهید بلخی و مرادی سروده شده شاعر باقی‌مانده‌اند، دائر باین موضوع یکمقدار بیت‌های پراکنده نیز دچار میشوند. ولی در بین این قسمت میراث ادبی* او قطعه شعری زیرین بیشتر قابل دقت میباشد:

«ای آنکه غمگینی و سزاواری،
 و ندر نیان سرشک همی باری.
 از بپر آن کجا ببرم نامش؟
 ترسم ز سخت اندوه و دشواری.
 رفت آنک رفت آمد آنک آمد،
 بود آنک بود خیره چه غم داری؟
 هموار کرد خواهی گیتی را،
 گیتیست کی پذیرد همواری.
 مستی مکن، که نشنود او مشتیا!
 زاری مکن، که نشنود او زاری.
 شو تا قیامت آید زاری کن،
 کی رفته را بزاری باز آری.
 آزار بیدش زین گردون بینی،
 گر تو بهر بهانه بیازاری.
 گوئی گماشته است بلائی او،
 بر هر که تو دل برو بگماری.
 ابری پدید نی و کسوفی نی،
 بگرفت ماه و گشت جهان تاری.
 فرمان کنی و یا نکنی ترسم،
 بر خوبستن ظفرندهی باری.
 تا بشکنی سپه غمان بردل،
 آن به که می بیاری و بگساری.
 اندر بلای سخت پدید آرند،
 فضل و بزرگ مردی و سالاری.»

این قطعه شعری نیز مرثیه است و با این خصوصیت
 خود از مرثیه‌های معمولی فرق میکند، که اگر عادتاً
 مرثیه بمرک شخصی بخشیده شده باشد، این برای تعزیت
 تسلی و دلداری دادن شخص الم رسیده بخشیده شده است؛

شبلعی نعمانی مینویسد، که این مرثیه «در فوت پسر وزیر اعظم ساخته شده» است. ولی او مراد از وزیر اعظم کدام یکی از وزیران سامانی را در نظر دارد روشن معلوم نیست.

مرثیه بالا بکدام شخصی بخشیده نشده باشد، رودکی در آن فکرهای حکیمانه خود را با يك قوه منطقی و آهننگ مؤثر بیان کرده است. او عبث و بیهمنفعت بودن سوزو گداز شخص عزادار را با دلیلهای حیاتی اثبات نموده، او را بصبر و بردباری دعوت مینماید. مصلحت‌های حکیمانه و پندهای اخلاقی، که رودکی در آخر قطعه شعری آورده است، اگر از یکطرف این مرثیه را با مرثیه‌های فلسفی او هم آهننگ گرداند، از طرف دیگر آن را با تعلیمات بی ثباتی عمر و خوش گذرانی حیات شخصی، که حالا شناسا خواهیم شد، نیز تا درجه‌ئی وابسته میگرداند.

عقیده فلسفی در این باره بیان

خوشگذرانی کرده رودکی با موضوع یکم با

زندگی افکار عائد به اهیت جهان و حیات بیان

کرده شده و اینچنین با فکرهای در باره بی ثباتی عمر

انسانی افاده کرده او، که پیش از این شناسا شدیم،

در وابستگی کلی واقع گردیده است.

¹ شبلعی نعمانی: شعر العجم، جلد 1، نشر ذکر شده.

زودکی قید میکند، که عمر انسان در جهان چون باد
گذرانست. از این جهت دوران گذشته را نباید یاد
کرد، بلکه از آمده باید خوشنود شد، یعنی زمان حال را
غنیمت دانسته باید خورد، خوش زیست و داد-احسان
کرد. شاعر خوشبختی را هم، چنوعیکه در این قطعه
شعری او میخوانیم، در همین میدانند:

«شاد زی با سیاه چشمان شاد،
که جهان نیست جز فسانه و باد.
ز آمده شادمان نباید بود،
وز گذشته نکرد باید یاد.
من و آن جعد موی غالیه بوی،
من و آن ماهروی حور نژاد.
نیک بخت آنکسی که دادو بخورد،
شور بخت آنکه او نخوردو نداد».

شبلی^۱ نعمانی در اثر خود این قطعه شعری را آورده،
«فلسفه اپیکور و خیام را، - میگوید او، - ظن قوی آن
است، که او اول از همه در فارسی بما گوشزد نموده است»^۱.
در حقیقت مسئله «معیشت عاقلانه» تعلیمات اخلاقی فلسفه
اپیکور، که دلخوشی و لذتهای فردی را همچون وسیله
برطرف کننده غم و اندوه جسمانی و روحانی میدانند، با
مضمون قطعه شعری رودکی موافقت کلی دارد. در
تاریخ ادبیات پس از اسلامی^۲ فارس-تاجیک در میراث

^۱ شبلی نعمانی. شعرالعجم، جلد ۱، نشر ذکر شده،
ص ۳۰.

ادبی^۶ موجوده هیچیک از شعرای پیش از رودکی ما این تعلیمات فلسفی را دچار کرده نمیتوانیم. از این سبب در مسئله اولین دفعه از طرف رودکی در ادبیات ما داخل کرده شدن این تعلیمات، ممکن است با فکر شبلی^۷ نعمانی همراه شد.

چنوعیکه از مضمون قطعه شعری ذکر شده معلوم میگردد و چه طرزیکه در بیت زیرین می بینیم، در میراث ادبی رودکی موضوع خوشگذرانی^۸ وقت با سه عنصر سرور و شادی - عشق، میگساری و صوت موسیقی سخت علاقمند شده است:

«کوری کنیم و باده خوریم و بویم شاد،
بوسه دهیم بر دولبان پریوشان».

عشق. موضوع عشق و محبت در ایجادیات رودکی، همچون يك خط سرخی در تمام شاخه های نظم او ریشه دوانیده است. ما در آثار باقیمانده رودکی هیچیک شکل نظم را دچار کرده نمیتوانیم، که در آن عاید باین موضوع سخن نرفته باشد. در اشعار غزل مانند، قصاید، مثنوی، قطعه و رباعی های شاعر موضوع عشق و محبت را ممکن است پیدرپی مشاهده نمود. ولی بیش از همه عشق و محبت موضوع اشعار غزل مانند او را تشکیل داده است.

اینعالت پیش از همه چنین تصوراتی بمیان میآرد،

که حادثه برای افاده یافتن احساسات عشق و عاشقی موافقت‌ترین شکل نظم ادبیات کلاسیکی فارس-ناچیک شناخته شدن غزل^۱ هنوز از رودکی شروع شده بوده است. یکی از نمونه‌های اشعار عاشقانه رودکی اینست:

«هر باد که از سوی بخارا بمن آید،
با بوی گلو مشک و نسیم سحر آید.
بر هر زن و هر مرد کجا بروزد آن باد،
گوئی مگر آن باد همی از ختن آید.
نی-نی زختن باد چنان خوش نوزد هیچ،
کان باد همی از بر معشوق من آید...
هر شب نگرانم به یمن تا تو برایی،
زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید.
کوشم که بپوشم صنما نام تو از خلق
تا نام تو کم در دهن انجمن آید.
با هر که سخن گویم، گرخواهم و گرنی،
اول سختم نام تو اندر دهن آید»^۲.

احساسات عشق و محبت و صمیمت عاشق در این شعر تا در جهتی با شیوه طبیعی، شیرین و عبارتهای همه فهم حیاتی استادانه تصویر کرده شده است، که طراوت آن قوه خود را هنوز گم نکرده است. چنین طراوت، تقریباً در تمام اشعار عاشقانه شاعر حس کرده میشود. یکی از سببهای اینگونه طبیعی برآمدن اشعار

^۱ عبدالغنی میرزایف، رودکی و انکشاف غزل در عصرهای X—XV، نشر ذکر شده، ص ۶۸.

^۲ Осори Рудаки, ч. I, Сталинобод, 1958, сах 526.

عاشقانه رودکی همان طرزیکه در باب حیات او مشاهده نمودیم و چه طرزیکه بیت زیرین گواهی میدهد، بیشبیه، چندی در زورق عشق و محبت شنا کردن خود شاعر میباشد:

«نیست فکری بغیر یار مرا،
عشق شد در جهان فیار مرا».

افکار عاشقانه رودکی عموماً در اطراف دو موضوع اساسی—وصف زیبایی و خلق و اطوار معشوق، تصویر شرح حال عاشق دور میزند. موضوع حقیقت عشق و شرح آنکه نیز یکی از موضوعهای عمده اشعار عاشقانه ادبیات کلاسیکی فارس—تاجیک است، در میراث ادبی رودکی دچار نمیشود. شاید اشعار در این موضوع سروده رودکی تا دوره ما نرسیده باشد، اما همین گونه باشد هم موجود نبودن موضوع سوم در اشعار عاشقانه شاعر تقریباً حس کرده نمیشود. سبب این در نوبت خود، اگر خطا نکنم، در مسئله عکس یافتن حسیات عاشقانه و طلبات شعری خیلی کامل بودن اشعار از دو موضوع اوله عشقی باقیمانده شاعر میباشد.

در باره تصویر این مسئله قطعه شعری زیرین رودکی مثال روشن شده میتواند:

«چمن عقل را خزانی اگر،
گلشن عشق را بهار توئی،
عشق را گر پیمبری لیکن،
حسن را آفریدگار توئی».

وصف زیبایی در این قطعه داده شده را اگر ما با سیر تاریخی منبعدة این موضوع مقایسه نمائیم، چنین تصویری بمیان میآید، که موضوع وصف زیبایی و حسن و آتش دهنده خاندان عقل بودن آن، که در ادبیات عصرهای X—XV فارس-تاجیک هر طرفه وسعت یافت و در «حسن و دل» نام اثر شاعر نیمه اول عصر XV ملافتاحی¹ نیشاپوری¹ هر يك عضو معشوق بصفته قهرمانان اثر مجسم گردید، یکنوع شرح و تعبیر ایندو بیت رودکی بوده است. از اشعار در موضوع دوم عشقی-شرح حال عاشق سروده رودکی قطعه شعری زیرین مثال روشن شده میتواند:

«ص-ص-ص هجر تو، ای سرو بلند!
 ریشه عمر من از بیخ بکند.
 پس چرا بسته اویم همه عمر؟
 اگر آن زلفی دو تا نیست کمند.
 بیکی جان نتوان کرد سوال،
 کزلب لعل تو يك بوس بچند.
 بفکند آتش اندر دل عمر،
 آنچه هجران تو از سینه فکند.»

رودکی در افکار عاشقانه خود، ظاهراً، طرفدار عشق ورزی² با شعورانه بوده است، یعنی عشق ورزی‌ئی که برای خوشگذرانی زندگی لازم است، باید يك حدود معین داشته باشد و بدرجه‌ئی نرسد، که انسان خود را

¹ A, Мирзоев. Сайидо и его место в истории таджикской литературы, Сталинабад, 1954, стр.

روحا و جسماً بعذاب دچار گرداند. رودکی در جایی، شاید از همین نقطه نظر باشد، در سیمای خود در راه عشق بی اندازه از جان سیر شدن و بعذاب دائمی گرفتار گردیدن عاشق را با خیلی سوز و گداز قید میکند:

«در عشق، چو رودکی، شدم سیر از جان
از گریه خونین مژه ام شد مرجان،
القصة که از بیم عذاب هجران،
در آتش رشکم دیگر از دوزخیان».

در جای دیگر شاعر بعشق ورزی^۱ بیهود آشکار و روشن مقابل میبیراید. او تأکید میکند، که آدم باید هیچ وقت عاشق بیقرار نباشد و خود را بعذاب و رنج دچار ننماید:

«خویشتن دار بلش و بی پر خاش،
هیچ کس را مبلش عشق و غاش»^۱.

چنوعیکه از مضمون قطعه های شعری^۲ در بالا آورده شده معلوم میگردد، رودکی در این قسمت میراث ادبی خود، همچون موضوع اساسی، همان عشق ورزی^۳ طبیعی - عشق و محبت بین مردم را در نظر داشته است. ولی در

^۱ این بیت در یکچند تحریر میآید. در «رودکی - III» (ص ۱۱۰۶) تحریر زیرین بیت را نیز دچار میکنیم: «خویشتن پاک دار بی پر خاش، رو باغش اندرون مخراش». در «فرهنگ نامه» تألیف حسین الوفائی (نسخه ذکر شده، ورق ۶۲۵) کلمه های «عاشق» و «غاش»، همچون معین شونده و معین کننده - «عاشق غاش» آمده است. ولی در سه تحریر هم مفهوم اساسی تغییر نمیآید.

عین حال، در دو قطعه شعری خود، البته خیلی ضعیف، بعضی اشاره‌هایی به عشق تصوفی - عشق الهی نیز کرده است. یکی از این قطعه‌های شعری این است:

«روی بمحراب نهادن چه سود،
دل ببخارا و بتان طراز.
ایزد ما وسوسه عاشقی،
از تو پذیرد پذیرد نماز»^۱

در قطعه شعری^۲ زیرین فکر ذکر شده بهتر حس کرده میشود:

«سماعو باده گلگون و لعبتان چو ماه،
اگر فرشته ببیند در او فتد در چاه.
نظر چگونه بدوزم که بپر دیدن دوست.
ز خاک من همه نرگس دمد بجای گیاه.
کسی که آگیتی از ذوق عشق جانان یافت،
ز خویش حیف بود گر دمی بود آگه».

در بیست‌های دوم و سوم، همانطور که ملاحظه کرده میشود، اشاره گفته شده خیلی قوتناك است. بنابر آن ممکن

^۱ این قطعه شعری را همچون یکنوع تمسخر با حکام رسمئ اسلام شماریدن و امثال این توجیه کردن خطای محض است. مضمون شعر را اگر بعقاید اسلامی اندازه کنیم حقیقت مسئله بخوبی روشن میگردد. از نقطه نظر طلبات اسلامی هنگامیکه یکنفر پیرو این عقیده رو بمحراب - قبله گردانیده مقید نماز گذاردن میشود، او باید فکرو خیال خود را از مادیات و علایق زندگی بکلی قطع نموده، تماماً متوجه الهیات باشد. هنگامیکه اینطریقه نکرد، یعنی بنماز مقید شده، فکرو خیالش را

است گفت، که عقیده عرفانی^۱ همچون نمونه حسن الهی تصویر کرده شدن حسن و زیبایی جهان مادی، از دوست داشتن زیبایی جهان مادی، رسیدن بزیبائی^۲ الهی و از همین جهت تقسیم کرده شدن عشق به عشق مجازی و «عشق حقیقی» - الهی که در «رساله عشق» ابوعلی ابن سینا اساس فلسفی بخود گرفت^۱ و در نظم دوره کلاسیکی^۲ ادبیات فارس و تاجیک، همچون یکی از موضوعهای اساسی^۳ نظم با تمام شدت دوام نمود، سابقه^۴ بیشتری داشته است.

بکارهای دنیوی بند نمود، در آنصورت آن طاعت او طاعت قبول شونده حساب نمیشود.

رودکی ب فکر ما، بهمین عقیده اشاره میکند، یعنی آن نمازیکه طلبات ذکر شده رعایه کرده نمیشود - روی بمحراب و دل بنانزینهای بخارا و طراز است، در نزد الهی قابل قبول نیست. برعکس، اگر با تعبیر خود رودکی گوئیم «ایزد و سوسه عشقی را میپذیرد». آورده شدن کلمه «عشق» البته تاریک تر است. شاعر عشق الهی را در نظر دارد یا عشق معمولی را روشن معلوم نیست. ولی اگر ما عشق اشاره کرده شاعر را عشق معمولی شماریم هم مفهوم ذکر شده تغییر نمییابد. زیرا در باب عشق بعضی عنصرهای خیلی ابتدائی عقاید عرفانی، چنوعیکه در متن قید کردیم، در عقاید رودکی موجود میباشد. حال آنکه طرز افاده در شعر بالا بیشتر بان دلالت میکند، که عشق اشاره کرده شاعر عشق معمولی نیست.

¹ A. M. Мирзоев. Биноя, наشري зикршуда сах. 335.

تصویر می و میگساری. میراث ادبی رودکی خردتر از موضوع عشق و محبت نیست. استعمال می از نقطه نظر شاعر يك واسطه قدری فراموش کردن غم زندگی است. از این سبب او بتصویر این واسطه خوشحالی اهمیت خاص میدهد. در عین حال اینطرف مسئله خیلی قابل دقت است، که در آثار رودکی اگر در موضوع عشق بعضی عنصرهای عقاید عرفانی را دچار کرده باشیم، در تصویر می و میگساری ما این حالت را نمی بینیم. تمام آثار از این ساحه بدست درآمده شاعر بمی طبیعی - شراب انگور بخشیده شده است. برای اثبات این مدعا بزرگترین اشعار در باره می سروده او قسمت نسیب «قصیده مادر می» را از نظر میگنرانیم:

«مادر می را بکرد باید قربان،
 بچه او را گرفت و کرد بزندان.
 بچه او را ازو گرفت ندانی،
 تلمش نکوبی نخست و زو نکشی جان.
 جز که نباشد حلال دور بکردن،
 بچه کوچک ز شیر مادر و پستان.
 تا نخورد شیر هفت مه بتمامی
 از سر ارد بیهشت تا بن آبان.
 آنکه شاید ز روی دین وره داد،
 بچه بزندان تنگ و مادر قربان.
 چون بسپاری بحبس بچه او را،
 هفت شبانروز خیره ماندو حیران.

باز چو آید بهوش و حال ببیند،
 جوش برآرد بنالد از دل سوزان.
 گاه زبر زیر گردد از غم و گه باز،
 زیر زبر همچنان زانده جوشان.
 زر بر آتش کجا بخوامی پالود،
 جوشد لیکن زغم نجوشد چندان.
 باز بگردار اشتری که بود مست،
 کفک برآرد ز خشم و زاید شیطان.
 مرد حرس کفکهاش پاك بگیرد،
 تا بشود تیرگیش و گردد رخشان.
 آخر کارام گیردو نچخد نیز،
 درش کند استوار مرد نکهبان.
 چون بنشیند تمام و صافی گردد.
 گونه یاقوت سرخ گیردو مرجان.
 چند ازو سرخ چون عقیق یمائی،
 چند ازو لعل چون نکین بدخشان.
 ورش ببوئی گمان بری که گل سرخ،
 بوی بدو دادو مشک و عنبر بابان.
 هم بخم اندر همی گدازد چونین،
 تا بکه نوبهار و نیمه نیشان.
 آنکه اگر نیمه شب درش بکشائی،
 چشمه خورشیدرا ببینی تابان.
 و رببلور اندرون ببینی گوئی،
 گوهر سرخست بکفی موسیٰ عمران.
 زفت شود رادو سست دلاور،
 گر بچشد زوی روی زرد گلستان.
 و انک بشادی یکی قدح بخورد زوی،
 رنج نبیند از آن فرازو نه احزان.
 انده دهسالهرا بطنجه رماند،
 شادی نورا ز ری بیاردو عمان...^۱

^۱ تاریخ سیستان، نشر ذکرشده، ص ۳۱۷ - ۳۱۸.

در این نسیب، چنوعیکه دیده میشود، هیچیک عبارتی موجود نیست که آنرا با مفهوم عرفانی تعبیر کرده میشود باشد. شعر از اول تا آخر بتصویر يك مقصد - تصویر می^۵ طبیعی - انگوری روانه کرده شده است. در عین حال ممکن است این نسیب را بهترین «خمریه» - شعر بوصف می بخشیده شده حساب کرد. رودکی در حقیقت، توانسته است در بیست و يك بیت از هنگام پختن انگور و از تالك جدا کردن شدن آن سر کرده، پراتسس حاضر کردن می، صفتهای آن و در موضوع دور کردن غم، بوجود آوردن نشاط و چگونه تأثیر کردن وی را با حیاتی ترین تشبیهها و همه فهم ترین عبارتهای خلقی تصویر نماید. این را باید قید کرد، که موقع تاریخی^۶ این نسیب، چنوعیکه در باب آینده خواهیم دید، نیز خرد نیست.

در وصف شراب انگور استاد بودن رودکی را از شعر زیرین او نیز بخوبی، سنجیدن ممکن است:

«بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی،
و یا چون برکشیده تیغ پیش افتابستی.
بپاکی گوئی اندر جام مانند گلابستی،
بخوبی گوئی اندر دیده بیخواب خوابستی.
سحابستی فدح گوئی و می فطر سحابستی،
طرب گوئی که اندر دل دعای مستجابستی.

اگر می نیستی یکسر همه دلها خرابستی.
اگر در کالبد جان را ندیدیستی شرابستی.
اگر این می بابر اندر بچنگال عقابستی،
از آن تا ناکسان هر گز نخوردندی صوابستی»

تصویر قوت می طبیعی در قطعه زیرین، با وجود راه
یافتن مبالغه، خیلی روشن مجسم گردیده است:

«زان می که گر سرشکی از آن در چکد بنیل،
صد سال مست باشد از بوی او نهنگ.
آهو بدشت اگر بخورد قطره‌ئی ازو،
غرنده شیرگردو نندیشد از پلنک».

رودکی استعمال شراب انگور را نه فقط بکواسطه
قدری فراموش کردن غم زندگی میدانند، بلکه او به
نتیجه‌های آن نیز فیلسوفانه نظر کرده بوده است. شاعر
نوشیدن می را واسطه ظاهر گردانیدن سیرت آدمی
و خصلت‌های پوشیده مردم می‌شمارد. سر استعمال می،
موافق عقیده رودکی، در اینجاست، که طرفهای خوب
شخص نیک را مجسم‌تر گردانیده، خصلت‌های پوشیده
مردم پست را ظاهر میگرداند:

«می‌آرد شرف مردمی پدید،
آزاده نژاد از درم خرید.
می‌آزاده پدید آرد از بد اصل،
فراوان هنراست اندرین نبید.
هر آنکه که خوری می خوش آنکھت،
خاصه چو گل و یاسمن دمید.

بساحصن بلندا که می‌گشاد،
بسا کره نوزین که بشکنید.
بسا دون بخویلا که می‌بخورد،
کریمی در جهان در پرا کنید».

فکر حکیمانه در این قطعه شعری افاده کرده رود کی
اساساً همان فکریست، که بعد از چندی ابوعلی ابن سینا
در شعر زیرین خود آنرا خیلی وسعت داده است:

«غذای روح دهد باده رحیق الحق،
که رنگو بوش کند رنگو بوی گل را حق.
عقیق پیکرو یاقوت فام لعل صفت،
همای گردد، اگر جرعه‌ئی بنوشد، بق.
چو در چکد بمیان قدح زحلق صبوح،
بلعن باربدی خوشتر آید آن بق-بق.
بطعم تلخ، چونند پدر، ولیک مفید،
بنزد مبطل باطل، بنزد دانا حق.
حلال گشته بفتوای عقل بردانا،
حرام گشته باحکام شرع بر احمق.
حلال بر عقلا و حرام بر جهال،
که می محک بودو خیر و شر ازو مشتق.
می از جهالت جهال شد بشرع حرام،
چومه، که از سبب منکران دین شد شق.
شراب را چه گنه زانکه ابلهی نوشد،
زبان بهره کشاید، دهد زدست ورق.
غلام آن می نابم، که از رخ جانان،
بیک دو قطره‌ئی آرد هزار گونه عرق.
چو بوعلی، می ناب ارخوری حکیمانه،
بعق حق، که وجودت شود بعق ملحق»¹.

¹ Абу Али ибни Сино. Маҷмуаи шеърҳо. Нашриёти Давлатии Тоҷикистон, Сталинобод, 1953, сах. 33—34.

می و موسیقی. در میراث ادبی^۴ رودکی ما تصویر موسیقی و یاد آوری کرده شدن این آلت سرور و شادی را بی تصویر می دچار کرده نمیتوانیم. از اینجا چنین معلوم میشود، که شاعر بزرگ نوشیدن می و عموماً مجلس های عیش و نوش را بی موسیقی، مطرب و صوت دلکش تصور نمیکرده است. حقیقت این فکر را در قطعه^۵ شهرئ زیرین بخوبی ملاحظه کردن ممکن است:

«رودکی چنگ بر گرفت و نواخت،
 باده انداز، کو سرود انداخت.
 وان عقیقین میی که هر که بدید،
 از عقیق گداخته نشناخت.
 هر دو یک گوهرند لیک بطبع،
 این بیفسردو آن دگر بگداخت.
 نا بسوده دو دست رنگین کرد،
 ناچشیده بتارک اندر تاخت».

وابستگی^۶ می و موسیقی در جای دیگر چنین افاده یافته است:

«می لعل پیش آرو پیش من آی،
 بیک دست جام و بیک دست چنگ.
 از آن می مرا ده که از عکس او،
 چویا قوت گردد بفرسنگ سنگ».

در این قطعه^۷ شعرئ، چنوعیکه دیده میشود، فکر در باره^۸ این موضوع در بالا بیان کرده شده باز بیشتر قوت پیدا کرده است.

سخن در باره نوشیدن شراب و وابستگی می و موسیقی بیان کرده رودکی، البته، با عقیده اسلام رسمی بیواسطه موافقتی ندارد، لیکن فکر عاید باین دو موضوع بیان کرده شده با عرف و عادت‌های پیش از اسلامی خلیفهای ایرانی نژاد، چنوعیکه معلوم است، نیز بی‌علاقه نمیباشد.

در عین حال، این را باید تأکید نمود، که رودکی در تصویر تعلیمات «خوش گذرانی وقت» و در این راه استفاده برده شدن سه عنصر سرور و شادی نیز از محدودیت‌های تاریخی خارج شده نتوانسته بوده است. از جمله، او باینطرف مسئله دقت نمیکنند، که در شرایط سخت دوره فیثودالی - در يك وقتی که بدبختی و محرومیت‌ها پیدر پی مردم را تهدید مینمود و خود شاعر هم بعضاً لذت این بدبختی‌ها را میچشید، فرا هم آورده شدن سه عنصر ذکر شده «خوش گذرانی وقت» را بطریق عموم در هیچ يك صورت تأمین کرده نمیتوانیست.

سخنان شاعر از نقطه نظر زمانش، البته، بی‌اهمیت نمیباشند، ولی آنها در شرایط آنوقته واسطه اساسی بر طرف کرده شدن غم زندگی شده نمیتوانستند.

اشعار بنصویر بهار بخشیده رودکی را
وصفی بهار. ممکن است در قطار بهترین اشعار
وصفی شاعر داخل کرد. همان نوعیکه منظره‌های طبیعت

و آب و هوای هر يك مملکت در افکار و خیالات سخن
سرایان آن سرزمین بی تأثیر نمانده است. طبیعت زیبای
ما و راه النهر، طراوت و خرمی های بهارانه آن موضوع
اساسی اشعار بهاریه رودکی را تشکیل داده اند. قطعه
شعرش زیرین رودکی دلیل روشن این مدعا است:

«آمد بیار خرم با رنگو بوی طیب،
با صد هزار نزهت و آرایش عجیب.
شاید که مرد پیر بدین گه شود جوان،
گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب.
چرخ بزرگوار یکی لشکری بکرد،
لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب.
نفاط برق روشن و تندرش طبل زن،
دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب.
آن ابر بین که گرید چون مرد سوگوار،
وان رعد بین که نالد چون عشق کثیب.
خورشید را ز ابر دهد روی گه - گه،
چونان حصارئی که گذر دارد از رقیب.
یکچند روزگار جهان دردمند بود،
به شد که یافت بوی سمن باد را طیبیب.
باران مشکبوی ببارید نو بنو،
وز برف بر کشید یکی حله قضیب.
کنجی که برف پیش همی داشت گل گرفت،
هر جو یکی که خشک همی بود شد رطیب
تندر میان دشت همی باد بردمد،
برق از میان ابر همی بر کشد قضیب.
لاله میان کشت بخندد همی زدور،
چون پنجه عروس بعنا شده خضیب

بلبل همی بخواند در شاخسار بید،
 سراز درخت سرو مراورا شده مجیب.
 صلصل بسرو بن بربا نغمه کهن،
 بلبل بشاخ گل بربا لحنک غریب.
 اکنون خورید بلدهو اکنون زئید شاد،
 کاکنون برد نصیب حبیب از برحبیب.
 ساقی گزین سبزه و می خور ببانگ زیر،
 کزکشت سار نالدو از باغ عندلیب...

تصویر داخل شدن فصل بهار، زنده گشتن طبیعت،
 گردش ابرهای تیره، وزیدن باد فارم، بارعدو برق
 پیدرپی باریدن باران، در زیر ابرهای بهاران پنهان
 شده باز خودرا نمودار کرده ایستادن آفتاب، بمشام
 رسیدن بوی خوش گلهای رنگا رنگ، جامه سبز پوشیدن
 دشت و دامنه کوهها، منظره قلههای با برف پوشیده شده
 کوهها، از میان کشتزارها خندان گشتن لاله، خوانش
 بلبل، سار - ساچ، صلصل - فاخته - قمری وغیره، که در
 این قطعه شعری تصویر یافته اند، اگر عمیق تر ملاحظه
 نمائیم، عیناً تصویر همان بهار زیبای ماورا^۱ النهر وخراسان،
 مخصوصاً منظره^۲ دلکش وطن شاعر - کوهستان پنج رود
 میباشد.

رودکی در تصویر این منظرهها ذرهئی بمبالغه راه
 نداده است. کسانیکه با موسم بهاران ماورا^۱ النهر وخراسان
 شناسا میشوند و یا منظرههای دلفریب گردو اطراف پنج
 رودرا مشاهده مینمایند، بخوبی خواهند دانست، که

شاعر نازک خیال منظره بهارانه وطن خود را تا چه درجه با محبت بی پایان رئالیستی تصویر کرده بوده است. این خود شاهد روشن بحسیات بلند وطن دوستی صاحب بودن رودکی میباشد.

قطع نظر از موضوع با منظره‌های بهارانه ماوراء النهر و خراسان عیناً راست آمدن تصویر در شعر بالا داده شده، رودکی در طبیعت شخصی خود نیز، ظاهراً مفتون منظره‌های فصل بهار آن بوده است:

«آن صحن چمن که از دم دی،
گفتی دم گرسنگ یا پلنگ است.
اکنون ز بهار ما نوی طبع،
پر نقش و نگار همچو ژنگست.»

از اینجاست، که رودکی دو واسطه خوشحالی تصویر کرده خود — استعمال شراب انگور و شنیدن نغمات موسیقی را در فصل بهار از همه موافق و تأثیر بخش‌تر می‌شمارد.

علاوه بر آنکه با فکر در این باره افاده کرده شاعر در بالا شناسا شدیم، او مصلحت میدهد، که علامتهای اولین بهار — بانگ بخنو — اولین صدای رعد بهاری را نیز باید با می و موسیقی پیشواز گرفت:

«چون ببانگ آمد از هوا بخنو،
می‌خور و بانگ رود چنگ شنو.»

رودکی دور شگفتن گل لاله‌را، که یکی از بهترین

قتهای موسم بهاران است، نیز برای برداشتن
زیغال - قدح می. موافق شماریده است:

«شکفت لاله نو زیغال بشکفان که همی،
بدور لاله بکفی بر نهاده به زیغال».

یکی از عرف و عادهای قدیمی^۶ هموطنان شاعر، که
در بهاران بسیر سبزه زارها بر آمده، بروی فرشهای مخملین
سبز بهار نشستهای خرسندی تشکیل میدهند، در میراث
ادبی^۷ شاعر بآن اشاره کرده شده است:

«آهو ز تنگ کوه بیامد ز دشت و راغ،
بر سبزه بلده خوش بود اکنون اگر خوری».

رودکی، علاوه با استفاده کردن منظرهای زیبای بهار -
سبزه و لاله زارها، هم آواز کرده شدن صدای موسیقی و ناله
مرغان را لطیف ترین واسطه سرور میداند:

«چون لطیف آید بوقت نوبهار،
بانگ رود و بانگ کبک و بانگ تر».

در میراث ادبی^۸ رودکی بعضاً در باره فصلهای زمستان
و خزان نیز سخن میرود. ولی در نظر شاعر طبیعت دوست،
چطوریکه از مثالهای آورده شده نیز معلوم میگردد، بهترین
موسم سرور و شادی فصل بهار بوده است.

از آثار در این موضوع سروده رودکی اگر
مدیحه. «قصیده مادر می» را استثنا کنیم، اشعار مدحی^۹
کاملی تا دوره ما نرسیده است. آنچه یک از این قسمت

نظم شاعر باقیمانده است، غیر از یکچند قطعه شعری و
بیت‌های جداگانه‌ی بیش نیست. ولی همینگونه باشد هم
در اساس قطعه‌های موجوده شعری در باره بعضی ممدوحان
و خر کتر مدیحه‌های رودکی تا یکدرجه تصورات حاصل
کردن ممکن میشود.

چنوعیکه از «قصیده^۱ مادر می»، بعضی اشاره‌های در
«قصیده شکایت از پیری» درج شده و بیت‌های جداگانه آثار
رودکی معلوم میگردد، ممدوح اساسی^۲ رودکی نصر بن
احمد سامانی میباشد. آنچه‌یکه در باره^۳ ممدوح اساسی^۴
برودکی بودن نصر سامانی در سرچشمه‌های ادبی و تاریخی
دچار میشود، در میراث ادبی^۵ خود شاعر نیز تصدیق مییابد.
سعید نفیسی عائد بمسئله از زمان سلطنت احمد بن
اسمعیل سامانی بدربار کشیده شدن رودکی، همچون
یکنوع دلیلی بیت زیرین رودکی را میآرد:

«چو فضل میرا بوالفضل بر همه ملکان،
چو فضل گوهر و یاقوت بر نبره بشیز»

«از امرای سامانی، دوام میکند او، — کسیکه ابوالفضل
کنیت داشته باشد نیست و دیگری را از رجال آنعصر
جز سامانیان لقب «میر» در خور نبوده، ظن غالب آنست
که در اصل ابونصر بوده که کنیت احمد بن اسمعیل باشد
و آنرا بابوالفضل تحریف کرده‌اند»^۱.
اگر این فکر احتمالی^۲ سعید نفیسی را قبول کنیم،

^۱ س. نفسی. رودکی — II، ص ۴۷۵.

در آنصورت ممکن است، گفت که ممدوح دیگری که در میراث ادبی^۱ رودکی بآن اشاره کرده میشود، احمد بن اسمعیل سامانی بوده است.

غیر از این دو امیر سامانی سومین شخصی که در آثار رودکی یادآوری کرده میشود، ابوجعفر احمد بن محمد میباشد، که «قصیده مادر می»، همان نوعیکه پیش از این توفی کرده بودیم، باو بخشیده شده است.

چهارمین شخصی، که باو مدیحه سرآیدن رودکی، چه در میراث ادبی^۱ خود او و چه از سخنان دیگران اثبات میشود، وزیر مشهور سامانیان ابوالفضل بلعمی میباشد.

یکی از سرچشمه‌های معتبر، که در اساس معلوماتهای آن بدرستی^۱ این حقیقت پی بردن ممکن میشود، کلیات شاعر مشهور عصر XII سوزنی^۱ سمرقندی (سال وفاتش ۱۱۷۳) میباشد. سعید نفیسی اخبارات در این سرچشمه عاید بممدوح رودکی بودن ابوالفضل بلعمی را عیناً نقل نموده، چنین مینویسد: «در میان تمام سخن‌سرایان کسی که مانند سوزنی از احوال و اشعار اسلاف (گذشتگان) و معاصرین خود آگاه باشد نیست و همه جا اعتبار گفته‌های وی روشن میشود. این اشارات صریح او در چهار جای مختلف بهترین سند است، که رودکی بمدح بلعمی^۱ وزیر امتیاز داشته و طبیعی است، که شاعری... چون رودکی وزیر دانشمند و خردپرور و توانا چون بلعمی را مدیحه گوید...»^۱.

^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۴۹۶ - ۵۰۰.

سوزنی نه اینکه مسئلهٔ ببلعمی مدیحه سرائیدن رود کی را قید میکند، بلکه او در دو قصیدهٔ خود از قصیده‌های ببلعمی بخشیدهٔ رود کی بطریق تضمین دو بیت جداگانه‌ئی را نیز عیناً می‌آورد. یکی از این بیتها، که پیش از این بمناسبتی شناسا شده بودیم، اینست:

«در مدح تو بصورت تضمین ادا کنم،

يك بيت رود کی را در حق بلعمی:

«صدر جهان، جهان همه تاریك شب شدست،

از بهر ما سپیدهٔ صادق همی دمی».

شخص مشهور دیگری که از مدیحه‌های بوی بخشیدهٔ رود کی آثاری باقیمانده است، ابوطیب مصعبی میباشد. مؤلف «لباب الالباب» در قطار میراث ادبیٔ رود کی دو بیت شعر را آورده، تأکید میکند، که از طرف رود کی بمدح این شخص سروده شده‌اند. یکی از آن دو بیت اینست:

«مرا جود او تازه دارد همی،

مگر جودش ابراست و من کشت زار»^۱.

نظر باخباراتی که سعید نفیسی از چهار سرچشمهٔ معتبر - «تاریخ مسعودی»، «ابوالفضل بیهقی»، «زین الاخبار»، «گردیزی»، «یتیمهٔ الدهر» ثعالبی و اثر ابن فطی عیناً نقل کرده است، معلوم میگردد، که ابوطیب مصعبی یکی از شاعران خواللسانین زبردست و بافضل و هنر بوده،

^۱ عوفی. لباب الالباب، نشر ذکر شده، ص ۷.

چند گاه در دربار نصر وظیفه‌های صاحب دیوان رسالت و وزیر را ادا میکرده است و باغ‌وای حسدپیشه‌گان، و دشمنان، همان طرزیکه در باب III اشاره کرده شده بود، کشته میشود. مثلاً، اخبارات در باره مصعبی بیان کرده مؤلف «یتیمه الدهر»، که سعید نفیسی ترجمه کرده می‌آورد چنین است:

«ابو طیب المصعبی محمد بن حاتم، در همه کارها معاشرت و ندیمی و اسباب ریاست و وزارت معروف و مشهور بود. دست وی در کتابت با برق هم چشمی کردی و خامه او در روش چون کشتی و خط او گلشن دیدگان و بلاغت او املائی عطار دوشعرا و در دو زبان نتایج فضل و میوه‌های عقل و چون بر امیر سعید نصر بن احمد بواسطه فزونئ محاسن و وفور مناقب مسلط شد و او ویرا وزیر خویش گردانید و بمنادمت خویش اختصاص داد. زمانی نگذشت که برو چشم زخم رسید و آفت وزارت بروی پیچید و پس زمین را از خون او سیراب کرد»^۱.

نهایت دو شخص آخرین، که از ممدوحان رودکی بودن آنها در میراث ادبی^۲ شاعر اشاره کرده میشود، ماکان بن کاکای و خواجه عدنانی میباشند. ماکان یکی از سر لشکران مشهور سامانیان بود و در آخر، همان طرزیکه پیش از این دیده شد، عصیان نموده از حکومت مرکزی

^۱ ثعالبی. یتیمه الدهر، جلد IV، نشر ذکر شده، ص ۱۵؛
س. نفیسی. رودکی - III، ص ۴۹۳ - ۴۹۴.

روی گردانید. شخصیت خواجه عدنانی در سرچشمه‌ها قید نشده است. ولی نظر بآن اشاره‌تیکه شاعر در «قصیده مادر می» میکند، معلوم میگردد، که او یکی از درباریان درجه اول بوده است.

بقطعه‌های شعری^۱ پراکنده از مدیحه‌های رودکی باقیمانده حالا اگر از نقطه نظر طلبات غایه‌وی نزدیک شویم، ممکن است گفت، که آنها پست‌ترین قسمت آثار ادبی^۲ او را تشکیل میدهند. این شعرها، بنابر در محیط دربار فتودالی بوجود آمدن خود، تأثیر ایده‌تولوگیکه صنف حاکم را بیشتر بخود قبول کرده‌اند. محدودیت‌های تاریخی و نقصانهای غایه‌وی شاعر، همانطوریکه پیش از این نسبت به «قصیده مادر می» قید کرده بودیم، در این قسمت میراث ادبی^۳ او زیادتر نمودار میگردد. اما باشعار ذکر شده اگر از روی سه شرط اساسی^۴ مدیحه‌سرایی^۵ - قابل مدح بودن ممدوح، بخصلت و صفات ممدوح راست و درست بودن تعریف و توصیف داده‌شده، قوه سخن - معرک نمایلات و احساسات بودن طرز وصف مدیحه - نزدیک شویم، نسبت بمدیحه‌های رودکی بچنین ملا حظه‌های احتمالی آمدن ممکن میشود: رودکی در این قسمت ایجادیات خود، شرط یکم مدیحه‌سرایی را، در حقیقت، بنظر گرفته بوده است. زیرا او مدیحه‌های خود را بهمان نمایندگان طبقه حاکم بخشیده ^۱ شبلح نعمانی. شعرالعجم، جلد ۷، نشر ذکر شده، ص ۲۰-۲۱.

است، که آنها نظر باطرافیان خود بهتر بوده، برای افتداری دولت مرکزیت پیدا کرده سامانیان و ترقی علم و فن، با مقصدهای خاص فتودالی خود باشند هم، کوشش کرده بوده‌اند. مثلاً، احمد و نصر بعد از امیر اسمعیل از بهترین نمایندگان خاندان سامانیان باشند، بلعمی و مصعبی، چنوعیکه در بالا نیز دیده شد، از پیشقدمترین درباریان سامانیان بوده‌اند.

شرط دوم، بفکر ما، از طرف شاعر نا بآخر رعایه کرده نشده بوده است. تعریف و توصیف ممدوحانیکه در قطعه‌های شعری^۱ این قسمت میراث ادبی^۲ او داده شده است، گمان نمیکنم، بکلی با خصلت و صفتهای ممدوحان راست میآمده باشند. مثلاً، این دو بیت از مدیحه بنصر بن احمد بخشیده شاعر را از نظر گذرانیم:

«حاتم طائی توئی اندر سخا،
 رستم دستان توئی اندر نبرد.
 نی که حاتم نیست با جود تو راه،
 نی که رستم نیست در جنگ تو مرد»

زودکی در این قطعه شعری از تصویر صفات ممدوح دور رفته خیلی بمبالغه راه داده است و معلوم است، که نصر بن احمد در قهرمانی نه اینکه با رستم برابر نبود، بلکه هیچیک از کارنمائیهای افسانه‌وی رستم را هم ظاهر نکرده است.

شرط سوم: که بواسطه قوه سخن میل و احساسات

ممنوح را تغییر دادن میباشد؛ گفتن ممکن است شاعر بزرگ بکلی از عهده اجرای آن برآمده بوده است. مثال روشن بر این مدعا قصیده «بوی جوی مولیان» است، که در باب III گذشت. در باره این قصیده همین را باید گفت، که از مؤلفان سرچشمه‌ها دولت‌شاه سمرقندی پارچه‌ئی از این قصیده رودکی و حکایت بآن علاقمند را در تذکره خود درج نموده، در عین حال از نام دیگران تعجب میکند، که این شعر با این روانی و دربر نگرفتن صنعت‌های شعری چگونه بنصر تا آندرجه تأثیر کرده باشد.^۱ اما ایراد دولت‌شاه نه اینکه در ادبیات‌شناسی قابل قبول واقع نگردید، بلکه با اعتراض جدی‌ئی دچار گردید. از جمله، شبلی^۲ نعمانی سخن دولت‌شاه را آورده «بلی در زمان دولت‌شاه، - میگوید وی، - شعر و شاعری صورت واقعی خود را از دست داده بود و بدین جهت مردم از بیان حقایق و چیزهای ساده و طبیعی کیف نمی‌کردند. ولی تا وقتیکه ذوق و سلیقه جامعه و مشرب افراد ساده و عاری از آرایش بود، شعرا در مقابل اشعار مذکور سر تسلیم خم نموده از جواب آن اظهار عجز مینمودند»^۳.

فکر شبلی^۲ نعمانی اساس کلی دارد. هنوز مؤلف «چهارمقاله» درجه عظیم قوه سخن رودکی را قید نموده بود.

^۱ دولت‌شاه. تذکره الشعرا، نسخه ذکر شده، ورق ۲۱.
^۲ شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد I، نشر ذکر شده.
 ص ۲۸.

موافق اخبارات این مؤلف تا تأریخ نوشته شدن «چهار مقاله» از شاعران زبردست کسی از عهدهٔ جواب این قصیدهٔ رودکی نبرآمده است^۱.

نهایت، بیت زیرین رودکی، که در «قصیدهٔ شکایت از پیری» دچار میکنیم، يك سر دیگری را میکشاید:

«بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر
از آن سپس که بگردار سنگ و سندان بود».

شاعر در این بیت، چنوعیکه دیده میشود، تأکید میکند، که او خیلی دلهای سخت همچون سنگ و سندان-بیرحم را مانند حریر ملایم گردانیده است. رودکی در این اشارهٔ خود، با احتمال قوی، بیشتر درباریان سنگدل و فتودالان ستم پیشه را در نظر دارد، که با شعرهای خود خیلی از آنها را بطرف احمیت و نیکوکاری مایل کنانیده است. اگر چنین نمیبود، او این نکته را محض در قصیده قید نمینمود. این حجت باز یکمرتبهٔ دیگر تصدیق میکند، که قصاید رودکی فقط از مدح عبارت نبوده، خیلی مسئله‌های اخلاقی، پند و نصیحت را نیز در بر گرفته بوده است. بیت‌های جداگانهٔ اخلاقی و پندآمیزی که از قصیده‌های او باقیمانده‌اند، در نوبت خود، این ملاحظه را پر قوت نکرده نمیتوانند.

^۱ نظامی عروضی سمرقندی. چهار مقاله، نشر ذکر شده. ص ۲۹-۳۰

در میراث ادبی^۱ رودکی قطعه‌های شعری‌ئی
موضوعهای نیز موجودند، که در بارهٔ موضوعهای
هجوی. جداگانهٔ هجوی بحث میکنند. ولی این
قسم اشعار شاعر مقداراً خیلی ناچیز بوده، از جهت طلبات
غایه‌وی آنقدر هم قابل اهمیت نمیباشد.

مضمون آثار هجوی باقیماندهٔ رودکی اساساً نتیجهٔ
آزردگیهای شخصی^۲ خود شاعر بوده‌است. در موضوع
تنقید نادرستی و رذالت‌های حیات جمعیتی^۳ عصر خود ممکن
است رودکی شعرهای هجوی نوشته باشد، که تا دورهٔ ما
نرسیده‌اند. اما در این قسمت آثار بدست درآمدهٔ او،
متأسفانه — عاید بمسئله‌های حساس حیات جمعیتی^۴ عصر X
چیزی پیدا کرده نمیتوانیم.

رویدادن اینعالت، از طرف دیگر بی سبب هم نیست. در
بین اشعار هجوی عصرهای X—XII عکس یافتن مسئله‌های
مهم حیات جمعیتی و بطریق هجو تنقید کرده شدن
رذالت‌های جمعیت فئودالی^۵ وقت، تقریباً، دچار نمیشود. مثلاً
در میراث ادبی^۶ هجویه گویان مشهور این عصرها، از
جمله در آثار منچیک ترمنی، سوزنی^۷ سمرقندی؛ خاقانی
و انوری نه اینکه هجویه‌های جدی اجتماعی را دچار کرده
نمیتوانیم، بلکه سخنان زشت، افاده‌های ناروای از آداب
بیرون قسم معلوم آثار هجوی آنها را تشکیل داده‌است.
سبب بوقوع پیوستن این حادثه در ادبیات‌شناسی
هنوز مورد تدقیقات دقیق، متأسفانه، قرار نگرفته‌است.

ملاحظه‌های مقدماتی^۵ ما چنین نشان میدهند، که یکی از سببهای پیداشدن اینحالت، با احتمال قوی، وقت زیادی در محیط دربار فتودالی واقع گردیدن اینگونه شاعران شده بوده‌است. زیرا هنگامیکه کلام بطریق هجو و هزل سروده این شاعرانرا با دقت از نظر می‌گیرانیم، معلوم میگردد، که واسطه اساسی^۶ بوجود آمدن آثار هجوی آنها از سه علت خالی نبوده‌است: آزرده‌گیهای شخصی، رقابت شاعری، مایوسی و رنجش از سبب نرسیدن انعام از طرف ممدوح.

این سه علت، چنوعیکه معلوم است، از خصوصیت‌های خاص محیط فتودالی حساب میشود. بنابراین بی سبب نیست، که تأثیر همین محیط يك داغ معلومی در آثار شاعران ذکرشده باقی گذاشته‌است. در سرودن اشعار هجوی^۷ عصرهای ذکرشده خصوصیت بهجو مایل بودن طبیعت خود شاعر نیز در این ساحه بی تأثیر نمیباشد، ولی محرك اساسی^۸ آن، در نوبت خود، همانا عاملهای محیط اجتماعی بوده‌اند، که شاعر در آن محیط عمر بسر برده‌است.

رودکی در سرودن اشعار هجوی، همچون فرزندان عصر خود، از تأثیر محیط ذکرشده بیرون نماند. ولی اشعار هجوی^۹ رودکی از هجویه‌های شاعران ذکرشده با این خصوصیت خود فرق میکند، که هر بین این قسم اشعار او سخنان زشت از آداب بیرون، فحش و

نامز اگوئی را دچار کرده نمیتوانیم. مثلاً، این قطعه
شعری او را از نظر گذرانیم:

«چرخ فلک هرگز پیدا نکرد،
چون تو یکی سفله دون ژگور.
خواجه ابوالقاسم از ننگ تو،
بر نکند سر بقیامت زگور».

در این قطعه هجوی، چنوعیکه دیده میشود، هیچگونه
افاده از آداب بیرون دیده نمیشود. شاعر صفت‌های پست
شخص باو آزار رسانیده را یادآوری نموده، کردار
رذیلانه او را حتی برای خواجه ابوالقاسم از بین رفته، که
شاید پدر و یا از گذشتگان مشهور او باشد، نیز
ننگ و شرمندگی^۴ از حد بیرون می‌شمارد.
در بیت زیرین رودکی فقط نمود ظاهری شخص
هجو کرده خود را تصویر میکند:

«پشت کوژو سر توپیل و روی بر کردار نیل،
ساق چون سوهان و دندان بر مثال استره».

رودکی در رباعی زیرین، اگر در حقیقت باو
تعلق داشته باشد، شخص بوی آزار رسانیده را
با نشان دادن مشغولیت پست پدر و مادر او هجو
کرده است:

«ان خرپدرت بدشت خاشاك زدی،
 مامات دفو دورویه چالاک زدی.
 آن برسر گورها تبارك خواندی،
 وین بر در خانها تبوراك زدی»^۱

در این هجویه رودکی، چنوعیکه دیده میشود، مبالغه،
 تهمت و ناسزاگوئی موجود نیست. شاعر آنرا در حق
 شخصی سرانیده است، که اگر پدرش در گورستانها
 قرآن خوانی کند، مادرش با کسب سازندگی، یعنی
 بدرخانه‌های مردم دائره نواخته گشتن و باینواسطه
 تأمین معیشت نمودن، مشغول بوده است. ایندو مشغولیت،
 ظاهراً، در زمان رودکی از شغل‌های خیلی پست حساب
 میشده است.

^۱ تبارك اشارتی است بسوره تبارك و آیت مشهور سوره الرحمن
 در قرآن که عادتاً برسر قبر مردگان، موافق رسم و
 آداب اسلامی، همین سوره و یا آن آیت را میخوانند
 این رباعی یکی از رباعی‌های شبه‌ناک میباشد.
 زیرا وی از یکطرف، چنوعیکه سعید نفیسی نیز قید
 کرده است، اگر در بین رباعی‌های انوری در کلیات
 او دچار شود، از طرف دیگر سعید نفیسی آنرا فقط
 در سه سرچشمه بعد از عصر XV بدست آورده است.
 در باره برودکی تعلق داشتن بعضی رباعی‌های
 بوی نسبت داده شده، شبهه کردن سعید نفیسی، در حقیقت،
 بی‌اساس نیست ولی اینگونه رباعی‌ها از بسکه بقطار
 میراث ادبی رودکی داخل شده‌اند، حالا چیزی گفته
 نمیتوانیم. سنجیده شدن آنها ضرور است و همان طرزیکه
 بامناسبتی در باب IV مفصل توفی نموده‌ایم، اینطرف
 مسئله تدقیقات خاصی را طلب میکند.

رودکی در این بیت مطربی را هجو میکند، که خوانش او بشنوندگان بجای راحت درد سر و ناراحتی میآورده است:

«هیچ راحت من نیبم در سرودو رود تو.
غیر از این فریاد کزوی خلق را کاتوزه خاست»

با اینطریقه، در اشعار هجوی رودکی اگر از یکطرف سخنان زشت و ناسزا راه نیافته باشند، از طرف دیگر شاعر کوشش کرده است، که طرفهای زشت و ناپسند آدمیان هجو کرده خود را، چنوعیکه هست، عیناً تصویر نماید. این حالت دلیل دیگر برترئی این قسمت نظم رودکی میباشد.

خلاصه، اینست موضوع و طرفهای غایه‌وی آثار باقیمانده شاعر بزرگ. هرگاه با این مقدار موضوعها پارچه‌های شعرئی در دیگر باب‌ها استفاده برده شد، همراه نمائیم، بخوبی معلوم میگردد، که در میراث ادبی باقیمانده رودکی، بر خلاف عقیده بعضی شرقشناسان بورژوازی (که در شخصیت او فقط يك نفر شاعر مداح در باری را تصور نموده، آثار او را اساساً عبارت از مدح میدانند)، حجم اساسی را نه تعریف دربار و مدح درباریان، بلکه مسئله‌های مهم حیات جمعیتی تشکیل میداده‌اند.

این نتیجه حاصل شده، البته، فقط بمیراث ادبی باقیمانده رودکی خاص شده نمیتواند. اگر ما این میراث ادبی را، همچون مضمون ضرب‌المثل در اول این باب

آورده شده، قسمت جدائی ناپذیر آثار معوشده رودکی
 میدانسته باشیم، پس نتیجه‌های بالا را ممکن است بتمام
 محصول فکری شاعر نیز نسبت داد. از اینجا در نوبت
 خود، چنین خلاصه‌ئی میبراید، که رودکی با وجود وقت
 زیاد در محیط دربار فتودالی واقع گردیدن و تأثیر
 حتمی^۱ ایدئالوژی^۲ صنف حکمران، که داغهای بیك
 قسم آثار او، همانطوریکه دیده شد، گذاشته‌اند، توانسته
 بوده‌است، قسمت عمده محصول فکری خود را بدرک
 نمودن ماهیت جهان، حیات، اصلاح نادرستی‌های جامعه،
 ترغیب علم و دانش، ستایش خرد، حمایه طبقه‌های پایان
 و امثال آن روانه نماید.

این است یکی از بزرگی‌های استاد رودکی و چنین است
 بعضی از خصوصیت‌های نظم او، که حالا در مسئله تعیین
 نمودن مقام تاریخی^۳ این شاعر جهانی بما کمک خواهد
 رسانید.



باب ششم

مقام رود کی



مقام تاریخی* ابو عبد الله (ابوالحسن) جعفر بن محمد رودکی - همچون اساس گذار ادبیات کلاسیکی* تاجیک و سردفتر عموماً ادبیات فارسی زبانی شهرت جهانی پیدا کردن او - فقط يك عنوان افتخاری نیست. باین رتبه بلند صاحب گردیدن این فرزند خلق تاجیک نتیجه آنهمه فعالیت‌های فداکارانه ایجادیت است که این مرد بزرگ در ساعه ترقی و تکاملات نظم کلاسیکی* تاجیک - فارس از خود نشان داده است.

برای تصدیق این فکر، پیش از آنکه در اینجا نتیجه‌های تدقیقانی* بدست درآمده را جمع‌بست نمائیم، بهتر است، که بمناسبت جشن ۱۱۰۰ سالگی* روز تولد استاد زبردست نظم، خوانندگان را با قسمتهای مهم ملاحظه‌های تاریخاً در باره مقام او بیان کرده شده نسبتاً مفصل‌تر شناسا نمائیم.

ملاحظه‌های در باره مقام رودکی بیان کرده شده، اساساً بسه حصه تقسیم میشود. یکم - سخنان شعرا، دوم -

اخبارات سرچشمه‌های ادبی - تاریخی، سوم - عقیده
دقیقانه‌چیان غرب و شرق. تفصیلات این سه منبع چنین است:
از سخنان شعرا. در تاریخ ادبیات ناسجیک - فارس.
مخصوصاً در بین عصرهای X - XV

نمایندگان بزرگ نظم در اشعار خود بارها رودکی را با
احترام یادآوری نموده و يك گروه از آنها در باره مقام
او نیز ملاحظات خود را بیان نموده‌اند. اینطرف مسئله باز
بیشتر قابل دقت است، که رودکی، همچون استاد و
بزرگترین نماینده نظم هنوز در زمان زندگی خود از
طرف صنعت‌کاران درجه اول این ساحه اعتراف
کرده شده است. از جمله، شاعر و فیلسوف مشهور نیمه
اول عصر X شهید بلخی بسخن رودکی چنین بها میدهد:

«بسخن ماند شعر شعرا،
رودکی را سخنش تلونبی است.
شاعران راخه و احسنت و مدیح،
رودکی راخه و احسنت هجی است»¹

شاعر بزرگ نیمه دوم عصر X دقیقی قوه شعری
خود را نظر بفعالیت ادبی رودکی و مدیحه‌های او تماماً
ناچیز می‌شمارد:

«که را رودکی گفته باشد مدیح،
امام فنون سخنور بود.

¹ محمد عوفی. لباب الالباب، جلد II، نشر ذکر شده.

دقیقی مدیح آورد نزد اوی.
چو خرما بسوی هجیور بود»^۱

شاعر دیگر همین عصر معروفی بلخی، چه طرزیکه در
باب III با سخن او شناسا شدیم، رودکی را «سلطان
شاعران» مینامد.

کسائی مروزی، که یکی از شاعران زبردست آخرهای
عصر X و اولهای عصر XI، میباشد، خودش را در عالم
شعر صد مرتبه کمتر از رودکی دانسته است:

«رودکی استاد شاعران جهان بود،
صد يك از و توئی کسائی یر کست»^۲

مروزی نام یکی از شاعران اولهای عصر XI در باره
مقام کسائی سخن رانده، همچنانکه، — میگوید او، — تمام
جهان باستاد سمرقند — رودکی مینازد، مروهم زیب آن
دارد، که بکسائی بنازد. یعنی او رودکی را در عالم شعر
افتخار آنوقتۀ جهان می شمارد:

«زیبا بود از مرو بنازد بکسائی،
چونانکه جهان جمله باستاد سمرقند»^۳

عنصری^۴ مشهور در سرودن تشبیب قصائد و اشعار
عاشقانه نوع غزل در هیچ يك صورت بدرجۀ رودکی
رسیده نتوانستن خود را اعتراف کرده است:

^۱ محمد عوفی، لباب الالباب، جلد II، نشر ذکر شده.

ص ۶.

^۲ س. نفیسی، رودکی — III، ص ۸۰۰.

س. نفیسی، رودکی — III، ص ۸۰۱.

«غزل رودکی وار نیکو بود،
غزلهای من رودکی وار نیست.
اگر چه بکوشم بباریک و هم
بدین پرده اندر مرا بار نیست»^۱

رشیدی سمرقندی چنوعیکه در مقدمهٔ باب IV نیز دیده شد، رودکی را سردفتر بهترین سخنوران میدانند:

«گرسری یابد بعالم کس به نیکو شاعری،
رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری...»^۲

شاعر نامی و دانشمند عصر XII نظامی^۳ عروضی^۴ سمرقندی، شخصی ایراد گیرندهٔ اشعار رودکی را، که محمد عوفی او را یکی از جاهلان میدانند، سخت تنقید نموده، مقام شعرئ استاد بزرگ را چنین تعیین میکند:

«ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی،
این طعن کردن تو ز جهل و ز کودکیست.
کان کس که شعر داند داند که در جهان،
صاحبقران شاعری استاد رودکیست»^۵

شاعر معروف عصر XIV ابن یمین در قطعه‌ئی باقیماندن نام نمایندگان خاندان سامانیان را نیز نتیجهٔ اشعار رودکی میدانند:

^۱ محمد عوفی، لباب الالباب، جلد II، نشر ذکرشده، ص ۶.

^۲ محمد عوفی، اثر بالا، جلد II، نشر ذکرشده، ص ۷.

^۳ محمد عوفی، اثر بالا، جلد II، نشر ذکرشده، ص ۷.

^۴ محمد عوفی، اثر بالا، جلد II، نشر ذکرشده، ص ۷.

«ز شاعر زنده میماند بگیتی نام شاهان را،
 فروغ از رودکی دارد چراغ دوده سامان»^۱.
 عبدالرحمن جامی این معنی را در «سلسله الذهب»
 خیلی وسعت داده است:

«رودکی آنکه در همی سفتی،
 مدح سامانیان همی گفتی.
 چون بآن قوم همسفر رفتی،
 به بآئین مختصر رفتی...
 چون شتر از رباط بیرون راند،
 بر زمین غیر شعر هیچ نماند.
 نام آنرا که میبرند امروز،
 هست از آن شعر انجمن افروز.
 همچنین نام آل سامان را،
 نیک کاران و نیک نامان را.
 زنده از نظم خویش میدارد،
 در پس پرده پیش میدارد»^۲.

با اینطریقه، چذوعیکه از این یکچند مثال نمودار
 میگردد، عظمت مقام رودکی در مدت پانصد سال ذکر شده،
 بارها از طرف شعرای بزرگ نظم تاجیک - فارس
 با احترام یادآوری کرده شده بوده است. اینچنین خیلی
 شاعران مشهور دیگر هم هستند، که باراهای گوناگون
 نیز بزرگی^۳ رودکی را اعتراف کرده اند. مثلاً ما این
 حالت را در میراث ادبی^۴ فرخی، غضایری، منوچهری، ناصر

^۱ سعید نفیسی. رودکی - III، ص ۸۰۰.
^۲ جامی، هفت اورنگ تاشکند، ۱۳۳۱ هجری، ص ۱۴۴.

خسرو، ادیب صابر ترمذی، مسعود سعد سلمان، معزی، خاقانی، ازرقی و امثال اینها دچار میکنیم.^۱ موقع رودکی در نظم تا درجه‌ئی نمایان بوده است، که حتی شاعران عرب نیز آنرا اعتراف نکرده نتوانسته‌اند.^۲

در اینجا اینرا هم باید علاوه کرد، که ابوعبدالله رودکی مقام خودشرا در نظم از پنج نفر نمایندگان مشهور تاریخی^۳ نظم عرب- ابوحرزه جریر بن عطیة (سال وفاتش ۱۱۰ هجری)، ابو تمام حبیب بن اوس طائی (سال وفاتش ۲۳۱ هجری)، حسان بن ثابت خزرجی (سال وفاتش ۵۴ هجری)، صریح النوانی (سال وفاتش ۲۰۸ هجری) و خطیب مشهور خوش‌آواز عرب سبحان بن زفر وایلی (سال وفاتش ۵۴ هجری) کمتر نمیشمارد. او در «قصیده مادر می» با مناسبتی این معنی را چنین افاده کرده است:

«... اینك مدحی چنانكه طاقت من بود،
لفظ همه خوب و هم بمعنی آسان.
جز بسزاوار میر گفت ندانم،
ورچه جریرم بشعر وطائی و حسان...
سخت شکوهم که عجز من بنماید،
ورچه صریعم ابا فصاحت سبحان»^۳

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۷۹۲ - ۸۰۱.
^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۰۱ - ۸۰۲.
^۳ س. نفیسی رودکی - III، ص ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷.

این سخنان در حق خود بیان نموده رود کی، چطوریکه بعد از این خواهیم دید، در حقیقت، اساس کلی داشته است.

مؤلفان تذکره‌های عمومی، بدون استثناء، در باره رود کی و مقام او توقف کرده‌اند. ولی حالا ما در اینجا فقط با معلومات همان تذکره‌ها شناسا خواهیم

از اخبارات
سرچشمه‌های
ادبی-تاریخی.

شد، که بیواسطه برای ما دسترس میباشند.

از مؤلفان قدیمترین تذکره‌های باقیمانده اولین شخصی، که در باره مقام رود کی فکر رانده است، محمد عوفی میباشد. عوفی در «لباب‌الالباب» چنین مینویسد: «...رود کی از نوادر فلکی بوده است و در زمره انام از عجایب ایام...» پس او برای تصدیق فکر خود سخنان در بالا آورده شده شهید بلخی، دقیقی، معروفی^۱ بلخی، عنصری، رشیدی سمرقندی و نظامی^۲ عروزی را عیناً می‌آورد.

دانشمند مشهور عصر XIII شمس‌الدین بن محمد بن قیس رازی، رود کی را اختراع کننده وزن شعرئ رباعی میدانند.^۲

مؤلف دومین تذکره قدیمترین دولت‌شاه سمرقندی در «تذکره الشعرای» خود در باره پیدایش شعر نوقف

^۱ محمد عوفی. لباب‌الالباب، جلد II، نشر ذکر شده، ص ۶-۷.

^۲ شمس‌الدین... بن قیس رازی. المعجم فی معانی اشعار العجم، نشر ذکر شده، ص ۸۵.

سوده پس چنین میگوید: «بروزگار آل سامان شعر فارسی رونق یافت و استاد رودکی در این علم سرآمد بود و قبل از وی شاعر صاحب دیوان باشد نشنوده‌ایم، پس واجب بود، که ابتدا از استاد نمائیم». پس در تحت سرلوحه «مقدم الشعرا ابوالحسن رودکی» در باره او معلومات میدهد!

تذکره نویس عصر XVI امین احمد رازی در باره مقام شعرئ رودکی خیلی مفصلتر توقوف میکند. او سخنان در باره مقام رودکی بیان نموده محمد عوفی را عیناً آورده، بعد از معلوماتهای ترجمه حالی علاوه میکند: «اگر چه در زمان آل طاهر و آل لیث شاعری چند، مثل حنظله بادغیسی، حکیم فیروز مشرقی، ابوسلیک گرگانی برخاستند. اما چون نوبت بآل سامان رسید رأیت سخن بالا گرفت و عالم نظم را نظامی پیدا آمد و قده شعرای آن دودمان رودکی بود و اول کسیست از عجمیان، که دیوان شعر ترتیب داده». این مؤلف نیز برای قوت دادن فکر خود، همچون محمد عوفی، سخنان شهید بلخی، دقیقی، مهروفی^۱ بلخی، رشیدی سمرقندی و نظامی عروضی^۲ سمرقندی را عیناً می‌آورد.

^۱ دولت‌شاه سمرقندی. تذکره الشعرا، نشر ذکر شده،

ص ۱۸.

^۲ مین احمد رازی. هفت اقلیم، نسخه ذکر شده،

ورق ۴۱۶-۴۱۷

مؤلف «خزانة عامره» میرغلام علی خان آزاد موقع رودکی را چنین تصویر کرده است: «رودکی^۱ سمرقندی کاروان سالار شعر است و مقدمة الجیش فصحا و اول کسیکه بتدوین دیوان سخن پرداخت و الوان گلهارا گلدسته ساخت»^۱.

صاحب «آتشکده» آذربیکدلی در این باره چنین مینویسد: «استاد ابوالحسن رودکی... نخست در گنجینه شعر فارسی را او بکلید زبان کشوده، گویند بغیر شعری از بهرام گور و مصرعی از خلف یعقوب بن لیث شعری بزبان فارسی گفته نشده و اگر هم گفته شده یحتمل که بعلت دولت عرب ضبط نشده، بهر حال تا زمان رودکی شاعری صاحب دیوان نبوده»^۲.

رضا قلی خان هدایت، که ممکن است، او را آخرین تذکره نویس ایران نیز نامید، در «مجمع الفصحا» عاید باین موضوع توقف نموده باشد هم، در باره مقام تاریخی رودکی اساساً چیزی نمیگوید. او در باره نخستین شاعر فارسی زبان بودن رودکی فکر دیگران را رد نموده باهمین قناعت میکند. «اینکه بعضی نگاشته اند، که وی در نظم فارسی، میگوید او، — بر همه مقدم است، سخن بیخبرانست...»^۳

^۱ آزاد. خزانة عامره، نشر ذکر شده، ص ۲۳.

^۲ آذر بیکدلی. آتشکده، نشر ذکر شده، ص ۳۳۵.

ر. هدایت. مجمع الفصحا، جلد ۱، نشر ذکر شده، ص ۲۳۶.

از سرچشمه‌های تاریخی- ادبی مهمترین اثریکه در بارهٔ مقام تاریخی رودکی در آن سخن می‌رود، «الانساب» سمعانی می‌باشد. سمعانی در شرح نام رودکی چنین مینویسد:

«... الروذکی ... الشاعر الملیح القول بالفارسیه السایر دیوانه بلادالعجم... کان حسن الشعر متین القول قیل اول من قال الشعر الجید بالفارسیه هو وقال ابوسعدا ال دریسی الحافظ: ابوعبدالله الروذکی کان مقدما فی الشعر الفارسیه فی زمانه علی اقرانه، یروی عن اسمعیل بن محمد بن اسلم القاضی السمرقندی حکایه حکاها عنه ابو عبدالله بن ابی حمزه السمرقندی لا نعلم له حدیثاً مسنداً و بعد ان رأیت له روایه لم استحسن ترک ذکره قال: وکان ابو الفضل البلعمی وزیر اسمعیل بن احمد والی خراسان یقول: لیس للروذکی فی العرب والعجم نظیر...»

«رودکی... شاعر شیرین گفتار در زبان فارسی که دیوان او در شهرهای عجم رواج دارد... نیکو سخن و متین گفتار بود و گویند نخستین کسیکه شعر نیک بفارسی گفت او بود و ابو سعید ادریسی^۶ حافظ گوید: ابو عبدالله رودکی در شعر فارسی پیشوای زمان خویش بر اقران خود بود. از اسمعیل بن محمد بن اسلم قاضی^۷ سمرقندی حکایتی روایت کنند، که ابو عبدالله بن ابی حمزه سمرقندی از او حکایت کرده است از او مسند نمی‌دانیم و پس از آنکه از او روایتی دیدم، که نیکو

نبود ذکر آنرا رها کردن و گوید: ابوالفضل بلعمی وزیر اسمعیل بن احمد امیر خراسان میگفت: رودکی را در عرب و عجم مانند نیست...»^۱

مؤلف دیگر عربی زبان احمد بن علی بن عمر شیخ منینی در شرح تاریخ عتبی در باره مقام رودکی توقف نموده، اساساً همین سخنان سمعانی را تکرار کرده است. با اینطریقه، این است آن اخبارات اساسی، که در باره مقام رودکی در سرچشمه‌های ادبی و تاریخی- ادبی با بعضی علاوه و تغییراتهای جزئی تکرار یافته است. اکنون ببینیم، که سخنان در بالا آورده شده شعرا و اخبارات سرچشمه‌ها در تدقیقاتهای ادبی چگونه تحلیل و بیان کرده میشوند.

از شرق شناسان غرب یکی از	از ملاحظات
نخستین تدقیقاتچیانیکه برای تعیین	تدقیقاتچیان
نمودن مقام رودکی فکر رانده است،	غرب و شرق.
شرق شناس فرانسوی آمده ژوردن	

میباشد. این مؤلف در اثر ذکر شده خود (مراجعت کرده شود بباب II) در فصل «سرنوشت ادبیات ایران پس از انقراض ساسانیان» هنگامیکه ادبیات زمان سلطنت صفاریان را توضیح میدهد چنین مینویسد: «... ولی، دوره

۱. س. نفیسی، رودکی - III، ص ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵.

۲. س. نفیسی، رودکی - III، ص ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷.

تجدید ادبیات و احیای زبان دوره جلوس خانواده سامانست... رودکی... هم در شعر و هم در موسیقی هنرمند بود و نخستین گوینده‌یست، که از دیوان یا مجموعه اشعار مانده است.^۱ این مؤلفی، چنانچه دیده میشود، اساساً از حدود معلومات مؤلفی «خزانه عامره» و صاحب «آتشکده» خارج نمیشود.

ژرف فن هامر در این ساحه قدمی پیشتر میگذازد. او در اثر خود «تاریخ شعر فارسی» مینویسد، که «رودکی (ابوالحسن) کهن‌ترین و برومندترین و تواناترین شعرای جدید ایران است».^۲

در بین مؤلفان غرب یگانه شخصی که در مسئله تعیین نمودن مقام تاریخی^۳ رودکی بطرز خیلی جدی نزدیک شده، در تدقیقات خود موفقیت‌نمایانی بدست در آورده است. هرمان اته میباشد. او در «رودکی شاعر سامانیان» نام اثر، خود موضوع رواج شعر و شاعری را مورد دقت قرار داده پیش از آنکه در باره مقام رودکی توقف کند چنین مینویسد:

^۱ ما حالا وجه در وقت آوردن فکر دیگر مؤلفان غرب از ترجمه سعید نفیسی، که در جلد سوم اثر او (رودکی - III ص ۸۲۰-۹۱۵) آورده شده است، استفاده کرده‌ایم. بنابراین در اینجا از نشان دادن عنوان اصلی آثار این مؤلفان، که در باب دوم آورده شده‌اند، خودداری نموده، فقط بصحیفه‌های اثر سعید نفیسی اشاره خواهیم کرد.

س. نفیسی رودکی - III، ص ۸۲۲.

« با آنکه پیش از وقت سامانیان در زمان حکومت آل طاهر و آل لیث (در ثلث اول قرن سوم هجری) عنصر بومی^۶ ایران بر سلطهٔ زبان و ادبیات عرب بتاختن آغاز کرد و مردانی با قریحه و ذوق شاعرانه چون استاد... حنظلهٔ بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی... و ابوسلیک گرگانی در تکاپوی یک رویهٔ ملی در ادبیات بوده‌اند، معذالک نتیجهٔ ثیکه از رنجهای متفرق این اشخاص فراهم شد، فوق‌العاده کم بود و نخست در زمان پادشاهی^۷ سامانیان که ذوق مفرطی برای احیای رونق زیبائی^۸ از دست دادهٔ ایران قدیم بروز میدادند... نونها لان برومند پدید آورده...»

هرمان آته بعد از آنکه بیواسطه مانند شهید بلخی و ابوشکور بلخی یکمقدار شاعران دورهٔ سامانیان را نام میبرد. اخبارات در بارهٔ مقام رودکی بیان کرده سرچشمه‌ها را، مختصراً، چنین جمع‌بست میکند:

«در باب قریحهٔ شاعرانهٔ بلند وی تذکره نویسان همه او را بسیار ستوده‌اند و همه او را آدم الشعرا و نیز سردستهٔ شعرا و مشهورترین شاعران دانسته‌اند، که سخنان لطیف گفته و دیگران باو این عنوانها را داده‌اند: یکی از معروف‌ترین فصحای گذشته، پیشرو ستایشگران خاندان سامانی، کاروان سالار شاعران و پیشوای فصیحان، استاد استادان، مخصوصاً او را سلطان الشعرا نامیده‌اند. وی نخستین کسی بوده، که دیوان ازو مانده و بعبارت دیگر

تمام اشعار خود را آنچنانکه معمول بوده است، در مجموعه کاملی گرد آورده».

بعد از این «و اگر ما، - دوام میکند او، - نخواهیم چنانکه تذکره نویسان نوشته‌اند او را نخستین کسی بدانیم، که گنجینه فن سخن سرائی ایران را با کلید زبان گشوده است، بس لاقبل بدیشان میتوان حق داد، که او را مخترع و بانی سخن بشمارند، یعنی کسیکه بروش نو آغاز سخن سرائی کرده و برای هر یک از اقسام شعر، مانند مثنوی، قصیده، قطعه، غزل و رباعی روش خاصی و خصایصی نهاده است».

هرمان‌آته با این قناعت نمیکنند. او درباره تأثیر بتاریخ منبعده نظم رسانیده رودکی از سخنان عبارت آریانه مؤلف «ریاض الشعرا» والة داغستانی استفاده نموده، «مدیعه سرایان بزرگ که، - میگوید وی، - پس از او آمده‌اند، مانند انوری و خاقانی و غزلسرایانی نامی چون حافظ و دوستانش حتی مناظره گفتن را از او آموخته و با وجود برتریهای برجسته‌ئی که داشتند، نتوانستند هرگز بسادگی و لطافت وی سخن گویند. تمام کسانی که پس از او آمده‌اند، ریزه خور خوان فصاحت و خوشه چین خرمن بلاغت او بوده‌اند... همچون ابر نعمت بر فراز جهان بوده و همه دانشمندان چون صدف دهان بگشودندی». نهایت، او فکر خود را با جمله‌های زیرین خاتمه میدهد: «و نیز وی بود، که ایرانیان را از ناسزاگوئی نازبان

رهائی داد، چنانکه ایشان خود بفصاحت و بلاغت ایرانیان اقرار کردند. بیشتر از سخن سرایان نامی^۱ زمان او و آناتکه پس از وی آمده‌اند، همه در ستایش وی همداستانند و در حق وی حسد نمی‌ورزند و او را برتر از خود می‌شمارند.^۲ این فکر در باره مقام رودکی بیان نموده هرمان اته در تاریخ منبعدة آموختن ایجادیات رودکی تأثیر کلانی رسانید. یکمقدار مؤلفانی که بعد از این در باره مقام رودکی سخن رانده‌اند، بسیار وقتها از حدود فکر هرمان اته خارج شده نتوانسته‌اند. مثلاً شرقشناس فرانسوی شارل شفر در «منتخبات فارسی» در باره این موضوع فکر رانده، فقط با بیان نمودن یکقسم سخن اته، که آنها هم آن معلومات مؤلفی «عفت اقلیم» است، قناعت میکند: «... هرچند، - میگوید او، - حنظله بادغیسی، فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی پیش از او شعر پارسی گفته‌اند، ولی او را پدر شاعران ایران میدانند و او را آتم الشعرا لقب داده‌اند»^۳.

شرقشناس دیگر فرانسوی دارمستتر در اثر خود - «مأخذ شعر ایران» رودکی را زاده دوره سامانی و بزرگترین شاعر ایندوره شماریده، او را در قطار شاعر جهانی^۴ نا بینای قدیم یونان همیروس جای میدهد: «در

۱. س. نفیسی، رودکی - III، ص ۸۲۶، ۸۳۵ - ۸۳۶.
 ۲. س. نفیسی، رودکی - III، ص ۸۴۵.

جلوس سامانیان، - میگوید او، - شعر نیز بتخت نشست. يك نام بر همهٔ ایندوره دست یافت و آن نام شاعر نابینای بخارائی رودکی بود، که وی را در مهد - گهوآرهٔ خویش چون همیروس آشکار میسازد... شهرت او تنها درباری نبوده یکی از منظومات او تمام ایران را جلب کرد و از این شهر بآن شهر رفته بود. این منظومه ترجمهٔ کللیله و دمنه بشعر بود... پس از مرگ رودکی ستایش او بجای ماند. او را استاد بی مانند و آفرینندهٔ شعر و در هرفن بی قرین و ستارهٔ بامدادی شاعران و سلطان و ابوبشر شعرا خوانده اند».

شرقشناس انگلیسی چارلز ج. پیکرینگ در «چاسر ایرانی» نام مقالهٔ برودکی بخشیدهٔ خود، بعد از آنکه در بارهٔ مقام رودکی اخبارات سرچشمه‌ها و بهای در مقالهٔ خود دادهٔ هرمان اته را میآورد، چنین مینویسد: «از این جمله معلوم میشود، همچنانکه جو فری چاسر سرآمد شاعران انگلستان و تنها از شکسپیر کوچک تر است، فریدالدین محمد شاعر بخاری هم تنها از فرحوسی فروتر و پیشرو و پدر شعر ایران و تشکیل دهندهٔ روح شعر ایران شمرده میشود. وی از پیشینیان و همعصران خود بسی بالاتر است و تنها پیشرو دورهٔ تازه‌تیسست، بلکه نشان اختتام زمان سابق و خلاصهٔ آنست، وی گروهی از شاعران

¹ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۴۷، ۸۴۹.

بیشتر پیشین را در پی خود و انجمنی از رقیبان را بر گرد خود دارد. اهمیت و بزرگی^۲ رودکی هنگامی معلوم میشود، که کسی بدقت بر آثار ایشان بنگرد... رودکی هم مانند چاسر نخستین بار پیشرفت فرهنگ ملی را گوشزد نموده اصول پیشرفت آیند را خاطر نشان میکند. پس این مؤلفی خطاباً بآدمانیکه روح و ماهیت ادبیات شرقی را ندانسته، در اساس قانونهای ادبیات غرب بآن بها دادنی میشدند، مقاله خود را با افاده های زیرین بآخر میرساند:

«در باره رودکی هر عقیده ای که داشته باشیم یقیناً تصدیق خواهیم کرد، که سزاوار شناسائیست. گفتارهای پر حرارت مشرق زمین را با قوانین کلاسیک اروپا اندازه گرفتن و در آن حکم کردن دور از انصاف است. هر کسی در خور حق خویشتن است... بی شک بیان شیرین و نیروی ابتکار استعارات و روش شیوا و سخن ساده و روان و یک ایمان استوار ولی دور از ابهام و تیره گی از خصایص اوست و اگر چه نیم قرن پس از مرگ او گذشت تا شاعری که کار بزرگ کند پدیدار شد (فردوسی را در نظر دارد. ع. م.)، پایه استوار کاخ شعر گذاشته شده و روش ادبیات فارسی اساساً معین شده بود»^۱.

شرق شناس ایتالیائی ایتالوپتیزی در جلد یکم اثر

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۶۱، ۸۶۳، ۸۷۱.

خود «تاریخ شعر ایرانی» بمقام تاریخی رودکی در پیروئ
هرمان اته چنین بها میدهد:

«... تمام سخن سرایان دیگر را، که پیشینیان و
همعصران یا پیروان رودکی باشند، همه را یکدسته
میکنیم، تا محیطی را که رودکی در آن میزیسته است.
در یابیم. همه این افتخار را در باره وی قایلند، که او
نه تنها مبتکر شعر غنائی در ایران بوده، بلکه شعر
حماسی و اخلاقی را نیز ابتکار کرده است. چنانکه هرمان اته
بدرستی گفته است. این ستایش را هر چند، که در آن
همه متفق میباشند، تا این اندازه میتوان پذیرفت که
رودکی بر همه پیشینیان خود برتری داشته، یعنی انواع
شعر را بمنتهی کمال رسانده، ولی آنچنانکه گفته اند، آنرا
اختراع نکرده است»^۱.

پاول هرن در «تاریخ ادبیات ایران» نام اثر خود، در
یکجا «پیدایش رودکی را ... سبب کمال فن شاعری»
دانسته، در آخر باب برودکی بخشیده خود چنین مینویسد:
«رودکی را در زمانهای بعد یکی از محترمترین شاعران
دانسته اند، شاعرانیکه پس از او آمده اند، لقب های
افتخاری بسیار (از آنجمله «آدم الشعراء» و «سلطان الشعراء»)
باو داده اند و همه همزبانند، که او نخستین شاعر کلاسیک
بوده است»^۲.

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۷۲.

^۲ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۸۵، ۸۸۹.

ادوارد براون در اثر خود - « تاریخ ادبی ایران »، همان نوعیکه در باب دوم قید کرده شده بود، عابد رودکی در یکچند جای توفیق میکند. از جمله، او در عصر X با اهمیت آغاز شدن ادبیات و سیر تاریخی هزار ساله آنرا یاد آوری نموده « درین مدت، - دوام میکند وی، - زبان فارسی چنان کم تغییر یافته است، که اشعار شاعر قدیمی چون رودکی در نظر ایرانیان امروز بهمان اندازه که شعر شکسپیر بانگلیس های امروز روشن است، مفهوم مینماید». در جای دیگر عابد بمقام رودکی چنین مینویسد :

« نامی ترین شاعر دوره سامانیان رود کیست... راستی آوازه وی چنان پیشینیان را از میان برد، که غالباً ویرا نخستین شاعر ایرانی میدانند. مثلاً در يك کتاب عربی « کتاب الاوائل » که در اولهای قرن سیزدهم میلادی نوشته شده این عبارت آمده است: نخستین کسیکه شعر فارسی را نیکو گفت ابو عبدالله جعفر بن محمد... الرودکی بود و این شاعر در عبارات رقیق چنان اشعار روان دارد، که دیوان وی در میان ایرانیان بسیار معروف گردیده است و در عصر خویش پیشوای همعصران خود در شعر بوده است. ابوالفضل بلعمی^۱ وزیر میگفت، که رودکی در عرب و عجم مانند ندارد^۱!

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۸۹۰، ۸۹۲.

این فکر مؤلف « کتاب الاوائل » را، که ادوارد براون می‌آورد، تحریر مختصر همان اخبار انیست، که از « کتاب الانساب » سمعانی در بالا آورده‌ایم.

شرفشناس امریکائی ویلیامز چاکسن فصل چهارم « شعر قدیم ایران » نام اثر خود را با سرلوحه « رودکی - نغمه سرای بامداد » شروع نموده چنین مینویسد:

« هنوز سپیده ندیده بود، ولی پروین غروب کرده بود و دو ستاره بامدادی هنوز، چون پیش‌آهنگان سحرگاه، در آسمان چشمک میزدند. از این دو ستاره آنکه درخشان‌تر بود و زودتر در افق فرورفت رودکی... نام داشت... میتوان برآستی و از روی انصاف رودکی را پدر شعر فارسی نامید ». پس در باره آثار باقیمانده ادبی رودکی سخن رانده « هر چند، که همینقدر مانده، دوام میکند او، - چنان اشعار بلند و متینی است، که وی را در حقیقت، در رأس شاعران قرن خود جای میدهد و انصافاً او را شایان آن آفرین و ستایش همعصران خود میسازد »¹.

ملاحظات دیگر مؤلفان غرب از بسکه اساساً تکرار فکر مؤلفان بالا بوده، در باره تعیین نمودن مقام رودکی چیز تازه‌شی علاوه نمیکند، حالا در باره گفته‌های آنها توقف نخواهیم کرد.

¹ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۹۰۴، ۹۱۱.

از مؤلفان شرق اولین شخصی که با اسلوب نو
تدقیقاتی بکار شروع نموده، موضوع تعیین نمودن مقام
رودکی را تا درجه وسیع تر مورد بحث قرار داده است،
چنوعیکه در باب دوم اشاره کرده بودیم، همانا شبلی^۶
نعمانیست.

«رودکی اقدم و اشهر شعرای دوره سامانی بوده، —
مینویسد او، — و باتفاق همه ارباب تذکره اولین شاعر
معتبریست، که در زبان فارسی دیوان ترتیب داده است.
هزاران شاعر در عصر سامانیان موجود بوده اند، که ما
در آینده شرح حال بعضی هارا ذکر خواهیم نمود. ولی
امروز نامیکه از سامانیان باقیمانده از برکت تراوشهای
طبع رودکی است». بعد از این او، برای تصدیق سخن
خود، شعر زیرین شریف گرگانی را میآورد:

«از آن چندان نعیم و جاودانی،
که ماند از آل ساسان آل سامان.
ثنای رودکی ماندست و مدحش،
نوای باربد ماندست و دستان».

شبلی در تکاملات هر يك شكل نظم چگونه فعالیت
ندانادن رودکی را تصویر نموده (جاهای ضروری فکر
اورا بعد از این در وقت لازم شده خواهیم آورد)، در
آخر چنین میگوید: «همه شعرا وی را شاعر درجه اول
دانسته، باستانی او اعتراف کرده اند». پس او اشعار

در بالا آورده شده شهید بلخی، معروف بلخی، ذقیقی، عنصری و نظامی عروضی را عیناً نقل نموده سخن خود را خاتمه میدهد: *تدقیقاتچی^۱ ترکیه و لد چلبی در باره با شاعر نامی^۲ یونان همیروس مانند بودن رودکی فکر دارمستترا ترقی داده، از سه جهت رودکی را با همیروس مانند کرده است: خواندن اشعار خود با موسیقی، سیر محصولی و نا بینائی. شرق شناس دیگر این سرزمین حسین دانش فکری شاعر ترك ضیاپاشا را آورده قید میکند، که رودکی اولین شاعر نبوده، بلکه سرو صورت دهنده نظم میباشد.*

موضوع تعیین نمودن مقام رودکی، نظر بدیگر مملکت های همسایه، دقت تدقیقاتچیان ایران را بیشتر بطرف خود کشید. یکی از ادبیات شناسان این مملکت، که در این باره تا یکدرجه وسیع تر توقف کرده است، رضا زاده شفق میباشد. این مؤلف در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» خود چنین مینویسد: «رودکی... را میتوان نخستین شاعر بزرگ ایران شمرد، زیرا نه تنها از آن سخنگوی بیشتر از سابقین و معاصرینش اشعاریکه دلیل فضل و بلندی خیال او میباشد باقیماند، بلکه تمام تذکره نویسان او را بهمین صفت شناخته اند».

^۱ شبلی نعمانی. شعرالعجم، جلد I، نشر دوم فارسی، ص ۲۵ - ۳۲.

^۲ سعید نفیسی. رودکی - II، ص ۵۶۷ - ۵۷۰.

بعد از این در باره شکل‌های نظم رودکی و زبان او سخن رانده، «هم در لفظ و هم در معنی، - دوام میکند او، - رودکی تازه‌گی نشان داده و بیشتر اشعار او از نفوذ زبان عرب آزاد دیده میشود»^۱.

سعید نفیسی در جلد دوم اثر خود در زیر سرلوحه «قدمت در شاعری» اخبارات در باره مقام رودکی بیان کرده دولت‌شاه سمرقندی، مؤلفان «تاریخ گزیده»، «هفت اقلیم»، «خزانة عامره»، «آتشکده» و «مجمع الفصحا» را مختصراً نقل نموده، بعد از آنکه مسئله یکمین شاعر و اولین ترتیب دهنده دیوان بودن رودکی را رد میکند، چنین مینویسد: «پس رودکی نه نخستین شاعر زبان پارسی بوده و نه نخستین شاعریکه دیوان گذاشته باشد، شاید بهترین تحقیق درین باب گفته سماعیست، که در «کتاب الانساب» گوید: «گویند نخستین کسیکه بفارسی شعر نیکو گفت او بود» و یا گفته شیخ منینی در «شرح تاریخ یمنی»، که گوید: نخست کسیکه شعر خوب بفارسی گفت او بود»^۲.

با این‌طریقه، سعید نفیسی در مسئله تعیین نمودن مقام رودکی، اساساً، با فکر سماعی شریک میشود. عقیده دیگر مؤلفان تاریخ‌های ادبیات ایران نیز تقریباً

^۱ ر. شفق. تاریخ ادبیات ایران، نشر ذکر شده، ص ۴۵ - ۵۰.

^۲ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۵۶۷ - ۵۷۰.

یعقیده دو مؤلف بالا نزدیک میباشد. تنها مؤلفی که فکر در این باره بیان کرده او قدری نظر-دیگران فرق میکند، ذبیح الله صفا میباشد. این مؤلف رودکی را یکی از بزرگترین شاعران ایران دانسته، بعد از آنکه سخنان در باره او بیان کرده سمعانی، شهید بلخی، کسائی، دقیقی، عنصری، فرخی، سوزنی، معروفی بلخی را میآورد، در تمام قسمت های نظم استاد بودن رودکی را، چنوعیکه با سخن وی در باب II شناسا شده بودیم، قید کرده است.¹

از دانشمندان دوره ساویتی^۲ وطن ما استاد صدرالدین عینی این موضوع را اولین مرتبه مورد بحث قرار داده است. او علاوه بر اینکه کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» خود را با نام و لقب شاعر بزرگ باز میکند، در این باره بعد از آوردن نمونه های اشعار شاعر چنین مینویسد: «نظر باتفاق اهل تذکره و تراجم احوال استاد رودکی اول کسی است، که شعر فارسی را از قصیده، غزل قطعه و رباعی تدوین کرده. هرچند پیش از رودکی مثل بهرام گور، حکیم ابو حفص سفدی و خواجه ابوالعباس مروزی شعر فارسی انشا کرده باشند هم، گفته ایشان بدرجه دیوان نرسیده، بنابر همین

¹ ذ. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، نشر ذکرشده، ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

سبب نام رودکی بسر دفتر نمونه ادبیات تاجیک گنشت»!

صدرالدین عینی در اثر دیگر خود فکر در باره مقام رودکی در اینجا بیان کرده شد مرا وسعت داد. پس از آنکه ساده و روان بودن زبان رودکی را تصویر میکنند، او را در ساحة موسیقی نیز اولین صنعت کار بزرگ میدانند: «استاد رودکی، - میگوید وی، - چنانکه در شعر و ادبیات استاد پیشقدم ترین و فخر بخش ترین ادبیات تاجیک است، اینچنین در صنعت و موزیک هم استاد نامدار و از جهت زمان پیشقدم ترین ارباب صنعت تاجیک میباشد»^۲.

۱. ا. سمیونوف در مسئله تعیین کردن مقام رودکی اساساً با عقیده تدقیقاتچیان غرب، از جمله دارمستتر و ادوارد براون همراه شده، خدمت در ساحة زبان ادبی کرده شاعر را علیحده قید میکند: «بقطار خدمتچای بزرگ رودکی، - مینویسد او، - همین را هم در آوردن لازم است، که وی در همه اثرهایش از عربیزم سخت حذر میکرد و با همین راه زبان مادرش خودش را از انبوه کلمه های پیگانه تازه مینمود. وی در این باره

^۱ ص. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، نشر ذکر شده. ص ۱۱ - ۱۶.
^۲ ص. عینی. استاد رودکی، مجموعه ذکر شده. ص ۲۴ - ۲۷.

در صفی فردوسی جاودانه می ایستد»^۱. ا. س. براگینسکی در «رودکی و اطرافیان او» نام مقاله خود نیز در باره مقام رودکی توفیق میکند، ولی در این باره او اساساً بملاحظه صدرالدین عینی همراه میشود.^۲

باین طریق، چنین است حقیقت سه نوع ملاحظات در باره استاد رودکی بیان کرده شده. حال اگر این ملاحظات را با حجت های بدست در آمده تدقیقات گذرانیده شده سنجیده برائیم، عاید بمقام شاعر بزرگ خلاصه های جمع بست کننده زیرین بدست میدرآید:

سخنان بالا، که در دوام بیشتر از خاتمه. هزار سال عاید بمقام ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی از طرف شاعران و اهل ادب گفته شده اند، با وجود اینکه تعریف مقام تأزیخی^۳ او را هر طرفه در بر نمیگیرند، بعظمت بی اندازه مقام او شهادت میدهند.

مسئله اولین شاعر فارسی - تاجیک زبان و نخستین ترتیب دهنده دیوان اشعار نبودن رودکی درجه مقام او را ذرهئی کم نمیکند. بعنوانهای «آدم الشعراء»، «سلطان الشعراء» و «صاحبقران شاعری» سزاوار گردیدن او، محض پیش از داده شدن آن دو نسبت - اولین شاعر و نخستین ترتیب دهنده دیوان شناخته شدن وی میباشد.

^۱ ا. ا. سمیونوف دوشاعر بزرگ عصر X - مجموعه استاد رودکی، نشر ذکر شده، ص ۴۰ - ۴۸.

دو نسبت ذکر شده فقط از آخرهای عصر XV
 برودکی داده شده و مسبب اولین آن، اگر خطا نکنیم،
 دولتشاه سمرقندی گردید. دولتشاه، چنوعیکه پیش
 از این دیده شد، در باره قبل از رودکی موجود بودن
 شاعر صاحب دیوان، چیزی نشنیدن خود را قید کرده
 بود، این فکر احتمالی^۱ او از طرف چندی تذکره نویس
 منبده، از جمله امین احمد رازی، آزاد و آذربیکدلی،
 همچون حجت اساسی، قبول کرده شده، رودکی اولین
 شاعر فارسی زبان و نخستین ترتیب دهنده دیوان شناخته
 شد. تدقیقاتچیانیکه در اثرهای برودکی بخشیده خود
 از حدود معلومات این سرچشمه ها بیرون نبرامده اند،
 چنوعیکه دیده شد، نیز از پی این تصورات غلط
 رفته اند.

حال اینکه خیلی شاعران پیشتر از رودکی بوده، با
 زبان دری پارسی - تاجیکی نیز شعر عروض سرائیده اند
 (از جمله، در این باره مراجعت کرده شود بقسمت
 «نظم» باب یکم). اینچنین حادثه از طرف عبدالله بن احمد
 خجستانی مطالعه کرده شدن دیوان حنظله بادغیسی،
 که در «چهار مقاله» میآید، بخوبی نشان میدهد، که
 بکار مرتب نمودن اشعار هنوز گذشتگان رودکی مشغول
 شده بوده اند.

^۱ نظامی عروضی سمرقندی. چهارمقاله نشر ذکر شده،
 ص ۲۴.

یکی از سبب‌های رویدادن حالت ذکر شده - همچون اولین شاعر و نخستین صاحب دیوان شماریده شدن رودکی، ممکن است شهرت بی اندازه خود شاعر باشد. همان نوعیکه میگویند، شهرت او، در حقیقت، «فروغ پیشینیانرا از بین برده بود». از احتمال خالی نیست، که تذکره نویسان دوره‌های آخر، در نتیجه بی‌خبر بودن از اخبارات دیگر سرچشمه‌ها، بنابر شهرت بی‌پایان رودکی، دو نسبت ذکرشده را نیز باو داده باشند.

اما حادثه بالا، چطوریکه روی نداده باشد، نباید فراموش کرد، که مسئله اولین شاعر بودن یا نخستین مرتبه دیوان اشعار خود را مرتب نمودن، هنوز بزرگی^۱ نماینده تاریخی^۲ نظم را تعیین کرده نمیتواند. بلکه بزرگی^۳ نماینده نظم، بفکرما، پیش از همه در اینجا است، که او سخن منظوم خلق خود را، چه از جهت طلبات غایه‌وی و چه از جهت خصوصیت‌های شکلی، نظر بگذشته هر طرفه ترقی داده حتی آنرا مورد قبول و قابل تحسین دیگران میگرداند، راه‌های انکشاف منبعدة وی را تعیین نموده، نمایندگان آینده نظم را از پس خود، اگر با تعبیر مؤلف «خزانه عامره» گوئیم، همچون «کاروان سالار» برده میتواند.

اگر از همین نقطه نظر بمسئله نزدیک شویم، بفکرما، بحقیقت مقام تاریخی^۴ رودکی بهتر پی برده میتوانیم. رودکی با محصول ادبی^۵ خود، در مقابل ادبیات عرب،

که در آن دوره از مترقی‌ترین ادبیات جهان بوده، نفوذ بی‌اندازه کلانی داشت، موقع ادبیات خلق خود را خیلی بلند برداشته توانست. آن سخن هرمان اته که میگوید: «رودکی ایرانیان را در ساحة نظم از ناسزاگوئی^۱ عربها خلاصی داده، حتی آنها را بفصاحت و بلاغت این مردم اقرار کنانید»، بی‌اساس نمیباشد. از طرف نماینده فصحای عرب، همانطور که در بالا دیده شد، قابل تحسین واقع گردیدن اشعار رودکی و اعتراف کرده شدن زبردستی و مهارت کلان ایجادئی او، در نوبت خود، دلیل روشن همین حقیقت میباشد.

این را هم باید گفت، که خصوصیات و برتریهای نسبت بادبیات عرب داشته ادبیات کلاسیکی تاجیک-فارس، که شبلی^۲ نعمانی مفصل تصویر کرده است^۱؛ اساساً از از رودکی و با تشبث او شروع شده است.

شکاهای اساسی^۲ نظم کلاسیکی^۳ ما - مثنوی، قصیده قطعه، رباعی و اشعار عاشقانه نوع غزل در میراث ادبی^۴ رودکی با چنین حالتها نمودار میگردند:

مثنوی، که در مسئله فراگرفتن موضوعهای گوناگون - تصویر واقعات تاریخی عشقی، فلسفی، اخلاقی و غیره در ادبیات کلاسیکی^۵ تاجیک - فارس موافق ترین شکل نظم شناخته شده است، در میراث

^۱ شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد VI، تهران، ۱۳۱۴ شمسی، ص ۱۵۷ - ۱۶۸.

ادبی^۱ رودکی، نه فقط از جهت مقدار، بلکه از جهت در بر گرفتن ساحه‌های گوناگون زندگی، نیز خیلی وسعت مییابد.

تاریخ پیدایش مثنوی هنوز بطرز قطعی تعیین نشده است. از دانشمندان تاریخ ادبیات فارسی - تاجیکی و عرب شبلی^۲ نعمانی، که این موضوع را خیلی وسیع سنجیده است، در این باره چنین مینویسد: «این مطلب که مثنوی از کی و چگونه در ایران پیدا شده و آن آیا از ایجادیات ایرانست، یا از عرب گرفته شده، درست معلوم نیست. اینقدر مسلم است، که تا آنوقت در عرب از مثنوی چیزی نبوده و عنوانی نداشت. البته رجز را از جهت آنکه هر بیت آن از بیت دیگر جداست و وقایع و مطالب مسلسل در آن ذکر میشود، میتوان مثنوی نامید و آن در عصر بنی امیه تا این درجه وسعت پیدا کرده بود، که حتی ارجوزه‌های صد بیتی نیز وجود داشته است... غرض اگر بگوئیم، که ایران خود ایجاد کننده مثنوی نبوده، بلکه تقلید از رجز کرده است، این تقلید را از اجتهاد هم بالاتر باید دانست. زیرا در عرب تا امروز يك مثنوی بسیطی هم دیده نشده، ولی از شعرای ایران هزاران مثنوی عالی و ممتاز موجود و مورد استفاده تمام دنیا میباشد».

پس «اولین ایجاد کننده مثنوی، - دوام میکند او، - نیز معلوم نیست که بوده، ولی اگر ما رودکی را آدم

پدر اولی) شعر بدانیم، باید شخص او را ایجاد کننده اولین مثنوی دانست، چه قبل از او نشانی از مثنوی نیست! این قسمت سخن شبلی^۱ نعمانی تا حدی اهمیت خود را از دست داده است، زیرا گرچندی نشانی از مثنویهای قبل از رودکی موجود نیست، ولی مسئله هنوز در عصر IX در زبان درئی پارسی - تاجیکی سروده شدن مثنوی در سرچشمه‌های تاریخی قید کرده شده است. مثلاً، ابو منصور ثعالبی در دو جای اثر خود - «کتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» در باره از طرف شاعر عصر IX مسعودی مروزی در تصویر موضوعهای پیش از اسلامی سرانیده شدن مثنوی‌ئی اخبارات خیلی مفصل داده است!^۲

لیکن در این مسئله، که رودکی این شکل نظم را بسیار ترقی داده است، شبهه‌ئی پیدا شده نمیتواند. نظم «کلیله و دمنه» او را ممکن است بزرگترین مثنوی نیمه اول عصر X حساب کرد.

قصیده پیش از عصر X در زمینه ادبیات ما بجهت سرو صورتی صاحب بود، معلوم نیست. بعضی پارچه‌های از این شکل نظم باقیمانده، از جمله شعر بکار نمائی یعقوب بن لیث بخشیده محمد بن وصیف و امثال آن در این باره

^۱ شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد IV، نشر ذکر شده، ص ۱۷۳ - ۱۷۴.

^۲ ثعالبی. کتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، نشر ذکر شده، ص ۱۰، ۳۸۸.

چیزی را فهمانیده نمیتوانند. ولی در ایجادیات رودکی قصیده، همچون يك شكل خاص نظم بخصوصیت‌های خاصی صاحب میگردد. «اسلوبی را، که رودکی، - مینویسد شبلی^۱ نعمانی، - در قصیده ایجاد کرده هنوز بحال خود باقی و تغییر نکرده است و آن عبارت میباشد از: شروع به تشبیب، یا بهاریه و غیرها، بعد گریز بمدح و ثنای مدح و در آخر هم ابیات دعائیه است»^۱. «قصیده مادرمی» نمونه کامل قصیده‌های رودکی شده میتواند. در حقیقت اگر ما تاریخ این شکل نظم را از عصر X سر کرده تا آخرهای عصر XVI یعنی تا زمان زندگی^۲ آخرین قصیده سرای نامی^۳ ماورا^۴ النهر عبدالرحمن مشفق (۱۵۳۸ - ۱۵۸۸)، در زمینه ادبیات تاجیک، از نظر گنرانیم، بخوبی معلوم میگردد. که اسلوب جاری کرده استاد رودکی، در ایجادیات قصیده سرایان این شش عصر، اگر بعضی حالت‌های جزئی را استثنا^۵ کنیم، با تمام معنی رعایه کرده شده بوده است.

قطعه، چنوعیکه معلوم است، با دو راه بوجود می‌آید: یا اینک وی پاره‌ئی از قصیده و یا اشعار عاشقانه میباشد، یا خود شاعر آن را بطرز علیحده در موضوعهای اخلاقی، فلسفی، و امثال آن میسراید.

^۱ شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد I، نشر ذکر شده. ص ۳۳.

در آثار باقیمانده رودکی با کدام یکی از این دو راه
بوجود آمدن قطعه را حالا تعیین کردن ممکن نیست.
نمونه‌های این شکل نظم در میراث ادبی رودکی
زیاد است و با خصوصیت‌های خود به طلبات قطعه سرایی
بکلی جواب داده می‌توانند و از جهت مضمون ممکن است
آنها را در قطار بهترین نمونه‌های این شکل نظم
گذاشت.

رباعی یکی از قدیمترین شکل‌های نظم است. گرچندی
سعید نفیسی بنابر در سرچشمه‌های بعد از عصر
XVI پیدا کرده شدن رباعی‌های رودکی، درباره
باو تعلق داشتن یکمقدار آنها شبهه میکند، ولی در عین
حال هیچ دلیلی موجود نیست، که ما یک قسمت اساسی
آنها را از آن شاعر بزرگ نمیدانسته باشیم.

در بین رباعی‌های جمع‌آوری شده رودکی دو طرز
قافیه بندی این شکل نظم دچار میشود. در رباعی‌های
بشبهه دچار نشده نیز تمام طلبات رباعی نویسی، چه در
شکل و چه در مندرجه، رعایه کرده شده است. فکر در بالا
آورده شده صاحب کتاب «المعجم فی معانی اشعار العجم»،
در باره اینکه گویا وزن رباعی از طرف رودکی اختراع
کرده شده است، البته، تا یکدرجه افسانه مانند میباشد.
ولی در عین حال باین گواهی میدهد، که رودکی در
تکاملات این شکل نظم نیز فعالیت کلانی نشان داده
بوده است.

در سیر تکاملات تاریخی اشعار عاشقانه نوع غزل و

پیدایش غزل اصطلاحی رل استناد رودکی نیز بزرگ است. در مسئله^۱ سر دفتر غزل سرایان تاجیک - فارس بودن رودکی باید تماماً ب فکر شبلی^۲ نعمانی همراه شد. در حقیقت، در میراث ادبی عصر X ما بهترین اشعار عاشقانه^۳ بشکل غزل اصطلاحی تمایل کرده را اولین بار در میراث ادبی رودکی دچار میکنیم!

عموماً شکل‌های اساسی نظم کلاسیکی فارسی - تاجیک - مثنوی، قصیده، قطعه، رباعی و اشعار عاشقانه بغزل تمایل کرده، پیش از همه در ایجادیات رودکی در نمود تام و تکامل یافته خود ظاهر میگردند. سخن در بالا آورده شده سمعانی^۴ که میگوید: «گویند نخستین کسیکه بفارسی شعر نیکو گفت او بود»، اگر خطا نکنیم، یکنوع اشارتی بهمین معنی میباشد.

رل ابو عبدالله رودکی در تکاملات نوعهای نظم کلاسیکی تاجیک - فارس از موقع در ترقی^۵ شکل‌های این نظم اشغال کرده او کمتر نیست.

اشعار و صفی، همان نوعیکه در آخر باب یکم قید کرده‌ایم، نظر بعصر XI در زمان رودکی بسبزش قابل دقتی صاحب گشت. و صفی - تصویر مجلس‌های رسمی. نشست‌های خرسندی، کارنمائی قهرمانان در میدانهای

^۱ عبد لغنی میرزایی رودکی و انکشاف غزل در عصرهای X - XV، نشر ذکر شده، ص ۴۲، ۷۲ - ۷۷.

جذگی، توصیف ربیائی^۱ معشوق، منظره‌های طبیعت، بهار و امثال آن در این دوره تا درجه‌ئی وسعت یافت، که نمونهٔ هیچ یک قسمت آنرا در آثار باقیماندهٔ ادبی^۲ عصر IX پیدا کرده نمیتوانیم. تدقیقات گذرانیده شده، در نوبت خود، چنین نشان میدهد، که رودکی در اشعار و صفی عصر X بزرگترین استاد این ساحه بوده‌است. اشعار و صفی باقیماندهٔ او، که ما در باب گذشته شناسا شدیم، از جمله شعر بوصف بهار بخشیدهٔ او (مطلع: «آمد بهار خرم بارنگ و بوی طیب، با صد هزار نزهت و آرایش عجیب») مثال روشن این حقیقت میباشد.

در آثار ادبی^۳ عصر IX از مرثیه نشانی هم دیده نمیشود، در عصر X باشد، این نوع نظم نیز خیلی وسعت پیدا میکند و اولین مرثیه‌های با سوز و گداز سر ائیده شدهٔ این دوره، همانا برودکی بزرگ منسوب میباشند. اخلاق در نظم عصر X، مخصوصاً در ایجادیات رودکی خیلی وسعت پیدا میکند. در میراث ادبی شاعر (مراجعت کرده شود بباب گذشته) هیچ یک شکل نظم را دچار کرده نمیتوانیم، که در آن بیش و کم مسئله‌های مهم اخلاقی عکس نیافته باشند. مخصوصاً در عصر X بوجود آمدن مثنویهای خاص اخلاقی و در نوبت اول از طرف رودکی بنظم در آورده شدن «کلیله و دمنه»، چنوعیکه در باب یکم اشاره کرده شد، چنین نشان میدهد، که نظم خاص اخلاقی نیز زادهٔ عصر X بوده‌است. رودکی بزرگ بواسطهٔ

مثنوی «کلیله و دمنه» خود، همانا، در این ساحت رل
سرفرمانده‌ی را بدست خود نگاه میدارد.

اساس اشعار فلسفی همانطوریکه در باب یکم دیده
شد، نیز در عصر X گذاشته میشود. اگر چندی در این
دوره قصیده‌های خاص فلسفی در محصول ادبی کسائی
بوجود می‌آید، ولی آنمستله‌های حساس فلسفی، که
رودکی در «قصیده شکایت از پیری» (مراجعت کرده
شود بباب گذشته) بیان کرده‌است، بما حقوق میدهند، که
رودکی را پیش آهنگ این ساحت نظم نیز بدانیم.

در تکاملات اشعار حسب حالی و شکوائی، موقع
رودکی نیز خیلی کلان است. قطع نظر از اشعار پراکنده
در این دو موضوع سروده‌اش، «قصیده شکایت از پیری» او
نمونه بهترین ایندو قسمت نظم نیز شده میتواند و بخوبی
نشان میدهد، که شاعر بزرگ در این ساحت هم از زبر
دست‌ترین همعصران خود بوده‌است.

تصویر سه عنصر سرور و شادی - عشق، می، موسیقی
نیز از موضوعهای نمایان نظم رودکی است. گر چندی او
بنابر محدودیت‌های تاریخی خود، راه حل مسائل علاقمند
این ساحت را بدرستی پیدا کرده نمیتواند (مراجعت
کرده شود بباب گذشته)، ولی اشعار این قسمت میراث
ادبی او را ممکن است، نمونه‌های بهترین اشعار در این
سه موضوع سروده شده عصر X حساب کرد. مخصوصاً
تشبیب «قصیده مادر می» او، اگر خطا نکنم، در زمینه

ادبیات تاجیک - فارس اساس خمیریات - اشعار خاص
بتصویر می‌طبیعی بخشیده شد مرا گذاشت.

تکاملات منبعدة این نوع اشعار، که نمونه‌های آن
خمیره‌های بشار مرغزی و منوچهری میباشند، در نوبت
خود، به پیدایش ساقی‌نامه نویسی زمینه حاضر نکرده
نمیتوانند. از اینجاست، که استاد رودکی بواسطه اشعار
بوصف شراب بخشیده خود، در حادثه بوجود آمدن ساقی‌نامه
نویسی و ترقی^۱ آن، که ثمره فعالیت‌های ادیب شاعران
دوره‌های بعداست، نیز بی‌علاقه نبوده است.

در سرودن اشعار هجوی و هزل آمیز موقع رودکی
(مراجعت کرده شود بباب گذشته) نیز خردنمیباشد.

سروده شدن لغزگرچندی در عصرهای XI و XII خیلی
وسعت پیدا میکند، ولی آثار باقیمانده رودکی را از این
نوع اشعار نیز خالی نمی‌یابیم، مثلاً، دوبیت زیرین او را
از نظر گنرانیم:

«لنگ رونده است گوش نی و سخن یاب،
گنگ فصیح است چشم نی و جهان بین
تیزی شمشیر دارد و روش مار،
کالبد عاشقان و گونه غمگین»^۱.

این پارچه شعری مطلع و مقطع ندارد، ولی چنوعیکه
دیده میشود، بوصف قلم سروده شده، از طرز بیان آن بخوبی
معلوم میگردد، که لغزاست. این، در نوبت خود، چنین

^۱ س. نفیسی. رودکی - III، ص ۱۰۳.

نشان میدهد، که نظم عصر X نیز از این نوع شعر خالی نبوده، هنوز استاد رودکی در این ساحه طبع آزمائی کرده بوده است.

زبان آثار ادبی^۱ رودکی از نقطه نظر طلباب صرف و نحوی، البته، بخصوصیت‌های آنوقتیه زبان پارسی^۲ دری- تاجیکی اطاعت میکند. ولی از جهت کار فرموده شدن کلمه و عبارتهای همه فهم خلقی بخصوصیت‌های خاصی نیز صاحب میباشد. رودکی، همان نوعیکه یکچند تدقیقاتچیان قید کرده‌اند، در ساحه نگاه داشتن تازه گئی زبان ادبی، در حقیقت، فعالیت کلانی نشان داده بوده است: اینچنین روانی وسفتگی کلمات و عبارتهای زبانی و با یک سیستم معین دچار گردیدن اختصارات کلمه‌های زبانی چنین نشان میدهند، که شاعر در مسئله بطلباب شعری و زندهای آن موافقت کنانیدن عنصرهای زبانی نیز کوشش فراوانی کرده بوده است.

مسئله دیگری که با خصوصیت‌های زبانی هر یک شاعر علاقمند است، کار فرموده شدن ضرب‌المثل، پند و سخنان حکمت‌آمیز میباشد. در اشعار رودکی این همه نه اینکه خیلی ماهرانه کار فرموده شده‌اند، بلکه حجم کار فرموده شدن آنها نیز خرد نیست و سخن در این باره گفته ناصر خسرو («اشعار زهد و پند بسی گفته است، آن شاعر تیره چشم روشن بین») در آثار باقیمانده رودکی نیز بکلی تصدیق می‌یابد.

موفقیت‌های ایجادى رودكى، بامسائل ذکرشده، البته، محدود نمیگردد. دائرهٔ فعالیت او در تکاملات نظم کلاسیكى ما خیلی کلان و هر طرفه میباشد. از جمله در ساحهٔ کبار کرده برآمدن وزنهای شعری و بدیعیات خدمت رودكى نیز خیلی بزرگ است، که متأسفانه، بنابر کفایه نکردن وقت، حالا در این باره علیحده توفی کرده نمیتوانیم.

عموماً مقام رودكى در تاریخ نظم ناجيك - فارس از جهت عظمت خود بیمانند است. مسائل در این باره ذکرشده را در آخر ممکن است بطور مختصرتری چنین جمع‌بست نمود:

رودكى نه فقط شكلها و نوعهای نظماً تکمیل داد، بلکه در تمام قسمت‌های نظم عصر خود نمونه‌های بهترین اولین سبك شعری - سبك تركستانی را، ایجاد نموده، آنها را از جهت طلبات غایه‌وی و بدیعی بدرجهٔ خیلی بلند برداشته توانست و با این در مسئلهٔ بوجود آمدن این سبك رل اساسی و پیشقدمی بازید.

از اینجاست، که اشعار او نه اینکه از طرف بزرگترین سخن سرایان عصرهای منبَعده، از جمله معروفی^۶ بلخی، فرخی، مختاری غزنوی، مسعود سعد سلمان، معزی، خاقانی و غیره بارها تضمین کرده شد، بلکه مضمونهای بلند اشعار او از طرف نامی‌ترین سخنگویان - ابوشکور بلخی، دقیقی، کسائی مروزی، فردوسی، خسروانی،

عنصری، ازرقی هروی، معزی، ظهیرالدین فارابی، سنائی، عطار، سعدی و غیره مورد استفاده قرار گرفت.^۱ اسلوب در شکلهای و نوعهای نظم کارفرموده رودکی و رویه در ساحة وزن، قافیه و کار فرمودن صنعت‌های بدیعی انتخاب کرده او همچون رویه و اسلوب اساسی^۲ نظم، قبول گردید.

خلاصه، این است سر بلبق‌های احترامی و افتخاری «آدم الشعرا»، «صاحبقران شاعری»، «سلطان الشعرا»، «کاروان سالار شاعران» و امثال آن سزاوار گردیدن این سیمای بزرگ نظم و اینست سبب اساسی^۳ باحترامات بی اندازه دوستداران ادبیات، خلقهای همجوار، پارسی زبانان، مخصوصاً تاجیکان و عموماً جامعه ساویتی صاحب گردیدن ابو عبد الله رودکی و جاودان ماندن نام او.



^۱ س. نفیسی. رودکی - II، ص ۲۲۲-۲۳۹، ۶۱۶-۶۲۲.

فهرست نامهای شخصی

- | | الف |
|----------------------------|----------------------------|
| ابو الحسن اغجی 82. | ابن ابی اصیبعه (42)، (66). |
| ابو الحسن بن احمد نسوی 74. | ابن اثیر 15، 25، 175، 206. |
| ابو الحسن بن عسی | ابن الندیم 46، 83. |
| الکرجی 39. | ابن حوقل 48. |
| ابو الحسن شهید بن حسین | ابن خلکان 93. |
| بلخی - مراجعت کرده | ابن سینا - مراجعت کرده |
| شود به شهید بلخی. | شود به ابوعلی ابن سینا. |
| ابو الحسن شهید بن | ابن قطیبه 47. |
| جهودانکی بلخی - مراجعت | ابن قفطی 351. |
| کرده شود به شهید بلخی. | ابن مقفع 46، 265. |
| ابو الحسن عبد الرحمن بن | ابن یمین 367. |
| عمر الصوفی رازی 73. | ابو اسحاق ابراهیم بن محمد |
| ابو الحسن علی بن احمد | الفارسی الاضطخری - |
| اسدی طوسی - مراجعت | مراجعت کرده شود به |
| کرده شده به اسدی | الاضطخری. |
| طوسی. | ابو اسحاق جویناری 82. |
| ابو الحسن علی بن اسمعیل | ابو الحسن احمد بن المؤمل |
| الاشعری 54. | 311. |
| ابو الحسن علی بن محمد | |

- منجيك ترمذی - ابو الفضل بیهقی 351.
 مراجعت کرده شود به منجیک ترمذی.
 ابو الحسن عبد الدین اسحق کسائی مروزی -
 مراجعت کرده شود به کسائی مروزی.
 ابو الحسن بن محمد مرادی - مراجعت کرده شود به مرادی.
 ابو الحسن علی المسعودی 74.
 ابو الحسین محمد بن محمد مرادی بخارائی -
 مراجعت کرده شود به مرادی.
 ابو الخیر بن خمار 63.
 ابو العباس بن محمد سرخسی 74.
 ابو العباس بختیار 156، 158.
 ابو الفتح بستی 82.
 ابو الفتح علی 142.
 ابو الفضل بلعمی 38، 116، 161، 162، 164، 165، 169، 170، 173، 184، 191، 192، 193، 197، 205، 209، 210، 211، 212، 213، 216، 217، 218، 219، 220، 221، 222، 223، 224، 225، 226، 227، 228، 229، 230، 231، 232، 233، 234، 235، 236، 237، 238، 239، 240، 241، 242، 243، 244، 245، 246، 247، 248، 249، 250، 251، 252، 253، 254، 255، 256، 257، 258، 259، 260، 261، 262، 263، 264، 265، 266، 267، 268، 269، 270، 271، 272، 273، 274، 275، 276، 277، 278، 279، 280، 281، 282، 283، 284، 285، 286، 287، 288، 289، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 297، 298، 299، 300، 301، 302، 303، 304، 305، 306، 307، 308، 309، 310، 311، 312، 313، 314، 315، 316، 317، 318، 319، 320، 321، 322، 323، 324، 325، 326، 327، 328، 329، 330، 331، 332، 333، 334، 335، 336، 337، 338، 339، 340، 341، 342، 343، 344، 345، 346، 347، 348، 349، 350، 351، 352، 353، 354، 355، 356، 357، 358، 359، 360، 361، 362، 363، 364، 365، 366، 367، 368، 369، 370، 371، 372، 373، 374، 375، 376، 377، 378، 379، 380، 381، 382، 383.
- ابو الفضل محمد بن عبد الله بلعمی - مراجعت کرده شود به ابو الفضل بلعمی.
 ابو القاسم فردوسی - مراجعت کرده شود به فردوسی.
 ابو المؤید بلخی 77، 82، 86، 95.
 ابو الوفا محمد البوزجانی نیشاپوری 73.
 ابو الیث محمد سمرقندی 60.
 ابو بکر محمد بن جعفر نرشی - مراجعت کرده شود به نرشی.
 ابو بکر محمد بن ذکریای رازی - مراجعت کرده شود به محمد ذکریای رازی.
 ابو بکر محمد بن منذر النیشاپوری 60.
 ابو بکر محمد رازی - مراجعت کرده شود به محمد بن ذکریای رازی.
 ابو تمام بن اوس طائی 370، 374.
 ابو جعفر احمد بن المقرئ بیهقی 277.
 ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث 313، 314، 316، 318، 320.

- ابو جعفر الخازن خراسانی
73.
- ابو سهل عیسی بن یحیی
المسیحی الجرجانی 74.
- ابو شکور بلخی 82، 87، 88،
89، 95، 97، 118، 155،
255، 305، (323)، 377،
403.
- ابو صالح منصور بن اسحاق
سامانی 64.
- ابو طاهر خسروانی —
مراجعت کرده شود به
خسروانی.
- ابوطاهر قرمطی 199، 200.
ابوطیب مصعبی — مراجعت
کرده شود به مصعبی
- ابوعبدالله احمد بن محمد
جیهانی 38، 75.
- ابوعبدالله الشیفی 195.
- ابوعبدالله بن ابوحمزہ
سمرقندی 374.
- ابوعبدالله ربنجی 82.
- ابوعبدالله شمس‌الدین
محمد بن احمد المقدسی —
مراجعت کرده شود
به المقدسی.
- ابوعبدالله محمد بن احمد
نخشبلی — مراجعت کرده
شود به نخشبلی.
- ابو جعفر بن محمد 350.
- ابو جعفر محمد بن موسی
40.
- ابو حاتم محمد بن حبان
سمرقندی 60.
- ابو حامد اسفرائینی 60.
- ابو حرزہ جریر بن عطیہ
370.
- ابو حیان توحیدی (193).
ابو حنیفہ نعمانی بن ثابت
الکوفی 57.
- ابوریحان بن احمد بیرونی
خوارزمی — مراجعت
کرده شود به البیرونی.
- ابو ریحان بیرونی —
مراجعت کرده شود به
البیرونی.
- ابو زید احمد بن سهل
البلخی 60، 74.
- ابو زراعہ گرگانی 186،
193.
- ابو سعد عبد الرحمن بن
محمد بن عبد الله بن
ادریس بن حسن ملقب به
ادریس حافظ — مراجعت
کرده شود به ابو سعد
ادریس حافظ.

- ابو منصور حسن بن نوح
القمری البخارائی 74.
- ابو منصور عبدالملک بن
محمد الثعالبی - مراجعت
کرده شود به الثعالبی
ابو منصور محمد بن احمد
دقیقی - مراجعت کرده
شود به دقیقی.
- ابو منصور محمد بن
عبدالرزاق 77.
- ابو منصور محمد بن عبدالله
معمری 77.
- ابو منصور محمد دقیقی -
مراجعت کرده شود به
دقیقی.
- ابونصر 113، 236، 237.
- ابونصر احمد بن نصر
قبادی 11.
- ابونصر محمد بن محمد
الفارابی مراجعت کرده
شود به فارابی.
- ابویعقوب اسحق بن احمد
سکزی 207.
- اپیکور 330.
- اته - مراجعت کرده شود به
هرمان اته.
- احسان یار شاطر (72).
- احمد آتش 259.
- احمد بن اسد 26.
- ابوعبدالله محمد بن صالح
ولوالجی 82.
- ابوعبدالله محمد بن موسی
فراوی - مراجعت کرده
شود به فراوی:
- ابوعلی ابن سینا 42، 64،
68، 69، 70، 70، 72، 73،
74، 80، 288، (289)،
290، 337، 342.
- ابوعلی الپسجی 39.
- ابوعلی بن محمد بلخی 77.
- ابوعلی سینا - مراجعت کرده
شود به ابوعلی ابن سینا.
- ابوعلی محمد - مراجعت
کرده شود به ابوعلی
محمد بن ابوالفضل محمد
بلعینی.
- ابوعلی محمد بن ابوالفضل
محمد بلعینی 38، 46،
74، 77، 78، 79، 263.
- ابوعلی محمد حیمانی 205.
- ابوعلی محمد بن مظفر 295.
- ابوعلی مسکویه (193).
- ابومحمد عبیدالله المهدی
195، 196.
- ابومسلم 18، 19، 20، 294.
- ابومنصور ثعالبی -
مراجعت کرده شود به
الثعالبی.

- احمد بن اسمعيل 32، اسد بن عبدالله 14،
 160، 164، 196، 349، اسدى طوسى 114، 134،
 350، 354، 234، 239، 266، 675، 309،
 310، (323). اسكندر 16.
 اسعيل 27، 28، 29، 30،
 31، 32، 160، 161، 164،
 354، 374، 375.
 اسعيل بن محمد بن اسلم
 قاضى سمرقندى 374.
 اشرف بن شرف المذكر
 الفاروقى 260.
 اشعت 203.
 اشنانى 82.
 افلاطون 66، 69، 315، 316.
 اقليدس 66.
 الاضطخرى 10، 12، 48، 75.
 الببيرونى 18، 21، 25،
 (73)، (80).
 الثعالبى 38، 40، 85، 205،
 264، (265)، 266، (311)
 351، (352)، 395.
 الرادويانى - مراجعت کرده
 شود به محمد بن عمر
 الرادويانى
 المتوكل 53.
 المقدسى 24، 31، 48، 75.
 المنصور 19، 23.
 المهدي 21.
- احمد بن نصر 104، 170.
 اجيد دانش 215.
 ادريس حافظ 216، 217، 218،
 219، 221، 222، 374.
 ادوارد براون - مراجعت
 کرده شود به براون
 ي. گ.
 اديب صابر ترمذى 166.
 370.
 اذر 132، 141، (152).
 154، 373، 391.
 اذر بيكدلى - مراجعت
 کرده شود به اذر.
 ازرقى 370، 404.
 اريثنت ف. ف. 108.
 ارجاسب 91.
 ارسطو 63، 65، 66، 67،
 69، 71.
 آرنلس. ا. ك. (260).
 اسحاق بن زياد 20.
 اسد بن سامان خداه 25، 26.

- الله داد فیض بن اسد
 العلماء علی شیر
 السرهندی 261
 المینسکی (253).
 الوغزاده س. 134، (143).
 ایلس بن اسد 26.
 امام ابومنصور ماتریدی
 60.
 امده ژردن 103، 375.
 امین 25.
 امین احمد رازی 153،
 154، (157)، 171، 177،
 228، 232، (233)، 250،
 287، 303، 372، 391.
 انباز فلس 289، 290.
 انگلس. ف. (Ф. ЭНГЛЬС).
 292.
 انوری 357، (360)، 378.
 اینالو پتیزی 111، 381.
- ب
- باربد 116.
 بابر میرزا 253.
 بابک خرمی 294.
 بارتولد و. و. 8، (194)،
 (197)، (198).
 بدرالدین هلالی - مراجعت
 کرده شود به هلالی
 بدیع الزمان خراسانی -
 مراجعت کرده شود به
 فروزانفر ب.
- براگینسکی ا. س. 138،
 139، (143)، (207)، 390.
 براون ی. گ. 20، (81)
 116، 131، (152)، 194،
 (200)، (294)، 383،
 384، 389.
 برتلس ی. ا. 208، 209،
 210.
 برتلس ی. ا. 46، (48)،
 (73)، 132، 133، 137،
 154.
 بزرگ علوی (78).
 بسلام کرد 81.
 بشار - مراجعت کرده شود
 به بشار مروزی
 بشار مرغزی - مراجعت
 کرده شود به بشار مروزی.
 بشار مروزی 82، 92، 93،
 95، 99، 401.
 بقراط 66.
 بکتاش 86.
 بهاالدین ف. ع. (72).
 بهرام چوبین 25.
 بهرامشاهی 266، 267،
 268.
 بهرام گور 25، 373، 388.
- پ
- پاول هرن 114، 115، 133،
 134، 234، 266، 269،
 274، 382.

پورپای ولی - مراجعت
کرده شود به پهلوان
محمود خوارزمی.
پهلوان محمود خوارزمی
(311).
پیرلاروس 120.

ت

تراختنبرگ ا. و. (289).
ترسون زاده م، 143، 262.
تریور. ک. و. В. К. Тревер.
(8).
تقی الدین معبد بن حسینی
اصفهانی (308).
تقی زاده (77)، (78).

ج

جاحظ 46.
جامی - مراجعت کرده شود
به عبدالرحمن جامی.
جلال الدین بلخی - رومی
(288).
جوفری چاسر 108، 380،
381.
جیهانی دوم 205.

چ

چارلز پیکرینگ 108، 109،
110، 380.

ح

حاتم طای 354.
حاجی خلیفه (153)، 154،
266، 272، 274.
حافظ ابوبهی 258.
حافظ شیرازی 254، 378.
حسان بن ثابت 213، 370.
حسن 203.
حسن ابراهیم حسن (199).
حسن رازی ابن لطف الله
تهرانی 237، 238.
حسین ابن طاهر 89.
حسین الوفائی 260، 335.
حسین بن علی مروزی
196، 197، 198.
حسین دانش 123، 386.
حسین زاده ش. 143.
حکیم ابوحفص سفدی 388.
حکیم فیروز مشرقی -
مراجعت کرده شود به
فیروز مشرقی.
حمیدالدین بن ابوعبدالله
بن عمر نجاتی نیشاپوری
188.
حمیدالله قزوینی 25.
حمیدالله مستوفی 229،
232، 266.
حنظله بلاغیسی 81، 96،
112، 372، 377، 379،
391.

دقیقی 55، 82، 90، 91،
95، 98، 187، 192، 252،

255، 366، 367، 371،

372، 386، 388، 403،

دولتشاه - مراجعت کرده

شود به دولتشاه سمرقندی

دولتشاه سمرقندی 85،

(104)، 116، 132، 133،

134، 150، 153، 154،

266، 355، 371، (372)،

387، 391،

دهاتی. پ، 134، (135)،

(136)، (137)، 141،

220، 252، (359)،

دلیس رس 120، 139، 237،

238، 239، 240، 241،

250،

دينبك م. ا. (Дынный

M. A. (289).

ذ

ذبیح الله صفا (43)، 48،

(49)، 51، (52)، (54)،

56، 59، (61)، (62)،

63، (65)، (66)، (67)،

(69)، (70)، (72)، (73)،

(78)، (84)، 87، 90،

128، (129)، 176،

257، 388،

حیدر بن علی الحسینی
الرازری 294.

خ

خارزم بن خزیمه 20.

خاقانی 357، 370، 378،

403.

خاندمیر 228.

خبازی نیشاپوری 82.

خسروانی 177، 178، 255،

403.

خسرو دهلوی 253، 254،

خسرو نوشیروان 265.

خلف یعقوب بن لیث 373.

خواجوی کرمانی 254.

خواجه ابوالعبس مروزی

388.

خواجه ابوالقاسم حکیم

سمرقندی 56، 204،

389.

خواجه عدنانی 352، 353،

خیام 330.

د

دارمستتر 107، 108، 111،

112، 114، 133، 379،

386، 389.

داویداویج یا. ا. 28.

دبیر سیاقی (79).

روبن لوئی 118.
رونقی بخاری 82.

ز

زخادر ب. ن. (Заходер)
(Б. Н.) (194).
زردشت 91.
زندم. 39، 50، 144، 194،
(207)، 230، (305).
زیاد ابن صالح 19.
زین العابدین مؤتمن 97.

ژ

ژرژ فریله 117.
ژوکوفسکی و. 56، 57، 204.

س

سامی ش. (123)،
سپهری بخارائی 82.
سحبان بن رفروایی 370،
سرکب 83.
سرکش 83.
سعدی 256، 404.
سعید نفیسی (70)، 84،
(88)، 92، 93، (100)،
(107)، (108)، (109)،
(110)، (111)، (113)،
(114)، (115)، (116)،
(117)، (119)، (123)،

و

رابعه بنت کعب قزداری -
بیلخی - مراجعت کرده
شود به رابعه قزداری.
رابعه علویه 85.
رابعه قزداری 82، 85،
86، 95.
رازی - مراجعت کرده
شود به محمد بن زکریای
رازی.
رافع بن لیث 22.
رحیمی م. 143.
رستم 354.
رشید وطواط 245.
رشیدی - مراجعت کرده
شود به رشیدی
سمرقندی.
رشیدی سمرقندی 227،
230، 231، 368، 371،
372.
رضازاده شفق 127، (128)،
386، (387).
رضاقلی خان هدایت 83، 86،
(90)، (93)، (95)، 150،
152، 177، 236، 237،
238، 239، 243، 250،
(311)، 373.
رفیع الدین نیشاپوری 82.

(401)	(397)	387	128	126	125	124
		(404)	149	142	141	130
		سقراط 316, 315	154	153	(151)	
		سلطان محمود 63	(161)	160	159	155
		سليمان ساوجی 254	(168)	466	(164)	
		سليمان 317, 315	172	(171)	(169)	
151	150	25 سمعانی	(180)	(179)	(178)	
216	188	184, 153	(487)	(183)	(182)	
374	221	218, 217	190	189	(188)	
388	387	384, 375	193	192	191	
		398	208	207	(205)	194
31	25	سيميولوف ا. ا.	(215)	211	(210)	
(277)	(134)	133	(219)	218	(217)	
		389 (390)	231	(229)	(228)	
		سنائی 255 (287), (288)	240	(238)	232	
		404	244	243	(242)	241
		سندباد 20, 294	250	248	246	245
166	165	164 سوزنی	257	256	255	251
351	350	211, 168	(264)	(263)	262	258
		377, 357	270	269	267	(265)
		سوزنی سمرقندی -	275	274	(272)	271
		مراجعت کرده شود	(287)	(284)	276	
		بسوزنی	303	295	294	(588)
		ش	(323)	311	310	(308)
			352	351	350	349
		شارل شفر 106, 379	(369)	(367)	361	
		شبلی نعمانی (42), (60)	(376)	(375)	(370)	
		62, 61 (69), (85)	(382)	(380)	(379)	
249	122	121, 97	(386)	(384)	(383)	

- ابو علی حسین بن
 عبدالله بن سینا -
 مراجعت کرده شود به
 ابوعلی ابن سینا.
 شیخ منینی 151، 188، 228،
 375، 387.
- ص**
 صفا ذ. - مراجعت کرده
 شود به ذبیح الله صفا.
 صدرالدین عینی - مراجعت
 کرده شود به عینی من.
 صریح النوانی 370
- ض**
 ضیا پاشا 123، 386.
- ط**
 طهر ابن فضل چغالی 94.
 طهر بن حسین نسوالبینی
 23، 26.
 طبیب مرغزی 82.
- ظ**
 ظهور الدین فاریابی 404.
- ع**
 عیسی اقبال 330.
 عبدالرحمن النسائی 60.
 عبدالرحمن جمعی 104،
 132، 171، 177، 228، 369.
 عبدالرحمن مشفق 396.
- 257، 329، 330، 331،
 353، 355، 385، (386)،
 391، 395، 396،
 398.
- شرف الدین حسین محمد
 الرامی 167.
 شریف گرگانی 385.
 شریک بن شیخ المهری
 20.
 شستاکفی 135.
 شفق - مراجعت کرده
 شود به رضازاده شفق،
 شکسپیر 380، 383.
 شمس الدین محمد بن قیس
 رازی (185)، 235، 239،
 (250)، 371.
- شهاب الدین ابن عبدالله
 یاقوب بن عبدالله الحوی -
 مراجعت کرده شود به
 یاقوت حوی.
- شهید - مراجعت کرده شود
 به شهید بلخی.
 شهید بلخی 82، 83، 84،
 95، 98، 155، 173، 184،
 264، 305، 327، 366،
 371، 372، 377، 386،
 388.
- شیخ الرئیس شرف الملوك

- عبدالرحمن مشفقى 396.
عبدالکریم بن ابی
بکر سماعی - مراجعت
کرده شود به سماعی.
عبدالکریم بن محمد
السماعی - مراجعت
کرده شود به سماعی.
عبدالمک 12.
عبدالمک بن نوح 32.
عبدالله احمد نجستانی 391.
عبدالله بن میمون الفداح
اهوازی 195.
عبدالواسع جبلی 245.
عطار 404، 256.
علی ابن محمد بستى 39.
علی ابن ابی طالب 19، 195.
عمار فقه 254.
عمارة مروزی 82.
عمر بن عبدالعزیز 14.
عمرو بن لیث 30، 31.
عنصرى 249، 248، 245،
255، 266، 367، 371،
386، 388، 404.
عنصرى بلخی - مراجعت
کرده شود به عنصرى.
عوفى - مراجعت کرده شود
به محمد عوفى.
عینی ص. 132، 134، 135،
136، 137، 141، 150،
218، 219، 220، 221،
222، 258، (259)، 388،
389، 390.
عینی کمال 143.
- غ
- غسان بن عباد 26.
غضایری 369.
غفوروف ب. 5، (8)، (22)،
(23)، (34)، (6)، (41)،
137، (138)، (194)،
(207).
غلامعلی آزاد 103، 373،
391.
غیاث 196.
- ف
- فارابی 61، 62، 64، 67،
68، 69، 71.
فاطمه 195.
فرالوی 82، 84، 173.
فرخى 83، 369، 388، 403،
فرحوسى (77)، (78)، 82،
91، 95، 97، 98، 99،
187، 192، 255، 265،
380، 381، 390، 403.
فروزانفر ب. (72)، 127،
176، (193).
فیروز مشرفى 81، 96،
372، 377، 379.
فتالى - مراجعت کرده شود

گشتاسب 91.
گیب (235).

ل

لنین و. ا. (Ленин В. И.)
(292).

لوئی دوبو 104
لینوینسکی ب. ا. (35).

م

ماکان بن کاسی 352، 313.
مأمون 25.

مجدالدین ابوالحق کسائی -

مراجعت کرده شود به

کسائی مروزی.

محمد بن احمد نخشبی -

مراجعت کرده شود به

نخشبی.

محمد بن اسمعیل 195.

محمد بن بدر جاجرمی 93.

محمد بن جریر طبری

14، 89.

محمد بن زکریای رازی

64، 65، 66، 67، 74، 83.

محمد بن علی قفال چاچی

60.

محمد بن عمر الرادویانی

247، 258، 259، 298.

302، (305).

به پهلوان محمود
خوارزمی.

قطران 113، 124، 139،

140، 141، 142، 235،

236، 237، 238، 239،

240، 241، 242، 243،

244، 245، 246، 248،

249، 250، 252، 255،

256، 257.

قطران تبریزی - مراجعت

کرده شود به قطران.

قطیبه ابن مسلم 12، 13.

قطیبه بن طغشاه 19.

ک

کابیدزی 144.

کدروف م. ب. (Кедров

М. Б.) (289).

کریمسکی ا. 130، 131،

194، (207)، 208.

کسائی مروزی 82، 91،

92، 95، 97، 155، 367،

388، 400، 403.

کمالالدین ابوالفتح پندار

82.

کمال خجندی 254.

گ

گراسیموف م. م. 222.

گردیزی 25، (26)، 206،

351.

- محمد بن مخلد 81.
 محمد بن وصیف 81، 96، 395، 119.
 محمد خان قزوینی (78).
 محمد عوفی 88، 90، 94، (106)، 117، 133، 151، 155، 156، 157، 170، (171)، 186، 188، 189.
 معزی 250، 251، 255، 370، 403، 404.
 معنوی بخارائی 82.
 مقنع 21، 294.
 مکتفی 32.
 مکداد 203.
 ملافتاحی نیشاپوری 334.
 ملك الشعرا بهار 46، 47، 48، (77)، (80).
 منجيك - مراجعت کرده شود به منجيك ترمذی.
 منجيك ترمذی 82، 84، 94، 95، 99، 252، 357.
 منصور بن نوح 32، 33، 62، 75.
 منصور چغانی 203.
 منوچهر (71).
 منوچهری 93، 369، 401.
 منینى - مراجعت کرده شود به شیخ منینى.
 مولانا شمس الدین کشمیری 260.
 مهدی برکشلی (73).
 مهدی حمیدی 92، 98.
 مهوش اف. ا. ن. 143.
 مینین م. ب. (Митин М. Б.) 117، 82، 213، 211، 208، 137، (289).
 محمد معین 46 (73)، (254).
 محمد هندوشاه 260.
 محمد وراق هروی 81.
 مختاری غزنوی 403.
 مرادی 82، 84، 85، 95، 173، 264، 286، (287)، 327.
 مروزی 367.
 مسان م. ی. (34).
 مسعود سعد سلمان 370.
 مسعود مروزی 98، 395، 403.
 مصعبی 38، 82، 173، 205، 206، 209، 351، 352، 354.
 معروفی بلخی 82، 117، 137، 208، 211، 213.

169، 165، 161، 160

177، 174، 171، 170

197، 191، 183، 182

201، 200، 199، 198

209، 207، 206، 202

294، 265، 237، 236

349، 319، 313، 295

352، 354، 355

نظم الملك 117، 194

(197)، 198، 201، 203

(204)

نظامی عروضی سرفندی

112، 116، 151، (152)

174، 176، 177، 188

231، 232، 247، 248

251، 252، 356، 367

371، 372، 386، (391)

نظامی گنجوی 253

نوح بن اسد 26، 55، 57

نوح بن منصور 32، 91

نوح بن نصر 32، 51

182، 200، 201، 202

203

نولد که ت. (78)، 269

د

واله داغستانی 152، 278

ورولتس م. ا. (Воронец)

(8) (M. Э)

میرخاندا 29، 30

میرزا محسن ابراهیمی
132

میرزا محمد بن عبدالوهاب
قزوینی 234، 235

میرزایف ع. م. (46)، (49)،
(97)، (119)، 259

(332)، (337)، (398)

میله ا. 50

ن

ناصر خسرو 92، 94، 187

192، 208، 210، 213

214، 252، 320، 326

369، 370، 402

نخشی 197، 198، 199

203، 207، 214

نرشخی 11، 25، 74

نصر II - مراجعت کرده
شود به نصر بن احمد
سامانی.

نصر ابن سیار 17

نصر بن احمد بن اسد 26

27، 28، 29، 55

نصر بن احمد بن اسمعیل -
مراجعت کرده شود به

نصر بن احمد سامانی.

نصر بن احمد سامانی 32

36، 42، 57، 61، 109

113، 131، 158، 159

380, 379, 378, 377	Воронина) و. و. (41)
383, 382	(B. V.)
404	ولد چلبی 386, 123, 122
هشام بن عبدالملك 17	وليد بكم 12
هلالي 254, 253	ويليامز جاكسن 229, 117
هوشنگ مستوفى 129	384
(173), (130)	°
ی	هامر ژ. ف. 376, 104
ياقوت حموى 11, 25, 40	هامر (مبيروس) 122, 107
43, 47, 150	132, 189, 379, 380
ياكوبوفسكى (8), (22)	356
27	مراكليت 292
بان ريبكا 121	هرمان انه 107, 106, 105
بهي بن اسد 26	111, 112, 113, 114
بعقوب بن ليث 26, 395	117, 122, 130, 132
يوڤچوك م. ت. (Иовчук)	154, 188, 233, 234
(289) (M. T.)	237, 238, 239, 249
	257, 263, (311), 376

فهرست نامهای جغرافی

115, 111, (87), (78)	الف
130, 126, 119, 116	
176, 152, 149, 144	آذربایجان 244, 259
275, 265, 244, 180	260
378, 377, 316, 314	ارمنستان 259
388, 382, 380, 379	استانبول (123), (153), (259)
394	
ایطالیا 111	استرآباد 217
	اسروشنه 10, 26
ب	اسکندریه 70
	اصطخر (10)
بلاغیس 174	اعظم کده (122)
بخارا 11, 12, 16, 19	افغانستان 24, 47, 109
36, 35, 28, 27, 25	149
56, 48, 43, 41, 40, 37	انگلستان 335, 380
150, 109, 87, 69, 68	اوربکستان 8, (18), 27
164, 163, 161, 154	(30), 259, 277
176, 175, 174, 169	ایران 16, 20, 24, (41)
259, 207, 204, 203	44, 46, 49, (69), 70
380, (337), 332, 260	

برلین (114)، 252.
 بریطانیا (235).
 بغداد 21، 31، 40، 41، 52، 64، 67.
 بلاق (311).
 بلخ 14، 31، 43، 48، 85، 87.
 بمبئی (311).
 بوشنگ 23.
 بیروت (235).
 ترمذ 25.
 تغلیس 144.
 تورقان 47، 50.
 تهران (11)، (18)، (70)، (71)، (74)، (77)، (78)، (80)، (89)، (92)، (97)، (128)، (130)، (152)، (176)، 235، 238، 239، 242، (254)، (265)، 311، 275.

پ

پاریس (11)، (74)، (103)، (104)، (106)، (107)، (117)، (265).
 پنج رود 149، 216، 217، 218، 219، 221، 222، 346.
 پنجه کنت 219، 221.
 پینیربورگ (8)، 56.

ح

حلب 67.

خ

ختلان 14، 15.
 ختن 332.
 خجند 34.
 خراسان 9، 11، 12، 13، 14، 16، 17، 18، 19، 20، 22، 23، 24، 25، 26، 28، 33، 35، 36، 37، 39، 41، 42، 43، 44، 47، 48، 49، 51، 57، 58، 59، 63، 68، 75، 76، 94، 109، 124.

ت

تانارستان 109.
 تاجیکستان 220، 259، 262.
 تارتیا (111).
 تاشکند (8) 34، 133، (134)، (260)، (277).
 ترکستان 27، 32، 109، 295.
 ترکمنستان 41.
 ترکیه 122، 123.

ش 127، 149، 163، 172،
 (194)، 195، 196، 197،
 شترسبرگ (112)، 198، 202، 203، 207،
 312، 314، 346، 347،
 ط 374

طالقان 197،
 طبرستان 30، 31،
 طخارستان 12، (41)،
 طراز 30، 307، (337)،
 طوس 90

خوارزم 27، 28، 63،
 خوزستان 195

د

دمشق 68

ع

عربستان 13،
 عمان 340

ر

رودك 149، 150، 216، 217،
 219، 220

ف

فاراب 67،
 فارس 49،
 فرغانه 10، 34

ری 21، 32، 64، 196،
 307، 340

س

ق

قزاقستان 253، 259،
 قاهره (71)،
 قرغزستان 259،
 قروان 195،
 قزاقستان 259،
 قهستان 219، 221

سنالین آباد 79، (89)، (134)،

(135)، (138)، (137)،

(143)، 220، 262،

(332)، (346)

سغد 10، 15، 17،

سمرقند 10، 11، 12، 16، 26،

27، 28، 30، 35، 39، 53،

ك

كالخوزچيان 219،
 كامبريج (294)،
 كرمان 313

109، 150، 163، 204،

216، 217، 218، 219،

220، 221

سپستان 31، 313

کیش (شهر سبز) 15، 22. مسکوا (8)، (65)، (72)،
کوفه 40. (131)، 132، (133)

(194)، (289)، (290).
مصر (11)، 67، (68)، (82)،
(151)، (199).

مکه 200.

مینه 197.

گ

گرجستان 259.

ل

لندن 108، 109، (116)،
(118).

لنینگراد 132.

لیسبک (115).

لیدن (112).

ن

نسف (فرشی) 22، 150.
نیشاپور 11، 18، 21، 26،
39، 40، 43، 48، 109.
نیویارک (117)

م

ملاور^۱ النهر 9، 10، 11، 12،

13، 14، 15، 16، 17، 18،

19، 20، 21، 22، 23، 24،

25، 26، 28، 29، 30، 31،

33، 35، 36، 37، 39، (41)،

42، 43، 44، 47، 48، 49،

51، 56، 57، 58، 59، 63،

67، 75، 76، 80، 94، 100،

109، 124، 127، 133،

135، 149، 163، (194)،

195، 196، 197، 198،

199، 200، 202، 203،

204، 207، 345، 346،

347، 396.

مرو 18، 35، 39، 43،

48، 92، 109، 163، 174،

196.

و

وینا (104)

ه

هرات 20، 23، 26، 109،
174، 175، 177، 197.

هند مراجعت کرده شود
به هندستان

هندستان 10، 29، 70،

(77)، (79)، (103)،

(104)، 121، 122،

(141)، (152)، 242،

262، (308).

ی

یمن 332،

یونان 68، 70.

منبع‌های استفاده برده شده

الف. اثرهای نظریه‌وی

1. Ф. Энгельс. Анти - Дюринг, Москва, 1953.
2. В. И. Ленин. Философские тетради, Москва, 1947

ب. سرچشمه‌ها

۱. آشکده - تألیف آذر بیگدلی، چاپ هند، ۱۲۹۹ هجری.
۲. آثار الباقیه عن القرون الخالیه - تألیف ابوریحان بیرونی، چاپ تهران، ۱۳۲۱ شمسی.
۳. آثار بلقیاننده ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی، استالین آباد، ۱۹۵۸ میلادی.
۴. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم - تألیف شمس‌الدین ابی عبدالله محمد بن احمد بن ابی‌بکر البنا الشامی المقدسی، چاپ لیدن، ۱۹۰۹ میلادی.

۵. اشارات و تنبيهات (ترجمة فارسی) الاشارات و
التنبيهات) - تأليف شيخ الرئيس ابو علي سينا. بامقدمه،
حواشی و تصحيح دكتور احسان يار شاطر، چاپ تهران،
۱۳۳۱ شمسی.
۶. الفتح الوهي في شرح تاريخ ابي نصر العتبي -
تأليف احمد بن علي بن عمر منيني، جلد ۱، چاپ مصر.
۷. المعجم في معاني اشعار العجم - تأليف شمس الدين
بن محمد بن قيس رازی، چاپ گيب، بيروت، ۱۹۰۹
ميلادی.
۸. الهدايه - تأليف عبد المجيد برهان الدين مشهور به
صاحب هدايه، جلد IV، چاپ کلمکتته، ۱۸۳۱.
۹. انيس العشاق - تأليف الرامي، نسخه شخصی.
۱۰. بابرنامه - تأليف بابر ميرزا، نشر المينسکی، چاپ
قازان، ۱۸۵۸ ميلادی.
۱۱. برهان فاطم - تأليف محمد ابن خلف تبریزی، با
تصحيح و اهتمام دكتور محمد معين، جلد ۱. تهران،
۱۳۳۱ شمسی.
۱۲. بهارستان - تأليف عبر الرحمن جامی، چاپ هند،
۱۹۰۷ ميلادی.
۱۳. تاريخ الملوك و الامم - تأليف محمد بن جرير
طبري، چاپ مصر.
۱۴. تاريخ بخارا - تأليف ابو بكر محمد بن جعفر نرشي،
ترجمة ابونصر احمد بن نصر قبادی، چاپ پاریس، ۱۸۹۲
ميلادی.

۱۵. تاریخ سیستان - باتصحیح، ملك الشعراء بهار، چاپ
تهران، ۱۳۱۴ شمسی.

۱۶. تاریخ طبری - ترجمه بلعمی، چاپ هند، ۱۳۱۳
هجری.

۱۷. تاریخ گزیده - تألیف حمدالله بن ابی بکر بن
احمد بن مستوفی قزوینی، بسعی ادوارد براون، نشر
گیب، لیدن، ۱۳۲۸ هجری.

۱۸. تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی - از
ابوالفضل محمد بن حسین کاتب بیهقی، با مقابله و تصحیح
و حواشی و تعلیقات، سعید نفیسی، جلد II. چاپ تهران،
۱۳۲۶ شمسی.

۱۹. تذکرة الشعراء - تألیف دولتشاه سمرقندی، چاپ
هند، ۱۸۸۷ میلادی.

۲۰. تحفة الاحباب - تألیف حافظ ابوبهی، نسخه کتابخانه
اینستیتوت شرق شناسی آکادمی فنهای اوزبکستان.

۲۱. ترجمان البلاغه - تألیف محمد بن عمر الرادویانی،
نشر احمد آتش، چاپ استانبول، ۱۹۴۹ میلادی.

۲۲. چهار مقاله - نگارش احمد بن عمر بن علی النظامی
العروضی السمرقندی، از روی متن نسخه تصحیح نموده
میرزا محمدخان قزوینی (چاپ لیدن) تهران، ۱۳۱۹
شمسی.

۲۳. حدود العالم - با سر سخن و توضیحات
و.و. بارنولد، لینینگراد، ۱۹۳۰ میلادی.

۲۴. خزانه عامره - تألیف میر غلام علی خان آزاد، چاپ هند، ۱۹۰۰ میلادی.
۲۵. دانشنامه علائی - تألیف شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا، جلد I، چاپ تهران، ۱۳۱۵.
۲۶. دانشنامه قدرخان - تألیف اشرف المذکر الفاروقی، نسخه کتابخانه آکادمی فنهای آذربایجان، رقم ۳۲۴ (۲۵۷۵).
۲۷. دیوان حکیم ناصر بن خسرو قبادیانی، با تصحیح نصرالله تقوی، چاپ تهران، ۱۳۳۵ شمسی.
۲۸. روضة الصفا - تألیف میرخاند، جلد II، چاپ بمبئی، ۱۲۶۶ هجری.
۲۹. زین الاخبار - تألیف ابی سعید عبدالحی بن ضحاک بن معبود گردیزی، چاپ برلین، مطبعة ایرانشهر، ۱۹۲۸ میلادی.
۳۰. سفرنامه - تألیف ناصر بن خسرو قبادیانی، چاپ برلین، ۱۳۴۱ هجری.
۳۱. سلسله الذهب - تألیف عبدالرحمن جامی، هفت اورنگ، تاشکند، ۱۹۱۴ میلادی.
۳۲. سیاست نامه یا سیر الملوك - تألیف ابوعلی حسین بن علی نظام الملک، با اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، چاپ تهران، ۱۳۱۰ شمسی.
۳۳. شاهنامه - تألیف ابوالقاسم فردوسی، جلد ۸ چاپ، تهران، ۱۳۱۳ شمسی.

۳۴. عیون الابناء فی طبقات الاطباء - تألیف ابن ابی اصیبعه، جلد II، چاپ مصر، ۱۲۹۹ هجری.

۳۵. فرهنگنامه - تألیف حسین الوفائی، نسخه کتابخانه شعبه شرق شناسی و آثار ادبی* آکادمی فنهای تاجیکستان، رقم ۲۰۸.

۳۶. کامل التواریخ - تألیف ابن اثیر، نسخه شخصی.

۳۷. کتاب الانساب - تألیف عبدالکریم بن محمد السمعانی، چاپ گیب.

۳۸. کتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم - تألیف ابومنصور ثعالبی، چاپ پاریس، ۱۹۴۰ میلادی.

۳۹. کتاب الفهرست - تألیف ابن الندیم، چاپ لیبزیک، ۱۸۷۰ میلادی.

۴۰. کتاب المسالك الممالك - تألیف ابی اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الاضطخری، چاپ لیدن، ۱۹۲۷ میلادی.

۴۱. كشف الظنون فی اسامی الكتب و الفنون - تألیف کاتب چلبی مشهور بهاجی خلیفه، جلد II، چاپ استانبول.

۴۲. کلیات حکیم سوزنی* سمرقندی، نسخه کتابخانه شعبه شرق شناسی و آثار ادبی* آکادمی فنهای تاجیکستان، رقم ۴۴۰.

۴۳. کلیله و دمنه - ترجمه و نگارش نصرالله بن محمد بن عبدالمجید منشی، باهتمام، تصحیح و حواشی* عبدالعظیم قریب، طبع سوم، تهران، ۱۳۱۶ شمسی.

۴۴. لباب الالباب - تألیف محمد عوفی، با تصحیح
ٹی گ براون و میرزا محمدخان قزوینی، جلد II، چاپ
لیدن، ۱۹۰۳ میلادی.

۴۵. مجمع الفصحا - تألیف رضاقلی خان هدایت، جلد I
چاپ تهران، ۱۲۹۵ هجری.

۴۶. مدار الافاضل - تألیف الله داد فیض بن اسدالعلماء
علیشیر السرهندی، نسخه کتابخانه شعبه شرق شناسی و
آثار ادبی * آکادمی * فنهای تاجیکستان، رقم ۵۴۴، ۱۹۹۸.

۴۷. معجم البلدان - تألیف شهاب الدین ابی عبد الله
یاقوت بن عبد الله لحموی، چاپ مصر، ۱۳۲۴ هجری.

۴۸. منطق المشرقین - تألیف شیخ ال-رئیس ابوعلی
ابن سینا، چاپ قاهره، ۱۳۲۸ هجری.

۴۹. هفت اقلیم - تألیف امین احمد رازی، نسخه
کتابخانه شعبه شرق شناسی و آثار ادبی * آکادمی * فنهای
تاجیکستان، رقم ۶۶۱.

۵۰. یتیمه الدهر - تألیف ابو منصور عبد الملك بن
محمد الثعالبی، جز * IV، چاپ دمشق، ۱۸۸۷ میلادی.

ج. آثار علمی - ادبی در مملکت ما نشر شده

1. Айни К. Китоби нав дар адабиётшиносии то-
чик „Шарқи Сурх“, шумораи 4, соли 1951.
2. Айни С. ва Деҳотӣ П. Устод Рӯдакӣ, Сталин-
обод, 1940.
3. Айни С. Намунаи адабиёти тоҷик, Москва, со-
ли 1926 (нашр бо алифбои араба).

4. *Айна С.* Қабри устод Рудаки, маҷмӯаи „Ус- год Рудаки“, Сталинобод, 1940.
5. Антология таджикской поэзии, под редакцией *И. Брагинского, М. Рахими, М. Турсун-зода, С. Улугзода*, Москва, 1951.
6. *Арендс А. К.* Толковый словарь „Тухфат-ул- Ахбаб“ Хафиза Убахи, Труды Института востоко- ведения АН Уз. ССР, вып. III, Ташкент, 1954.
7. *Бартольд В. В.* Туркестан в эпоху монголь- ского нашествия, т. I—II, Спб, 1898—1900.
8. *Бертельс А. Е.* Рудаки и карматы, сб. статей, посвященный Рудаки, Сталинабад, 1958
9. *Бертельс Е. Э.* Авиценна и персидская лите- ратура, ИАН, 1938, № 1—2.
10. *Бертельс Е. Э.* Литература на персидском языке в Средней Азии, „Советское Востоковедение“ № 5, М—Л., 1948.
11. *Бертельс Е. Э.* Очерк истории персидской литературы, Ленинград, 1928.
12. *Бертельс Е. Э.* Персидский - дари - таджик- ский, „Советская этнография“, № 4, 1950.
13. *Богоутдинов А. М.* Философия ибн Сина, Даниш-наме, Москва, 1957.
14. Большая Советская Энциклопедия, II изда- ние, т. 37, Москва, 1957.
15. *Брагинский И. С.* Рудаки и его окружение, Очерки из истории таджикской литературы, Сталин- абад, 1956.
16. *Воронина В. В.* К характеристике архитек- туры Средней Азии эпохи Саманидов, Труды АН Таджикской ССР, т. XXVII, 1954.
17. Всемирная история, т. III, Москва, 1957.
18. *Гафуров Б. Г.* История таджикского народа в кратком изложении, II издание, Москва, т. I, 1952.
19. *Гафуров Б. Г.* О причинах возвышения и па- дения Саманидов, „Советское Востоковедение“, № 1, 1958.
20. *Давидович Е. А.* Нумизматические материалы для истории развития феодальных отношений в Сред- ней Азии, Труды АН Таджикской ССР, т. XXVII, 1954.

21. *Жуковский В.* К истории персидской литературы при Саманидах, Записки Восточного Отделения импер. русского археологического общества, т. XII, С.-Петербург, 1899.

22. *Занд М.* Антихалифатские и социально-обличительные мотивы в таджикской поэзии X века, Труды АН Таджикской ССР, том XXVII, 1954.

23. *Занд М.* Сохибқирони шоирӣ—устод Рудаки, Сталинобод, 1957.

24. *Заходер Б. Н.* Мухаммад Нахшаби, Ученые записки МГУ, вып. 41, Москва, 1940.

25. История философии, том I, под редакцией Данника М. А., Иовчука М. Т., Кедрова Б. М., Митина М. Б., Трахтенберга С. В., издание АН СССР, Москва, 1957.

26. *Крымский А.* История Персии, её литературы и дервишской теософии, т. I, Москва, 1914.

27. *Литвинский Б. А.* Из археологических материалов по истории средневековой горной техники Средней Азии, Труды АН Таджикской ССР, т. XXVII, 1954.

28. *Массон М. Е.* Из истории горной промышленности Таджикистана, АН СССР, Материалы Таджикско-Памирской экспедиции, вып. XX, М.-Л., 1934.

29. *Мирзоев А.* Биной, Сталинобод, 1957.

30. *Мирзоев А.* Забони адабиёти классикӣ, „Шарқи Сурх“, шумораи 4, 1949.

31. *Мирзоев А.* Мероси адабии Рудаки ва ашъори тоза ба дастдаромадаи ӯ, „Шарқи Сурх“, № 4, 1958.

32. *Мирзоев А.* Рудаки ва инкишофи ғазал дар асрҳои X—XV, Сталинобод, 1957 (нашр бо алифбой арабӣ).

33. *Мирзоев А.* Сайидо Насафи и его место в истории таджикской литературы, Сталинабад, 1954.

34. Осори Рудаки, „Чашнома“, ҷилди I, Сталинобод, 1958.

35. Рудаки (сборник статей), под редакцией Д. И. Кобидзе, Тбилиси, 1957.

36. Рудаки (Сборник стихов), составление, примечание и редакция И. С. Брагинского, Сталинабад, 1948.

37. Семенов А. А. Два великих поэта X века, „Литература и искусство Узбекистана“, № 5, Ташкент, 1939.

38. Семенов А. А. К вопросу о происхождении Саманидов, Труды АН Таджикской ССР, т. XXVII, 1954.

39. Собрание восточных рукописей Академии наук Узбекской ССР, т. I, под редакцией и при участии А. А. Семенова, Ташкент, 1952.

40. Сухарева О. А. К вопросу об исторической топографии Бухары X—XII вв., Труды АН Таджикской ССР, т. XXVII, 1954.

41. Тревер К. В., Якубовский А. Ю., Воронец М. Э. История народов Узбекистана, т. I, Ташкент, 1950.

42. Улуғзода С. Устод Абулхасан Рудаки, Намунаҳои адабиёти тоҷик, Сталинобод, 1940.

43. Якубовский А. Ю. Восстание Мукаддысы — движение людей в „белых одеждах“, „Советское востоковедение“, № 5, 1948.

44. Фафуров Б. Таърихи мухтасари халқи тоҷик, ҷилди I, Сталинобод, 1947.

45. Хусейнзода Ш. ва Маҳвашев И. Ҳ. Адабиёти тоҷик, Сталинобод, 1950.

د. اثرهای علمی - ادبی در ایران و دیگر

ممالکهای شرق نشر شده

۱. ابوشکور بلخی و اشعار او - مجموعه ترتیب داده

دبیر سیاقی، گنج باز یافته، تهران ۱۳۳۴ شمسی.

۲. ابوعلی سینا و تصوف - مقاله بدیع الزمان فروزانفر،

جشن نامه ابن سینا، جلد II، تهران، ۱۳۳۱ شمسی.

۳. احوال و اشعار ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی

سمرقندی - تألیف سعید نفیسی، جلد I، تهران.

- ۱۳۰۹ شمسی، جلد II. تهران، ۱۳۱۰ شمسی، جلد III، تهران، ۱۳۱۹ شمسی.
۴. بهشت سخن - مجموعه ترتیب داده مهدی حمیدی، تهران، ۱۳۲۴ شمسی.
۵. پورسینا - تألیف سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۳ شمسی.
۶. تاریخ ادبیات ایران - تألیف فروزانفر، چاپ تهران.
۷. تاریخ ادبیات ایران - تألیف رضا راده شفق، تهران، ۱۳۲۱ شمسی.
۸. تاریخ ادبیات در ایران - تألیف ذبیح الله صفا، جلد I، تهران، ۱۳۳۲ شمسی.
۹. تاریخ الاسلام السیاسی... والاجتماعی - تألیف حسن ابراهیم حسن، جلد III، چاپ مصر.
۱۰. تاریخ علم کلام - تألیف شبلی نعمانی، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، ۱۳۲۸ شمسی.
۱۱. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواخر قرن پنجم - تألیف ذبیح الله صفا، جلد I، تهران، ۱۳۳۱ شمسی.
۱۲. جشن نامه ابن سینا، جلد I، سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا - تألیف ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۱ شمسی.
۱۳. حافظ شیرین سخن - تألیف محمد معین، تهران، ۱۳۱۹ شمسی.

۱۴. حماسه سرائی در ایران تألیف ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۲۴ شمسی.
۱۵. حماسه ملی ایران - تألیف ت. نولدکه، ترجمه بزرگ علوی، تهران، ۱۳۲۷ شمسی.
۱۶. سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی - تألیف ملک الشعرا بهار، جلد ۱، تهران، ۱۳۲۱ شمسی.
۱۷. سخن‌رانیهای ولد چلبی در باره رودکی، مجله دارالفنون درس‌لری، جزه دهم (ص ۲۴۵ - ۲۴۸)، استانبول، ۱۳۲۷ قمری.
۱۸. سخن و سخنوران - نگارش بدیع‌الزمان فروزانفر خراسانی، جلد اول، نشر دوم، تهران، ۱۳۱۸ شمسی.
۱۹. سرآمدان سخن - حسین دانش، استانبول، ۱۳۲۷ قمری.
۲۰. شاهنامه فردوسی - مقاله تقی زاده، هزاره فردوسی، تهران، ۱۳۲۲ شمسی.
۲۱. شعر العجم - تألیف شبلی نعمانی، ترجمه محمدتقی فخرداعی، گیلانی، جلد ۱، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵ شمسی، جلد ۷، چاپ اول، تهران، ۱۳۱۸ شمسی.
۲۲. شعر العجم، حصه اول - تألیف شبلی نعمانی، چاپ اعظم کده، ۱۹۱۵ میلادی.
۲۳. شعر و ادب فارسی - تألیف زین‌العابدین مؤمن، تهران، ۱۹۵۴ میلادی.
۲۴. شعرای بزرگ ایران - تألیف هوشنگ مستوفی، تهران، ۱۳۳۴ شمسی.

۲۵. طبقه بندی علوم از نظر ابوعلی سینا - مقاله
منوچهر، جشن نامه ابن سینا، جلد II، چاپ تهران، ۱۳۳۱
شمسی.
۲۶. قاموس الاعلام - تألیف شمس الدین سامی،
جلد ۳، استانبول، سالهای ۱۳۰۶-۱۳۱۶.
۲۷. لغات فارسی ابن سینا و تأثیر آن در ادبیات -
مقاله دکتر محمد معین، جشن نامه ابن سینا، جلد II،
تهران، ۱۳۳۱ شمسی.
۲۸. مقدمه قدیم شاهنامه - مقاله میرزا محمدخان
قزوینی، هزاره فردوسی، تهران، ۱۳۲۲ شمسی.
۲۹. موسیقی ابن سینا - مقاله مهدی برکشلی، جشن
نامه ابن سینا، جلد II، تهران، ۱۳۳۱ شمسی.
۳۰. نثر فارسی در نیمه دوم قرن چهارم... و سبک
فارسی ابن سینا - مقاله حسین خطیبی، جشن نامه ابن
سینا، جلد II، تهران، ۱۳۳۱ شمسی.

ه. آثار تدقیقاتچیان غرب

1. *Arbuthnot F. F.* Persian portrait, London, 1887.
2. *Asadis neuperisches Wörterbuch Lughat-i Furs*
von Paul Horn, Berlin, 1897.
3. *Browne E. G.* A literary history of Persia, vol. I
London, 1919.
4. *Browne E. G.* A literary history of Persia, vol.
I, Cambridge, 1956.
5. *Carra de Vaux.* Les penseurs de l' Islam, II
Paris, 1921.

6. *Darmesteter* I. Les origines de la poésie persane, Paris, 1887.
7. Dejiny perské a tádzické literatury, za redakce akademika Jana Rypky, Praha, 1956,
8. *Dubeux* L. La Perse, Paris, 1841.
9. The Encyclopaedia, Britannica, 11-th ed., vol. 13.
10. *Ehè* H. Neupersische Literatur, Grundriss der iranischen Philologie, 2 Strassburg, 1896—1904.
11. *Ethé* H. Rudagi, der Semanidendichter Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften und der G. A. Universität zu Göttingen, N25, November, 1873.
12. *Frilley* G. La Perse Littéraire., Paris.
13. *Hammer-Purgstall* J. Geschichte der schönen Redekynste Persiens, Wien, 1818.
14. *Horn* P. Geschichte der persischen Literatur, Leipzig, 1901.
15. *Jackson* W. Early persian poetry, New York, 1920.
16. *Jourdain* A. La Perse, Parse, 1814.
17. *Larousse* P. Grand dictionnaire universel du XIXe siècle, XIII.
18. *Levy* R. Persian Literature, London, 1923.
19. *Noeldeke* Th. Das Iranische Nationalepos, Zweite Auflage. Berlin und Leipzig, 1920.
20. *Pickering* C. A Persian chauser, National Review, London, 1890.
21. *Pizzi* J. Storia della poesia persiana, Torino, 1894.
22. *Ross* D. Rudaki and Pseudo—Rudaki, journal of the Poyal Asiatic Society, October, 1924.
23. *Ross* D A Qasida by Rudaki journal of the Royal Asiatic Society, April, 1926.
24. *Scheffer* C. Chrestomathie persane, 2, Paris, 1885.

منازجه

۳	سرسخن
۵	باب یکم. زمان رودکی
۷	حیات جمعیتی-سیلسی و خواجگی
۳۷	حیات مدنی، زبان، علم و ادبیات
۱۰۱	باب دوم. تاریخ آموخته شدن رودکی
۱۶۷	باب سوم. حیات رودکی
	باب چهارم. میراث ادبی رودکی و نتیجه‌های
۲۲۵	تدقیقات برده شده
	باب پنجم. مودء و طرفهای غایه‌وی آثار
۲۷۹	باقیمانده رودکی
۳۶۳	باب ششم. مقام رودکی
۴۰۵	فهرست نامهای شخصی
۴۲۱	فهرست نامهای جغرافی
۴۲۵	منبع‌های استفاده برده شده

АВДУЛҒАНИЯ МИРЗОЕВ
АБУ АБДУЛЛО РУДАКИ

Нархаш
7 с. 50 т.

محرر نېخنيکي و مصحح م. جعفروف
رسامها ب. سيريبيرينسکي و م. سيريبيرينسکيه

بمطبعة سپرده شد ۷ ماه ايول سال ۱۹۵۸.
بچاپش امضا کرده شد ۱۱ ماه سنٲياهر سال ۱۹۵۸
جزء چاپي ۱۳,۷۵. فارمات کاغذ ۱۰۸×۸۴. عدد
چاپ ۵۰۰۰ نسخه. نرخش ۷ صوم ۵۰ تين.
نمره سپارش ۲۹۹۰

اسنالين آبله، مطبعة وزارت مدنيت رس س تاجيکستان.

رودکی

آثار منظوم

با ترجمہ روی

تحت نظر ہی . براگینسکی

ادارۂ انتشارات «دانش»

مسکو



АКАДЕМИЯ НАУК СССР

ИНСТИТУТ
НАРОДОВ АЗИИ

انستیتیوی ملل آسیا
آکادمی علوم اتحاد شوروی





و
تصايد و مقطعات و ابیت پراکنده
که بهم مربوط است





زهی فروده جمال تو زیب و آرا را
قسم بر آن دل آهن خورم که از غمی
که از تو بیچ مروت طمع نمی دادم
هزار بار خدا را شفیع می آرم
چو رودکی بغلامی اگر قبول کنی

شکسته سنبل زلف تو مشک سار را
هزار طرح نهاده است نمک خار را
که کس ندیده سنگین دلان مدارا را
ولی چه سود چو تو نشنوی خدا را را
بندگی نپسندد هزار دارا را را



دلالتاکی همی جونی سنی را
چہ کوبی بیحدہ سہ و آہنی را
دلیم چون ارزنی عشق تو کوی
چہ سانی زیر کوی ارزنی را
بیا اینک گنم کن رود کی را
اگر بی جان روان خواهی تنی را



جهان اینست و چونیت تا بود
و همچونین بود اینند یارا
بیک گردش بشا ہنشای آرد
دہد دیسیم و تاج و گوشوارا
از آن جان تو نختی چون لرزد
سپردہ زیر پای اندر سپارا



پوپک دیدم سجوالی سرخس
بانگ بر بردہ با بر اندرا
چادرکی دیدم رنگین برو
رنگ بسی گونہ بر آن چادرا



جهان آنچه بینی تو از بچکان
که که مادری گاه مادند را
نه پادیز باید ترانه ستون
نه دیوار خشت سینه ز آهن در



کس فرستاد بسراندر عیار مرا
که مکن یاد بشعر اندر بسیار مرا
دین خرقه پیر ز بهر تو مرا خواگر گرفت
برماند از و ایرد جبار مرا



آمد بهار خرم بارنگ و بوی طیب
با صد هزار ز نهمت و آرایش عجیب
شاید که مرد پیر بدین گم شود جوان
گیتی بدیل یافت شباب از پی مشب
چرخ بزرگوار یکی لشکری بگرد
لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب

فقاط برق روشن و تندش طبل زن

دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب

آن ابرین که گرید چون مرد سوگوار

و آن رعدین که ناله چون عاشق کَنیب

خورشید را ز ابر و دهر روی گاه گاه

چو نان حصارنی که گذردار و دار قریب

یک چند روزگار جهان دردمند بود

به شد که یافت بوی سمن باد طیب

باران مشکبوی بسارید نو بنو

وز برف بر کشید یکی حله قضیب

کجخی که برف پیش همی داشت گل گرفت

هر جو یکی که خشک همی بود شد رطیب

تندر میان دشت همی باد برود

برق از میان ابر همی بر کشد قضیب

لااله الا الله کشت بخند و همی زد دور

چون پنجه عروسس بجا شده خنثیب

بلبل همی بخواند در شاخسار بیب

سار از درخت سر و مراد را شد مجیب

صلصل بسرو بن بر با نغمه کهن

بلبل بشاخ گل بر بالحنک غریب

اکنون خورید باده و اکنون زیند شاد

کاکنون بر د نصیب حبیب از حبیب

ساقی گزین و باده و می خور با نگیز

کز کشت سار نالد و از باغ غم دلب

هر چند نو بنهار جهانست بچشم خوب

دیدار خواجه خوب تر آن مهر حبیب

شیب تو با فراز و فراز تو با نشیب

فرزند آدمی بتواند بر شیب و تنب

دیدم تویش و کام بد و اندرون سب

باریدگان مطرب بودی بفریب



یا همین سپید و مورد زرب	کل صدر برگ و مشک و غیر سب
نزد تو ای بت ملوک فریب	این همه یکسر و تمام شد دست
چون تو بیرون کنی رخ از جلیب	شب عاشقت لیل القدر است
گر تو بر داری از دلاله حجب	بجای اندرون شود خورشید
اگر از مشک خال دارد سب	و آن ز نخدان بسب مانده است



آن شناسد که دلش پدید است	این جهان پاک خواب کرد است
شادی او کجای تیمار است	نیکی او بجایگاه بد است

چشینی بدین جهان هموار که همه کار او نه هموارست
دانش او نه خوب چه خوش خوب زشت کردار و خوب بد است



بسمه تعالی

چون تیغ بدست آری مردم توان کشت
این تیغ نه از بهر استعماران کردند
عیسی ربی دیدی کشته فدا ده
گفتا که اگر کشتی تا کشته شدی زار
انگشت ملن رنج بدر کوفتن کس
نزدیک خداوند بدی نیست فرشت
انگور نه از بهر بسیدت پخت
حیران شد و گرفت پندان فرشت
تا باز که او را بچشد آنکه ترا کشت
تا کس نمخند رنج بدر کوفتن فرشت



آن صحن چمن که از دم دی
اکنون ز بهار مانوی طبع
برگشتی عمر تکلیه کم کن
گفتی دم گرگ یا پلنگت
پر نقش و نگار سپهر پلنگت
کین نیل نشین ننگت

دل نهادن همیشه نه روست
گرچه اکنونت خواب برویاست
که بگور اندرون شدن تنهاست
چشم بگشا بین کنون پدیدست
گرچه دینار یا درمش بهاست
سرگرد و دلش نه نابیناست

بسرای سپنج همان را
زیر خاک اندرونت باید خفت
باکسان بودنت چه سود کند
یار تو زیر خاک مور و مگس
آنکه زلفین و گیوت پیراست
چون ترا دید زردگونه شده



باده انداز کوسرود انداخت
از عقیق گداخته نشناخت
این بیفسرد آن دگر بگداخت
ناچشیده بتارک اندر تاخت

رودکی چنگ برگرفت و نخت
و آن عقیقین منی که بر که بید
هر دو یک گوهرند لیک بطبع
نابوده و دست رنگین کرد



زمانه پندی آزاد وارد مرا
 زمانه چون نگری سب بر همه پندست
 برو ز نیک کسان گفت تا تو غم نخوی
 بسا کما که برو ز تو آرزو مندست
 زمانه گفت مرا خشم خویش در نگاه
 کمر از بان نه بندست پای در بندست



مرغ دیدی که بچه زو بر بند
 چا و چاوان درست چوانست
 باز چون برگرفت پرده ز روی
 کرده دندان و پشت چو گانست



با خرد و مندبی و فابو داینخت
 خویشش خویش را بکوش تو یک لخت
 خود خور و خود ده کجا بود پشیمان
 هر که بدو بخورد از آنچه که بلفخت



مرد مفلک برین سرای سپنج کین جهان پاک با زنی نیرنج
نیک اورا فسانه واری شو بد اورا کمرت سخت نتنج



مزا بود و فرور سخت هر چه دندان بود
نبود دندان لبل چسراغ تابان بود
سپید سیم زده بود در و مرجان بود
ستاره سحری بود و قطر باران بود
یکی نامد کنون زان همه بود و بر سخت
چه نخس بود بهمانا که نخس کیوان بود
نه نخس کیوان بود و نه روزگار دراز
چه بود منت بگویم قضای یزدان بود
جهان همیشه چو چشمت گردد گردانت
همیشه تا بود آئین گردد گردان بود

همان که در مان باشد بجای درد شود

و باز درد همان که نخت در مان بود

کهن کند بزمانی همان کجا نو بود

و نو کند بزمانی همان که خلاقان بود

بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود

و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود

همی چه دانی ای مابروی مشکین موی

که حال بنده ازین پیش بر چه سامان بود

بزلف چو گان نازش همی کنی تو بد

بندیدی آنکه او را که زلف چو گان بود

شد آن زمانه که رویش لبان دیا بود

شد آن زمانه که مویش لبان قطران بود

چنانکه خوبی مهران و دوست بود عزیز

بشد که باز نیامد عزیز مهران بود

بسالگار که حیران بدی بد در چشم

بروی او در چشم همیشه حیران بود

شد آن زمانه که او شاد بود و خرم

نشاط او بفرزون بود و بیم نقصان بود

بسی خرید و بهی سخت بی شمار درم

بشد هر که کبلی ترک نارستان بود

بسا کینه که نیکو که میل داشت بدو

بشب زیاری او نزد جمیل پنهان بود

بروز چونکه نیارست شد بدیدن او

نبیب خواجه او بود و بیم زندان بود

نبیسد روشن و دیدار خوب روی لطیف

اگر گران بد ز می من همیشه ارزان بود

دلیم خزانة پر گنج بود و گنج سخن

نشان نامه ماهر و شعر عنوان بود

همیشه شاد و نداشتی که غم چه بود

دل من نشاط و طرب را فراخ میدان بود

بسا دلا که بسان حسری کرد و بشعر

از آن پس که بگردار سنگ زندان بود

همیشه چشم ز می زلفکان چاکب بود

همیشه گوشم ز می مردم سخن دان بود

عیال بی زن و سر زندی معونت نی

ازین ستم همه آسوده بود و آسان بود

تورود کی را ای ماهرو همی بسینی

بد آن زمانه ندیدی که این چنیا بود

بد آن زمانه ندیدی که در جهان رفتی

سرود گویان گونی هزار دستان بود

شد آن زمان که با و انس او مردان بود

شد آن زمانه که او پیشکار میران بود

همیشه شعر و رازی ملوک دیوانست
همیشه شعر و رازی ملوک دیوان بود
شد آن زمانه که شعرش همه جهان نوشت

شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

کجا بگیتی بود دست نامور و بهقان

مرا بنجانه او سیم بود و حملان بود

کرا بزرگی و نعمت ز این و آن بودی

و رابزرگی و نعمت ز آل سامان بود

بداد میر خراسانش چل هزار درم

در و فرونی یک پنج میر ماکان بود

ز اولیاش پراکنده نیز بهشت هزار

بمن رسید بدان وقت حال خوب آن بود

چو میر دید سخن داد داد مردی خویش

ز اولیاش چنان کز امیر فرمان بود

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم

عصا بپار که وقت عصا و ابنان بود

مرگ چنان خواهد نه کارایت خرد	مرد مرادی نه همانا که مرد
کالبد تیره با در سپرد	جان گرامی بپدر باز داد
زنده کنون شد که تو گونی مرد	آن ملک با ملکی رفت باز
آب بنده او که بس ما فرود	گاه بنده او که بسادی پرید
دانه نبود او که زمینش فشرود	شانه نبود او که بمونی شکست
کود و جهان را بجوی می شمرد	گنج زری بود درین خاکدان
جان و خرد سوی سماوات ببرد	قالب خاکی سوی خاکی فکند
مصقله ای کرد و بجانان سپرد	جان دوم را که ندانند خلق
بر سر خم رفت و جدا شد زرد	صاف بد آمیخته با دردمی
مروزی رازی و رومی کرد	دسرافتنند بهم ای عزیز
اطلس کی باشد همای برد	خانه خود باز رود هر کی
نام تو از دفتر گفتن سترد	خامش کن چون نقطه ایر ملک

ریشه عمر من از بیخ بکند	صرصر هجر تو ای سر و بلند
اگر آن زلفت دو تانیت کینند	پس چرا بسته اویم همه عمر
کز لب لعل تو یک بوس بچند	بسکی جان نتوان کرد سوال
آنچه هجران تو از سینه نکند	بفکند آتش اندر دل حسن



که جهان نیست جز فسانه و باد	شاد زری با سیاه چشان شاد
وز گذشته نکرده باید یاد	ز آمده شادمان نباید بود
من و آن ماه روی حور ز شاد	من و آن جعد موی غالیه بود
شور سخت آنکند او نخورد و ذاد	نیکیخت آن کسی که داد و بخورد
باد و ابرست این جهان افوس	باد و ابرست این جهان افوس



چهار چیز مرا آزاده را از غم بخرد
 تن در ست و غمی نیک و نام نیک و خرد
 هر آنکه یزدش این مهر چهار روزی بخرد
 سرزد که شاد و زید جاودان غم نخورد

۴۵۶

ملکا جشن مه کان آمد
 جشن شانان و خسروان آمد
 خز بجای طلم و خسر گاه
 بدل باغ و بوستان آمد
 مورد بجای سوسن آمد باز
 می بجای ارغوان آمد
 توجو انمرد و دولت توجوان
 می بخت توجوان آمد

۴۵۷

گل دگر ره بگلستان آمد
 وارۀ باغ و بوستان آمد
 وار از گذشت و شعلان
 شعله لاله را زمان آمد

۴۵۸

مهران جهان همه مردند	مرگ را همه فرو کردند
زیر خاک اندرون شدند آنان	که همه کوشکها بر آوردند
از همه اران بزار نعمت و ناز	نه باخر بجز کفن بردند
بود از نعمت آنچه پوشیدند	و آنچه دادند و آنچه را خوردند



در مدح نصر بن اسحاق

حاتم طائی تونی اندر سخا	رستم دستان تونی اندر نبرد
نی که حاتم نیست با جود تو را د	نی که رستم نیست در جنگ تو مرد



زلف ترا بچیم که کرد آنکه او	خال ترا نقطه آن بچیم کرد
و آن دهن تنگ تو گونی کسی	و انگلی نار بدو نیم کرد



تا کی گوئی که اهل گیتی
چون تو طمع از جهان بری

درستی و نیتی نیند
دانی که همه جهان کریند



می آرد شرف مردمی پدید
می آرزوید آرزو از بندل
هر آنکه که خوری مرغی گشت
بساحص ملند که می گشاد
بسا دون بخیل که می بخورد

آزاده نرشد از درم خرید
فراوان بنست اندرین نید
خاصه چو گل و یاسمن دمید
بسا کره نوزین که بشکنید
کریبی بجهان در پرکنید



حیر زیاد آن بزرگوار خداوند
دایم بجان او بلرزم زیرا که
از ملکان کس چو نبود جوانی
کس نشناسد همی که کوشش او چون

جان گرامی بجانش اندر پیوند
مادر آزادگان کم آرد فرزند
راد و سخندان و شیر مرد و خرد
خلق ندانند همی که بخشش او چند

دست و زبان زود در پر کند اورا
در دل ماشاخ مهربانی نشاست
بچه معاست فخر و همت او شرح
گرچه بکوشند شاعران زمانه
سیرت او تخم کشت و نعمت او آب
سیرت او بود وحی نامه کبری
سیرت آن شاه پند نامه صلحیت
هر که سراز پند شهر پیا پیچید
کیست بگیتی خمیر مایه ادا بار
هر که سخا اهد می گشایش کارش
ای ملک از حال دوستانش همی ناز
آخر شعر آن کنم که اول گفتم

نام بگیتی نه از گراف پرار کند
دل نه بازی ز مهر خواسته بر کند
هجو ابستاست فضل و سیرت او
مدح کسی را کسی بگوید مانند
خاطر مداح او زمین بر و بسند
چونکه با آئینش پند نامه بیا کند
زانکه همی روزگار گیرد از و پند
پای طرب را بدام کرم درسا بگند
آنکه با قبال او نباشد خرد
گویشود دست روزگار فرو بند
ای فلک از حال دشمنانش همی خند
دیر زیاد آن بزرگوار خداوند



روان ز دیده افلاکیان شود چون

نصال تیرت اگر قبضه کمان لیسند
بناک خفته تیر تو از حلاوت زخم
زبان بر آورد و زخم را دمان لیسند



اگر چه عذربی بود روزگار نبود
چنانک بود بناچار خویشتن سنجود
خدای را بستودم که کردگار منت
زبانم از غزل مدح بندگانش نمود
همه تبیل و بندست بازگشتن او
شرنگ نوش آمیغت روی زراندود
بنفشهای طری خیل خیل سر بر کرد
چو آتشی که بگوگرد برد وید کیود

بیارو نان بده آن آفتاب کش بخوری

ز لب منسر و شود و از رخان بر آید زود

©R0579

خیال رزم تو کرد در دل عدو گذرد	ز بیم تیغ تو بندش جدا شود از بند
ز عدل تست بهم باز و صعو در پروا	ز حکم تست شب روز را بهم پیوند
بخوشد می گذران بعد ازین که با اهل	درخت عمر بد اندیش را ز پا انگند
همیشه تا که بود از زمانه نام و نشان	مدام تا که بود گردش سپهر بلند
بیرزم عیش و طرب یاد نیک خواه تو نشا	حسود جاه تو باد از غصه زار و ز نشا

۴۴۴

جهان بگام خداوند باد و دیر زیاد
بر و بهیچ حوادث زمانه دست مداد
درست و راست کناد این مشن خدای و را
اگر مبت یکی در هزار در بگشاد

خدای عرش جهان را چنین نهاد و خفاد

که گاه مردم شادان و گه بود نا شاد

.....

خدای چشم بد از ملک تو بگیرد اناد



در یاد و چشم و آتش بر دل صمی فراید

مردم میان دریا آتش چگونه نشاید

نیش ننگ دارد دل را صمی خساید

ندمسم که ناگوارد کایدون نخر و خاید



مرگ از پس دیدنش و باشد و نشاید

اندی که امیر ما باز آمد پیروز

باز آمد تا مگر شکی را از شناخاید

پنداشت همی حاسد کو باز نیاید



نیز ابانیکو ان نایدت خنک نمند لشکر فریادنی خواسته نی سود مند
 قند جدا کن از وی دور شو از زهر بند هر چه باخر هست جان ترا آن پسند



در بیغ مدحت چون زرو آبد ار غزل
 که چابکیش نیاید همی بلفظ پدید
 اساس طبع ثنائیت بل قوی تر از آن
 ز آلت سخن آمد همی همه مانید



لشکر ملک و وزیر ابوالطیب الطاهر المصعبی

مراجو داو تازه دارد همی مگر جو دشمن اربست و مرگش زار
 گمبکیو افکن که خود هم چنین بنیدیش و دیده خرد بگمار
 ابارق و باجستن صاعقه ابا غفلت رعد در کوهسار

نه ماه سیامی نه ماه فلک که اینت غلامست آن پیشکار
نه چون پور میر خراسان که او عطار انشته بود کردگار



نگارینا شنیدم که گاه محنت در ا

سه پیرا هین سلب بوده است یوسف را بعد از
یکی از کید شد پر خون دوم شد چاک از تهمت

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم

رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان ثانی
فضیب من شود در وصل آن پیرا هین دیگر



بدوز عدل تو در زیر چرخ مینائی

چنان که ریخت زد بر دورنگ رنگ فتور

که باز شانه کند همچو باد سنبلی را

بیش چگل خوزیر تارک عصفو



چاکرانت بکر زرم چو خیا طامند
گرچه خیا ط نیندای ملک کشور گیر
بگزنیزه قد خصم تومی پیمایند
تا بر بند شمشیر و بدوزند تیر



وقت شبگیر بانگ ناله زیر
دوستان خروش بر لبو
زار می زیر و این مدار گفت
تن او تیره نه زمان بزبان
گاه گریان و گه بنالزار
آن زبان آور و زبانش نه
گاه دیوانه را کند همشیر
که همشیر بر بند زنجیر

رک که با اندشار بنیانی
 دل تو خوش کند بخشگشمار
 بادیک چند بر تو پیماید
 اندر آتش روا شود بازار
 لعل می رازد جخم پرکش
 در کد و نیمه کن پیش من آر



گر شود بحر کف همت تو موج زین
 و رشود ابر سر رایت تو طوفان بار
 بر مولیت پاشد همه در و گوهر
 بر عادتت بیار دهره شکاره و خار



ای خواجه این همه که تو بر سیدی شمار
 بادام تر و سیکی و بهمان و با ستار
 مارست این جهان جهان جوی ما گیر
 از مار گیر مار بر آرد بهی دمار



دروازو در یواز فرو گشت برآمد

بیست که یک بار فرود آید دیوار

آن غبش زگردنش در آینه کونی

خیلیست پر از بادیه در ریخته از بار

آن کن که درین وقت همی کمر دی سرال

خز پوش و بکاشانه رواز صفه و فروار



کسی را که باشد بدل مهر حیدر شود سرخ رود در دو گیتی باور

ایا سر و بن در تنک و پوی آنم که فرغند آسا پیچم بتو بر



درک مذمت اسب بخونی

بود اعور و کوچ و گنگ و بس من نشسته بر چون کلا غور اعور



چون تو یکی سفید دون و زکور
 چرخ فلک هرگز پیدا نکرد

بر نکند سر بقیامت زگور
 خواجه ابوالقاسم از تنگ تو



همی بدادی تا در ولی نماند فقیر
 همی بکشتی تا در عدو نماند شجاع

بساک که جوین نان همی نیابد سیر
 بساک که بره است و فخرش ز خویش

اگر ت بدره رساند همی بدر نیر
 مبادرت کن و خامش مباحش چیزینا



نه باخسر برد باید باز
 زندگانی چه کوه و چه دراز

این رسن را اگر چه هست دراز
 هم بچنبر گذار خواهد بود

خواهی اندر امان نعمت و نماز
 خواهی اندر عنا و شدت نری

خواهی از روی بگیر تا بطراز
 خواهی اندک تر از جهان پذیر

خواب را حکم نی مگر بمجاز
 این همه باد و بود تو خوابت

این همه روز مرگ یکسانند شناسی ز یک دگرشان باز
ماز اگر خوب را نراست بشرط نسر جز ترا کرشمه و ناز



روی بحراب نهادن چه سود دل بخارا و بتان طراز
ایزد ما و سوسه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز



هی بر آیم با آنکه بر نیاید خلق و بر نیامیم باروزگار خورید گریز
چو فضل میر ابو الفضل بر همه ملکان چو فضل گوهر و یا قوت بر بهره بشیز



گرنه بدبختی مرا که فلکند یکی جاف خاب زود غوس
او مرا پیش شیر پسندد من نتاوم بر نوشته مگس
گرچه نامرد مست مهو و فاش نشود هیچ ازین دلم ریگس

دکتر مکتبیت شهید ملیخی

کاروان شهید رفت از پیش	و آن مارفته گیرومی اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم	وز شش ر خرد بزاران پیش
توشه جان خویش از دوبرای	پیش کایدت مرگ پای آگیش
آنچه بارنج یافتش و بذل	تو باسانی از گزافه مدیش
خویش بیگانه کرد از پی سود	خواهی آن روز مزد کمتر دیش
گرگ را کی رسد صلابت شیر	باز را کی رسد نینب شخصیش



بسی سوار و جوان و توانگر از ره دور
 بخدمت آمد نیکو سگال و نیک اندیش
 پسند باشد مرخواجه را پس از ده سال
 که باز گردد پیر و پیا ده و درویش



بسا که مست درین خانه بودم و شادان
چنانک جاہ من افزون بد از امیر و ملک
کنون هما نم و خانه همان و شهر همان
مرا انگونی کز چه شده است شادی سوگ



ای لک ارنا ز خواہی و نعمت گرد در گاہ او کنی لک و پیک
یخچ بارید و پای من بفسرد ورغ بر بند یخچ راز فلک



ز آن می که گرسنگی از آن در چکد بینل
صد سال مست باشد از بوی او ننگ
آہو بدشت اگر بخورد قطره ای از او
غزده شیر گردد و نندیشد از پلنگ



می لعل پیش آرد پیش مرآی
از آن می مراده که از عکس او
بیک دست جام وینک چنل
چو یاقوت گرد و نبرنگ سنگ



کسان که تلخی زهر طلب نمیدانند
ترا که می شنوی طاقث شنیدن نیست
ترش شوند و تا بنده روز ایل سواد
مرا که می طلبم خود چگونه باشد حال
بدور لاله بگفت بر نهاده به زنیال
شکفت لاله تو زنیال شکفتان که همی



چون گسی کرد مت بدستک خویش
خانه از روی تو تخی کردم
گنه خویش بر تو افکندم
دیده از خون دل بیاکندم
عجب آید مرا ز کرده خویش
کز در گریه ام همسی خندم



بدناخوریم بادہ کہ مستانیم وز دست نیکوان می بستانیم
دیوانگان بی ہشمان خوانند دیوانگان نہ ایم کہ مستانیم



بیا دل جان را بجزاوند سپاریم اندوہ درم و غم دینار نذاریم
جان را زنی دین و دیانت بفروشیم وین عمر فن را برہ غرو گزاریم



مادری را بگرد باید قربان بچہ اورا گرفت و کرد بزدان
بچہ اورا ازو گرفت ندانی تاش کجوی سختت وزو کجی جان
جز کہ نباشد حلال دور بگردن بچہ کوچک ز شیر مادر و پستان
تا بخورد شیر بہفت مہ تہامی از سراردی بہشت تان آبان
آنکہ شاید ز روی دین بروداد بچہ بزدان تنگ مادر قربان
چون بسیاری کجس کجہ اورا بہفت شہار و زخیرہ ماند و حیران

باز چو آید بهوش و حال بیند
گاه ز بر زیر گردد از غم و گه باز
رز بر آتش کجا بخوابی پالود
باز بگردار اشتری که بودست
مرد حس کفکهاش پاک بگیرد
آخر کار ام گیرد و پنجد تیز
چون بنشیند تمام صافی گردد
چند از او سرخ چون عقیق ممان
ورش بوی گمان بری که گل سرخ
هم نخم اندر همی گدازد چونین
انگه اگر نیم شب درش بگشائی
ور بس لور اندرون بینی کونی
ذفت شود در او مردوست و لا

جوشن بر آرد بنا لدا ز دل سوزان
زیر و ز بر هم چنان زانده چو تنان
جوشد لیکن ز غم سنجو شد چندان
کفک بر آرد ز خشم و زاید شیطان
تا بشود تیر گیش و گردد در خشان
درش کند استوار مرد نگهبان
گونه یا قوت سرخ گیرد و در جان
چند از او لعل چون نگین بد خشان
بوی بد و داد و مشک و غیر بابان
تا بگد نوبهار و نیمه نیسان
چشمه خورشید را بسینی تابان
گوهر سرخست کعب موسی عمران
گر بچشد زوی و روی زرد گلستان

و آنک بشادی کی قیج بخورز روی

انده ده ساله را بطبخه ماند

بامی چونین که سالخورده بود چند

مجلس باید باخته ملکانه

نعمت فردوس گستریده ز بسو

جامه زرین و فرشهای نو این

بربط عیسی و فرشهای نو ای

یک صف میران بلمعی نشسته

خسر و بر تحت پیشگاه نشسته

ترک هزاران بسای پیش صف اند

هریک بر سربک مورد نهاده

باده دهند هتی بدیع زخون

چونش بگرد و بنید چند بشادی

ریج بنمید از آن فرازونه اخزان

شادی نور از روی بسیار و عثمان

جامه بکرده فراز پنجه خلقان

از گل و وزیا همین و خیری الوان

ساخته کاری که کس نسازد چونان

شهره ریاحین و تختهای فراوان

چنگ مدک نیر و نای حاکمان

یک صف حران پیر صالح و دهقان

شاه ملوک جهان امیر خراسان

هریک چون ماه برد و هفته در شان

روش می سرخ و زلف و جعدن ریحان

بچه خاتون ترک و بچه خاقان

شاه جهان شادمان و خرم خندان

از کف ترکی سیاه چشم بر روی
 ز آن می خوشبوی ساغری بسند
 خود بخورد نوش و اولیاش همید
 شادی بو جعفر احمد بن محمد
 آن ملک عدل آفتاب زمان
 آنکه نبود از نژاد آدم چون او
 حجت یکتا خدای و سایه ویت
 خلق ز خاک و ز آب آفرید
 فرید و یافت ملک تیره تاری
 گر تو فضیحتی همه مناقب او گوی
 در تو حکیمی و راه حکمت جویی
 آنک بد و بسگری حکمت گویی
 و در تو فقیستی و سوی شرع گرانی

قامت چون سرو و زلف کافور چون
 یاد کند روی شهریار بخت
 گوید بهر یک چومی بگیرد شادان
 آن مه آرزوگان و مفران
 زنده بد و داد و روشنی که
 نیز نباشد اگر نگویی بهت
 طاعت او کرده و جبایت فرقان
 وین ملک از آفتاب گوهر ساسان
 عدل بد و گشت تیر گیتی وین
 ورتو دبیری همه مدایح او خوان
 سیرت او گیر و خوب نبرند
 اینک سقراط و هم فلاطین یونان
 شافعی اینکت و بو ضیفه و سفیان

گر بگشاید ز فان بعلم و حکمت
مرد ادب را خرد فراید و حکمت
و رتو بخوابی فرشته‌ای که بسپنی
خوب ننگه کن بدان لطافت آن روی
پاکی اخلاق او و پاک نژادی
و رسخن او رسد بگوش تو بکراه
ورش صبر اندرون شسته سپنی
سام سواری که تا ستاره بتابد
باز روز نبرد و کین و حمیت
خوار نماید زنده پیل بد نگاه
ورش بدیدی سفند یار که رزم
گر چه بهنگام حلم کودتن او
دشمن ار از ده هاست پیش نمانش

گوشش کن اینک بعلم و حکمت تهمان
مرد خرد را ادب فراید و ایمان
اینک او لیت آشکارا رضوان
تا که بسپنی برین که گشتم بر مان
بانیت نیک و با مکارم احسان
سعد شود مر ترا سخوست کیون
جزم بگویی که زنده گشت سلیمان
اسب نبیند چنوسو ابر بیدان
گرش بسپنی میان مغفر و خفتان
ور چه بود مست تیر گشته و غران
پیش نمانش جهان دویدی و لزان
کوه سیاست که گشند جنبان
گرد چون موم پیش آتش سوزان

در بنبرد آیدش ستاره بهرام
باز بد آنکه که می بدست گیرد
ابر بهاری جز آب سیره باره
باد و کف او ز بس عطا که بخشه
لاجرم از جود و از سخاوت است
شاعر زی او رود فقیر و ضعیف
مرد سخن را از نو فاختن و بر
باز بهنگام داد و عدل بر خلق
داد بیاید ضعیف همچو قوی زوی
نعمت او گسترده بر همه گیتی
بسته گیتی از او بیاید رحمت
بار سن عفو آن مبارک خسرو
پوزشش بپذیرد و گناه بخشد

توشه شمشیر او شود بگروگان
ابر بهاری چو نوب در باران
او همه دیبا تحت زربانان
خوار نماید حدیث و قصه طوفان
نرخ گرفته مدیح و صامت از آن
باز بسیار باز کرد و حلاک
مرد ادب را از نو وظیفه دیوان
نیست بگیتی چو نپیل و مسلمان
چو زبسنه نبرد او و نه عدوان
آنچه کس از نعمتش نبینی عریان
خسته گیتی از او بیاید در مان
حلقه شکست هرج و مرج دیباک
خشم ز اند بعبو کوشد و غفران

آن ملک نیمروز و خسر و پیروز
 عمر و بن اللیث زندگشت بدوباز
 رستم را نام اگر چه سخت بزرگت
 رود کس بر نورد مدح همه خلق
 و چو بکوشی بجهد خویش گوی
 و رچه دو صد تابع فرشته داری
 گفت ندانی سرشش و خیز و فرآز
 اینک مدعی چنانکه طاقت من بود
 جز بسه او ارمیر گفت ندانم
 مدح امیری که مدح ز دوست جبار
 سخت شکوهم که عجز من بنماید
 بروختی مدح عجب کرد زمانی
 مدح همه خلق را کرانه پدید است

دولت او یوز و دشمن آهونی
 با حشم خویش و آن زمانه ایشان
 زنده بدویت نام رستم دستان
 مدحت او گوی و عهد دولت ستان
 و رچه کنی تیز فم خویش بسو آن
 تیز پری باز و برج جنی شیطان
 آنک گفتی چنانک گفشی نتوان
 لفظ همه خوب و هم معنی آسان
 و رچه جریرم بشعر و طانی حسان
 زینت هم زوی و فرزندت مسلمان
 و رچه صریم ابا فصاحت سبحان
 و رچه بود چیره بر مدایج شان
 مدحت او را کرانه فی نه پایان

نیت شگفتی که رود کی سخن جای
ورنه مرا بو عمر دلاور کردی
زهره کجا بودی بدح امیری
ورم ضعیفی و بی بدیم بودی
خو بد ویدی بان یکیت

خیره شود بی روان ماند حیران
وانگه دستوری گزیده عدنان
کز پی او آفرید گیتی زردان
وانگه نبود از امیر مشرق فرمان
خدمت او را گرفته چامه بدنان

مدح رسولست عذر من برساند
عذر رهی خویش و ناتوانی و پیری
دولت میرم همیشه باد برافزون
سرش رسیده بماء بریلندی
طلعت تابنده تر طلعت خورشید

تابش ناسد درست میر بخندان
کو بتن خویش ازین نباید ممان
دولت اعدای او همیشه بقصان
و آن معادی بزیر ماهی پنهان
نعمت پاینده تر ز جودی و شکران



ضعیفی نسل پذیرفته زدو
آفتابی که ز چابک قدمی

آهویی نام نهداده یکران
بر سر ذره نماید جولان

بان صائم نواله این سفله میزبان
 زین بی نمک ابا بنده انگشت در دهان
 لب تر مکن باب که طلقست در قبح
 دست از کباب دار که زهرست تو مان
 با کام خشک و با جگر تفتد در گذر
 ایدون که در سراسر این سبز گلستان
 کافور همچو گل چکد از دوش شاخسار
 زینق چو آب بر جهد از ناف آبدان



شاهی که بر وز رزم از راوی زرین نهد او بتیر در پیکان
 تا کشته او از آن کفن سازد تا خسته او از آن کند در مان



گنگ رونده است گوش فی سخن یاب
 گنگ فضیحت چشم فی و جهان بین
 تیرنی شمشیر دارد و روش مار
 کالبد عاشقان و گونه نغمکین



یادکن زیرت اندرون تن شوی
 تو برو خوار خوبسیدستان
 جعد مویانت جعدکنده همی
 بریده برون تو پستان
 پیر فرتوت گشته بود ستمت
 دولت او مرا بگرد جوان



یخچمی بارید از ابرسیاه
 چون ستاره بر زمین از آسمان
 چون بگرد پای او از پای دار
 اشکوخیده بماند همچنان



ای مج کنون تو شعر من از بر کن و بخوان

از من دل و سگالش از تو تن و روان

کوری کنسیم و باد و خوریم و بویم شاد

بوسه دهسیم برد و لبان پریشان



خفیان خواهی و جاش چشم گردسیرین خواهی و بارک میان
کشکین نانت نکند آرزوی نان [همین] خواهی کرد و کلان



جمله صید این جهانیم ای سپر ما چو صوه مرگ برسان زغن
هر گلی بر پرده گردد زونه دیر مرگ بفشارد همه در زیر غن



سماع و باد و گلگون و لعبستان چوماه
 اگر فرشته سیند در او فند در چاه
 نظر چگونه بدوزم که محبت دین دست
 ز خاک من همه زگس و مد بجای گیاه
 کسی که آنگهی از ذوق عشق جانان فیت
 ز خویش حیف بود گرد می بود آگار
 بچشم اندر بالار سنگری تو بروز
 شب بچشم کسان اندرون پینی کاد



من موی خویش را نه از آن میکنم سیاه
 تا باز نوجوان شوم و نوکنم گناه
 چون جامه نابوقت مصیبت سیاه کند
 من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

زمانی برق پر خنده زمانی رعد پر ناله

چنان چون مادر از سوک عروس سیزده ساله
بگشته زین پرند سبز شاخ بید بناله
چنان چون اشک مجبوران نشسته ز آید بر آله



پشت گوژ و سر توپیل و روی برگردانیل
ساق چون سومان و دندان بر مثال ستر
برکنار جوی بنیم رسته بادام و سرو
راست پندارم قطار اشتران آبره



رفیقا چند گوئی کونشاطت
بنگر یزد کس از گرم آفروشه
مرا امروز توبه سو و دارد
چنان چون دردمندان را نشویشه



زنه دانا را گویند که دانگفت
بیج نادان را دانند و نگویند
سخن شیرین از زفت نیارد بر
بزنج بیج بر هرگز نشود فر به



گل بهاری بت تازی
بنید داری چرانیاری
نمید روشن چو ابر بهمن
بزد گلشن چرانیاری



آن چست بر آن طبق همی تابد
چون طم زیش عرابی
ساقش بشل چو ساعد جورا
پایش بشل چو پای مرغابی



ای درینا که خرد سندا را
باشد فرزند خرد سندی
ورچه ادب دارد و دانش
حاصل میراث بفرزندی



موشست دلم از کرشمه سلی
 چنانکه خاطر مجنون زطره یلی
 چو گل شکر دهم در ددل شود تسکین
 چو ترش روی شوی وارمانی اصفی
 بغچه تو شکر خنده نشانه باد
 بسنبل تو در گوش مهره اصفی
 برده ز کس تو آب جادوی بابل
 گشاده غنچه تو باب معجز موسی



گلشن عشق را بهار تویی	چمن عقل را خزانگی اگر
حسن را آفریدگار تویی	عشق را اگر پیمبری لیکن



سپید برف بر آمد بگو بسار سیاه
و چون درون شد آن سرو بوستان آرای
و آن کجا بگوارید ناگوار شدت
و آن کجا نگر ایست کشت زود گزای
❦

برای پرورش جسم جان چه رنج کنم
که حیف باشد روح القدس بگبانی
مرا از منصب تحقیق انبیاست نصیب
چه آب جویم از جوی خشک یونانی
بحسن صوت چه بلبل مقید نظم
بجرم حسن چو یوسف اسیر زندانی
بسی نشتم من با اکابر و اعیان
بیآزمودم شان اسکار و پنهانی

نخوایتم ز تمنی مگر که دستوری
نیافتم ز عطا ما مگر پیشمانی



بیار آن می که پنداری روان یا قوت تابستی
دیا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی
بپاکی گونی اندر جام مانند گلابستی
بنخوشی گونی اندر دیده بی خوابستی
سحابستی قدح گونی و می قطره سحابستی
طرب گونی که اندر دل عالی مستجابستی
اگر می نیستی بکیر همه دلهما خرابستی
اگر در کالبد جان را ندیدیستی شرابستی

اگر این می بابر اندر بچنگال عقابتی
از آن تاناکان هرگز نخوردندی صوابتی



یاد یار مهربان آید همی	بوی جوی مولیان آید همی
زیر پایم پر نیان آید همی	ریگ آسوی و درشتی راه او
خنک مارا تا میان آید همی	آب چون از نشاط روی دوست
میرزی تو شادمان آید همی	ای بنجارا شاد باش و دیرزی
ماه سوی آسمان آید همی	میر ما هست و بنجارا آسمان
سر و سوی بوستان آید همی	میر سر و دست بنجارا بوستان



و ندر نمان سر شک همی باری	ای آنکه غمگنی و سزاواری
ترسم ز سخت انده و دشواری	از هر آن کجا بیرم نامش

رفت آنک رفت آمد آنک آمد	بود آنکه بود خیره چه غم داری
هموار کرد خواهی گیتی را	گیتیت کی پذیرد همواری
مستی مکن که نشنود او مستی	زاری مکن که نشنود او زاری
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را بزاری باز آری
آزاریش زین گردون بینی	گر تو بهر بهسانه بیازاری
گونی گماشته است بلای او	بر هر که تو دل برو بگماری
ابری پدید نی و کسوفی نی	بگرفت ماه گشت جهان تباری
فرمان کنی میان کنی ترسم	بر خویشتن ظفر ندهی باری
تابشکنی سپاه عثمان بر دل	آن به که می بیاری و بگماری
اندر بلای سخت پدید آرند	فضل و بزرگ مردی سالاری



این جهان را انگر بچشم خرد	نی بدان چشم کا نذر و نگری
همچو دریاست و ز نکو کاری	کشتی ساز تا بدان گدزی



تا خوی ابر گل رخ تو کرده شب‌بندی
شب‌نم شد ست سوخته چون اشک نامی

.....

کاندر جهان بکس مگر و جز بفاطمی

کی مارت‌رس‌گین شود و گربه جهان
گر موش و مار و موژ کند گاد دزی
صدر جهان جهان همه تاریک شب شد

از بهر ماسپیده صادق‌هی می



مار را هر چند بستر پروری
چون یکی خشم آورد کین‌فربری
سفله طبع مار دارد بی‌خلاف
جهد کن تا روی سفله سنگری



سی‌راچوسن دوستگان می چه باید
که دل‌ش د دارد بهر دوستگانی

نه جز غیب چیز نیست کان تو نداری

نه جز غیب چیز نیست کان تو ندانی



بنی قیمتت شکر از آن دو لبان اوی

کاسد شد از دوزلفش بازار شاهوی

این ایغده سری بچه کار آیدی فتی

در باب دانش این سخن سجده گوی

تا صبر را نباشد شیرینی شکر

تا بید را نباشد بونی چو دار بوی



ای ویز غافل از شمار چندی
کت خالق آفرید به کاری

عمری که مر تراست سرمایه
ویزست و کار همت بدینداری



ای دل سزایش بری باز بر چنگل عقابی
می تو مرا زنده بنسند من دزه ام تو آقابی



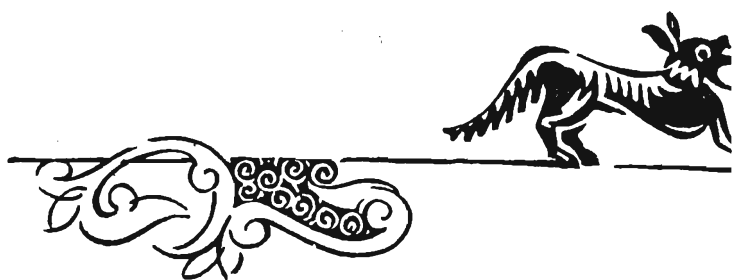
بعد هم چون نور و آب بباد گوئی آن چنان شکسته
میانکش نازک چو شانه مو گوئی از یک دگر گسته





باعتل





هر روز بر آسمانت بادامروا



جانیده گذرگاه دل محزونست آنجا دو هزار تیره بالاخوست
میلی صفتان ز حال مابی خبرند بمحنون داند که حال محنون چو
نست



با آنکه دلم از غم هجرت خوشت
 شادی بغم تو ام ز غم افزوست
 اندیش کنم هر شب و گویم یارب
 بجزانش چنین است و صاف نشوست



تقدیر که بر کشتنت آرزم بندشت
 و ز قتل تو یک ذره دل نرم بنداشت
 اندر عجبم ز جانستان کز چو تویی
 جان بستد و از جمال تو سرم بنداشت



در رگبذر باد چراغی که تراست
 نرسم که بمیرد از فراغی که تراست
 بوی جگر سوخته عالم بگیرت
 گرنشیدی زهی دماغی که تراست



چشم ز غمت بهر عقیقی که بفت
 بر هر هزار گل ز رازم بشگفت
 رازی که دلم ز جان بیداشت نفث
 اشکم بز با حال با خلق بگفت



دل خسته و بسته سلسل مهریت
 خون گشته و کشته بت بند مهریت
 سودی ندید نصیحت ای و اعطا
 این خانه خراب طرفه یک مهریت



بنلاد تو شد تربیت خواجه ولیک
 بنلاد تو هست همچو بنیاد تو باد



بفروزتشم بر درم و آب فرین دل بر خرد و علم و بد نشن بفنود



بی روی تو خورشید جهان سوزمباد
هم بی تو چسراغ عالم افروزمباد
با وصل تو کس چو من بد آموزمباد
روزی که ترا بنیسم آن روزمباد



بخر خادش هرگز ظلم کس نکند یک پرش گرم خرم کس نکند
و رجان بلب آیدم بخیر مردم چشم یک قطره آب بر لبم کس نکند



چون روز علم زند بنامت ماند چون یک شبه شد ماه بجامت ماند
تقدیر بغرم تیز گامت ماند روزی بعطا دادن عامت ماند



زلفش کبشی شب دراز اندازد در بگشائی چنگل باز اندازد
در پیج و خمش ز یک دگر بکشایند دامن دامن مشک طراز اندازد



نامت مشنوم دل ز فرج زنده شود حال من از اقبال تو فرخنده شود
وز غیر تو هر جا سخن آید بمیان خاطر بزار غم پر اکنده شود



هان تشنه جگر مجوی زین باغ نثر بید ستانیت این ریاض بدور
بیهوده همان که باغبانت بقفا چون خاک نشسته گیر چون باد گذر



آمد بر من که یار کی؟ وقت سحر
 ترسند ز که؟ ز خصم خصمش که؟ پدر
 دادمش دو بوسه، بر کجا؟ بر لب تر
 لب بد؟ نه. چه بد؟ عقیق چون بد؟ چو شکر



چون کشته پنی ام دو لب گشته فراز
 از جان تخی این قالب فرسوده باز
 بر بالینم نشین می گوی بنار
 کای من تو بکشته دشیمان شد و باز



و جستن آن نگار پر کینه و جنگ
 شد دست زکار و رفت پا از رفتار
 گشتم سراپای جهان با دلتنگ
 این بس که بجز دیم آن بس که بسنگ



بر عشق تو ام نه صبر پیدا است نه دل

بی روی تو ام نه عقل بر جا است نه دل
این غم که مراست کوه قافست نه غم
این دل که تراست سنگ خار است نه دل



یوسف روئی کز و فغان کرد دلم
چون دست زنان مصریان کرد دلم
زا آغاز بوسه مهربان کرد دلم
امروز نشانه غمان کرد دلم



واجب نبود بجز برافضال و کرم
 واجب باشد هر آینه شکر نعم
 تقصیر نکردن خواه در نا واجب
 من در واجب چگونه تقصیر کنم



در منزل غم نکند و مفرش مانیم
 وز آب و دوشستم دل پراتش مانیم
 عالم چوستم کند ستمش مانیم
 دست خوش روزگار ناخوش مانیم



در پیش خود آن نامه چو بلکامه نم
 پروین ز سرشک دیده بر جابه نم
 بر پانخ تو چو دست بر خامه نم
 خوابم که دل اندر شکن نامه نم



از گیسوی او نیک مشک آید
 وز زلفک او نیک فسترون



در عشق چو رود کی شدم سیر از جان
از گریه خونین مژه ام شد مرجان
قصه که از بسیم عذاب بجران
در آتش رشکم دگر از دوزخیان



دیدار بدل فروخت نفروخت گران
بوسه بروان فروشد و بهت اران
آری که چو آن ماه بود بازگان
دیدار بدل فروشد و بوسه بجان



رویت دریای حسن و لعلت مرجان
زلفت عنبر صدف و بهن در دندان
ابرو کشتی و چین پیشانی موج
گرداب بلا عنقب و حشمت طوفان



ای از گل سرخ رنگ بر بود و بو
 رنگ از پی رخ ر بود بو از پی مو
 گل رنگ شود چو روی شوئی همه جو
 مشکین گرد چو مو فانی همه کو



زلفت دیدم سر از چنان پیچیده
 و ندر گل سرخ از غوان پیچیده
 در هر بندی هزار دل در بندش
 در هر پیچی هزار جان پیچیده



چون کار و لوم ز زلف او ماند گره
 بر هر دگ جان صد آرزو ماند گره
 امید ز گریه بود افوس افوس
 کان هم شب وصل در گلو ماند گره



چرخ کج باز تانسان ساخت کجہ
بانیک بد دایره در باخت کجہ
ہنگامہ شب گذشت شد قصہ تمام
طالع بکھنم کی نینداخت کجہ



رخسارہ او پرودہ عشاق در بد
با آنکہ نغمت دارد اندر پرودہ



ای طرفہ خوبان من ای شہرہ ری
لب را بسید رک بکن پاک از می



از کجہ کلیسیا نشینم کردی
بعد از دو ہزار سجدہ برد کردی
آخر در کفر بی قرینم کردی
ای عشق چہ بیگانہ زدینم کردی



دل سیرنگردت زبیدادگری

چشم آب نگرودت چو درمن نگری

این طرف که دوست ترز جانت دارم

با آنکه ز صد هزار دشمن تری



باداده قناعت کن باداد بزی

در بند تکلف شو آزاد بزی

در به ز خودی نظر مکن غصه مخور

در کم ز خودی نظر کن و شاد بزی



آن خریدرت بدشت خاشاک زدی

مامات و ف و دور و بیچلاک زدی

آن بر سر گور ما تبارک خواندی

وین بر در خانها بتوراک زدی



نارفته بش ابراه وصلت گامی نایافته از حسن جمالت کامی
ناگاه شنیدم ز فلک پیغامی کز خم فراق نوشن بادت جامی



گر بر نفس خود امیری مردی بر کور و کرا از نکته نگیری مردی
مردی بنو فتاده را پای زد گرد دست فتاده ای نگیری مردی





آببات پراکنده که بچم پیوسته نیست





← برای لغت‌های جدید در این کتاب
 و در قوس‌ها

چنانکه اشتر بی بدسوی گنایم شد ز مکر روبه وزاغ و زرگر گبی خرا



شیر آغذه که بیرون جمد از خانه بصید
 تا به جنگ آرد آهو و آهو بره را



گوش تو سال و مبر بود و دوسرود نشنوی نیوه خروشان را



اگر تـ مدرسـانـدهـیـ بـد رـنـیر
بـاد رت کـن و خـامـش مـابـش چـنـد نـیا



چـو گـرد آ ر نـد کـرد ا ر ت بـجـشـتر
فـر د مـانی چـو خـز مـیان شـلـکا



کـیـهـان مـا بـخـو ا جـه عـد نـانی
عـد نـسـت و کـار مـا هـمـه بـانـد مـا



نـبـاشـد زـین ز مـانـه بـس شـکـفـتی
ا گـر بـا بـا ر د آ د ز خـشـا



گـر چـه بـشـتـر ا عـطـا بـا ر ا ن بـود
مـر تـرا ز ر و گـهـسـر بـاشـد عـطا



پیش تیغ تور و ز صفت دشمن هست چون پیش داس نوگر پا



ندیده تنبیل اوی و بدید مندل اوی
دگر من نند و دیگر بود بان شراب



فاخته گون شهو از گردش خورشید
جامه خانه بسبک فاخته گون آب



تاکی بری عذاب و کنی ریش را خناب
تاکی فضول گونی و آری حدیث غلب



بباز کریزی بمانم همی اگر کبک بگریزد از من رویت



همه نیوشه خواجه بنیکونی و بصلحت
همه نیوشه نادان بچنگ و فشه و غوغا



خوبان همه سپاهند او شان خدایکانت
مرنیک بختیم را بروی او نشانت



لا در ابر بنای محکم نه که نگهدار لا و بنلا دست



شب قدر و صلت ز فرخندگی فرج بخش تر از فرسنا فداست



بهار چین کن از آن روی بزم خانه خویش
اگر چه خانه تونو بهر بر بهمنت



چو پوست رو به پنی بجان وانگرن
بدانکه تهمت او د نه بهر کارست



بیچ راحت می نبینم در سر و دور و دور تو
غیر زین فریاد کز وی خلق را کاتوزده منت



بودنت در خاک باشد یافتی
هم چنان کز خاک بود اینودنت



چه گر من همیشه ستاگوی باشم ستایم نباشد نکو جز نباشم



بر روی زنگ زن میندیش چون بود دست میسارت



معذورم دارند که اندوه و غیشت
وانده و غیش من از آن جعد و غیشت



ای از آن چون چراغ پیشانی ای از آن زلف پرکست و مکست



خاک کف پای رودکی سپری تو هم بشوی کا و هم بجائی برغست



بادل پاک مرا جامه ناپاک رواست
به مرا آزا که دل و دیده پلیدست و پشت



تا لباس عمر اعدایش نگرود بافته
تا رتا بود پود و اندر فلوات آن فوت



جغد که با بازو با کلنگان پرد
بشکنش پرو بان گردد لیت



راهی آسان و راست بگزین ای دست
دور شو از راه بی کرانه تر و سنج



پیشم آمد بامدادان آن نگارین از کدو خ
باد و ریخ از باد و لعل باد و چشم از سحر شوخ



ای جان همه عالم در جان تو پیوند
مکروه تو ما را منما یاد خداوند



یافتی چون که مال غره مشو چون تو بس دید و بسیند این درند



دل از دنیای بردار و بنجان بنشین بست
فرا بسند در خانه بفلج و پشتر او ند



مچ خنیت و برین ره رود لیک بسز نیک بدت شد نوند



بروز تجربه روزگار بسره بگیر که هر دفع حوادث ترا بکار آید



مردم نشود زنده زنده بستودان شد
آئین جهان چونین تا گردون گردان شد



گو سپندیم و جهان هست بگردان نعل
چون که خواب بود سوی نعل باید شد



رخ اعدا از تش نبکت
بهمچو قیر و شبه سیاه آمد



بخت و دولت چو پیشکار توند
نصرت و فتح پیشیار تو باد



امروز با قبایل تو ای میر خراسان
بهم نعمت و بهم روی نکودارم و سناد



بس تجسره کردیم درین دیر مکافات
بادردگشان هر که درافتد بر افتاد



تو باز کردد غم عاشقی نگار را کن این همه زشتیاد



ایا بلایه اگر کار کرد پنهان بود
کنون توانی باری خشوک پنهان کرد



بر آن کریم که فسر ز ند او بلاد بود
شگفت باشد اگر از گن ه ساده بود



مانع در آبله گشته روان راست چون کشتیت ز زردود



اگر گل ارد بار آن بخان او شکفت بر آینه چو همه می خورد گل آرد بار



تا زنده ام مرا نیست جز مدح تو در کار
کشت و درودم اینست خرمین و شدگار



اگر من زو بخت نخوردم گهی تو اکنون بسیار زو بنجم بخور



ماهی دیدی کجا کبود گیرد تیغ ما هست و دشمنانت کبود



مدخلان را در کاب ز آگین پای آزادگان سیاه سر



علم ابروتند ر بود کوس او کمان آدینه شود زاله تیر



عاجز شود ز اشک دو چشم و غریب من
ابر بهار گاهی و بختور در مطیر



چون لطیف آید بگاہ نو بهار بانگ رود و بانگ کبک و بانگ تر



بخت آن خم زلف بن منقار باز بخت آن روی خوب که ز گرفتگی براز



نهاد روی بحضرت چنانکه روی پیر بتسیم و اتگر آید از در تیماس



بساک که جوین نان همی نیابد سیر
بساک که بره است و فرشته بر خوانش



بت اگر چه لطیف دارد نقش نژد خساره توبه است فرارش



از چه توبه نکند خواجه که هر جا که بود
قدحی می بخورد در راست کند زود همش



گرد گل سرخ اندر خطی بکشیدی
تا خلق جهان را بفلکندی بخلاوش



مانگ کرد مت ای فغ سیمین زوش خواندام ترا که هستی زوش



همی تا قطب با حورست زیر گنبد انضر
شکر پاشش ز یک پله است از دیگر فلاکش



آه از جور این زمانه شوم همه شادی او غمان آسینغ



بس عزیزم بس گرامی شاد باش اندرین خانه بان نوبیوک



باد و سه بوسه رها کن این دل از درخاک
تا بمن احسانت باشد احسن الله جزاک



ببت سیب بہشت و من محتاج یافتن را ہی نیام ویل



چو ہامون دشمنانت پست باؤند چو گردون دوستان والاہیال



یار بادت توفیق روزہی با توفیق

دولت باد حریف دشمنت غیشہ و نال



ای شاہ بی سیرت ایمان تو محکم ای میر علی حکمت عالم تو درغال



اگر امیر جہاندار داد من ندید چہار سالہ نوید مرا کہ بہت خرام



گر کند یار منی مرا بغم عشق آن صنم
بتواند ز دود زین دل غواره زنگ غم



آرزو مند آن شده تو بگور
که رسد نان پاره ایت برم



که فرغول پدید آید آن روز
که بر تخته ترا تیره شود نام



من بدان آدم بخدمت تو
که بر آید رطب ز کانا زام



بام بار افسب خرد کنی
از گرانیت گر شوی بر بام



بت پرستی گرفت ایم همه این جهان چون بت و ما شنیم



هنوز بامی از نسیب فتن تو بر در وقت شمارم شب ساهام



بر رخ هزار زهره نامور شکفت ایدون زباغ قطره شبنم نیام



تا درگه او یابی مگذر بدر کس زیرا که حرامست یتیم ملبس ایم



بسی خسرو نامور پیش ازین شدستند ز می ساری و ساریان



از پی الفغه و روزی بجهد

جانور سوی سپنج خویش جو یان دوان



یکی آلوده ای باشد که شهری را بیالاید

چو از گاوان یکی باشد که گاوان را کندرخن



گر همه نعمت یک روز با بخشد نهد منت بر ما و پذیرد همن



هرگز نکند سوی من خسته گاهی آرنک نخو اید که شود شاد و دل من



گیر آلوده بیاری و نهی بر کس من
بوسه ای چند بنیر و بزنی بر نس من



گر کس بودی که ز می تو ام بگنندی
خویشتن اندر نهاد می بغلاخن



خوایسته تاراج گشته سر نهاد به بزبان
شکت همواره یافته چون رمرفته شبان



آتش درون بر مثال سمندر باب اندرون بر مثال ننگان



گیتیت چنین آید که رنده بنیان هم
هم باد برین آید هم باد فرودین



بچنگال قدر تو در خصم بد دل
بود همچو چرزی بچنگال شاهین



از آن کوزا بری باز کردار
کلفش بسدین و تنش زرین



هر آنکه خاتم مدح تو کرد در انگشت
سراز در نیچه رنگین برون کند زرین



ای خریدار من ترا بدو چیز
بتن و جان و مهر داده برون



خزندان و ربا ند این جهان گرید بروی
با سمن در کینه دارد همچو باد صدران



گرفته روی دریا جمله کشتی های بر تو
ز بهر مدح خوانانت ز شروران تا بسکون



آن رفت کستان خویش من رفتم و پر ختم
چون گرد بماندم تنها من و این با هو



چرا عمر کرکس دو صد سال یک
نماند افزون تر ز سالی بر سوت



عاجز شود از اشک و غریون
هر ابر بهسار گاه با بنجوت



ماہ تہماست روی دلبرک من وز دو گل سرخ اندر و پیکانہ



خوش آن نبید غارچی بادوستان یکدلہ
گیتی بآرام اندرون مجلس سبانگ ولولہ



بجای ہر گرانمایہ فرومایہ نشاندہ
نمائے دست ساراوی و کرۂ اوت نندہ



گر نعمتہای او چو چرخ دوآن ہمہ خوابت و بنباد و منہ



در راوش بوردھی دیدم بس خوب
انگشتہ اورانہ عدد بود و نہ



کیونہش چادر کیونہش موزہ

این مردہ اگر خیر دور نہ من و جلفوزہ



تنگ از آن گزیدم این گازه کم عیش نیک و دخل بے اندازہ



ای خون دوستانت بگردن مکن بز
کس بر بنداشته است بدستی دوزخ بز



بزرگان جهان چمن گرد بندن
تو چون یا قوت سرخ بندرمیان



زلفینک او نسادہ دارد
بر گردن ہاروت زاوالانہ



ای بار خدای ای نگار فتنه

ای دین خردمند را تو رخنه



ای دریغ آن صراحت گام سنا حاتم نش
ای دریغ آن گو بهنگام و فاسام گراه



از مهر او ندانم بی خنده کام و لب
تا سر و سبز باشد و بار آورد پده



مهر خواهی ز من بی مهری هده جوئی ز من و بسیده ای



هفت سالار کاندین فلکند همه گرد آمدند در و و و و و



نیت از من عجب گستاخم که تو کردی با و لم دسته



ندارد میل و نه زانه بفرزند و بزنی هرگز
ببر و نسل این هر دو ببر و نسل فرزانه



منم خود کرده بر بوش چنان چون باز بسته

چنان با بگ آرم از بوش چنان چون بشکسته



ایا خورشید سالاران گیتی سوار رزم ساز و گرو گرو دستوه



که در آن کندز بلند نشین که بدین بوستان نظر گشایی



زرخواهی و ترنج اینک ازین دو رخ من
می خواهی و گل و برگ از آن دو رخ جوی



ازوبی امد می بگزین و شادی با تن آسانی
بیمار جهان دل را پر باید کنجیانی



شدم پریدنیان و تو بزم خود نه جوانی
مرا سینه پر انجوخ و تو چون چفته کمانی



ای مایه خوبی و نیکنامی روزم ند بد پتو روشانی



آمد این نوبهار توبه شکن پرنیان گشت باغ و برز و کی



شاعر شهید و شهره فراوی
وین دیگران بجله هم راوی



آهو ز تنگ کوه بسیار بدشت و راغ
بر سبزه باده خوش بود اکنون اگر نوی



من کنم پیش تو دمان پر باد
تا زنی بر لبم تو زانگری



باغ ملک آمد طری از رشت کک وزیر
زانک افشک میکند مر باغ و بسترا طری



چونیکو سخن گفت یاری بیاری
که تا کی کشیم از خسر ذل و خواری



از خرد و پالیک آنجای سیدم که همی موزه چینی می خوانم واسبتاری



بجمله خوانم یک ماهه بوسه از تو بتا
بکیچ که چرخا هم که فام من توی



مرا با تو بدین بابت نسبت که تو از زبه از من ببری



ای آنکه من از عشق تو اندر جگر خویش
آتشکده دارم سد و بر هر مژده ای شی



جز برتری ندانی گونی که آتش جز راستی بخونی مانا ترازی



کار بوسه چو آب خوردن شور بخوری پیش تشنه تر گردی

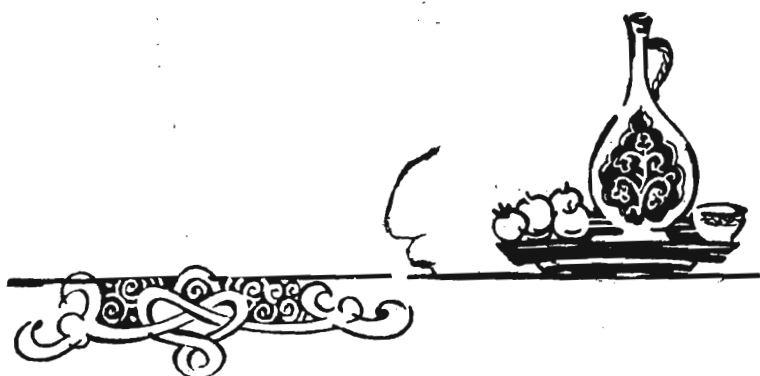




ایک پراگندہ از مشق میر میر

منظومہ کلید و دمنہ





هر که نامخت از گذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار



از خراسان بروز طاوس و سوس
سوی خاور می خرامد شاد و کوش
مهد دیدم باید ادا ان چون بیت
از خراسان سوی خاور می نیت



شب زمستان بود کتی سرد یافت
کر کمی شب تاب ناگامی تافت

کپیان آتش می پنداشتند
پشته آتش بدو برداشتند



آن گرنج و آن شکر برداشت پاک
و نذر آن دستار آن زن بیت خاک
آن زن از دکان فسر و آمد چو باد
پس فلرزنگش بدست اندر نهاد
مرد بگشاد آن فلرزش خاک دید
کر وزن را بانگ گفتش ای پلید



و منہ را گفت کہ تا این بانگ چیت
 بانیب و سم این آوای کیست
 و منہ گفت اور اجزا این آواگر
 کار تو نہ ہست و سہمی بیشتر
 آب ہرچ بیشتر نیر و کند
 بند روغ سست بودہ بفلند
 دل گستہ داری از بانگ بلند
 رنجگی باشدت و آواز گزند



گفت ہنگامی یکی شہزادہ بود
 گوہری و پرہنر آزادہ بود
 شد بکر ماہہ درون یک روز غوث
 بود منسربی و کلان خوب گوشت

بانگ زتّه کرد خواهد کرگوش

وایح ناساید بکرما از فروش

برزند آواز دو نانک بدست

بانگ دو نانک سه چند آواهیست



وز درخت اندر گواهی خواهد اوی

تو بد اگه از درخت اندر گوی

کان تبسنگوی اندر و دینار بود

آن ستد زیدر که نامش یار بود



همچنان کبستی که دارد انگبین

چون بماند داستان من برین

کبت ناگه بوی نیلو فریافت

خوشش آمد سوی نیلو فرشتافت

تا چو شد در آب نیلو فر نمان
او بر آب ماند از ناگهان



هیچ شادی نیست اندر این جهان
برتر از دیدار روی دوستان

هیچ تلخی نیست بر دل تلخ تر
از فراق دوستان پر بهمز



تا جهان بود از سر آدم فراز
کس نبود از راه دانش بی نیاز

مردمان بخرد اندر هر زمان
راه دانش را بهر گونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند
تابنگ اندر می بگماشتند
دانش اندر دل چراغ روشنست
وز مسم بد بر تن تو روشنست



آنک را دانم که اویم دشمنست
وز روان پاک بد خواهنت
هم بهر که دوستی جویش من
هم سخن با بستگی گویش من



آفریده مردمان مرغ را
پیش کرده جان رنج آهسج را



شاه دیگر روز باغ آراست خوب
تخف با بنها ۹۰ برگتد بوب



خود ترا جوید هم خوبی و زیب
مم چنان چون توجبه جوید شیب



اندر آمد مرد بازن چرب چرب
گنده پیر از خانه بیرون شد برب



پس تعمیری دید نزد یک زنت
هر گهی بانگی بستی تند و سخت



بگردید چشمه می آید بشت
می خرامد چون کسی کو مست گشت

خایگان تو چو کابله شدست رنگ او چون رنگ پاتیده شدت



از خورش انور دن افزیت نج دردمی مینو فر از آردت و گنج



آند این شب دیز با مرد خراج در بجنب بانید با بانگ و تلاح



دست و کف و پای پیران پر کلنج ریش پیران زرد از بس و د و نج



گفت خیز اکنون تو ساز ره بیچ رفت بایدت ای پسر ممغر تو بیچ



کرد روبه یوزواری یک زغند
خویشتن راز آن میان پرون چگند



از سر او انی که خکا مار کرد
زان نخان مر مرد را بیدار کرد



گر بز ان شهرد با من تا فتند
من ند انتم چه قبل ساختند



گفت دینی را که این دینار بود
کین فرا کن موش را پروار بود



مرد دینی رفت و آوولش کنند
چون همی همان در من خواست کند



سهرخی نهنجه نگر از سرخ بید مصفر گون پوشش او خود مید



چونکه مالیده بدو کتبخ شد کار مالیده بدو درواخ شد



چون کشف انبوه غوغائی بید بانگ و ترخ مردمان چشم آورد



گنبدی نهار بر برده بلند نش ستون بر زیر و زبر سرش دند



روز بستن تازیانی چون نوند روز دن چون شست ساله و مند



دن چو این بشنیده شد خاموش بود
کفشگر کانا و مردی لوش بود



نان آن مدخل ز بس ز شتم نمود
از پی خوردن گوار شتم نبود



سرفرو کردم میان آنجور
از فرنج منش هشتم آمد مگر



خوربشادی روزگار نو بهار
می گار اندر تکوک شاهوار



از تو دارم بهره در خانه خور
وز تو دارم نیز گنم دم دکنور



داشتی آن تاجر دولت شعار
آمد قطار سار اندر زربار



آشکو خد بر زمین هموار تر
همچنان چون بر زمین دشوار تر



مرد مزدور اندر آغازید کار
پیش او دستان من زدی کبار



سختی نبش اندازتن لغت تیز
چون زمانی بگذرد گردد گمیز



گر چه هر روز اندکی برداروش
با قدم روزی بس پایان آروش



چون گل سرخ از میان پیگوش
یا چو زرین گوشوار از خوب گوش

شیر غم آورد و جبت از جای خویش
و آمد این خرگوش را الفغه پیش



موی سبب جنوت و جامه ریمناک
از برون سو یاد سرد و پیمانک



ابله و نسر زانه را فرجام خاک
جایگاه هر دو اندر یک مفاک



خشم آمدش و هم آنکه گفت و یک
خواست کور را بر کند از دیده لیک



ماده گفت هیچ شرم نیست و یک
چون سبک ساری نه بدوانی نه نیک



از دهن تو همی آید غشاک پرگشتی ریخت موت از بهاک



زد کلونی بزبک آن فراک شد بهاک او بگردارمناک



چون فنر از آید بدو آغاز مرگ دیدش سگار گرداند مبرگ



دم سگ پنی تو با بتغوز سگ گشن کرد و گش نخند بهج رگ



ایستاده دیدم آنجا زرد و غول
روی زشت و چشمها همچون دو غول



مانجانہ برد زن را باد لام شادمانہ زن نشست شاد کام



چونکہ زن را دیدن کرد شتمم همچو آہن گشت و نداد ایچ خم



ز اسپ ملی آرا آنکہ نرم نرم تا بر نذا پس ہما نگہ گرم گرم



بس کہ برگشتہ پیشمان بود ہم بس کہ بر ناگفتہ شادان بود ہم



پس شتابان آمد اینک پسر زن
روی یکسو کاغذ کردہ نوشتن



ز شس ازو پانچ دسم اندر زمان
ز شس بیداری میان مردمان



چار فندہ کر بشہ با کر ڈمان
خوردایشان گوشت روی مردمان



گفت باغز گوش خانہ خان من
خیز و خاشاکت ازو پروں فکن



گردرم داری گزند آرد بدین
بفکن اورا گرم درویشی گزین



چون بگرد پای او از پایدن
خودش کو خیدہ نماید ہم چیان



تاک زرینی شدہ دینارگون پر نیان سبز او زنگارگون



مردانہا رخشم آمد ازین غاوشنگی کجف آوردش گزین



گفت فردا پنی اورا پیش تو خود بیا ہنجم ستیم از ریش تو



بہترین یاران و نزدیکان ہمہ نزد او دارم ہمیشہ اندمہ



آفتاب آید بخشش زی برہ روی گیتی سبز گرد و یکسرہ



سوس پروردہ بی بگداختہ نیک در مانی زمان را ساخته



روی ہریک چون دو ہفتہ کرد ماہ
جامشان غفہ سموریشان کلاہ



پر بکندہ چنگ و چنکل ریختہ خاک گشتہ باد خاکش پختہ



احتراسند آسمان شان جاگاہ ہفت تابندہ دو اور دو وادہ



سجد چسیلان بد و نیمہ شدہ سرمہ بد و یک یک زدہ



کاش آن گوید کہ گوید بیچ بر یکی بر چند بفراید فرہ



خود تو آمادہ بوی و آراستہ جنگ او را خوشتن پیراستہ

پیچ گنجی نیست از فرهنگ به تا توانی رو تو این گنج نه



پنی و گنده دمان داری و نای
خایگان غر هر یکی همچون دری



من سخن گویم تو کانی کنی هر زمانی دست بردستی زنی



شو بدان گنج اندرون ختمی بجوی
زیرا و سچیت بیرون شو بدوی



خم و خنجر پر زان دولتی زعفران و زکس و بیدوبی



آبجندی دوروبس تاریک جای
لغز لغزان چون درو بنهند پای



هم چنان سرمه که دخت خوروی
هم بان گرد بر دار و زوی



چون یکی جنوب پستان بنداوی
شیر دوشی زو بر فزی دوسبوی



زشت و نافرخته و نابخردی
آدمی رونی و در باطن بدی

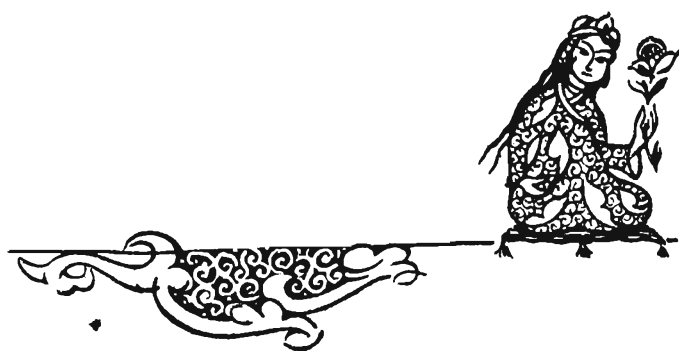




ابن سينا پراکنده افشون کسبر

منتقل





بازدا نمودند و خشور را بیدید آن سر ایا بیمه نور را



کفن حله شد کرم به راه را کز ابرشیم جان کند جامه را



گرفت آب کاشه ز سرهای سخت چو ز رین ورق گشت برگخت



ز قلب آن چنان سوی دشمن تماخت
که از بیستش شیر آب تماخت



چو گشت آن پر روی پانج
برید دل زین ساری سنج



سگالند و چرخ مانند غوج
بتر برده بر سر چو تاج خروج



تن خنگ بیدار چه باشد سپید
بترتی و نرمی نباشد چو بید



نشست و سخن را همی خاش زرد
ز آب دهن کوه را شناس زرد



نفس را بگذرم چو انگیز کرد
چو آذر فرا آتشم تیز کرد



بدشمن پراز خشم آواز کرد
تو کفتی مگر تنم را آغاز کرد



که بر آب و گل نقش مایا دکرد
که ماها در بینی باد کرد



ز بهر خاشه ای خویشتن پرورد
که جز خاشه وی را چه اندر خورد



کفیدش دل از غم چو آن کفته نار
کفیده شود سنگ تیب رخوار



دخش از نمند و بوقت بهار
همانا نگرید چنین ابر زار



چه خوش گفت آن مرد با آن خدیویش
مکن بد بکس گر نخواهی بخویش



تن از خوی پر آب دین پرز خاک
زبان گشته از تشنگی خاک پاک



فلکند پولاد پر تیغ سنگ
نکردند در کار موند درنگ



بیک باد اگر بیشتر تارنگ
که باشد که میشی بود گاه تنگ



دو جوی روان از دهانش زخلم
دو خرمن زده برد و چشمش زخیم



بها رست هموار و هر روزیم
منگرفش راوان معروف کم

جگر تشنگانند بی تو شگان که چپا رگانشد بی زاوران



وگر پس لوانی ندانی زبان ورز رود را ماورالنهران



که هر که که تیره بگرد جهان بسوزد چو دوزخ شود بادران



اگر باشکونه بود پیرهن بود حاجت بر کشیدن زتن



بد اندیش دشمن بود ویل جو که تا چون ستانند از و چیز او



سرشک از مرثه همجو در ریخته چو خوش ز سارونه آویخته



نشسته بصد چشم بر باره ای گرفته بچنگ اندرون باره ای



لب بخت پیروز را چندی مرا نیز مروای فرخنده ای



جان چون بید آن نگارید روی بسان دورنجیر مرغول موی



ابا خلعت فاخر از خرمی بهی رفتی و می نوشتی ز می



میلخنج دشمن که دشمن کی فرو نشت و دوست از هزارانگی



جان بودم و پنبه فخمید می چو فخمیده شد و آنه پزید می

بچشم دولت دید باید جهان
که چشم سر تو نبیند نهان
بدین آشکارت بین آشکار
نهانیت را برهنسانی گمار





ابیات پراکنده از مشنوی منجوف





نیست فکری بغیر یار مرا عشق شد در جهان یار مرا



زرع و ذرع از بهار شد چوشت زرع کشتت و ذرع گوشت



هر کرار افسوس بر زغن باشد گذرا و بر غزن باشد



دور ماند از سرای خویش و تبار
نری ساخت بر سر کهسار



گرچه نام دوست آن ناکس
نشود سیر از و دلم بر کس



دخت کس از نسل کیک اوس
درستی نام نقر چون طاووس



تبر از بسکه زد بدشمن کوس
سرخ شد همچو لاکهای خروس



خویشتن دار باش بی برخت
بچ کس را مباحش عاشق دغاش



خویش بیگانه گردد و اربی دیش
خواهی آن روز مزد کتر دیش



تویشتن پاک داری پر قاش
رو با غاش اندرون مجزش



از بزرگی که هستی ای خستوک
چاکرت بر کف خند دفتوک



از تو خالی نگار خانه جسم
فرش دیا فگنده بر بکم



باد بر تو مبارک و خشان
جشن نوروز و گو سپندشان



بودنی بودمی بسیار کنون
رطل پر کن گموی شیش سخن



چون بیانگ آمد از هوا بخنو
می خور و بانگ رود و چنگ شو



ایکے نشک آفرید و سروسہی و آنکہ یہ آفرید و نارو بھی



ریش و سہلت ہی خضاب کنی خوشتن را ہی عذاب کنی





ایبیک پراگنده افشونی بحر حرج





بہشت آئین سرائی را پر دخت
زہر گونہ درو متشالہا ساخت
ز خود و چندن اورا آستانہ
درش سیمین و زین پانکمانہ



درنگ آرای سپہر چن وارا
کیاخن ترت باید کرد کارا



چراغان در شب چک‌پنجهان سید که گیتی رشک هفتم آسمان سید



اگر چه در وفایی شبی و دین نمی دانی تو قدر من در ندین



بود زود که آنی نیک خاموش چو مرغالی زنی در آب یاغوش



الهی از خودم بستانم گم کن بنور پاک بر من اشتلم کن



مهر سر و قدش شد باز گونه دو تاشد پست او چون درونه

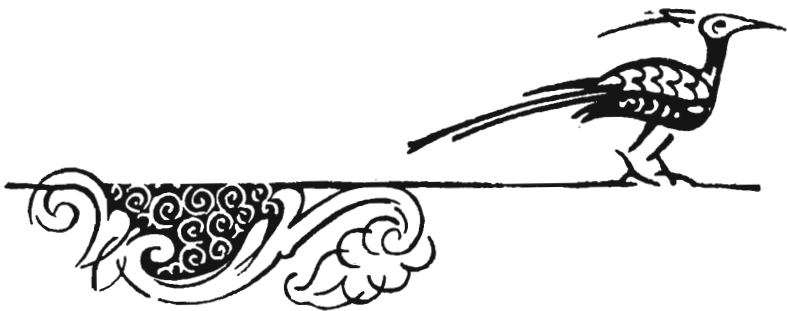


براه اندر همی شد راه شاهی رسید او تا بنزد پادشاهی



مشنویهای اوئران دیگر





مشنوی بجز مضارع

ای طبلِ نوش آوا آواده ای ساقی آن قبح با ماده



جوانی گست و چیره زبانی طبعم گرفت نیز گران

با صد هزار مرد تم خسانی بی صد هزار مرد تم نهانی

مثنوی بحر سربج

جامه پر صورت دهرای چون چرک شد و شکر بکن گازان
رنگ همه خام و چنان بی و با منتظم تا چه برآید ز آب



مثنوی دیگر بحر هزج

بگرفت بچنگ چنگ و بنشت
نواخت لبشت چنگ را شست



نه کفشگری که دوختی
نه گندم و جو فروختی





از کتب ترجمان لبلاغه تصنیف

محمد بن عمر الرادویانی





نیل دهنده تونی بگاہ عطیت پیل دهنده بگاہ کینه گزاری



زمانه اسب تو را ایض برای خویشت باز
زمانه گوی و تو چو گان برای خویشت باز
اگر چه جنگ نوازان لطیف دست بوند
فدای دست فتم باد دست جنگ نواز



تونی که جور و بیخلی تو گرفت نشیب
چنان که داد و بجاوت تو گرفت قرار



بنو بهاران بستای ابرگریبان را
که از گریستن اوست این زمین خندان



بسروماندگرسر و لاله دار بود
بسورماندگرمور و رویدار نسوین



فاخته بر سر و شاد رو در آورد
رخسره فرومشت زنده ان لطینور



تنت یک و جان یکی و پذیردش
ای عجباً مردمی تو یادریایی



سروست آن یا بالا ما هست آن یاروی
زلفت آن یا چوگان خالست آن یا کوی



جز آن که مستی عشقت ایچ مستی نیست
همین بلاست بست ای بهر بلا خرسند



بزلت کثر و لیکن بقدر بالا راست
بتن درست و لیکن بشمیرگان همپار



بخیره ستمرد سیر خورده گرسنه را
چنان که در دکان بردگرگی خواست



اگر سیر نخواهم که بسند بجهان
سیر خواهم که بود مانده بجای اش
هر که رفت همی باید رفته تترش
هر که آمد همی باید مرده شمر



چنان که خاک سستی بزیر خاک شوی
بنات خاک و تواند در میان خاک آگین



آن که نماند بهیچ خلق خداست
تو نه خدائی بهیچ خلق نمائی
روز شدن را نشان دهند بخوید
باز مرا و را بتو دهن نشانی

هرچ بر الفاظ خلق مدحت رفتت یا برو تا بروز حشر تو آنی



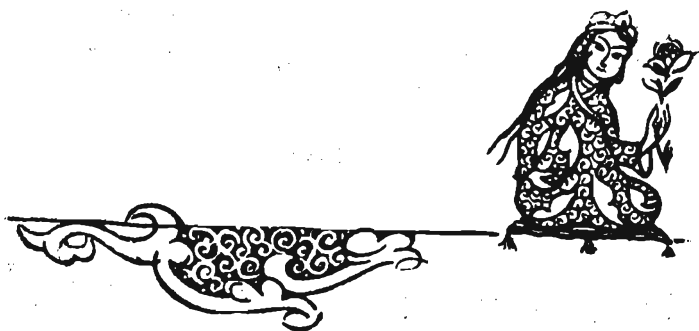
از خود قباداری پوشیده شتر وز مجد بنا داری بر برده میشد





ازدانشنامهٔ قدخان





اگر من همیشه ستا گوی باشم ستایم نباشد یخچر نام نکویت



من آنچه مدح گویم بگفته باشم مرا بکار نیاید سرشیم کبیرا



شود بان گنج اندرون خمی بچو زیرا آن سبج است بیرون روبرو



هر دم که مرا گرفته خاموش پیمیده به عافیت چو فرغند



یکی بزم حرم بیار استند می ورود و رامشگران باضنه



پایشان در رکاب سیم اندود پای آزادگان نیابد سر



بخونیاگری نقر آور روی که چیزی که دل خوش کنان گوی



برگرد گل سرخ خط نوبکشی ناطق جهانز ابغندی بخلاوش



تو چگونه جمی که دست اجل
بر سر تو همیزند سر باش



کافور تو بالوش شد و مشک همه ناک
آلودگی ات در همه ایام نشد پاک



تو از فرغول باید دور باشی
شوی دنبال کار و جان خراشی



نیام بر کسی این راز بگشود
مرا از خال همدوی تو بفضود



ز این وز آن چند بود بر که و مه
من ترا کشتی و فرزیدن و غنج



بخور و بده که پشیمان کسی نخواهد بود
گانک خورد و بداد آید... بیلفخت



یک بیک از در آمد آن بکار
آن غر شیده ز من رفته بجاگ



کز شاعران نوند منم و نو گواره
یک بیت پر نیان کنم از سنگ خاره



تا زیان دوان همی آید
بچواند و نسیده اسپ نهاز



بیاد افزه جاویدان کرده بند
بدوزخ بماند و اوانش نژند



بتاخواهم گفتن تمام مدح ترا بشرم دارد و خورشید اگر کنم سپری



خاری که بمن در خلد اندر سفر دهند
بی چون بجز در کف من دسته شبیری



گفت ای من مرد خام کل درائی
پیش آن فروت [آن] پر راز خای





از تحفة الاحبب حافظ اوبى





بدشت اربشمشیر بگذارم از آن به که ماهی باو بارم



چه چیز است آن روندوتیرک خورد
چه چیز است آن پلاک تیغ بر آن
یکی اندر دندان حق زبان است
یکی اندر دندان مرگ دندان

زیرش عطار د آن که نخوانیش خرد پیر

یک نام او عطار د و یک نام او ست تیر



من چنین زار از آن جمالش شدم

بچه آتش میان د ایش شدم



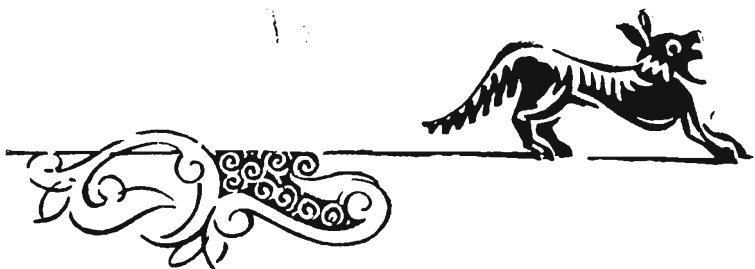
بد ام نیاید بسان تو گور رهانی نیابی بدین سان مشور





از فرہنگنامہ حسین وفائی





توانی برو کار بستن فریب که نادان همه راست بیند و یب



ز مهرش مباد اتھی ایچ دل ز فرمانش خالی مباد ایچ مرج

بغفودم بجهان یرورم آب زمین
دل تو بر خرد و دیش خوبی بفسنود



پس باو بارید ایش از همه
نی شبانرا میش زنده نی رسته



بادام تر و شنگ و بهمان و با سدا
ای خواجه این همه که خود میدهی شمار



در امل تا دیر بازی و درازی ممکن است
چون امل بادا تو را عمر دراز و دیر باز



چون بچه کبوتر منفتار سخت کرد
هوار کرد پرو و پنگند موی زرد
کابو کرا سخا پد شاخ آرزو کند
وز شاخ سوی بام شود بال با کرد



آتش هجران ترا همینم منم و آتش دیگر ترا همینم پده



جای کرد از جبه بودن کازه ای زان که کرده بود ده شان انداز ای



همه نیوشه خواجه بنیکوی و بصلح است
همه نیوشه نادان بجنک و فته و غوغا



گاه آرمیده و گه آر غده گاه آشفته و گه آهسته





ابیاتیکہ مضافاً از طرف پروفیسور سعید نفیسی

ارسال شدہ اسٹ





گرفت خواهم زلفین عنبرین ترا
بوسه نقش کنم برگ یاسمن ترا
بهر آن زمین که تو یک ره برو قدم منی
بزار سجده برم خاک آن زمین ترا
بزار بوسه دهم بر سخی نامده تو
اگر ببینم بر محضر او نگین ترا

بتیغ هندی گرد دست من جدا بکنند
اگر نگیرم روزی من آستین ترا
اگر چه خامش مردم که شعر باید گفت
زبان من بروی گردد آفرین ترا



امروز بهر حالی بغداد بخار است
کجا میر خراسانست پیروزی آنجا است
ساقی تو بده باده و مطرب تو بزن برود
تامی خورم امروز که وقت طرب است
می هست ارم هست بیت لاله رحمت
غم نیست و گر هست نصیب دل اعد است



ای روی تو چو روز دلیل موحد
 وی موی تو چنان چو شب ملحد از حد
 ای من مقدم از همه عشاق چون تویی
 مر حزن را مقدم چون از کلامت
 مکی بکعبه فخر کند مصریان بنیل
 تر سا با سق و علوی با فجار حد
 فخری بدان دوسیه چشمگان است
 کآمد پدید زیر نقاب از برد و خد



از دوست بجز چیز پر ابایت آزد
 کین عیش چنین باشد که شادی و گدرد

گر خوار کند مهر خواری نکند عیب
چون باز نواز شود آن داغ جفا سرد
صد نیک بیک بد نتوان کرد فراموش
گر خوار بر اندیشی خرماتوان خورد
ادختم همیگیرد تو عذر همیخواه
هر روز بنویار دگر مینتوان کرد



کار همه راست چنانکه بسباید
حال شاد و لیت شاد باشی شایید
اندوه و اندیشه را در از چه داری
دولت تو خود بهمان کند که بسباید
ای وزیران ترا بکار نیاید
هر چه صوابست بخت خود فرماید

چرخ سیار و بدل تو ز خلاق
 و آن که تر از اذنی چون تو تراپی
 ایزد هرگز دری نسندد بر تو
 تا صد دیگر بهتری نگشاید



با بوی گل و مشک و نسیم سمن آید گونی مگر آن باد همی از ختن آید کان باد همی از بر معشوق من آید گویند قبای تو مرا برهن آید زیرا که سبیل و هیل از زمین آید تا نام تو کم در دهن انجمن آید اول سخن نام تو اندر دهن آید	هر باد که از سوی بخارا بمن آید بر هر زن و هر مرد کجا برود آن باد فی نی ز ختن با چنین خوش نوزد ای ترک کمر بسته چنانم ز فرقت هر شب نگرانم بمن تا تو بر آئی کوشم که پر شمشیر نام تو از خلق با هر که سخن گویم اگر خواهم و گرنی
--	--



در غم آید خواندن گزاف و نام	بزرگوار و نام ارگراف خواند نام
یکی که خوبان را یکسر نکو خوانند	اگر که عاشق گویند عاشقان نام
در غم آید چون مر ترا نکو خوانند	در غم آید چون بر رهیت عاشق نام





و

ابیاتیکه بروایاتی منسوب

بقطران تبریز میباشند





همواره مرا عید ز دیدار تو هموار
روی تو مرا هست همیشه گل پربار
زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار
وان زگر پس چشم تو بهر سال پدیدار
بازست سیه زگرش تو خفته و پیدار
باقدر تو آن نیز بود کج و گونسار
تولاله بگفت داری گلنار بر خسار

یکبار بود عید بهر سال بیکبار
هر بار بسال اندر یکبار بود گل
یکبار بنفشه چشم از باغ بسته
یکبار پدیدار بود زگرش دشتی
زگرش نبود باز که بیدار باشد
سروست که در باغ همه سال بود سبز
یکچند بود لاله و گلنار همیشه

و آن لاله ترا پیر همین لؤلؤ شهوار	پیرایه گل‌های تو از عنبر سار است
بر لاله ترا باز پدید آمده نگار	از معدن زنگار پدید آمده لاله
کوچک و همنی داری چون بقطر نگار	چون مرکز پرگار خطی داری مشکین
سر وی که آسایش و کلبی که وفاتار	حوری بسپاد اندر و ماهی لصف اند
گر سر و غزل گوی بود کبک قبح خوار	گر حور زره پوشش بود ماه کجاش
الآبدار او بشیرینی گفتار	دلسوختگان را نتوان بست بر نخر



مه نیسان شیخون کرد گوئی بر مه کانون
 که گردون گشت از او پر کرد و صحرا گشت از او چو
 ز اشک ابر نیسانی بدیب شاخ شد معلم
 ز بوی باد آذاری بعنبر خاک شد معجون
 یکی بر چرخ پیدا کرد پنهان کرده ایزد
 یکی بردشت نیهان کرد پیدا کرده قلوب

بخندد لاله بر صحرا بان چهره لیلی
 بگرید ابر بر گردون بان دیده مجنون
 ز آب جوی بر ساعت همی بوی گلاب آید
 در وشتت پنداری نگار من رخ کلگون
 اگر یک زلف بفتانند از و صد دل را گردد
 و گر یک چشم بگمارد و صد دل را کند بزبون
 الا تا سوزن و سوسن یکی باشد بر کالیو
 الا تا شکر و افیون یکی باشد بر مخبون
 هوا خوانت را در زیر سوزن باد چون سوسن
 بد اندیشنت را در کام شکر باد چون افیون



منم غلام خداوند زلف غالیه گون تنم شده چو سر زلف او نوان و نگون

همی ندانم کرد دوست چون چو کسک چون	همی ندانم در هجر چند پیچیدم چند
ز بس که دیده پنجواب من بنزد چون	ز بس که زین دل پر خون من برآید چون
خروش ابرو لیلی بکلبوه مجنون	فروز لاله چو عذرا بکلبوه و مقت
ز سنگ خاره عیان کرد اشک بر عیون	ز خاک شوره بر آورد بوی باد شمال
ز ابر شاخ مکتل بلبلو مکنون	ز باد خاک معنبر بعنبر سارا
ز روزینا مرجان همشود بیرون	ز سنگ خارا پیدا همشود مینا



من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران
 که هیچ آدمی نیت دیده از دوران
 کنون وصال همه بردلم فراموش کرد
 خوشا وصال بتان خاصه در پی هجران

چو من بشارت دی باز آدم به شکر گاه
گشاده طبع و گشاده دل و گشاده زبان
بسان بنده بنتر بر گشاده کامده بود

ز راه سوی من آن سرو قدمی میان

بناز گفت که بی من چگونه بودت دل
بشرم گفت که بی من چگونه بودت جان
جواب دادم و گفتم که ای بهشتی روی

بلائی جان من و فتنه بتان جهان

چو حلقه کرده جهانم زلف چون عنبر

که به چو گوی جهانم بجد چون چو گان

چنان بدم زغم آن دو چشم تیر انداز
چنان بدم زغم آن دو زلف مشک افشان

کجا بود شب بی ماه و روز بی خورشید
کجا بود گل بی آب و کشت بی باران

بناز گشته برم عنبرین از آن سنبل
ببوس گشته بوم شکرین از آن مرجان

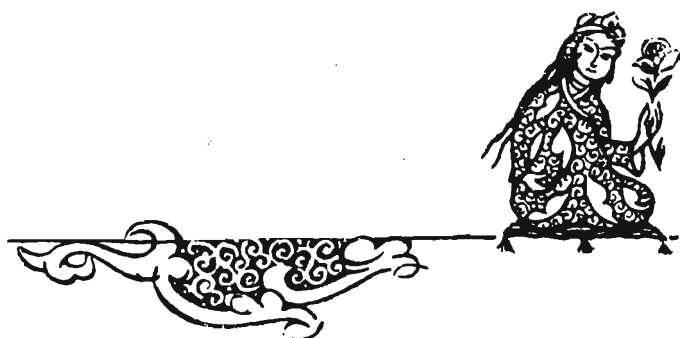
که او عقیق خرد من شده عقیق فروش
که او بنیذده و من شده بنیذستان





انزلت لغت فرس، اسدکے طوسی
نشر عباسی قبالہ





جز باد نذر نماند این جهان کینه جوی،
بایسند کینه دار و همچو باد خشن درای.



بارگرفته مردم بگشایش اندر ای،
چون از او سود دست مرشادهی ترا.



بکوه اندرون گفت کمان ما.
بیا و بکن بگسلد جان ما.

❦

همی بایدت رفت و راه دورت،
بسغده دار یکسر شغل را تا .

❦

ای پرغونه و باز گونه جهان،
مانده من از تو بشگفت اندرا.

❦

آخر هر کس از دو بیرون نیست،
یا بر آورد نیست یا ز در نیست.

نه با خرمب بفرساید،
هر که انجام راست فرسندیت،



تاسموس بر آورد از دشت،
گشت زنگارگون همه لب کشت،
هر کی کار دی زخوان بردشت،
تا زنند از سموطعا مک چاشت.



چون درآمد آن کدیور مرد رفت،
بیل هشت و دایگاله برگرفت.



آهواز دام اندرون آواز داد،
پاسخ گرزه بدانش باز داد.



دیوه هر چند کابریشم بکند،
هر چه آن بیشتر بخویش تنده.



اشتر گرسنه کسیمه خورد،
کی شکو بد ز خار چیره خورد.



ساختی بر آمد از بر شاخ درخت عود،
ساختی ز مشک و شاخ غنبر درخت عود^(۴)

پادشاه سیمغ در یار ابرو،
خانه و بچه بدان تیتو سپرد.



چو یادندان محاس می گرفتند،
ز مجلس مست چون گشتند رفتند.



گا و مسکین ز کید دمنه چه دید،
وز بد زاغ بوم راجه رسید.



اگر چه عذر بسی بود روزگار نبود،
چنانکه بود بناچار خوشتن بخشود.

بدان مرغک مانم که همی دوش ،
بر آن شلنگ گلبن همی فنود (؟)



تا سناک اندرت نگر داند ،
خاک و خاک از تو بر ندارد کار .



دیوار کهن شسته بپردارد بادیز ،
یک روز همه پست شود در بخش بگذار .



بادفش کاویان و طاقدیس ،
ز رشت افشار و شاهانه کمر .



گرسز رو باه شد تا آن تبیر،
چشم ز می او برد مانده خیر خیر.



یا آری ودانی که تویی زیرک و نادان،
و ریادنداری تو سگالش کن و یاد آر.



گم زیده چهار توست بد و در جهانمان،
بهارا با خشیج بهارا بکارزار.



رسیدند ز می شهر چندان فرار،
سپه خمیه زد در نشیب و فرار.



چون سپرم نه میان بزم بنوروز،
در مه بهمن بت زو جان عدوسوز.



باز توبی رنج باش و جان تو خرم،
بانی و بارود با نبید فنا روز.



گیردی آب جوی رزیند ام،
چون بود بسته نیک راه ز خس.



چون جامه اش بتن اندر کند کسی،
خواهد ز کردگار بجا بت مراد خوش.



برهنگ نهاد و جام باده ،
و انگاه ز بهنگ نوش کردش



آنکه از این سخن شنید از من
باز پیش آرتا کند پشیمش .



باز کرد از خواب زن رازم و خوش
گفت در داند و آمد پای من .



چون جسته فسانی ای سپرد گویم
خاک قدمت چو مشک در دیده زخم .



جان ترنجیده و شکسته دلم .
گونی از غم بسی فرو گسرم .



ز دآن شاه زمین کردش پیام .
دارویی فرماید ز امهران بنا .



چراهی پنجم تا کند چراتن من ،
که نیز تا پنجم کار من بگیرد جم .



چون برگ لاله بوده ام و اکنون ،
چون سیب پشمریده بر او گم .



کنه را در چراغ کرد سبک ،
پس در او کرد اندکی روغن .



شبی دیرند (و) ظلمت را مهیا ،
چه نابینا در و دو چشم بینا .



میلا و منی ای فغ و اساد تو ام من
پیش آی و سه بوسه ده و میلا و یه ستان



تلخی و شیرینیش آینه است ،
کس نخورد نموش و شکر با پیون .



از همانان و ز برادر من فزون ،
ز آنکه من امید وارم نیرنون ،



کرد باید مر مر او او را رون ،
شیر تا تیمار دارد خویشتن .



بست بر خواجه چیده رفتن
راست چون بر درخت چیدن



این عجب تر، که می نداند او
شعر از شعر و چشم را از خون.



تنگ شد عالم بر او از بهر گاو،
شور شور اندر فکند و کاو کاو.



دلبر ازو کی مجال حاسد غماز تو،
رنگ من با تو بنزد پیش ازین ملماز تو



از همه نیکی و خوبی دارد او ،
مادد و بر کار خویش ار دارد او (؟)



ای بر تو رسید بهر یک چاره
از حال من ضعیف جویی چاره



بست از مغز نمرت ای منگله
بمچو روشش مانده تخی کشکله



از بستان بشکم آمد شاد
گشت بشکم به بران چون باد



... در بر خوشبوی نیافر نشت
پون که رفتن من از آمد نخت



جعدی سیاه دارد و کزکشی
پنهان شود بد و در سر خاره



دستگاه او نذاند که چ روی ،
قبل و کنبوره و درستان اوی .



مکن خویشتن از ره راست گم
که خود را بد و رخ بری با قدم



هر کس برود راست نشسته است بشادی
وان کونرو و راست همه مرده می دیش

